

درد علوم و معارف اسلام
۳

هو اعلى سلم

جلد دهم

از قیمت

معادشناسی

تالیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دوره علوم و معارف اسلام
۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معادشناسی

جلد دهم

تألیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس اللہ نفسہ الزکیۃ

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.
معاد شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی. - مشهد:
علامه طباطبائی، ۱۴۱۷-۱۴۲۳ ق.
۱۰ ج. - (دوره علوم و معارف اسلام؛ ۳)
طبع اول: انتشارات حکمت، ۱۴۰۲-۱۴۰۷ ق.
طبع دوم: انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۱۷-۱۴۲۳ ق.
این مجموعه شامل مباحثی است درباره مرگ درج ۱ و ۲، عالم قبر وبرزخ
درج ۲ و ۳، قیامت درج ۴ و ۵ و ۲، نفخ صور درج ۴، معاد جسمانی و حشر در
ج ۶، نامه عمل درج ۶ و ۷، شهادت درج ۷، صراط و میزان و حساب درج ۸،
شفاعت درج ۹، أعراف و بهشت و جهنم و خلود درج ۱۰.
کتابنامه بصورت زیر نویس.
۱. معاد. ۲. مرگ - جنبه های قرآنی. ۳. برزخ. ۴. رستاخیز.
۵. معاد جسمانی. الف. عنوان. ب. فروست: علوم و معارف اسلام.
BP۲۲۲ ۲۹۷/۴۴

شابک X-۴۰-۶۵۳۳-۹۶۶ (جلد ۱۰) ISBN 964-6533-40-X (VOL . 10)
شابک (با جلد زرکوب) ۶-۶-۶۵۳۳-۹۶۶ (دوره ۱۰ جلدی)
ISBN SET (Hardcover) 964-6533-08-6 (10 VOL . SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۳)

معاد شناسی جلد دهم

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله علیه
طبع سوّم: ماه رمضان المبارک ۱۴۲۵ هجری قمری
تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: مشهد اسکندر، چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد
ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدّس، صندوق پستی ۳۵۵۹-۹۱۳۷۵
تلفن: ۰۵۱۱-۸۵۴۳۶۸۴

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»
از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی
طبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

فہرست

فهرست مطالب و موضوعات
جلد دهم معاد شناسی
(أعراف ، بهشت ، جهنم)

صفحه

عنوان

مجلس شصت و هفتم

أعراف و أهل آن

از صفحه ۲۳ تا صفحه ۶۸

شامل مطالب :

- | | |
|----|--|
| ۲۵ | آیات أعراف در قرآن کریم |
| ۲۷ | ترجمه آیات أعراف |
| ۲۹ | تفسیر اجمالی آیه أعراف |
| ۳۱ | تفسیر تفصیلی آیه أعراف |
| ۳۳ | حجاب بین بنده بهشتی و دوزخی ، امر واحدی است |
| ۳۵ | راه خدا یکی است ؛ یکی به استقامت و دیگری به انحراف می پیماید |
| ۳۷ | راه بسوی خدا ظاهری دارد و باطنی |
| ۳۹ | عمر و زندگی با امید لقاء خداوند سعادت ، و بدون آن آتش است |
| ۴۱ | ظاهر ، فانی و از بین رونده ؛ و باطن ثابت و پابرجاست |
| ۴۳ | صفات و خصوصیات نفسانیّه اهل أعراف |
| ۴۵ | حکم و قضاوت اهل أعراف بر خاسران و مجرمان |

صفحه	عنوان
۴۷	سوگند مجرمان در قیامت ، که ما غیر از ساعتی درنگ نکرده‌ایم
۴۹	پاسخ اهل اعراف از ادّعای مجرمان
۵۱	روایات دالّه بر اینکه اعراف ، موقف اهل عرفان است
۵۳	روایات دالّه بر اینکه اهل اعراف ، عارفان به خلائق‌اند
۵۵	مؤدّن و إعلان کننده لعنت خدا بر ظالمین ، امیر المؤمنین است
۵۷	رجال اعراف ، ائمه اهل بیت علیهم السّلام هستند
۵۹	وقوف ائمه علیهم السّلام و شیعیان گنهکار ، بر اعراف
۶۱	کلام مرحوم صدوق و شیخ مفید درباره اعراف
۶۳	محصل مجموع روایات اعراف و اهل آن
۶۵	مقام حضرت زهرا علیها السّلام در اعراف
	صلوات محیی الدّین بر حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها ، و
۶۷	اشعار مرحوم کمپانی درباره آنحضرت

مجلس شصت و هشتم

بهشت و تعیین محلّ آن

از صفحه ۷۱ تا صفحه ۱۱۳

شامل مطالب :

۷۳	خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در آثار تقوی
۷۵	بهشت کجاست ؟
۷۷	آیا بهشت در زمین است ؟
۷۹	مسأله «وراثت» درباره بهشت و دوزخ
۸۱	زمین بصورت بهشت به متّقیان می‌رسد
۸۳	بهشت و دوزخ در ملکوت زمین است

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۸۵	بهشت و دوزخ با هم تزامنی ندارند ، و اجتماعی هم ندارند
۸۷	بهشت و جهنم در حال حاضر آفریده شده هستند
۸۹	روایات وارده بر اینکه بهشت و جهنم در حال حاضر موجودند
۹۱	ردّ بر کسانی که میگویند بهشت و جهنم آفریده نشده‌اند
۹۳	نَفَقَه و مصالح ساختمان بهشت ، ذکر خداست
۹۵	به ، میوهٔ أمير المؤمنين ، و سیب میوهٔ سید الشهداء ، و انار میوهٔ حضرت زهراء سلام الله علیهم است
۹۷	هرکس ذکر خدا گوید ، به مجرد آن خداوند درختی برای او در بهشت می‌کارد
۹۹	چرا مردم الآن بهشت و جهنم را نمی‌بینند ؟
۱۰۱	بهشت ، هشت در دارد
۱۰۳	روایات وارده دربارهٔ درهای بهشت
۱۰۵	وصف درهای بهشت در معراج رسول خدا
۱۰۷	کلمات نوشته شده بر فراز درهای بهشت
۱۰۹	وصف غرفه‌های بهشت
۱۱۱	معصیت‌کاران و اهل فحشاء در بهشت وارد نمی‌شوند
۱۱۳	أشعار فروغی بسطامی در وصف اهل بهشت

مجلس شصت و نهم

بهشت جای پاکان است

از صفحهٔ ۱۱۷ تا صفحهٔ ۱۶۵

شامل مطالب :

۱۱۹	بهشت محلّ قداست و طهارت است
-----	-----------------------------

صفحه	عنوان
۱۲۱	گفتار اهل بهشت طیب و پاکیزه است
۱۲۳	بهشت محلّ سلام و سلامت است
۱۲۵	سرّ اینکه اسلام، تحیت مسلمانان را «سلامّ علیکم» قرار داده است
۱۲۷	سلام، خود یک عالمی است
۱۲۹	بهشتیان در تمام جهات پاک و طیب هستند
۱۳۱	در آخرت، فقط دین اسلام پذیرفته است
۱۳۳	معنای صحیح «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»
۱۳۵	بهشت محلّ «مسلمان» و «مؤمن» است
۱۳۷	یهودیت و نصرانیت، موجب دخول در بهشت نیستند
	آنچه موجب رستگاری و دخول در بهشت است، ایمان واقعی است
۱۳۹	نه ظاهری
۱۴۱	بهشت محلّ پرهیزگاران و پاکدلان است
۱۴۳	شجره طوبی، درخت ولایت است
	اصل و ریشه درخت طوبی در بهشت، درخانه رسول الله و امیر المؤمنین
۱۴۵	صلی الله علیهما و آلهما، و شاخه‌هایش در منازل شیعیان است
۱۴۷	شجره طوبی، مهریه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است
۱۴۹	رضایت طرفینی خداوند و مؤمنان
۱۵۱	در بهشت، همه مشتبهات فراهم است
۱۵۳	در تفسیر «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ»
۱۵۵	تجلی ذات خداوند بر مؤمن در میعادگاه
۱۵۷	تفسیر نعمتهای مخفی بهشتی
۱۵۹	تفسیر آیه: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»
۱۶۱	مؤمنان، به شرف لقاء پروردگار خواهند رسید

صفحه	عنوان
۱۶۳	بهشت خدا ، رحمت است
۱۶۵	مناجات حضرت سجّاد علیه السّلام در دل شب

مجلس هفتم

مراتب بهشت ، و نعمت‌های آن

از صفحه ۱۶۹ تا صفحه ۲۲۶

شامل مطالب :

۱۷۱	بهشت ، حقیقت ولایت است
	روایات دالّه بر اینکه بهشت و تمام خصوصیات آن متعلّق به
۱۷۳	ولایت است
۱۷۵	بهشت ، ظهور ولایت در مظاهر جمال است
۱۷۷	مقامات شیعه در بهشت
۱۷۹	نمونه‌هایی از آیات قرآن کریم درباره بهشت
۱۸۱	آیات وارده در سورة الرّحمن ، درباره بهشت
۱۸۷	آیات وارده در سورة واقعه ، درباره بهشت
۱۹۵	دیگر آیات وارده درباره نعمت‌های بهشت
۱۹۷	در نعمتهای بهشت نقصان راه ندارد
۱۹۹	نعمت‌های بهشت ، جاودانی است
۲۰۱	صفات زنان بهشت و حورالعین
۲۰۳	بهشت محلّ زندگانی جاوید است
۲۰۵	مناظره هشام بن حکم با نَظّام ، درباره خلود بهشتیان
۲۰۷	تمامی بهشت‌ها «جَنّة الخلد» هستند
۲۰۹	اسامی بهشت‌های نامبرده شده در قرآن

صفحه	عنوان
۲۱۱	بهشت لقاء ، و جنت ذات
۲۱۳	درهای هشتگانه بهشت ، تعیین کننده عدد خود بهشت‌ها نیست
۲۱۵	مقامات و درجات مختلف بهشت
۲۱۷	مراتب مختلف پیامبران و اولیای خدا در بهشت
۲۱۹	راههای مختلف به سوی بهشت
۲۲۱	هر عمل خیری ، دری است بسوی بهشت
۲۲۳	بهشت قیامت ؛ طلوع عالم نفس ، و در مقام بقاء بعد از فناء است
۲۲۵	خطبه امیر المؤمنین علیه السلام درباره بهشت

مجلس هفتاد و یکم

جهنم و مبدأ پیدایش آن

از صفحه ۲۲۹ تا صفحه ۲۵۶

شامل مطالب :

۲۳۱	دعای حضرت سجّاد علیه السلام در پناه بردن به خدا از جهنم
۲۳۳	کیفیت پیدایش دوزخ
۲۳۵	خلقت شیطان ، بر اساس مصلحت است
۲۳۷	سبب انحراف انسان ، استکبار است
۲۳۹	جهنم ، از آن متکبرین است
۲۴۱	مُهر خداوندی ، بر تمام دل و اندیشه شخص متکبر و جبار
۲۴۳	آنانکه نزد خدا هستند ، استکبار ندارند
۲۴۵	شرک و تمام گناهان و تجاوزها ، از استکبار پیدا می‌شود
۲۴۷	تمام مراتب کبر و تکبر و استکبار ، برای خداوند است
۲۴۹	مشرکان راهی جز به جهنم ندارند

صفحه	عنوان
۲۵۱	معاندان و کافران و منافقان در جهنم هستند
۲۵۳	وعده جهنم برای بسیاری از گناهان ، در قرآن کریم
۲۵۵	حدیث معراج رسول خدا ، و دیدار خازن دوزخ

مجلس هفتاد و دوم

اهل جهنم ، و درکات آن

از صفحه ۲۵۹ تا صفحه ۳۰۴

شامل مطالب :

۲۶۱	تحقق و ثبوت کلمه إلهیه بر جهنمیان
۲۶۳	عذاب و دوزخ ، کلمه ثابت و محقق خداست
۲۶۵	شقاوت ، مستند به مهر خوردن دل است
۲۶۷	مهر شدن دلها به دست خداست
۲۶۹	مهر خوردن بر دلها و گوشها و چشمها مستند به خداست
۲۷۱	تفویض ، همانند جبر ، غلط است
۲۷۳	کلام فقیه همدانی در مسأله أمر بین الأمرین
۲۷۵	مسأله أمر بین الأمرین از اسرار علوم است
۲۷۷	دوره ای استقلال در اختیار انسان دیدن ، عین شرک است
۲۷۹	روایات وارده در أمر بین الأمرین
۲۸۳	نامه حضرت هادی علیه السلام در نفی جبر و تفویض
۲۸۵	جبر و تفویض مستلزم ظلم ، و أمر بین الأمرین توحید محض است
۲۸۷	مثالی از علامه طباطبائی (ره) درباره نفی جبر و تفویض
۲۸۹	حلّ مشکله جبر و تفویض ، از معجزات امامان ماست
۲۹۱	شرک و کج نگری در دوزخ است

صفحه	عنوان
۲۹۳	جهنّم ، مظهر تکاثر است
۲۹۵	درهای هفتگانه جهنّم
۲۹۷	طبقات و درّ کات هفتگانه جهنّم
۳۰۱	درهای جهنّم ، و داخل شوندگان از هر یک
۳۰۳	هفت طائفه از علماء که در هفت طبقه دوزخ قرار می‌گیرند

مجلس هفتاد و سوّم

خصوصیات و آثار جهنّم

از صفحه ۳۰۷ تا صفحه ۳۴۱

شامل مطالب :

	نتیجه زندگی اگر کسب بدی‌ها و احاطه گناه باشد ، گریزی از دوزخ نیست
۳۰۹	
۳۱۱	در روز قیامت ، فدیة و رشوه ، رهائی‌بخش از دوزخ نیست
۳۱۳	رُکون و اعتماد به دنیا آتش است
۳۱۵	جهنّم ، ظهور و بروز حقیقت نفس اماره است
۳۱۷	بقاء و تناوب عذابهای مختلف ، مربوط به معصیت‌های نفس است
۳۱۹	جهنّم ، الآن موجود است
۳۲۱	محلّ دوزخ در زمین است
۳۲۳	شدّت عذاب اهل جهنّم
۳۲۵	«جَحیم» و «سَقَر» در جهنّم
۳۲۷	شدّت عذاب برای مستکبران و متعدّیان
۳۲۹	«تابوت» ، و عذاب حکام جائر
۳۳۱	«زَقوم» درخت جهنّم است

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۳۳۳	«درخت زقوم» طعام گمراهان و مُکذِّبان است
۳۳۵	خصوصیات و آثار شجره زقوم
۳۳۷	هر گناهی، آویزان شدن به یکی از شاخه‌های درخت زقوم است
۳۳۹	جملاتی که بر سر درهای جهنم نوشته است
۳۴۱	عذاب قاتلان امام حسین علیه السّلام، و تابعین آنان

مجلس هفتاد و چهارم

حقیقت جهنم، حجاب و بُعد از رحمت خداست

از صفحه ۳۴۵ تا صفحه ۳۷۶

شامل مطالب:

۳۴۷	خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در وصف دوزخ
۳۴۹	اصل و ریشه جهنم، یأس از رحمت خداوند است
	جهنمیان در عین محرومیت از رحمت خاصه، مشمول رحمت عامه هستند
۳۵۱	
۳۵۳	اعمالی که در حجاب انجام گیرد، بدون حقیقت و أصالت است
۳۵۵	کافران و معاندان، در حجاب اوهام گرفتارند
۳۵۷	آیات وارده درباره وقود و آتشگیرانه دوزخ، که انسان و سنگ است
۳۵۹	أفراد صالحی که معبود واقع شده‌اند، حصب جهنم نیستند
	نزول آیه: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ ... در ردّ بر گفتار
۳۶۱	ابن زبَعْرَى
۳۶۳	أنانیت، حجاب و موجب دخول در جهنم است
۳۶۵	گفتگوی دوزخیان با یکدیگر
۳۶۷	تمایز بهشتیان از دوزخیان

صفحه	عنوان
۳۶۹	کافرانی که عمل خیر دارند ، عذابشان سبکتر است
۳۷۱	کیفیت عذاب زنان معصیت‌کار ، در حدیث معراج
۳۷۳	اصناف زنان گناهکار و عذاب آنها
۳۷۵	عذاب دشمنان اهل بیت ، و قاتلان امام حسین علیه السّلام

مجلس هفتاد و پنجم

خلود و بطور جاودان زیستن در بهشت و جهنّم

از صفحه ۳۷۹ تا صفحه ۴۴۳

شامل مطالب :

	خلود بهشتیان در بهشت و دوزخیان در جهنّم ، و استثناء «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ»
۳۸۱	
۳۸۳	آیات خلود بهشتیان و دوزخیان
۳۸۵	دلیل عقلی بر خلود
۳۸۷	مقدمات اثبات خلود از راه دلیل عقلی
۳۸۹	خلود ، یک امر واقعی و تحقّق عینی است
۳۹۱	هر چیزی که در عالم تحقّق یابد ، دیگر باطل و نابود نمی‌گردد
۳۹۳	پاسخ اشکالات وارده بر خلود ؛ إشکال اوّل و دوّم
۳۹۵	پاسخ اشکالات وارده بر خلود ؛ إشکال سوّم
۳۹۷	إشکال چهارم برخلود : مطالب وارده در «نهج البصيرة»
۳۹۹	پاسخ از إشکال چهارم بر خلود
۴۰۳	آخرت ، خانه ثبوت است ؛ بنابراین خانه خلود است
۴۰۵	آیات وارده در خلود دوزخیان
۴۱۱	صراحت آیات خلود ، در معنای جاودانگی

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۴۱۳	در تفسیر آیه: لَبِثْنَا فِيهَا أَهْقَابًا
۴۱۵	مشركان و كافران منكر، در آتش مَخْلَدند خطبه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در كوه صفا، و ترغيب
۴۱۹	بر عمل
۴۲۱	اهل توحيد، مَخْلَد در آتش نيستند
۴۲۳	سه طائفه به بهشت نمي روند
۴۲۵	دشمنان اهل بيت رسول الله عَلَيْهِمُ السَّلَام در آتش دوزخ مَخْلَدند
۴۲۷	عمل دشمنان آل محمّد همچون گرد و غبار پراكنده از بين مي رود
۴۲۹	شيعيان عليّ بن أبي طالب در جهنّم نمي روند
۴۳۱	بيان مرحوم مجلسي درباره خلود عالم و شاعر شيعي: المؤيّد في الدين؛ و قصيده او درباره معاد
۴۳۳	و ولايت
۴۳۵	قصيده «مؤيّد» درباره آنكه نجات در معاد، منوط به ولايت است
۴۳۹	ترجمه قصيده «مؤيّد» درباره معاد و ولايت
۴۴۳	سخن مؤلف در خاتمه كتاب
۴۴۶	معرفي و فهرست اجمالي دوره معادشناسي
۴۴۸	فهرست تأليفات

مواردی که توسط «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام» بر اساس ضوابط القاء شده از طرف مؤلف قدس سره اضافه گردیده، با علامت (م) مشخص شده است.

هُوَ الْعَلِيمُ

دوره

علوم و معارف اسلام

معارف شناسی
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَدَمَهُ الْعِلْمُ وَالِدِينُ
سید محمد حسین حسینی طهرانی
عفی عنہ من جماعہ

مجلس صفت و نفع

أعراف و أهل آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ . (آية ٤٦ ، از سوره اعراف : هفتمین سوره از قرآن کریم)

«و میان بهشتیان و دوزخیان حجابی است ، و بر اعراف مردانی هستند که هر یک از بهشتیان و دوزخیان را از علائم چهره و سیمایشان می شناسند ، و هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند ؛ به بهشتیان ندا می کنند که : سلام باد بر شما.»

این آیه شریفه ، محلّ و موقف اعراف و اهل آن را نشان میدهد ، که در عرصات قیامت ، و در بین بهشت و دوزخ و مهیمن بر هر دو ، و

فاصله بین سعادت‌مندان و اشقیاء می‌باشد. و چون در بین آیاتی واقع است که حال و خصوصیات برخوردار و ملاقات و گفتگوی بهشتیان با جهنمیان را بیان میکند، و موقعیت و منزلت اهل اعراف را نشان می‌دهد؛ اولاً لازم است که تمام این آیات را بیاوریم، و سپس در اطراف و جوانب آن به بحث پردازیم:

اما آیات:

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا
 اُولَٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَ نَزَعْنَا مَا فِي
 صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ اَلْاَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ
 الَّذِي هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ
 رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ نُوَدُّوْا اَنْ تَلَکُمُ الْجَنَّةُ اُوْرثْتُمُوْهَا بِمَا كُنتُمْ
 تَعْمَلُوْنَ .

وَ نَادٰى اَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابَ النَّارِ اَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا
 وَعَدْنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَاذَنْ
 مُّوَدِّنٌ بَيْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى الظّٰلِمِيْنَ * الَّذِيْنَ يَصُدُّوْنَ عَنِ
 سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ يَبْغُوْنَهَا عَوْجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كٰفِرُوْنَ .

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلٰى الْاَعْرَافِ رِجَالٌ يَّعْرِفُوْنَ كُلًّا
 بِسِيْمِيَّتِهِمْ وَ نَادَوْا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اَنْ سَلِّمْ عَلٰيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوْهَا وَ
 هُمْ يَطْمَعُوْنَ * وَ اِذَا صُرِفَتْ اَبْصُرُهُمْ تَلْقَآءَ اَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا
 رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ .

وَ نَادٰى اَصْحَابُ الْاَعْرَافِ رِجَالًا يَّعْرِفُوْنَهُمْ بِسِيْمِيَّتِهِمْ قَالُوا

مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ .

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ * الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ . ۱

«و کسانی که ایمان بیاورند و عمل نیکو انجام دهند - و البته ما بیش از وسع کسی به او تکلیف نمی‌کنیم - آنان اهل بهشتند، و پیوسته و بطور جاودان در آن زیست می‌کنند .

و ما از دلها و سینه‌های آنان هر گونه غلّ و آلودگی را بیرون کشیدیم . و در بهشت در زیر قصرهایشان نهرهایی جاری است . و میگویند : سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری کرد ؛ و اگر هر آینه خداوند ما را بدینجا هدایت نمی‌فرمود ، ما هیچگاه خود به خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم ؛ همانا رسولان خدا ما را بحق هدایت کردند و برای ما حق را نشان دادند . و آنگاه بر آنان ندائی رسد که : اینست آن بهشتی که در پاداش اعمالی که شما در دنیا بجای می‌آورده‌اید ، بر سبیل اعطاء و ارث به شما موهبت شده است .

و آنگاه بهشتیان به جهنمیان ندا می‌کنند که : آنچه را که پروردگار

۱- آیات ۴۲ تا ۵۱ ، از سوره ۷ : الأعراف

ما به ما وعده داده بود ، همه را حقّ و استوار یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود ، حقّ و استوار یافتید؟!

در جواب میگویند: آری! و در این وقت اعلان کننده‌ای در میان آنها اعلان میکند که : لعنت و دورباش از رحمت خدا بر ستمکاران باد!

ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بر مردم می‌بندند ، و آن راه را کج و مُعَوَج می‌جویند ، و آنان به روز حشر و قیامت ایمان ندارند.

و بین این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده و حجابی است . و بر قسمت‌های بالای آن حجاب ، که اعراف آن باشد ، مردانی هستند که تمام افراد را یکایک (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می‌شناسند .

و افرادی که (بر قسمت‌های پائین آن حجاب قرار دارند و) هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند ، به بهشتیان ندا می‌کنند که : سلام باد بر شما ! و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند گویند : بار پروردگارا! ما را با قوم ستمگر ، یکجا قرار مده ، و با معیت آنان ما را مگذار!

و صاحبان و ملازمان اعراف ، مردانی را که از سیما و علائمشان می‌شناسند ندا میدهند که : آنچه را که شما اندوختید و جمع کردید ،

و آنچه را به مباحات و سرافرازی و بلند پروازی و استکبار بدان اتکاء داشتید ، به هیچگونه دستی از شما نگرفت ، و سودی نبخشید و شما را در امروز بی نیاز نمود !

آیا نمی بینید این بهشتیان را که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که خداوند آنان را مشمول رحمت خود نمی گرداند و در بهشت داخل نمی کند (چگونه همگی مشمول رحمت شده و در بهشت ها مسکن گزیده اند ! و این اصحاب اعراف به این بهشتیان خطاب می کنند که) داخل شوید در بهشت بدون هیچگونه خوف و اندیشه ، و بدون هیچگونه حزن و غصه ای که در شما راه نخواهد یافت !

و اهل جهنم در این حال اهل بهشت را ندا دهند که : از آب و طعامی که خداوند شما را روزی فرموده است قدری هم بر ما افاضه کنید و ما را بهر مند سازید ! اهل بهشت در جواب گویند : آب و طعام بهشت را خداوند بر کافران و منکران حرام فرموده است .

بر آن کسانی که دین خود را لهو و لعب پنداشتند ، و باطل و بازیچه گرفتند ، و حیات و زندگی دنیا آنان را فریفت . پس به پاداش آنکه آنان چنین روزی را که روز لقاء و دیدار ماست فراموش کردند و به خاطر نیاوردند ، و آنکه آیات ما را انکار میکردند ؛ ما نیز امروز آنها را مورد نظر رحمت قرار نمیدهیم ، و در بوتۀ نسیان و فراموشی می اندازیم !»

این مجموع آیاتی بود که در آن ، اعراف به کار رفته بود ، و دیدیم که فقط لفظ اعراف در دو جا آمده ، و اهل اعراف و رجال اعراف که

به عنوان ضمیر نیز چند جا آمده بود فقط در همین آیات بود .
 آنچه با دقت تامّ و توجه کامل به دقائق این آیات بدست می آید ،
 آنستکه : اعراف فاصله و حجابی است بین بهشتیان و جهنّمیان ؛ این
 حجاب دارای درجات و مراتبی است .

در درجات اعلای آن نفوس قدسیّه که حاکم و مسیطر بر بهشت
 و دوزخند و هر یک از آنان را از علائم و سیمایشان می شناسند ، قرار
 دارند .

آنان به قدری قوی و در مراتب خلوص و قرب ، پا در افق عالی
 نهاده اند که مهُمِن و مَسَلَط بر هر دو گروه از بهشتیان و جهنّمیان
 هستند ، و بهشت و جهنّم در زیر نظر و در حیطه نفوذ و اراده آنهاست .
 آنانند که به بهشتیان میگویند : **أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ** ، داخل در بهشت
 شوید !

و آنانند که **يَعْرِفُونَ كَلِمًا بِسِيمَاهُمْ** ، همه را از علائم و سیمایشان
 می شناسند .

و آنانند که **أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ** ، در میان مردم محشر اعلان می کنند
 که : دوری از رحمت خدا فقط برای ستمکاران است .
 و آنانند که در خطاب مجهول : **وَنُودُوا أَن تِلْكَمُ الْجَنَّةُ** ، فاعل
 آن ندا هستند ، و به اهل بهشت خیر مقدم میگویند و بشارت به خلود
 و دوام میدهند .

و آنانند که جهنّمیان را مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار میدهند و
 میگویند : **مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ** . و نیز به

آنها میگویند: ببینید این بهشتیان هستند که شما سوگند میخوردید که خداوند آنان را به بهشت وارد نمی‌کند.

و در درجات پائین اعراف، جماعتی از مردم هستند که به آن نفوس قدسیه و مُخْلِصَه مرتبط، و پیرو و شیعهٔ آنان بوده و جزء گروه آنان محسوب می‌شده‌اند. همچون لشگریان حاکم و سلطان که جزء دستگاه حکومت‌اند. ولی بواسطهٔ گناه و خطائی که انجام داده‌اند، یکسره به بهشت نرفته و در انتظار فیض رحمت و شفاعت و اخذورقهٔ عبور از صراط هستند. آنان هنوز داخل در بهشت نشده‌اند، و در بین بهشت و دوزخ واقعد، ولی امید رحمت و نزول فیض و ورود در بهشت را دارند.

و آناند که به بهشتیانی که قبل از آنها داخل در بهشت شده‌اند و آرمیده‌اند، سلام میفرستند و میگویند: **سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ**.

و آناند که چون صورتشان به جانب ظالمان و دوزخیان منعطف شود، گویند: بار پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده،
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ!

و ما در موارد عدیده از این دورهٔ علوم و معارف اسلام، چه در «امام شناسی» و چه در «معاد شناسی» به اثبات رسانیده‌ایم که بندگان مُخْلِصِينَ حضرت حقّ، در محشر برای سؤال و کتاب حضور ندارند؛ **فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ**^۱، و مقام آنها اعلی و اشرف است، و حساب و کتاب امت‌ها به دست آنان است.

۱- قسمتی از آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸، از سورهٔ ۳۷: الصّافات

پس آنها که به مقام بقاء بالله فائز گردیده‌اند، و دارای مقام بقاء بعد از فناء و منزلت جَمْعُ الْجَمْعِ هستند از بهشت و دوزخ بالاتر، و در حجاب اقرب، مهیمن و مسیطر بر دو گروه بوده و از آن افق اعلی به همه می‌نگرند! و همه را می‌شناسند، و مقام و درجه هر یک را معین و مشخص می‌سازند.

این اجمال استفاده‌ای بود که از آیات اعراف نمودیم. حال پردازیم به بحث دقیق قرآنی از راه تفسیر آیه به آیه، و در ضمن از روایات وارده از اهل بیت عصمت که همگی مؤید و شاهد بر این حقیقت است نمونه‌هایی ذکر کنیم، بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ؛ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ:

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعرِفُونَ كَلًّا
بِسْمِئِهِمْ .

اعراف حجاب و پرده، قسمت‌های بالای آنرا گویند. و نیز اعراف، نام برای تپه‌ها و تل‌های بلندی است که از رَمَل‌های بیابان تشکیل شده است، و غالباً بواسطه وزش بادهای تند این تل‌های رملی بوجود می‌آید.

و چون در این آیه، اعراف به دنبال حجاب ذکر شده است، محتمل است که معنای اوّل از آن مراد باشد. و بودن مردانی بر روی اعراف، معنای دوّم را تقویت میکند. ولیکن بین این دو معنی در آیه مبارکه، منافات و مغایرتی نیست، زیرا که معنای حجاب: مَا يَحِجُّبُ شَيْئاً عَنْ شَيْءٍ (چیزی که چیزی را از چیز دیگری مستور

کند) می‌باشد، و بنابراین میتوان گفت که: این مردانی که بر روی اعراف قرار دارند، در مقام و محل مرتفع و بلندی هستند که بر هر دو جمعیت، از گروه بهشتیان و گروه جهنمیان سیطره و اشراف دارند، و بر هر دو منزل و درجه از بهشت و دوزخ واقف می‌باشند. و به همین جهت **كَانُوا عَلَى الْأَعْرَافِ**، روی اعراف هستند، تا آنکه همه طبقات و اصناف را به سیما و علائمشان بشناسند. چون ماده لغوی اعراف از **عَرَفَ يَعْرِفُ مَعْرِفَةً وَعِرْفَانًا** به معنای شناختن و دانستن است.

خداوند تعالی در قرآن کریم در سوره حدید، وصف اعراف را با تعبیر «سور» که به معنای دیوار است، و گفتگوی بین بهشتیان و دوزخیان را که در اینجا آمده است، در آنجا به عنوان گفتگوی بین منافقین و منافقات با مؤمنین و مؤمنات بیان میکند؛ و چنانکه می‌بینیم در هر دو جا بیان یک امر و حقیقت را به دو عنوان و تعبیر می‌نماید:

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ^۱

«روز قیامت روزی است که مردان منافق و زنان منافق، به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: شما به ما نظری کنید! و نگاهی بیندازید! تا بدینوسیله ما از نور چهره شما، مقداری برای خود بهره برداشته و

۱- آیه ۱۳، از سوره ۵۷: الحدید

اقتباس کنیم!

به آنها در پاسخ گفته می‌شود: شما به عقب و قهقرا برگردید! و از آنجا طلب نور کنید! در این حال بین این دو دسته، دیواری زده می‌شود که دری دارد؛ و آن در، ظاهری دارد و باطنی؛ در باطنش رحمت است، و در ظاهرش از مقابل در، عذاب است.»

و در ذیل آیه اعراف داشتیم:

و نَادَىٰ أَصْحَابَ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ .

«و جهنمیان به بهشتیان ندا می‌کنند: قدری از آب و یا طعامی که خداوند به شماروزی کرده است، بر ما رحمت آورده و افاضه کنید! در جواب آنها اهل بهشت میگویند: خداوند آن آب و طعام را بر کافران حرام کرده است.»

در قیاس این دو آیه واقع در سوره اعراف و سوره حدید، می‌بینیم که: گفتار منافقین به مؤمنین که به ما نظری کنید تا از نور شما توشه‌ای برگیریم، و آنچه در جواب می‌شنوند که به عقب و پشت برگردید و از آنجا التماس نور کنید (أَنْظُرُوا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ قَبْلَ أَنْ جِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا) بعینه همان گفتار اهل جهنم است به اهل بهشت که: بر ما از آب و طعامی که خدا به شما داده است بدهید! و جواب می‌شنوند که: خداوند آنها را بر کافران حرام نموده است (أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ).

پس بنابراین ، سور و دیوار کشیده شده بین منافقین و مؤمنین ، همان حجاب و اعراف فاصل بین بهشتیان و دوزخیان است . و در آیهٔ سورۀ حدید که فقط منافقین را بر روی در این سور قرار داده است ، به جهت آنستکه آنان با مؤمنین در ظاهر امرشان اشتراک دارند ، چون بنا به فرض منافق هستند . پس در این دیوار که باطنش و حقیقتش ایمان و واقع است ، رحمت ؛ و ظاهرش از جلوی در ، عذاب است ؛ و منافقان چون از حقیقت خبری ندارند ، از باطن که رحمت است سودی نمی‌برند ، و فقط از ظاهر اسلام و ایمان در دنیا استفاده کرده‌اند که آنهم در محشر به صورت عذاب جلوه‌گر میگردد .

و حاصل معنی آنستکه حجاب و دیوار چیز واحدی هستند ولی دارای دو وجهه و دو جهت : ظاهری و باطنی ، ظاهرش عذاب است و باطنش رحمت . کسانی که به باطنش رسیده‌اند ، از فوز و کامیابی ایمان و حقیقت بهره‌مند شده‌اند ؛ و کسانی که به ظاهرش اکتفا کرده و از باطن خبری ندارند همان دسته‌ای هستند که از حقیقت ایمان و عقیدهٔ پاک بی‌بهره‌اند ، و فقط برای حفظ مصالح شخصیّه ایمان آورده‌اند ، و همان دسته‌ای هستند که از ظاهر در برابر این دیوار در عذابند .

و گویا این دیوار چنین است که اگر هر آینه انظارشان از ظاهر تجاوز میکرد و به باطن میرسید ، به نعیم الهی میرسیدند و رحمت حق آنانرا فرا میگرفت ؛ ولی چون به ظاهر قناعت کردند ، از درون آن بی‌بهره‌اند .

پس دیوار و حجاب یکی است؛ ظاهری دارد و باطنی. و مؤمنان و کافران، در مقابل خود فقط یک راه به سوی خدا دارند که باید پیمایند، و این راه واحد است، همچنانکه دیوار و حجاب واحد است.

و اختلاف فقط از ناحیه ادراک و فهم آنهاست؛ عیناً مانند حالی که در دنیا دارند، که بین مؤمنان و کافران فرقی نیست در اینکه هر دو باید راهی را که به سوی خدا دارند طی کنند؛ این راه را مؤمنان بطور استقامت طی می کنند و گام در صراط مستقیم می نهند، و کافران منحرف می شوند و بطور اعوجاج و کجی می پیمایند.

پس همه با هم هستند، و اختلاف از جهت استقامت و انحراف نفوس است، و از جهت اراده و انتخاب خوب و یا اراده و انتخاب زشت.

و لذا می بینیم در ذیل آیه سوره حدید وارد است که:

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكَنَّكُمْ فِتْنَتُمْ أَنفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصُّمْ وَ آرَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ أَلْمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ^۱

«(چون بین منافقان و مؤمنان دیوار زده می شود، و سوز کشیده می شود) منافقان به مؤمنان میگویند: مگر ما با شما در دنیا نبوده ایم و معیت نداشته ایم؟! مؤمنان در پاسخ میگویند: آری! ولیکن شما خود را به فتنه و فساد انداختید! و پیوسته انتظار کشیدید!

۱- آیه ۱۴، از سوره ۵۷: الحدید

و در شک و تردید بسر بردید! و آرزوهای دراز شما را فریفت، تا آنکه امر خدا نازل شد و مرگ گریبانتان را گرفت، و آن غرور و شیطان و نفس گول‌زننده و فریب دهنده شما را گول زد (و با خدعه و مکر شما را در غفلت نگاه داشت، تا ناگهان امر خدا آمد و کار از کار گذشت).»

و این همان امر واحدِ ذووجهین را می‌رساند، که منافقان با مؤمنان از هر جهت از جهات طبیعی و مزایای مادی در دنیا با هم بودند، در یک زمین، و یک عشیره، و یک غذا، و یک کسب و کار، و یک پدر و مادر، و یک مقدار عمر، و بالأخره چنانکه می‌بینیم در این جهات طبیعی میزی و فرقی ندارند، ولیکن نیت و هدف و اخلاق و گرایش معنوی تفاوت داشت، و همین موجب شد که آنان را به دوزخ بکشاند و مؤمنان را به بهشت رهبری کند.

پس صراط واحد است، و آن راهی است که باید انسان بسوی خداوند تعالی طی کند؛ مؤمنان از راه مستقیم، و کافران و منافقان و بدکاران از راه اعوجاج و انحراف طی می‌کنند.

و قبل از آیه اعراف آمده است:

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَفِرُونَ .

«اهل بهشت به اهل جهنم گویند: حَقًّا آنچه را که پروردگار ما به

ما وعده داده بود، حَقّ و محکم و ثابت یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما وعده داده بود (از پاداش سخت) حَقّ و محکم و ثابت یافتید؟!

در پاسخ گویند: آری! و در این حال اعلان کننده‌ای اعلام میدارد که: لعنت خداوند بر ظالمان است؛ آن کسانی که مردم را از راه خدا بازداشتند، و راه را به روی آنها بستند، و آن را کج و مُعوج پنداشتند، و به آخرت کافر شدند.»

پس راه، راه واحد است، و آن راه برای خداست و بسوی خداست؛ یکی به استقامت و درستی و راستی طی میکند، و دیگری به انحراف و کجی می‌پیماید. و این همان حقیقت واحد سور و حجاب و اعراف است، که یکی به باطن توجّه دارد، و یکی به ظاهر؛ باطنش رحمت، و ظاهرش نقت و نکبت است.

و این مطلب در قرآن کریم تصریحاً و تلویحاً بسیار آمده است؛ مثلاً خداوند میفرماید:

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ^۱

«از حیات و زندگی دنیا ظاهری را میدانند و بس، و ایشان از زندگی و حیات آخرت غافل هستند.»

در اینجا روشن است که به قرینهٔ مقابله که آخرت را در مقابل ظاهر حیات دنیا قرار داده است، منظور و مقصود از آخرت، باطن

۱- آیهٔ ۷، از سورهٔ ۳۰: الرّوم

حیات دنیاست. پس یک حیات است و بس؛ ظاهری دارد و باطنی: ظاهرش همین زندگی بهیمنیت و شهوت و وهم و غفلت از سرای جاودانی و حیات انسانی ابدی و معنوی است، و باطنش حیات انسانی و معنوی و روحی و عقلی است که مستلزم و ملازم با بیداری و هشیاری است، که هر کدام از این دو صورت که دو وجهه این حیات واحد را تشکیل داده‌اند، پس از مرگ بطور بروز و ظهور نمایان شده و تجلی می‌نمایند.

و میفرماید:

أُولَٰئِكَ يَتَفَكَّرُونَ فِي مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِي رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ^۱.

«آیا این مردم با خود فکر نمی‌کنند که پروردگار، آسمانها و زمین و ما بینهما را نیافریده است مگر به حق و أجل مُسَمًّى؟! و حَقًّا که بسیاری از مردم، به زیارت و لقاء پروردگارشان کافرنند.»

یعنی خلقت آسمانها و زمین، اگر به دیده حق نگریسته شود و با حق و أجل مُسَمًّى ملاحظه گردد، راه مستقیم و استوار فکری است؛ و اگر به دیده باطل نگریسته شود و با انکار لقاء خداوند توأم باشد، راه کج و انحراف فکری است.

و میفرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوا كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً

۱- آیه ۸، از سوره ۳۰: الرّوم

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَّجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوْقَيْهِ حِسَابَهُ ۱ .
 «و کسانی که کفر ورزیده‌اند، کردار آنان همچون سرابی است که در زمین خشک و لم یزرعی واقع است. شخص تشنه آن را آب می‌پندارد و به دنبالش می‌رود، تا همینکه بدان رسید، ابدأً آبی را نمی‌یابد، بلکه آنجا خداوند را می‌یابد که حساب او را بطور تام و تمام میکند، و در حساب استیفا می‌نماید.»

راه بسوی خدا واحد است؛ شخص کافر سراب را به صورت آب می‌بیند، و مؤمن آب را به صورت آب. و هر دو با هم می‌روند؛ اولی تشنه کام می‌ماند و به سزای غفلت و خیال باطلش می‌رسد، و دومی سیراب می‌گردد.

و میفرماید:

فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا *
 ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ
 أَعْلَمُ بِمَنْ أَهْتَدَىٰ ۲ .

«پس ای پیغمبر! روی گردان از کسی که از یاد ما روی گردانیده است، و غیر از زندگی و حیات دنیا چیزی را نمی‌خواهد! این نهایت درجه بلوغ علم و پایه دانش آنانست. بدرستی که پروردگار تو داناتر است به کسی که از راه او گمراه شده، و به کسی که در راه او راهنمایی شده و راه را یافته است!»

۱- قسمتی از آیه ۳۹، از سوره ۲۴: التور

۲- آیه ۲۹ و ۳۰، از سوره ۵۳: النجم

این آیه روشن است در اینکه زندگی کردن در دنیا، و غیر از بهیمیّت و مراتب نازلّه از عیش و عشرت چیزی را نفهمیدن و نخواستن، عین گمراهی و إعراض از یاد خداست؛ و زندگی کردن در این دنیا و مقصد را لقای خدا قرار دادن و غیر از این مراتب نازلّه چیزی را عالی تر و بهتر خواستن، عین اهتداء و راه یافتگی است.

و میفرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غٰفِلُونَ * أُولَٰئِكَ مَا وِيَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۱

«و حَقّاً آن کسانی که امید دیدار و ملاقات با ما را ندارند، و به زندگی پست دنیوی قناعت کرده‌اند، و بدان دل داده و اعتماد نموده و سکون و آرامش خود را در آن قرار داده‌اند، و آن کسانی که از آیات مادر غفلت هستند؛ حَقّاً محلّ و مأوای آنان در پاداش چنین کرداری که نموده‌اند، آتش است.»

این آیه می‌رساند که اطمینان و دل‌بستگی به این ظاهر زندگی دنیوی، و اکتفا به آن، و عدم امید لقای خدا، آتش است. و به عکس، همین زندگی چنانچه توأم با امید لقای پروردگار، و عدم اتکاء و اعتماد به امور زوال پذیر دنیا باشد، و با توجّه و درایت به آیات خدا بوده باشد، سعادت و بهشت است.

و آیات وارده در این سبک بیان بسیار است، و از همه بلیغ تر و

۱- آیه ۷ و ۸، از سوره ۱۰: یونس

رساتر این آیه است که :

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ
الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ بَسَسَ الْقَرَارُ .^۱

«آیا نظری نیفکندی بسوی کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به دیار هلاکت و نابودی کشاندند؟ آنان در جهنم می‌سوزند، و جهنم بد قرارگاهی است!»

سابقاً ذکر کردیم که مراد از نعمت در این آیه، ولایت است.^۲ و ولایت، سبیل و راه بسوی خداست؛ و در مقابلش کفر است، یعنی بستن راه و مسدود شدن طریق عبودیت.

پس غایت و نهایت سیر چنین افرادی که بر ظاهر جمود دارند و از باطن إعراض می‌کنند، بوار و هلاک و نابودی است. و ظاهر، از بین رونده، و خراب شونده، و نابود است؛ و باطن، پایدار، و ثابت، و بادوام، و پابرجا؛ همچنانکه خداوند میفرماید:

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ .^۳

«و ای پیامبر! به کسانی که ایمان آورده‌اند بشارت بده که از برای آنان در نزد پروردگارشان گامی متین و قدمی راستین است.»
و نیز میفرماید: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ .^۴

۱- آیه ۲۸ و ۲۹، از سوره ۱۴: إبراهيم

۲- «معاد شناسی» ج ۸، اواخر مجلس ۵۸

۳- قسمتی از آیه ۲، از سوره ۱۰: یونس

۴- آیه ۵۵، از سوره ۵۴: القمر

«در نشیمنگاه راست و درستی، در نزد خداوند مالک و مقتدر، نشست دارند.»

و نیز میفرماید:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ۱

«در بهشت خداوندی، سابقون که مقربان درگاه او هستند هیچگاه سخن لغو و بیهوده، و سخنی که آنان را به گناه اندازد نمی شنوند.»

و نیز میفرماید:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذِّبًا ۲

«متقیان در بهشت، هیچوقت سخن لغو و بیهوده، و سخن دروغ نمی شنوند.»

و علیهذا نهایت و غایت مؤمنان، محلّ صدق و حقّ است، که در آنجا ابدأً دروغ و لغو و باطل نیست، به خلاف غیر مؤمنان. و بالجمله، اصحاب اعالی و مقامات مرتفع اعراف، کسانی هستند که بر هر دو مکان از بهشت و آتش تسلط و هیمنه و اشراف دارند، و بر هر دو گروه از سعادت‌مندان و شقاوت‌پیشگان سیطره و استیلا دارند.

چون میدانیم که آن تل‌ها و فاصله‌های بین آنها مانند تلّ رمل و شن از رمل مادّی طبیعی نیست، چون در آن روز، زمین به گونه فعلی

۱- آیه ۲۵، از سوره ۵۶: الواقعة

۲- آیه ۳۵، از سوره ۷۸: النبأ

نیست، و در آن پست و بلندی و اعوجاج و کژی نیست.
**وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا
 صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَآ أَمْتًا .^۱**

«و ای پیامبر! چون از تو درباره کوهها در روز قیامت پرسند، پس بگو: خداوند چنان آنها را از جابر کند و خرد کند و خاک شده آنها را بر باد دهد که هیچ از آن اثری نماند. و بنابراین، آن کوهها به صورت زمین مستوی و همواری در آید که ابدأ در آن هیچگونه کجی و بلندی را نمی‌بینی!»

پس مراد از اهل اعراف، ارتفاع مقام و منزلت آنهاست نسبت به اهل محشر که اهل جمعند.

و آنانند که از **مُحْضَرِينَ** نیستند، چون از **مُخْلِصِينَ** هستند که خداوند آنان را از **صَعْقَه** و **نَفْخِ صُور**، و از **فِرْع** و **دهشت آن روز**، در حفظ و مصونیت داشته است. و مقام و محل آنان **حِجَاب** است که در آن رحمتی است که هر چیزی را فرا گرفته، و مسلط بر آتش است که بر اهلش استیلا دارد.

و میتوان این معنی را از این گفتار خدای تعالی استشعار نمود که فرموده است: **فَإِذْ نَفَخْنَا فِيهِمُ الْمُوتِرَ فَأَنزَلْنَا مِنَ الْجِبَالِ مَوْتِرًا مِثْلَ الْقَوَارِيرِ وَأَنزَلْنَا فِيهَا حِجَابًا وَأَبْجُرًا كَمَا أَجْرُبُ السَّحَابَ فَاصْبُرْ لِنَزْلِهِ إِنَّكَ بِنَظَرِ رَبِّكَ أَنتَ بَصِيرٌ** «مؤذنی و اعلان کننده‌ای اعلام کرد در بین بهشتیان و دوزخیان.» و فرمود: **فَإِذْ نَفَخْنَا فِيهِمُ الْمُوتِرَ** «مؤذنی و اعلان کننده‌ای که بین آنها بود اعلام کرد.» زیرا در صورت اول ظاهر اینست که مؤذّن و اعلان کننده از خود

۱- آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷، از سوره ۲۰: طه

آنها نیست بلکه مسیطر بر آنهاست ، به خلاف صورت دوم که ظاهر اینستکه مؤذن و اعلان کننده‌ای که از آنها بود چنین گفت .

و آناند که در روز قیامت حاکمند ، هم حاکم بر بهشت و هم حاکم بر جهنّم . از جهنّمیان بازپرسی و مؤاخذه می‌کنند و آنان را مورد عتاب و ملامت قرار میدهند . و آیه اعراف صریح در این مطلب است :

و نَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ .

«و اهل اعراف ، مردانی را که از روی سیما و علائمشان می‌شناسند ندا می‌کنند که : آنچه را که شما جمع کردید و آنچه را که موجب استکبار خود قرار دادید ، شمارا بی‌نیاز نمود و دستی از شما نگرفت ! آیا این بهشتیان نیستند که شما سوگند می‌خوردید که خداوند آنان را داخل در بهشت نمی‌کند؟!»

و سپس خود اهل اعراف به بهشتیان امر می‌کنند که :

أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ .

«داخل در بهشت شوید ، بدون آنکه هیچ خوف و ترسی برای

شما باشد ، و بدون آنکه هیچ غصّه و اندوهی داشته باشید!»

و آناند اصحاب روح که فقط در معیت فرشتگان ، در روز قیامت

حقّ سخن گفتن را دارند ، و سخن آنها صواب است .

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ

الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ۱.

«روز قیامت روزی است که روح و فرشتگان بطور صفوف منظم در پیشگاه خداوند قیام می‌کنند، و کسی سخن نمی‌گوید مگر آن کسی که خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و سخن به راستی بگوید.»

زیرا که با وحی روح، علم به کتاب و ایمان پیدا می‌شود، و روح مقام و موجودی است افضل از همه ملائکه.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا
الْكِتَابُ وَلَا الْآيَمَنُ ۲.

«و همچنین اینطور است که ما روحی را از امرمان به تو وحی کردیم، که قبل از این وحی نمیدانستی که کتاب چیست، و نمیدانستی که ایمان چیست!»

و آناند که در روز قیامت حکم به خسران و زیان کسانی می‌کنند که در جان و نفس‌های خود و اهلشان دچار خسران و زیان شده‌اند:

و تَرِيَهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشِيعِينَ مِنَ الدُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ
طَرْفِ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۳.

«(و ای پیامبر!) می‌بینی که ستمکاران را بر آتش عرضه میدارند،

۱- آیه ۳۸، از سوره ۷۸: النَّبَأُ

۲- نیمه اول از آیه ۵۲، از سوره ۴۲: الشُّورَى

۳- قسمتی از آیه ۴۵، از سوره ۴۲: الشُّورَى

و آنان از شدت ذلت و سرافکنندگی، ترسناک و دل تهی شده، و با نگاه ضعیف از گوشه چشم به آن مینگرند. و کسانی که ایمان آورده‌اند میگویند: زیانکاران کسانی هستند که درباره نفوس خود و اهل خود در روز قیامت دچار خسران شده‌اند!»

ظاهراً این ایمان آورندگان، به عنوان قضاوت و حکومت چنین حکمی را می‌کنند؛ و این، اختصاص به متصفان به صفات اهل اعراف دارد و این حکم از وظائف اهل آن است.

و آنانند که به آنها علم و ایمان داده شده، و در پاسخ سوگند مجرمان که ما غیر از ساعتی درنگ نکردیم میگویند: شما در کتاب خدا تاروز بعث درنگ کرده‌اید!

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ
كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ
لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ
كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ .^۱

«و در روزی که ساعت قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که غیر از یک ساعت در دنیا درنگ نکرده‌اند؛ اینچنین دأب و روش آنها بود که به دروغ و بهتان سخن می‌گفتند. و کسانی که به آنها علم و ایمان داده شده است میگویند: شما در کتاب خدا تاروز بازپسین و حشر درنگ کرده‌اید! و اینست روز بازپسین، و لیکن شما چنین بودید که نمیدانستید.»

۱- آیه ۵۵ و ۵۶، از سوره ۳۰: الرّوم

این گمان غلط و پندار نادرست آنان ، به جهت آنستکه در دنیا خود را مقید ساخته بودند ، و انظار خود را به نگاه کردن و توجه به همان ساعتی که در آن سرگرم افکار شیطانی ، و هواجس نفسانی ، و ملتذات حیوانی بودند منعطف داشته بودند ، و بیشتر از این مقدار انظار و افکار خود را وسعت نبخشیده بودند که زمانهای خود را قبل از دنیا ، و امور واقعه خود را بعد از دنیا بنگرند ، و به حسب سیطره زمان ، این آمد طولیل و مدت طولانی و دراز را ادراک کنند !

آنان فقط ساعت فعلی و زودگذر را میدیدند که پیوسته به وجود می آید و از بین می رود ، یک ساعت ظاهر می شود و آن ساعت مخفی می شود ؛ و بنابراین سوگند یاد می کنند در روز حشر که ما غیر از یک ساعت در دنیا توقف نداشته ایم !

آری اگر تمام مدت زندگی و حیات دنیوی را نسبت به عمر زمان و دهر اندازه بگیریم ، بسیار کم است و حقا می توان گفت : ساعتی بیش نیست ؛ ولی آنان چنین منظوری از تقلیل را نداشته اند ، و گرنه حرف صحیحی بود . و چون این مقصودشان نبوده است ، از آنها مؤاخذه می شود ، و این قول به درنگ یک ساعت را به عنوان إفک و دروغ از آنان می شنوند .

و لیکن همانطور که گفته شد ، بنا بر اصل قیاس عمر انسان به سعه زمان و عالم طولیل و دهر سرمد ، بیش از یک ساعت نیست ؛ همچنانکه خدا فرماید :

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ ۱

«گویا آنها در روزی که آنچه از آن بیم داده شده‌اند را ببینند، بیش از یک ساعت از روز درنگ نکرده‌اند.»

و نیز فرماید:

قُلْ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلُ الْعَادِينَ * قُلْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۲

«خداوند در روز قیامت به کافران میگوید: چند سال شما در روی زمین توقّف کردید؟ آنان میگویند: ما یک روز یا مقداری از یک روز را توقّف کرده‌ایم! و تو ای پروردگار! از حسابگران بپرس (که ما در این سخن راست میگوئیم).

خداوند میگوید: شما اگر از زندگانی ابدی خود مطلع بودید، میدانستید که مدت توقّفان در دنیا، با آنکه چندین سال بوده است، بسیار اندک و کم بوده است!»

باری، شاید گفتار اهل علم و ایمان به مجرمان که: شما در کتاب خدا تا یوم بعث درنگ کردید! و اینست روز بعث (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) اشاره باشد به گفتار خداوند متعال در آیه:

۱- قسمتی از آیه ۳۵، از سوره ۴۶: الأحقاف

۲- آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴، از سوره ۲۳: المؤمنون

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّفُضِيَٰ بَيْنَهُمْ ۗ ۱
 «و اگر گفتاری از پروردگار تو ای پیغمبر سبقت نگرفته بود که :
 آنان را تا اجل مسمی نگاه میداریم ، هر آینه بین آنها حکم می شد.»
 و همچنین اشاره باشد به آیه :

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى
 عِنْدَهُ ۗ ۲

«اوست آن کسی که شما را از گِل آفرید و اجل را معین کرد ، و
 اجل مسمی در نزد اوست.»

و در صدر بحث «معاد شناسی» در جلد اول ، مجلس دوم ،
 بحثی راجع به اجل و اجل مسمی در پیرامون آیه کریمه :

مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ ۳

«خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست را نیافرید مگر به
 حق و اجل مسمی.»

آوردیم و روشن شد که : اجل مسمی ثابت است و در نزد خداست ، و
 وجهه ملکوتی و ثابت این اجل است .

و علیهذا گفتار اهل علم و ایمان - که اصحاب اعرافند - به
 مجرمان ، از آن جنبه ملکوتی و تعیین اجل مسمی است ، به اینکه

۱- قسمتی از آیه ۱۴ ، از سوره ۴۲ : الشوری

۲- قسمتی از آیه ۲ ، از سوره ۶ : الأنعام

۳- قسمتی از آیه ۸ ، از سوره ۳۰ : الرّوم

چون درنگ شما و انتهاء آن هر دو مسلم بوده است ، بنابراین اینست روز بعث ! و لیکن شما بر این تحدید و انتهاء ملکوتی علم نداشتید ! و اجل مسمی را حاکم و محیط بر اجل نمی دیدید ! و نمیدانستید که : **إِنَّ السَّاعَةَ كَلِمَحٍ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ .** «ساعت قیامت و روز بعث مانند چشم بر هم گذاردن است بلکه نزدیکتر.» و نمیدانستید که : **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ .** «روز جهنم به کافران احاطه دارد.» و بنابراین در غفلت و جهل بسر بردید ! و اینک دانستید که اینست روز بعث و یوم الحشر و القيامة .

یک نکته ناگفته نماند : این ادعای غیر صحیح از مجرمین که ما غیر از یک ساعت توقّف نکرده ایم ، و پس از آن ظهور بطلان این ادعا ، و امثال این اختلافاتی که در مخاصمات بین ضعفاء و مستکبران واقع می شود ، و ردّ و بدلhائی را که قرآن بین تابعین و متبوعین بیان میکند ، و در روز قیامت با یکدیگر مشاجرات و منازعاتی در پیرامون مسائل دنیویّه دارند که هر کدام میخواهند جرم و جریمه را به گردن دیگری اندازند ؛ منافاتی ندارد با آنچه سابقاً گذشت که : روز قیامت ، روزی است که حقائق ظهور و بروز میکند ، و حجابها و پردهها کنار میرود ، و سرائر و بواطن آشکارا می شود . زیرا این کشف حقائق و آشکارا شدن و غیر قابل انکار گشتن ، دارای مراتب و درجاتی است : در نزد بعضی تامّ و تمام و به کمال مرتبه ، و در نزد بعضی دیگر فی الجمله و مقدار کمی ؛ و این تفاوت مراتب در تمام شؤون قیامت موجود است .

روایات وارده در این باب از جهت مفاد و موضوع به چند بخش قسمت می‌شوند:

اول:

روایاتی که دلالت دارند بر اینکه در مادهٔ اعراف، عرفان و معرفت به کار رفته است. و شاید ریشهٔ این نوع تعبیر، از آیهٔ قرآن گرفته شده باشد که: **وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ**. چون در این آیه، وقوف بر اعراف را از آن کسانی قرار داده است که معرفت دارند بواسطهٔ علامت و نشانه‌هایی که در سیمای مردم است، اگر ضمیر **هُم** به **كَلًّا** برگردد؛ و یا به نشانه‌هایی که در سیمای خودشان است اگر ضمیر **هُم** به **رِجَالٌ** برگردد.

و ممکنست بگوئیم به هر دو یعنی به **رِجَالٌ** و **كَلًّا** برگردد، و از نقطهٔ نظر ادبیّت اشکالی ندارد. و عنوان ارجاع ضمیر به جامع بین دو چیز مذکور در عبارت، خالی از لطف نیست.

در تفسیر «مجمع البیان» آورده است که:

«بکر بن عبدالله مُزَنِي به حسن گفت: به من چنین رسیده است که: اهل اعراف، گروهی هستند که نیکی‌ها و بدی‌های آنان به قدر هم است، و لذا بین بهشت و دوزخ وقوف دارند.

حسن دست خود را بران خود زد و گفت: اهل اعراف کسانی هستند که خداوند آنان را برای معرفت و شناسائی اهل بهشت و جهنم در آن محلّ وقوف داده است؛ تا بعضی را از بعضی دیگر تمیز دهند. و سوگند به خدا که چه بگویم؟ شاید بعضی از آنان، با ما در

این خانه باشند!

و ثعلبی با اسناد خود در تفسیر از ضحاک ، از ابن عباس آورده است که: اعراف مکان بالا و مرتفعی است بر روی صراط ، و بر آن حمزه و عباس و علی و جعفر قرار دارند. و آنان محبان خود را به سفیدی چهره ، و دشمنان خود را به سیاهی چهره می شناسند.»

و سپس گفته است :

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُمْ آءَالُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ .

«حضرت باقر علیه السلام گفتند : اهل اعراف آل محمد عليهم السلام هستند ؛ داخل بهشت نمی شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند ، و داخل آتش نمی گردد مگر کسی که آنها را ناشناخته بگیرد و آنان او را ناشناخته بگیرند.»^۱

و در «تفسیر عیاشی» از هلقام از حضرت باقر علیه السلام آورده است که در جواب اینکه پرسیده بود : مراد از وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ در آیه شریفه وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلَّاً بِسِيمِيهِمْ چیست ؟ فرمودند : آیا شما در بین خودتان ، اهل خیره و شناسائی ندارید؟! آیا بر قبائل خود کسانی را که خوبان را از بدان بشناسند ندارید؟! هلقام گوید : عرض کردم : آری .

حضرت فرمود : ما هستیم آن مردانی که تمام خلائق را از روی

۱- «مجمع البیان» طبع صیدا ، مجلد ۲ ، ص ۴۲۳

سیما و علائم می شناسیم!^۱

و نیز عیاشی از زاذان، از سلمان آورده است که گفت: شنیدم
بیش از ده بار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی میفرمود:
يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِكَ أَعْرَافٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؛
لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ
أَنْكَرَكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ.^۲

«ای علی! تو و اوصیاء بعد از تو، اعراف هستی بین بهشت و
آتش؛ داخل در بهشت نمی شود مگر کسی که شما را بشناسد و شما
هم او را بشناسید، و داخل آتش نمی شود مگر کسی که شما را
ناشناخته گیرد و شما هم او را ناشناخته گیرید!»

و نیز عیاشی از سعد بن طریف از حضرت باقر علیه السلام در
تفسیر این آیه آورده است که فرمودند:

ای سعد! ایشان آل محمد علیهم السلام هستند؛ داخل بهشت
نمی شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل
جهنم نمی شود مگر کسی که آنان را ناشناخته گیرد و آنان او را
ناشناخته گیرند.^۳

و نیز عیاشی از ثمالی از حضرت باقر علیه السلام آورده است که
در پاسخ کسی که از گفتار خداوند تعالی: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ
يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ سؤال کرده بود فرموده اند:
نَحْنُ الْأَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبَبِ مَعْرِفَتِنَا. وَ

۱ و ۲ و ۳- «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۱۸

نَحْنُ الْأَعْرَافُ ! الَّذِينَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفْنَا وَعَرَفْنَاهُ ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرْنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ .
 وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ أَنْ يُعَرِّفَ النَّاسَ نَفْسَهُ لَعَرَفَهُمْ ، وَ لَكِنَّهُ جَعَلْنَا سَبَبَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ .^۱

«ما هستیم اعراف ! آن کسانی که خداوند شناخته نمی‌شود مگر بوسیله شناخت ما . و ما هستیم اعراف ! آن کسانی که داخل بهشت نمی‌شود مگر آن که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم ، و داخل آتش نمی‌شود مگر آن که ما را انکار کند و ما او را انکار کنیم .

و این بجهت آنستکه خداوند اگر اراده میفرمود و میخواست خود را بدون واسطه به مردم بشناساند البتّه می‌شناسانید ، ولیکن او ما را سبب و وسیله و دری قرار داده است که باید از آن داخل شد.»
 و در «بصائر الدرّجات» از محمّد بن الحسین از موسی بن سعّدان از عبدالله بن قاسم از بعضی اصحابش از سعد اسکاف - پس از سؤال او از حضرت باقر علیه السّلام از تفسیر این آیه ، و پس از جواب آنحضرت بر همین نهجی که اخیراً از «تفسیر عیاشی» ذکر شد - آورده است که حضرت به دنبال آن اضافه میکنند که :

فَلَا سِوَاءَ مَا اعْتَصَمَتْ بِهِ الْمُعْتَصِمَةُ وَ مَنْ ذَهَبَ مَذْهَبَ النَّاسِ ؛ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عَيْنِ كِدْرَةَ يَفْرُغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ ، وَ مَنْ أَتَى آلَ مُحَمَّدٍ أَتَى عَيْنًا صَافِيَةً تَجْرِي بِعِلْمِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَفَادٌ وَ لَا انْقِطَاعٌ .

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَرَأَاهُمْ شَخْصَهُ حَتَّى يَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ ، لَكِنْ جَعَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْأَبْوَابَ الَّتِي يُوتَى مِنْهَا ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ : وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَ اتَّقَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا .^۲

«و بنابراین مساوی نیستند آنچه که معتصمین بدان تمسک میجویند با آنچه که مردم به هر سوراخی را انتخاب نموده و میروند ؛ مردم پیوسته برای آب خوردن به سوی چشمه‌های آلوده و کدر میروند که بعضی از آنها در بعضی دیگر ریخته شده و آمیخته میگردد، ولی کسی که به سوی آل محمد بیاید به سوی چشمه صاف و پاکی آمده است که به علم خدا جاری است و هیچگاه انقطاع و نابودی ندارد . و این حقیقت به جهت آنستکه اگر خداوند اراده فرموده بود که خودش را بشخصه به مردم بشناساند تا بدون هیچ واسطه از در خدا وارد شده و او را ببینند ، البته چنین کاری را میکرد ، ولیکن محمد و آل محمد را درهائی برای شناسائی خود قرار داده است که باید از آن درها وارد شوند ؛ و اینست معنای گفتار خدا که : نیکوئی و خوبی به این نیست که شما در خانه‌ها از پشت آنها وارد شوید ! ولیکن خوبی برای کسی است که تقوی پیشه ساخته است ! و شما به خانه‌ها از درهای آنها وارد شوید!»

باری ، و نظیر مفاد این روایت را در باره اهل اعراف ، فرات بن

۱- قسمتی از آیه ۱۸۹ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- «بحار الأنوار» ج ۸ ، ص ۳۳۶ ، به نقل از «بصائر الدرجات» ص ۱۴۶

إبراهیم در تفسیر خود ، از أَصْبَغِ بن نُباته و از حَبَّه عُرْنی از امیرالمؤمنین علیه السَّلام ،^۱ و شیخ صدوق «در معانی الأخبار» از حضرت باقر از حضرت امیرالمؤمنین علیهم السَّلام ،^۲ و علی بن إبراهیم در تفسیر خود ،^۳ و کلینی از حضرت صادق علیه السَّلام در گفتگوی ابن کَوَّاء با امیرالمؤمنین علیه السَّلام^۴ آورده‌اند .

دوم :

روایاتی که دلالت دارند بر آنکه اعلان کننده بین بهشتیان و دوزخیان که : لعنت خدا بر ظالمان است ، امیرالمؤمنین علیه السَّلام هستند .

طبرسی از ابوالقاسم حَسْكَانی با اسناد خود از مُحَمَّد بن حَنَفِیَه از امیرالمؤمنین علیه السَّلام آورده است که إِنَّهُ قَالَ :

أَنَا ذَلِكَ الْمُؤَذِّنُ ! «من آن مؤذن هستم!»

و نیز حَسْكَانی با اسناد خود از ابوصالح از ابن عَبَّاس روایت کرده است که :

إِنَّ لِعَلِيٍّ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَسْمَاءً لَا يَعْرِفُهَا النَّاسُ ؛ قَوْلُهُ : فَأَذِّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ ، فَهُوَ الْمُؤَذِّنُ بَيْنَهُمْ ؛ يَقُولُ : أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ الظَّالِمِينَ ، الَّذِينَ كَذَّبُوا بِوَلَايَتِي وَاسْتَحَقُّوا بِحَقِّي .^۵

۱- «تفسیر فرات» ص ۴۶

۲- «معانی الأخبار» طبع مطبعه حیدری ، ص ۵۹

۳- «تفسیر قمی» ص ۶۹۴

۴- «أصول کافی» طبع حروفی ، ج ۱ ، ص ۱۸۴

۵- «مجمع البیان» مجلد ۲ ، ص ۴۲۲ ؛ و «بحار الأنوار» ج ۸ ، ص ۳۳۱

«از برای علیّ علیه السّلام در کتاب خدا اسم‌هائی هست که مردم آنها را نمیدانند؛ مثل گفتار خدا که میفرماید: «مُؤدّنِ بَیْنِ بَهِشْتِیَانِ وَ جَهَنَّمِیَانِ اَعْلَانِ کَرْد.» که اوست همان مؤدّنِ بَیْنِ اِیْشَانِ؛ ندا میدهد: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است. ستمکاران کسانی هستند که ولایت مرا تکذیب کرده‌اند و حقّ مرا سبک شمرده‌اند.»

و عیاشی از محمّد بن فضیل از حضرت امام رضا علیه السّلام در گفتار خداوند: فَادَّنَ مُؤدَّنٌ بَیْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظّٰلِمِیْنَ روایت کرده است که:

قَالَ: الْمُؤدَّنُ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ.^۱

«حضرت فرمودند: مؤدّن و اعلام دارنده امیرالمؤمنین

علیه السّلام است.»

و کلینی، از حسین بن محمّد از مُعَلّی بن محمّد از وِشَاء از احمد بن عمر حلال^۲ آورده است که از حضرت ابوالحسن علیه السّلام درباره تفسیر گفتار خدای تعالی: فَادَّنَ مُؤدَّنٌ بَیْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظّٰلِمِیْنَ سؤال کردم، حضرت فرمودند: مؤدّن امیرالمؤمنین

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۱۷؛ و این روایت را در تفسیر «برهان» طبع حروفی رحلی، ج ۲، ص ۱۷ (و از طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۵)؛ و تفسیر «صافی» ج ۱، ص ۵۷۸ آورده است.

۲- احمد بن عمر حلال، از اصحاب امامین همامین موسی بن جعفر کاظم و علی بن موسی الرضا علیهم السّلام می‌باشد، که هر دو بزرگوار مکنّی به ابوالحسن هستند. (م)

علیه السلام است .^۱

سوم :

روایاتی است که دلالت دارد بر آنکه رجال واقفین بر اعراف ،

ائمه آل محمد هستند :

در «بصائر الدرجات» از أحمد بن محمد از ابن محبوب از

ابوایوب از برید عجللی روایت کرده است که :

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ : وَ عَلَى الْأَعْرَافِ
رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمًا بِسَمِيحِهِمْ ، قَالَ : أَنْزَلْتُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَالرِّجَالُ
هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ .

قُلْتُ : فَمَا الْأَعْرَافُ ؟ قَالَ : صِرَاطٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ؛ فَمَنْ
شَفَعَ لَهُ الْأَئِمَّةُ مِنَّا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُدْنِبِينَ نَجَا ، وَ مَنْ لَمْ يَشْفَعْوَ لَهُ
هُوَ .^۲

«برید گوید : از حضرت باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم ،

فرمود : درباره این امت نازل شده است ، و رجال اعراف ، امامان از
آل محمد هستند .

من گفتم : پس خود اعراف چیست؟! حضرت فرمود: راهی است

بین بهشت و جهنم؛ و هر کس را که از مؤمنان گناهکار ، امامان ما شفاعت
کنند نجات پیدا میکند ، و هر کس را که شفاعت نکنند سقوط میکند.»

۱- «أصول کافی» ج ۱ ، ص ۴۲۶

۲- «بصائر الدرجات» الجزء العاشر ، باب ۱۶ ، حدیث ۵ ؛ طبع حروفی

ص ۴۹۶ ، و از طبع سنگی ص ۱۴۵

و نیز در «بصائر الدَّرَجَات» از بعض اصحاب ، از محمد بن حسین از صفوان از ابن مُسْكَان از ابوبصیر ، از حضرت امام محمد باقر علیه السَّلَام در گفتار خدای تعالی : **وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمِيهِمْ** آورده است که : **قَالَ : الْأَيْمَةُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي بَابٍ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ عَلَى سُورِ الْجَنَّةِ ، يَعْرِفُ كُلُّ إِمَامٍ مِنَّا مَا يَلِيهِ . قَالَ رَجُلٌ : مَا مَعْنَى مَا يَلِيهِ ؟ قَالَ : مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ إِلَى الْقَرْنِ الَّذِي كَانَ .^۱**

«حضرت فرمودند : مراد از رجال ، امامان از ما اهل بیت هستند که در دری از یاقوت سرخ بر دیوار بهشت وقوف دارند ، و هر یک از امامان ما می شناسد آنچه را که نزدیک به اوست . مردی گفت : مقصود از آنچه نزدیک به اوست چیست ؟ حضرت فرمودند : از آن زمانی که او در آن زیست میکند تا زمانی که بوده است.»

و عیاشی در تفسیر آورده است از مَسْعَدَةَ بنِ صَدَقَةَ از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علیه السَّلَام که : **قَالَ : أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَأَنَا أَوَّلُ السَّابِقِينَ ، وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَأَنَا قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، وَأَنَا صَاحِبُ الْأَعْرَافِ .^۲**

«فرمود : من پیشوا و رئیس و زعیم مؤمنین هستم ، و من اوّل سبقت گیرنده در اسلام هستم ، و من خلیفه رسول پروردگار جهانیان

۱- «بصائر الدَّرَجَات» الجزء العاشر ، باب ۱۶ ، حدیث ۱۹ ؛ طبع حروفی

ص ۵۰۰ ، و از طبع سنگی ص ۱۴۶

۲- «تفسیر عیاشی» ج ۲ ، ص ۱۷ و ۱۸

هستم، و من قسمت کننده بهشت و آتش هستم، و من صاحب اعراف هستم.»

این سه دسته از روایات متفقاً دلالت دارند بر آنکه رجال و اهل اعراف فقط ائمه و پیشوایان اهل بیت و آل محمد عليهم السلام هستند.

چهارم:

روایاتی است که دلالت دارند بر آنکه بر اعراف، امامان و پیشوایان آل محمد با تابعین خود از گناهکارانی که امید عفو و شفاعت و انتظار رحمت درباره آنان است، وقوف دارند.

مانند روایت واردۀ در «تفسیر علی بن ابراهیم» از پدرش از ابن محبوب از ابو ایوب از برید، از ابی عبدالله علیه السلام که: «اعراف تل هائی است بین بهشت و آتش. و رجال اعراف، ائمه صلوات الله عليهم اجمعین هستند که با شیعیان خود بر اعراف وقوف دارند.

و این در حالی است که مؤمنین بدون حساب همگی روانۀ بهشت شده اند.

ائمه عليهم السلام به شیعیان خود که گناهکارند و بر اعراف وقوف دارند میگویند: ببینید برادرانتان را که بدون حساب روانۀ بهشت گردیده اند! و اینست گفتار خداوند تبارک و تعالی:

سَلِّمْ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ^۱

«سلام خداوند بر شما باد! در حالیکه هنوز آنها داخل در بهشت

۱- ذیل آیه ۴۶، از سوره ۷: الأعراف

نشده‌اند، ولی امید دخول در آنرا دارند.»

و سپس به آنان گفته می‌شود: حالا نظری بیندازید بسوی دشمنانتان که در آتشند! و اینست معنای گفتار خداوند تعالی:

وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا
لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجَالًا
يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ (فِي النَّارِ) قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ (فِي
الدُّنْيَا) وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ.^۱

«و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند گویند:

بارپروردگارا! ما را با قوم ستمگر یکجا قرار مده!

و صاحبان و ملازمان اعراف مردانی را که (در آتشند و) از سیمان
و علائمشان می‌شناسند، ندا میدهند که: آنچه را شما (در دنیا)
اندوختید و جمع کردید، و آنچه را به مباهات و سرافرازی و
بلندپروازی و استکبار بدان اتکاء داشتید، به هیچ وجه دستی از شما
نگرفت و سودی نبخشید و شما را در امروز بی‌نیاز نمود.»

و سپس ائمه علیهم السلام به دشمنان خود که در آتش هستند
میگویند: اینان شیعیان ما و برادران ما هستند که شما در دنیا سوگند
میخوردید که خداوند آنها را مشمول رحمت خود نمی‌کند. و در این
حال ائمه به شیعیان میگویند:

أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.^۲

۱- آیه ۴۷ و ۴۸، از سوره ۷: الأعراف

۲- نیمه دوم از آیه ۴۹، از سوره ۷: الأعراف

«همگی داخل بهشت گردید! بدون آنکه هیچ ترسی و یا آنکه هیچ غصّه‌ای برای شما بوده باشد.»

و در این حال دوزخیان به بهشتیان می‌گویند: قدری از آب و یا از طعامی که خدا به شما روزی کرده است به ما بدهید!^۱
و مرحوم صدوق در کتاب «عقائد» فرموده است:

«اعتقاد ما در اعراف آنستکه آن، سور و دیواری است بین بهشت و آتش، و بر آن مردانی هستند که تمام افراد را (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می‌شناسند. و آنان پیامبر و اوصیاء او علیهم السّلام می‌باشند.

(شیخ مفید در شرح این کلام فرموده است: گفته شده است که: اعراف کوهی است بین بهشت و آتش. و نیز گفته شده است که: آن، سور و دیواری است بین بهشت و آتش. و محصل کلام آنکه: مکانی است که نه از بهشت است و نه از آتش. و بر طبق آنچه گفتیم روایت وارد شده است؛ و بر اینکه چون روز قیامت شود، بر آن سور رسول خدا و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از ذریّه امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم قرار دارند. و مراد از رجال در آیه اعراف آنانند...) داخل در بهشت نمی‌گردد مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل در آتش نمی‌گردد مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را انکار کنند.

و در کنار اعراف کسانی هستند که حکم آنها تأخیر افتاده است تا

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۲۱۶ و ۲۱۷

امر خدا صادر شود؛ یا آنان را عذاب کند و یا از گناه آنان درگذرد.»^۱
پنجم:

روایاتی هستند که دلالت دارند بر آنکه بر اعراف، گناهکاران و خطایشگانی وقوف دارند که حسنات و سیئات آنان مساوی است، و هنوز حکم آنان قطعی نشده است.

عیاشی از طیار از حضرت صادق علیه السلام آورده است که
قَالَ:

قُلْتُ لَهُ: أَيُّ شَيْءٍ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ؟
قَالَ: اسْتَوَتْ الْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ؛ فَإِنْ أَدْخَلَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ
فَبَرَ حَمَّتِهِ، وَإِنْ عَذَّبَهُمْ لَمْ يَظْلِمَهُمْ.^۲

«به آن حضرت گفتم: اصحاب اعراف کیانند؟ فرمود: آنانکه حسنات و سیئات آنها برابر است؛ حال اگر خداوند آنانرا به بهشت برد از روی رحمت اوست، و اگر عذابشان کند به آنها ستم نکرده است.»
و علی بن ابراهیم آورده است که:

سُئِلَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ أَيْدِ خُلُوقِ الْجَنَّةِ؟
فَقَالَ: لَا، وَلَكِنَّ لِلَّهِ حَظَائِرَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَكُونُ فِيهَا
مُؤْمِنُو الْجِنِّ وَفُسَّاقُ الشَّيْعَةِ.^۳

«از عالم آل محمد علیهم السلام پرسیدند که: آیا مؤمنان از

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۳۴۰، به نقل از «عقائد صدوق» ص ۸۷

۲- «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۱۸؛ و «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۳۳۷

۳- «تفسیر قمی» ص ۶۲۴

طائفة جنّ در بهشت میروند ؟

فرمود : نه ، ولیکن خداوند خَظیره‌هائی در بین بهشت و آتش دارد که در آن مکانهای معین شده مؤمنان از جنّ و فاسقان از شیعه سکونت دارند.»

درباره این گروه سعدی شیرازی گفته است :

ای سیر ترانان جوین خوش ننماید

معشوق منست آنکه به نزدیک تو زشت است

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف

از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است^۱

باری ، این مجموع روایاتی بود که در این زمینه آمده بود ، و ما از هر طبقه از روایات چند نمونه آوردیم .

و محصل مجموع با ملاحظه جمع دلّالی بین آنها این می شود که : اعراف مکانی و حاجبی است بین بهشت و جهنّم که دارای درجات بالا و پائین است ؛ و در درجات بالای آن ائمه علیهم السلام وقوف دارند ، و در دامنه و درجات پائین شیعیان و افرادی از بزهکاران که هنوز حساب آنها یکسره نشده و حکم آنها صادر نشده است . هر بزرگی با ائمت تکلیف معین نشده خود ، بر روی اعراف است .

البته مقام بالای اعراف ، مقامی است بسیار رفیع و بسیار منبع ، که دست کسی بدان نرسد ، و شاهپر بال بلند پرواز هیچ طائری قصد عبور از آن را نکند ، زیرا آن مقام اختصاص به کسانی دارد که هم بر

۱- «کلیات سعدی» طبع فروغی ، گلستان ، ص ۲۳

بهشت و هم بر دوزخ حاکمند، و هم بر بهشتیان و هم بر جهنمیان مُسَیْطِر و مُسَلِّط هستند. آنان در چنین افق مبین و مقام ارجمندی وقوف دارند، همه را با علائم و نشانه‌ها می‌شناسند، و درجه و مقام هر یک از بهشتی‌ها را در مراتب هشتگانه آن معین می‌کنند، و درکات و مراتب هفتگانه دوزخ را میدانند و دوزخیان را در آن محل‌ها توزیع می‌نمایند.

و این روایات همگی تطابق دارد با مفاد آیاتی که ذکر شد، زیرا در آیات هم رجال اعراف را با مشخصاتی بیان فرموده است که غیر از مقربان درگاه حضرت احدیّت و پیشوایان اهل بیت کسی چنین مقامی را ندارد.

و نیز در آیات همانطور که دیدیم، حال دسته‌ای را بیان میکند که هنوز داخل بهشت نشده و امید دخول در آن را دارند.

ولی در اینجا یک نکته باید ذکر شود، و آن اینستکه: مقام حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها کجاست؟ آیا آنها هم بر اعراف است، و یا در مراتب و درجات پائین‌تر؟

هیچ شکّی نیست که آن مقام مقدّس نیز در طراز مقام فرزندانش از پیشوایان و ائمه اهل بیت است، و علّت آنکه در این روایات تصریح به وقوف آنحضرت بر اعراف نشده است، به جهت آنستکه ضعیفاء عقول حقیقتاً اعراف را کوهی مثلاً به مثابه جبال دنیا تخیل می‌کنند، و بنابراین صعود آن مخدّره بر فراز کوه و تلّ، منافی مقام حیا و عصمت است.

کما اینکه در بعضی از روایات سابقاً داشتیم که با آنکه حال آن بی‌بی در محشر و سائر مشاهد با ائمه یکسان است ، و با آنکه آن مخدّره نیز بر بالین هر شخص محتضر هنگام مرگ حاضر می‌شود ، ولی در روایات احتراماً لِجَلالِها نامشان را نبرده‌اند ، و مخصوصاً در روایات ذکر شده که برده نشدن نام به علت قصور ادراک و فهم عامّه است .

زیرا آنان نمیدانند که در مقام عالی اعراف که از بهشت عالی‌تر است و حجاب اقرب است ، عنوان اُنوئیّت در مقابل ذکوریت نیست ؛ همه این عناوین برداشته می‌شود ، این عناوین متعلّق به پائین اعراف و متعلّق به بهشت و دوزخ است ، و لذا نام مقدّس آن بی‌بی منظوی در عنوان رجال آمده است در این آیه مبارکه : **وَ عَلٰی الْأَعْرَافِ رِجَالٌ** .

همچنانکه بدون شبهه نام آن بی‌بی منظوی در عنوان رجال است در آیه مبارکه نور :

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلّٰهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ۱

«در خانه‌هایی که خدا رخصت داده است که رفعت یابد و نام او در آنجاها برده شود ، تسبیح خدا را می‌نمایند در صبحگاه و شبانگاه

۱- آیه ۳۶ و ۳۷ ، از سوره ۲۴ : النور

مردانی که هیچ کسب و تجارتی آنان را غافل نمیدارد از یاد خدا، و نه از اقامه نماز و نه از دادن زکوة. و از روزی که دلها و چشمها از آن روز در وحشت و اضطراب است در واهمه و دهشت هستند.»

باری، مجال ضیق است که در این باره قدری بیان و قلم را گسترده داریم، تا اخلاء روحانی و برادران ایمانی بدانند که مقام و درجه این زن که افتخار هزاران پیغمبر و امام، و شفیعۀ صدیقان و شهیدان و پیامبران اولوالعزم است، تا چه حد و چه غایت است! او سرّ رسول الله است، او جوهره و سلاله نبوت است، که رسول خدا دست او را می‌بوسید، و بر جای خودش می‌نشاند، و پیوسته در بیتش میرفت، و هر وقت از سفر و غزوه مراجعت میکرد، اوّل به دیدن او در خانه او میرفت.

وَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةُ عَرْشِهِ وَ جَمِيعَ خَلْقِهِ مِنْ
أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ) عَلَى الْجَوْهَرَةِ الْقُدْسِيَّةِ فِي تَعْيِينِ الْإِنْسِيَّةِ .
صَوْرَةَ النَّفْسِ الْكَلْبِيَّةِ ، جَوَادِ الْعَالَمِ الْعَقْلِيَّةِ ، بَضْعَةَ الْحَقِيقَةِ
النَّبَوِيَّةِ ، مَطَّلِعِ الْأَنْوَارِ الْعُلَوِيَّةِ ، عَيْنِ عِيُونِ الْأَسْرَارِ الْفَاطِمِيَّةِ .
النَّاجِيَةِ الْمُنْجِيَةِ لِمُحِبِّبِهَا عَنِ النَّارِ . ثَمَرَةَ شَجَرَةِ الْيَقِينِ ،
سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ . الْمَعْرُوفَةِ بِالْقَدْرِ ، الْمَجْهُولَةِ بِالْقَبْرِ . قُرَّةَ
عَيْنِ الرَّسُولِ ، الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ ؛ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ .^۱

۱- جزو صلوات معروفه محیی الدین عربی است که ملا محمد صالح موسوی خلخالی آنرا ترجمه و شرح کرده، و در قطع جیبی بنام «شرح مناقب» به طبع رسیده است؛ ص ۱۷۱ و ۱۷۲

«درود و تحیات بی شائبه خداوند ، و فرشتگان او ، و حاملین عرش او ، و جمیع عالم آفرینش او ، از زمینی او و آسمانی او ، بر آن پاکیزه گوهر قدس باد ، که با تجرد قدسیه درهیئت انسیه ، عالم بشریت را زینت داده است .

آن حقیقت طاهره ، خود صورت نفس کلی و بخشنده و نیرو آورنده عالم عقلی است . پاره‌ای از حقیقت احمدی ، و مَطَّلَع و مَشْرِقِ انوار علوی است . و اصل و منبع سرچشمه‌های اسرار مکنونه فاطمی است .

رستگار و آزاد کننده محبین خود از آتش است ، و جوهره ثمره درخت معرفت و یقین ، و بزرگ بانوی بانوان عالمین . قدرش معلوم و معروف ، و قبرش پنهان و مجهول است . نور دیده رسول الله ، و نام گرامی و لقب سامی اش فاطمه زهراء ، و بتول عذراء است ؛ که درود و سلام خدا بر او باد.»

أُمُّ أَيْبِهَا وَ هُوَ عِلَّةُ الْعِلَلِ	أُمُّ أَيْمَةِ الْعُقُولِ الْغُرِّ بَلِّ
وَفِي الْكِفَاءِ كُفُو مَنْ لَا كُفُوَ لَهُ	رُوحُ النَّبِيِّ فِي عَظِيمِ الْمَنْزِلَةِ
لَطِيفَةٌ جَدَّتْ عَنِ الشُّهُودِ	تَمَثَّلَتْ رَقِيقَةَ الْوُجُودِ
نَتِيجَةُ الْأَدْوَارِ وَالْأَكْوَارِ	تَطَوَّرَتْ فِي أَفْضَلِ الْأَطْوَارِ
بِصُورَةٍ بَدِيعَةِ الْجَمَالِ	تَصَوَّرَتْ حَقِيقَةَ الْكَمَالِ
وَ فِي الصُّعُودِ مِحْوَرُ الْعُقُولِ	فَإِنَّهَا الْحَوْرَاءُ فِي النُّزُولِ
عَيَانُهَا بِأَحْسَنِ الْبَيَانِ	يُمَثِّلُ الْوُجُوبَ فِي الْإِمْكَانِ
فِي قَوْسِي النُّزُولِ وَالصُّعُودِ	فَإِنَّهَا قُطْبُ رَحَى الْوُجُودِ

وَلَيْسَ فِي مَحِيطِ تِلْكَ الدَّائِرَةِ
مَدَارُهَا إِلَّا الظَّاهِرَةُ^۱

«او مادر امامان عقول روشن و درخشان است ، بلکه مادر پدر خودش است ، در حالیکه آن پدر علّة العلل است .
او در آرزندگی مقام ، روح پیامبر است . و در همسری و همتائی همتای کسی است که همتا ندارد .
او در ظرائف و رقائق وجود ، متمثل گردیده است ، و لطیفه‌ای است که از مقام شهود و ادراک بسی بالاتر است .
او در با فضیلت‌ترین اطوار ، صورت گرفته است ، و نتیجه و خلاصه ادوار و اکوار است .
حقیقت کمال در بی سابقه‌ترین صورت زیبای خود شکل گرفته است .
او در عالم نزول ، حوراء است و در مراتب صعود ، محور عقل‌ها و اندیشه‌ها .
او با واقع و عیان خود ، به احسن بیان و بیّنه ، عالمِ وجوب را در عالم امکان تمثیل کرده است .
او قطب آسیای عالم وجود است ، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود .
آری ! در محیط این دائرة نزول و صعود ، مدار اعظم و اوسعی غیر از فاطمه طاهره نیست.»

۱- «انوار قدسیّه» آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی ، ص ۳۱

مجلس شصت و هشتم

بهشت و تفسیرین محل آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ * وَأَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ * وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . (آيات ۷۳ تا ۷۵ ، از سوره

زمر : سی و نهمین سوره از قرآن کریم)

«و مردم پرهیزکار و با تقوا را که در مصونیت خدا در آمده‌اند ،

دسته دسته بسوی بهشت برند ، تا هنگامیکه بدانجا رسند و درهای

بهشت را به رویشان بگشایند ، و پاسداران و نگهبانان بهشتی به آنها

سلام کنند بدینگونه که سلام باد بر شما! پاک و پاکیزه و طیب هستید!
اینک در بهشت وارد شوید و بطور جاودان زیست کنید!
مؤمنان با تقوا گویند: سپاس و ستایش از آن خداوند است، که
وعده خود را با ما بر اساس صدق و راستی استوار ساخت، و ما را
وارث زمین گردانید، تا هر کجای از بهشت را که بخواهیم منزل
بگیریم؛ پس چقدر مزد و پاداش عاملین به امر خدا خوب و عالی
است.

و ای پیغمبر! در آن روز مشاهده میکنی که فرشتگان خدا،
گرداگرد عرش خدا اجتماع کرده، و با حمد پروردگارشان او را تسبیح
و تقدیس می کنند؛ و در میان آنان به حق حکم می شود. و همه زبان
به حمد می گشایند و میگویند: حمد و ستایش اختصاص به خداوند
دارد، که او پروردگار عالمیان است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در نتیجه و اثر تقوا میفرماید:
وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ نُورًا
مِنَ الظُّلَمِ ، وَ يُخَلِّدُهُ فِيمَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ ، وَ يُنَزِّلُهُ مَنَزَلَ الْكَرَامَةِ
عِنْدَهُ ؛ فِي دَارِ اصْطِنَعَهَا لِنَفْسِهِ ، ظِلُّهَا عَرْشُهُ وَ نُورُهَا بِهِجَّتُهُ ، وَ
زُورُهَا مَلَائِكَتُهُ ، وَ رُفْقَاؤُهَا رُسُلُهُ .

و خطبه را ادامه میدهد تا آنکه میفرماید:

فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ اللَّهِ فِي دَارِهِ ؛ رَافِقَ بِهِمْ
رُسُلُهُ ، وَ آزَارَهُمْ مَلَائِكَتُهُ ، وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ
أَبَدًا ، وَ صَانَ أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوبًا وَ نَصَبًا ؛ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ

يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ .^۱

«وای بندگان خدا! بدانید که هر کس تقوای خدا را پیشه سازد، خداوند برای او راه خلاصی و رهائی از فتنه‌ها قرار میدهد، و نوری را برای روشنگری از تاریکی‌ها و ظلمت‌ها. و او را در آنچه نفس او بدان مائل است و اشتها دارد مخدّد و جاودان میکند، و او را در نزد خودش در منزلگاه کرامت و تکریم منزل میدهد؛ در خانه‌ای که خداوند برای خودش تهیه کرده است که سایهٔ آن خانه عرش اوست، و نور آن خانه بهجت اوست، و واردین و زائرین آن خانه فرشتگان او هستند، و مصاحبان و رفیقان آن خانه پیامبران و فرستادگان او می‌باشند ...»

بنابراین با انجام دادن اعمال صالحه سبقت بگیرید و مبادرت کنید تا با همسایگان خدا در خانهٔ خدا باشید؛ همانها که خداوند پیامبران و رسولانش را رفیق آنها قرار داده، و فرشتگانش را زائر و ملاقات کنندهٔ آنان نموده، و گوش‌های آنها را رفیع‌تر و منیع‌تر قرار داده از آنکه حتّی لحظه‌ای صدای ضعیف و خفّی آتشی را بشنوند، و بدن‌های آنها را در حفظ و مصونیت قرار داده از آنکه سختی و تعب را حس کنند؛ و این فضل و رحمت خداست که به هر که بخواهد میدهد، و خداوند دارای فضل عظیمی است.»

لله الحمد و له المنة که خداوند تبارک و تعالی ما را موفق گردانید تا بحث در مسائل معاد را بدین منزل که منزل بهشت است برسانیم. و

۱- «نهج البلاغة» خطبهٔ ۱۸۱، طبع عبده مصر، ص ۳۴۷ و ص ۳۴۹

این بحث بسیار نفیس و دقیق و لطیف است، زیرا بحث از منزلگاه حقیقی و مأمن انسان و ملجأ و موطن اصلی اوست. و لذا همانطور که استاد ما حضرت آیه الله علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی فرموده‌اند، آنقدر در آیات و روایات آمده است که قلم از استقصاء و تحریر آن خسته می‌شود. و در قرآن کریم در وصف بهشت قریب سیصد آیه آمده است که در تمام سوره‌های قرآن مطّرد و شایع است، مگر بیست سوره که سوره ممتحنه و منافقین و هجده سوره از سوره‌های کوچک است.^۱ ولیکن ما ان شاء الله به حول و قوه او به حسب مقدّر، در پیرامون آن به بحث می‌پردازیم. و اینک باید ببینیم: مکان و محلّ بهشت کجاست؟

از این آیه که در مطلع گفتار ذکر شد، از زبان بهشتیان که در هنگام ورود در بهشت، در مقام حمد و ستایش حضرت حق می‌گویند:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ. وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ
الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ.

«حمد اختصاص به خدا دارد، آن کسی که وعده خود را به ما براستی انجام داد، و ما را وارث زمین گردانید تا هر کجای از بهشت را که بخواهیم مسکن گزینیم.»

به روشنی میتوان استفاده نمود که در آنجا ارتباط مخصوصی بین زمین و بهشت است. و شاید گفتار آنان که صَدَقْنَا وَعَدَّهُ «وعده‌اش را به ما براستی انجام داد.» اشاره باشد به این آیه مبارکه:

۱- رساله «الإنسان بعد الدنیا» خطی، ص ۶۸

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ^۱.

«و حَقّاً ما بعد از تورات در کتاب زبور داود نوشتیم که زمین را
بندگان صالح ما به ارث می‌برند.»

و معنای وراثت آنستکه انسان مالک چیزی گردد پس از آنکه
دیگری مالک بود ، و از او به انسان منتقل گردد ؛ انتقال سلف به
خلف . پس در مفاد میراث ، باید چیزی ثابت باشد و کسی بعد از
تصرف دیگری آنرا تصرف کند ، و آن خَلْف در تصرف آن ، قائم مقام
و جانشین سَلَف گردد .

و مقتضای سیاق این آیه ، در مقام بیان راستی وعده ، این بود که
بگوید: **أُورَثْنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنْهَا** «زمین را به ما ارث داد تا در آن
زمین مسکن گیریم.» و یا آنکه بگوید: **أُورَثْنَا الْجَنَّةَ نَتَبَوَّأُ مِنْهَا**
«بهشت را به ما ارث داد تا در آن مسکن گزینیم.» و چون اینطور بیان
نفرموده است ، و سیاق عبارت را بدینگونه ریخته‌است که: **أُورَثْنَا
الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ** «زمین را به ما ارث داد تا در بهشت مسکن
بگیریم.» استفاده می‌شود که در اینجا حتماً باید ربط و ارتباط خاصی
بین زمین و بهشت بوده باشد .

همچنانکه در بقیه آیاتی که زمین به عنوان وراثت داده شده
است ، مطلب از همین قرار است ؛ مثل آیه :

أَوْ لِمَ يَهْدِي لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ

۱- آیه ۱۰۵ ، از سوره ۲۱: الأنبياء

أَصْبَنَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ^۱.

«آیا کسانی که زمین را بعد از ساکنان آن ارث بردند ، ندانستند که اگر ما بخواهیم ، آنان را به گناهانشان میگیریم و مأخوذ میداریم؟»
و مانند آیه :

وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَ
مَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا^۲.

«و ما به کسانی که چنین بودند که مورد استضعاف قرار می گرفتند، مشرق زمین و مغرب آنرا که در آنها خیر و برکت خود را قرار داده بودیم ، به عنوان ارث دادیم.»

باری ، بسیاری از آیات دیگر بر همین نهج ایماء و یا صراحة دلالت دارند بر آنکه بهشت در روی همین زمین است ؛ مانند آیه :

وَ سَيَعْلَمُ الْكَافِرُ لِمَنْ عَقَبَى الدَّارِ^۳.

«و بزودی کافران خواهند دانست که عاقبت این خانه از آن کیست؟»

و صریح تر ، آیه :

وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ
عُقُوبَى الدَّارِ * جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَ

۱- قسمتی از آیه ۱۰۰ ، از سوره ۷ : الأعراف

۲- صدر آیه ۱۳۷ ، از سوره ۷ : الأعراف

۳- ذیل آیه ۴۲ ، از سوره ۱۳ : الرعد

أَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ *
سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ .^۱

«و آن کسانی که به جهت جستجوی رضا و طلب وجه پروردگارشان شکیبائی و استقامت می‌ورزند، و اقامه نماز می‌کنند، و از آنچه ما به آنها روزی داده‌ایم، در پنهان و آشکارا انفاق می‌نمایند، و با حسنات و نیکوئی‌ها سیئات و زشتی‌ها را دفع و طرد می‌کنند و از خود دور می‌سازند؛ عاقبت این خانه از آن آنهاست .

عاقبت این خانه، بهشت‌های عَدْنی است که خودشان در آن داخل می‌شوند و از پدرانشان و جفت‌هایشان و فرزندان‌شان هر کدام که صلاحیت داشته باشند داخل در بهشت عَدْن می‌شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند و سلام خدا را بر آنان می‌دهند، بدینگونه که: سلام بر شما باشد، در پاداش آن استقامت‌ها و شکیبائی‌ها که نمودید! پس چه خوب است عاقبت این خانه!»

در این آیه ملاحظه می‌شود که جَنَّتُ عَدْنٍ را در توصیف عُقْبَى الدَّارِ آورده است، که بَدَل و یا عطف بیان برای آن است. و در هر صورت مفادش آن می‌شود که عُقْبَى الدَّارِ، عاقبت این خانه، همان بهشت‌های عدن است .

و چون میدانیم که تحقّق معنای دخول، مستلزم خروج فی‌الجمله‌ای می‌باشد، بنابراین مثل این کسانی که داخل در بهشت

۱- آیات ۲۲ تا ۲۴، از سورهٔ ۱۳: الرّعد

می‌شوند مثل کسانی است که در زمینی سکونت داشته باشند، و سپس در آنجا یک خانه برای سکونت خود بنا کنند، و پس از آن یک اتاق از اتاق‌های آنرا زینت کنند و داخل آن شوند. در اینصورت می‌گویند: داخل در این اتاق شدند؛ اتاقی که در این خانه، و خانه‌ای که در این زمین است.

پس دخول در بهشت، دخول در اوج بعد از حضيض، و ارتقاء بعد از کمالات است.

و بر این مثابه آیاتی دیگر در قرآن کریم وارد است، مانند:

قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۱

«موسی به قوم خود گفت: به خداوند استعانت جوئید و شکیبائی کنید! زیرا که حَقّاً زمین اختصاص به خدا دارد، که به هر یک از بندگانش بخواهد به عنوان ارث می‌دهد؛ و عاقبت از آن متّقیان و پرهیزکاران است!»

و مانند:

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ۲

«اینست آن بهشتی که ما به هر یک از بندگان خود که متّقی و پرهیزکار باشد، به ارث می‌دهیم.»

و مانند:

۱- آیه ۱۲۸، از سوره ۷: الأعراف

۲- آیه ۶۳، از سوره ۱۹: مریم

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.^۱

«و اینست آن بهشتی که به شما در پاداش و مزد کرداری که انجام داده‌اید، به عنوان وراثت میرسد!»

در اینجا دو روایت وارد است که وراثت را به گونه‌ای دیگر تفسیر میکند، ولی هیچیک از آنها منافاتی با وراثت زمین ندارد.
 اَوَّل: در تفسیر «مجمع البیان» از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد است که:

مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ مَنَزَلٌ فِي الْجَنَّةِ وَ مَنَزَلٌ فِي النَّارِ؛ فَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَرِثُ الْمُؤْمِنِ مَنَزَلَهُ مِنَ النَّارِ، وَ الْمُؤْمِنُ يَرِثُ الْكَافِرَ مَنَزَلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.^۲

«هیچکس نیست مگر آنکه برای او منزلی در بهشت است و منزلی در جهنم؛ پس شخص کافر، منزل جهنمی مؤمن را از او به ارث می‌برد و شخص مؤمن، منزل بهشتی کافر را از او به ارث می‌برد. و اینست معنای گفتار خداوند: شما بهشت را در ازاء اعمالی که بجای آورده‌اید، به عنوان ارث می‌برید.»

دوّم: در کتاب «ثواب الأعمال» صدوق، از پدرش از سعد از احمد بن حسین از عثمان بن عیسی از بعضی از اصحاب خود، از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: خداوند هیچیک

۱- آیه ۷۲، از سوره ۴۳: الزّخرف

۲- «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۲، ص ۴۲۰، ذیل آیه ۴۳، از

سوره ۷: الأعراف؛ و رساله «الإنسان بعد الدّنيا» خطّی، ص ۶۹

از خلائق را نیافریده است مگر آنکه برای او منزلی در بهشت و منزلی در آتش خلق کرده است .

و چون اهل بهشت در بهشت سُکنی گیرند و اهل آتش در آتش مسکن گزینند ، یک منادی ندا میکند که : ای اهل بهشت ! برخیزید و به جهنم نظر کنید . بر می خیزند و مُشرف بر آتش میگردند ، در اینحال منزل های آنان را در آتش به قدری بالا می آورند که همه ببینند ، و سپس به آنها گفته می شود : این منزل های شما در آتش بود که اگر هر آینه گناه خدا را می نمودید در آنها داخل می شدید !

و اگر فرض کنیم که کسی از شدت سرور و خوشحالی بمیرد ، اهل بهشت از شدت سرور و خوشحالی در آن روز باید بمیرند ، چون خداوند چنین عذابی را از آنان برداشته است .

و سپس ندا می کنند : ای جماعت اهل آتش ! سرهای خود را بلند کنید و به منزل های خود در بهشت نظر افکنید ! آنان سرهای خود را بلند می کنند و به منزل های خود در بهشت نظر می اندازند و آن نعمت ها را در آنجا می بینند . و در این حال به آنان گفته می شود : اینست منازل شما در بهشت ، که اگر اطاعت خدا را میکردید داخل می شدید .

و در اینصورت اگر فرض شود که کسی از شدت غصه و اندوه بمیرد ، باید در آنروز اهل جهنم از شدت غصه و اندوه بمیرند .

پس بهشتیان منزل های بهشتی جهنمیان را ارث میبرند ، و جهنمیان منزل های جهنمی بهشتیان را ارث میبرند ؛ و اینست مفاد

گفتار خداوند عزوجل :

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ^۱.

«ایشانند ارث برندگان ، آن کسانی که بهشت فردوس را به ارث
می‌برند ، و در آن جاودان می‌مانند.»^۲

باری ، این نحوه توارث منازل بهشت و دوزخ به جای خود
محفوظ است ، ولی هیچ منافاتی ندارد با آنکه این بهشت در زمین
باشد و این نحوه توارث در آنجا صورت گیرد .

و البته باید دانست که آن زمین دیگر مثل این زمین نیست ؛
زمینی پاک و نورانی ، و زمین دیگری خواهد شد :

يَوْمَ تَبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ^۳.

«روزی است که زمین بصورت غیر این زمین تبدیل می‌شود.»

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^۴.

«و زمین به نور پروردگارش روشن و منور می‌گردد.»

وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۵.

«و زمین در قیامت یکسره در دست و قبضه خدا خواهد بود.»

و شاهد بر گفتار ما اینستکه در روز قیامت هر روزی‌ای که به

۱- آیه ۱۰ و ۱۱ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

۲- «ثواب الأعمال» ص ۲۴۹ و ۲۵۰

۳- صدر آیه ۴۸ ، از سوره ۱۴ : إبراهيم

۴- صدر آیه ۶۹ ، از سوره ۳۹ : الزمر

۵- قسمتی از آیه ۶۷ ، از سوره ۳۹ : الزمر

بهشتیان داده میشود میگویند: این همان روزی ای است که قبلاً به ما داده شده است، و به آنان روزی‌هایی داده شده است که بعضی شبیه به بعض دیگرند: **كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا**.^۱

باری، در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه شریفه:

وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى.^۲

«و هر آینه به تحقیق که رسول ما، جبرائیل را یکبار دیگر در

سدره المنتهی دید.»

علی بن ابراهیم گفته است: «مراد، آسمان هفتم است. و اما ردّ بر آن کسانی که منکر شده‌اند که بهشت و آتش هم اکنون آفریده شده‌اند گفتار خداوند است که: **عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى**.^۳

أَنْ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى . فَسِدْرَةُ الْمُنْتَهَى فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى عِنْدَهَا.

«در نزد آن، یعنی در نزد سدره المنتهی، جنة المأوی است.

پس سدره المنتهی در آسمان هفتم است و جنة المأوی هم در جنب آنست.»^۴ پس معلوم می‌شود که جنة المأوی فعلاً موجود است.

از اینجا استفاده می‌شود که بهشت در آسمان هفتم است. و

۱- قسمتی از آیه ۲۵، از سوره ۲: البقرة

۲ و ۳- آیات ۱۳ تا ۱۵، از سوره ۵۳: النجم

۴- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۳۳، به نقل از «تفسیر قمی»

عَلَامَةُ مَجْلِسِي رِضْوَانِ اللّٰهِ عَلَيْهِ دَرَبَارَةً مَكَانِ بَهْشْتِ فَرْمُودَه اَسْتِ كِه :
 اَخْبَارِ دَلَالَتِ دَارِنْدِ بَرِ اَنَكِه بَهْشْتِ مَافُوقِ اَسْمَانِ هَافِ هَفْتِگَانِه اَسْتِ ،
 وَ بِه اَيْنِ عَقِيْدَه اَكْثَرِ مَسْلِمَانَانِ مَعْتَقِدِنْدِ .^۱

و این مطالب منافات ندارد با آنکه محلّ بهشت زمین بوده
 باشد، زیرا مراد از آسمانهای هفتگانه معلوم نیست که این آسمانهای
 طبیعی باشد، به علت آنکه تمام این آسمانها با ستارگان از کواکب و
 سیارات و خورشید و منظومه‌ها و کهکشانها همه و همه آسمان
 دنیاست، طبق آیه شریفه:

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ .^۲

«ما آسمان دنیا را با جلوه‌های ستارگان زینت بخشیدیم.»

و بنابراین آسمان هفتم و یا مافوق آسمان هفتم که در بطون و
 طبقات مخفیّه و پنهان عالم مُلک است، منافات ندارد که در ملکوت
 زمین باشد. پس ملکوت و باطن زمین ممکن است آسمان هفتم بوده
 باشد، و آنجا بهشت باشد. و شاهد بر این مطلب آنستکه زمین در
 آنوقت زمین هست و زمین نیست؛ زمین هست به اعتبار آنکه همین
 زمین است، و زمین نیست به جهت آنکه مُشْرِق و نورانی شده و به
 زمین دیگری مبدّل گشته، و در قبضه خداوند قرار گرفته است.

شاهد بر این گفتار دو آیه در قرآن کریم است که دلالت دارد بر
 آنکه عرض بهشت به اندازه آسمانها و زمین است:

۱- همان مصدر، ص ۲۰۵

۲- آیه ۶، از سوره ۳۷: الصّافات

أَوَّلُ : آيَةُ : وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ .^۱

«و سرعت کنید بسوی مغفرتی از جانب پروردگارتان و بهشتی که عرضش به اندازه آسمانها و زمین است ؛ آن را برای پرهیزکاران مهیا نموده‌اند.»

دَوِّمُ : آيَةُ : سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ
السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ .^۲

«پیشی بگیرید بسوی مغفرتی از جانب پروردگارتان و بهشتی که عرضش به اندازه آسمان و زمین است ؛ آن را برای کسانی که ایمان به خدا و فرستادگان خدا آورده‌اند مهیا کرده‌اند.»

و از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌پرسند :

إِذَا كَانَتْ الْجَنَّةُ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَأَيْنَ تَكُونُ
النَّارُ ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : سُبْحَانَ اللهِ ! إِذَا
جَاءَ النَّهَارُ فَأَيْنَ اللَّيْلُ ؟!^۳

«اگر عرض بهشت بقدر آسمان و زمین باشد پس آتش کجاست ؟ حضرت فرمود : سبحان الله ! زمانی که روز بیاید پس شب کجاست ؟!»

از این گفتار دُرِّبَار حضرت میتوان استخراج ابوابی از علم و

۱- آیه ۱۳۳، از سوره ۳: آل عمران

۲- قسمتی از آیه ۲۱، از سوره ۵۷: الحديد

۳- «مجمع البيان» مجلد ۱، ص ۵۰۴

معرفت نمود، و به حقیقت بهشت و دوزخ پی برد. حضرت می‌خواهد این را برساند که همانطور که روز و شب، دو امر عارض بر روی زمین هستند و با یکدیگر بهیچوجه جمع نمی‌شوند، چون شب آید جهان را تاریکی فرا می‌گیرد و نقطه‌ای از نور نیست، و چون روز آید روشنائی عالم را فرا می‌گیرد و شب را پس میزند و دیگر شبی نیست؛ همینطور بهشت و جهنم دو امر عارضی بر روی آسمان و زمین هستند. بهشت باطن و ملکوت است، و در عالم قرب است؛ و دوزخ در عالم ظاهر و ملک است، و در عالم بُعد است، و این دو ابداً با یکدیگر تزامن و تصادمی ندارند. موطن بهشت، عالم معنی و حقیقت است، و عالم علم و عرفان و رفع حجاب و کشف مجهولات است؛ و موطن دوزخ عالم باطل و مجاز است، و عالم جهل و نابینائی و حجاب و تراکم مجهولات است؛ و اینها با هم نمی‌توانند اجتماع کنند.

علم چون بیاید جهل را کنار میزند، و حق چون در آید باطل را می‌زداید، و حجاب چون پس رود غطاء و پرده را از چهره محبوب بر میدارد. بهشت چون بیاید جهنم را کنار میزند، روز چون بیاید شب را از بین میبرد. پس هم بهشت در آسمانها و زمین است و عرضش و وسعتش به اندازه آنهاست، و هم جهنم؛ لیکن در آن وقتی که بهشت است، و در آن مرتبه‌ای که بهشت است، و در آن رتبه از قرب و ملکوتی که بهشت هست، جهنم نیست.

جهنم در وقت دیگر، و در مرتبه دیگر، و در رتبه بُعد ملکوتی

است؛ پس هیچگاه با هم تزامم و تصادم ندارند، کما آنکه هیچگاه با هم جمع نمی‌شوند. و در مرحله نفوس بشری، طلوع علم و عرفان و کشف حُجب نورانی و ظلمانی چون تحقق پذیرد، دیگر در آن صُقع و ناحیه از نفوس، جهل و عَماء و پرده و غطاء نیست. و در مرحله ظهور نور علم و تابش آن بر هَیَاکِلِ عالم کثرت و موجودات ارضی و سمائی، تجلّی بهشت و جَنّت است؛ و در مرحله خفاء و عماء که هر یک از موجودات ارضی و سمائی به نظر استقلالی نگریسته می‌شوند ظهور جهنّم و دوزخ است.

و محصّل مطلب آنکه: همان بهشتی که عرضش به اندازه آسمانها و زمین است، همان عالم واقع و ملکوت است که با دوزخ تزاممی ندارد؛ و همان ملکوت زمین است که **وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، وَ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** درباره آن صدق میکند.

و از همین بیان روشن می‌شود جواب إشکال دیگری که: اگر بهشت در آسمان است، پس چگونه عرضش به اندازه آسمانها و زمین است؟ و نیز سخافت و بی‌پایگی جوابهائی را که در «مجمع البیان» از آنس بن مالک، و از قَتاده، و از أبوبکر أحمد بن علی و دیگران نقل کرده است.^۱

حال باید ببینیم که آیا بهشت و جهنّم الآن آفریده شده‌اند، یا آنکه بعداً آفریده می‌شوند؟

۱- «مجمع البیان» مجلد ۱، ص ۵۰۴

از بسیاری از مباحث قبل ، چون مسأله تجسم اعمال ، و عدم از بین رفتن چیزی در عالم تکوین ، و مسأله معاد جسمانی دانستیم که آنها فعلاً موجودند ؛ و آیه مبارکه در سوره یس :

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ۱

و آیه مبارکه در سوره نوح :

مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا ۲

صراحت بر این مطلب داشت . و اینک فقط به ذکر چند روایت اکتفای کنیم :

در «عیون أخبار الرضا» و «أمالی» و «توحید» شیخ صدوق روایت میکنند از علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از هروی ؛ و در «احتجاج» شیخ طبرسی مرسلأ از هروی روایت کرده است که :

قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي عَنِ

۱- آیه ۲۶ و ۲۷ ، از سوره ۳۶ : یس ؛ این آیه راجع به مؤمن به عیسی بن مریم است که چون به حمایت از رسولان او برخاست او را کشتند . و خداوند داستان او را بیان میکند که :

«به او گفته شد : در بهشت داخل شو ! او گفت : ای کاش طائفه من میدانستند که پروردگار من مرا آمرزید و مورد کرامت خود قرار داد.»

۲- صدر آیه ۲۵ ، از سوره ۷۱ : نوح ؛ این آیه راجع به قوم نوح است که بواسطه گناهان ، خداوند آنان را دستخوش غرقه ساخت و خداوند بدینگونه بیان میکند که :

«به علت گناهانشان غرق شدند ، پس بلافاصله داخل در آتش شدند.»

الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، أَهْمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ !؟
 فَقَالَ : نَعَمْ ، وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ
 دَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَ رَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ .
 قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ : إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ
 مَخْلُوقَتَيْنِ !

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَ لَا نَحْنُ مِنْهُمْ . مَنْ أَنْكَرَ
 خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ
 كَذَّبَنَا ، وَ لَيْسَ مِنْ وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ ، وَ خُلِدَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ! قَالَ
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ
 بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ ءَانِ .

وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى
 السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جِبْرَائِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَاوَلَنِي مِنْ رُطْبِهَا
 فَأَكَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي ، فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ
 وَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ ؛ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ .
 فَكَلَّمَا اسْتَقَمْتُ إِلَى رَأْسِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَأْسَ ابْنَتِي
 فَاطِمَةَ .^۱

«أبوصلت هروی میگوید : به حضرت رضا علیه السلام عرض

۱- «بحار الأنوار» ج ۸ ، ص ۱۱۹ ؛ ودر «عیون أخبار الرضا» ص ۶۵ ؛
 «أمالی» صدوق ، مجلس ۷۰ ، واز طبع سنگی ص ۲۷۶ ؛ «توحید» صدوق ،
 ص ۱۱۸ ، ضمن حدیث ۲۱ از طبع مطبوعه حیدری ؛ و «احتجاج» طبع نجف ،
 ج ۲ ، ص ۱۹۱ ، در ضمن سؤلهای أبوصلت هروی از حضرت رضا علیه السلام
 آورده اند .

کردم: ای پسر رسول الله! از بهشت و دوزخ برای من بازگو کن، که آیا آنها امروز آفریده شده‌اند!؟

حضرت فرمود: آری، و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داخل در بهشت شد، و آتش را دید در آن وقتی که او را بسوی آسمان به معراج بردند.

من عرض کردم: جماعتی میگویند: آنها امروز در عالم تقدیرند، و هنوز خلق نشده‌اند!

حضرت فرمود: آنان از ما نیستند، و ما از آنان نیستیم. کسیکه خلقت بهشت و جهنم را انکار کند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را تکذیب کرده است و ما را نیز تکذیب کرده است، و بهیچوجه در تحت ولایت ما نیست، و در آتش دوزخ مخلد خواهد شد! خداوند عزوجل میفرماید: اینست آن جهنمی که مجرمان آنرا تکذیب می‌نمایند، که آن مجرمان پیوسته در میان آن جهنم و فلز گداخته دور میزنند و گردش می‌کنند.

و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: چون مرا به معراج آسمان بردند، جبرئیل دست مرا گرفت و داخل در بهشت کرد، و از رطب بهشتی به من داد و من آنرا خوردم، و آن رطب در صلب من تبدیل به نطفه شد، و چون به زمین بازگشتم، با خدیجه مباشرت و آمیزش نمودم و او به فاطمه حامله شد؛ پس فاطمه حوریّه‌ای است که انسان است.

و من هر وقت اشتیاق به بوی بهشت پیدا میکنم بوی دخترم

فاطمه را استشمام میکنم.»

و بر همین نهج در «تفسیر علی بن ابراهیم» وارد است که :
رسول خدا فاطمه را (که بر او و بر پدرش و شوهرش و اولادش
هزار هزار تحیت و سلام باد) بسیار می بوسیدند ، و این امر بر عائشه
سخت و دشوار بود ، و پیوسته در اعتراض بود . رسول الله صلی الله
علیه وآله فرمودند : ای عائشه ! چون مرا به آسمان بردند ، داخل
بهشت شدم ، پس جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک نمود و از
میوه های آن به من داد و من خوردم ، پس خداوند آن را در پشت من
تبدیل به نطفه کرد ، و چون به زمین آمدم ، با خدیجه مواجهه کردم و به
فاطمه آبستن شد . و بنابراین من هیچگاه فاطمه را نمی بوسم مگر
آنکه بوی درخت طوبی را از آن استشمام می نمایم .^۱

در «خصال» صدوق از ابن ولید از صفار از ابن ابی الخطاب از
محمد بن عبدالله بن هلال از علاء از محمد ، از حضرت باقر
علیه السلام آورده است که :

قَالَ: وَاللَّهِ مَا خَلَّتِ الْجَنَّةُ مِنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ مُنْذُ خَلَقَهَا، وَ
لَا خَلَّتِ النَّارُ مِنْ أَرْوَاحِ الْكُفَّارِ الْعَصَاةِ مُنْذُ خَلَقَهَا عَزَّوَجَلَّ
- الْخَيْرَ .^۲

«حضرت فرمودند : سوگند به خدا که بهشت از ارواح مؤمنان از
وقتی که خداوند بهشت را آفریده است خالی نمانده است ، و جهنم

۱- «تفسیر قمی» ص ۳۴۱ و ۳۴۲

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۱۳۳

نیز از وقتی که خداوند عزّ و جلّ آنرا آفریده است، از ارواح معصیت‌کاران خالی نمانده است.

و از «تفسیر نعمانی» در روایت وارده از امیرالمؤمنین علیه السّلام ذکر شده است که آنحضرت فرموده‌اند:

و اما ردّ بر کسانی که میگویند: فعلاً بهشت و جهنّم آفریده نشده‌اند، گفتار خداوند تعالی است:

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ .^۱

«در نزد آخرین درخت (که نهایت سیر ارواح و نفوس و فرشتگان است). و در نزد سدره المنتهی بهشت محلّ سکونت است.»
و رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمودند: من در بهشت داخل شدم، و در آنجا قصری را از یاقوت سرخ دیدم که داخل آن از خارج آن دیده می‌شد و خارج آن از داخل آن دیده می‌شد، از شدّت نوری که داشت.

گفتم: ای جبرئیل! این قصر از آن کیست؟! گفت:

لِمَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ ، وَ أَدَامَ الصِّيَامَ ، وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ ، وَ تَهَجَّدَ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامًا !

«برای کسی که گفتارش را پاکیزه گرداند، و روزه‌اش را ادامه دهد، و إطعام طعام کند، و شبانگاه که مردم به خواب روند او به تهجد مشغول باشد!»

امیرالمؤمنین گویند: من به رسول الله عرض کردم: در امتّ تو

۱- آیه ۱۴ و ۱۵، از سوره ۵۳: النجم

کیست که چنین طاقتی داشته باشد؟!

رسول الله فرمود: ای علی! نزدیک بیا. چون نزدیک شدم فرمود: آیا میدانی پاکیزگی گفتار چیست؟! گفتم: خدا و رسول خدا داناترند.

رسول الله فرمود: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ** گفتن است.

فرمود: آیا میدانی ادامه دادن روزه کدام است؟! من عرض کردم: خدا و رسول خدا داناترند.

فرمود: کسی که ماه رمضان را روزه بدارد، و یک روز از آن را **إفطار** نکند!

فرمود: آیا میدانی اطعام طعام کدام است؟! من عرض کردم: خدا و رسول خدا داناترند.

فرمود: کسی که برای عیالات خود روزی حلال طلبد، بطوریکه از فقر و پریشانی آبروی آنان را حفظ کند.

فرمود: آیا میدانی شب زنده‌داری در وقت خواب رفتن مردم چیست؟! گفتم: خدا و رسول خدا داناترند.

فرمود: کسی که شب را نخوابد مگر آنکه نماز عشاء را که در آخر انجام داده می‌شود بجای آرد. و مراد از مردم در این کلام، طائفه یهود و نصاری هستند، زیرا آنها بین نماز مغرب و عشاء می‌خوابند.

و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا به سوی آسمان سیر دادند، من داخل در بهشت شدم.

فَرَأَيْتُ فِيهَا قِبْعَانَ وَ رَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَمْنُونُ لَبِنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ
 لَبِنَةً مِنْ فِضَّةٍ ، وَ رَبَّمَا أَمْسَكُوا . فَقُلْتُ لَهُمْ : مَا بِالْكُمْ قَدْ أَمْسَكْتُمْ ؟!
 فَقَالُوا : حَتَّى تَجِئَنَا النَّفَقَةُ .

فَقُلْتُ : وَ مَا نَفَقَتُكُمْ ؟!

قَالُوا : قَوْلُ الْمُؤْمِنِ : سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 وَاللَّهُ أَكْبَرُ ؛ فَإِذَا قَالَ بَيْنَنَا ، وَ إِذَا أَمْسَكَ أَمْسَكْنَا .

«در آنجا دیدم زمین‌هایی را که در آنها فرشتگان ، با یک خشت از
 طلا و یک خشت از نقره مشغول ساختمان بودند ؛ و چه بسا می‌شد
 که آنها دست از کار می‌کشیدند . من به آنان گفتم : به چه علت شما از
 کارتان دست برمی‌دارید؟!

آنان گفتند : دست بر میداریم تا به ما نفقه و مصالح ساختمانی
 برسد . من گفتم : نفقه شما چیست ؟!

آنان گفتند : گفتار مؤمن که می‌گوید : سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ ؛ چون بگویند ، ما مشغول ساختمان می‌شویم
 و چون از گفتن دست بردارد ما هم از ساختن دست بر میداریم.»

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : چون پروردگار
 من ، مرا به آسمانهای هفتگانه سیر داد و بدانجا برد ، جبرائیل دست
 مرا گرفت و بر روی یک فرش مَخْمَلِی از فرش‌های مَخْمَلِی بهشت
 نشانند ، و یک دانه به ، به من داد .

من آن به را به دو نیمه شکافتم ، که ناگاه یک حوریّه از میان آن
 بیرون آمد و در مقابل من برخاست و گفت : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ !

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَحْمَدُ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! من گفتم: وَ
عَلَيْكَ السَّلَامُ، کیستی تو؟!

حوریّه در پاسخ گفت: من راضیه مرضیه هستم. خداوند جبار
مرا از سه چیز آفریده است: قسمت بالای بدن من از کافور است، و
قسمت میانه من از عنبر، و قسمت پائین من از مُشک است. و
خداوند وجود مرا از آب حیوان خمیر کرده است، و پروردگار من به
من گفته است: بوده باش. و بنابراین من برای برادرت و وصیّت
علی بن ابی طالب هستم.

و این قضیه و امثال این قضیه دلالت دارند بر آنکه بهشت
موجود است، و عکس همین مطالب نیز درباره جهنم صادق است.^۱
و قسمت صدر این روایت را شیخ طوسی در «أمالی» خود با
سند متصل از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده است.^۲
و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» با اسناد خود از حذیفه یمانی
روایت کرده است که عائشه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
وارد شد در حالیکه رسول الله مشغول بوسیدن فاطمه علیها السَّلَام
بودند.

عائشه گفت: ای رسول خدا! چگونه او را میبوسی در حالیکه او
زنی است و شوهر دارد؟!

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۱۷۶، به نقل از «تفسیر نعمانی» ص ۱۰۵ تا

ص ۱۰۷

۲- «أمالی» شیخ، جزء ۱۶، طبع سنگی، ص ۲۹۳

حضرت رسول در این حال حدیث معراج را بیان کردند تا بدینجا رسیدند که فرمودند: و سپس جبرئیل علیه السّلام دست مرا گرفت و داخل در بهشت نمود، و من بسیار شادان بودم. من در بهشت برخورد کردم با درختی که از نور بود و آن درخت دارای تاجهائی از نور بود، و در پای آن درخت دو فرشته بودند که زینت آلات و حله‌ها را در هم می‌پیچیدند. و من جلو رفتم و سیب‌هائی دیدم که هیچ سیبی را به آن عظمت و بزرگی ندیده بودم. و من یک دانه از آن سیب‌ها را برداشتم و شکافتم، یک حوریّه از آن بیرون آمد که گوئی مزگان چشمهایش چون پرهای جلوی بالهای باز شکاری بود. من گفتم: ای حوریّه! تو متعلق به کیستی؟! حوریّه گریست و گفت:

لَا بِنِكَ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا : الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

«برای پسر مظلوم تو که از روی ستم کشته می‌شود: حسین بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام.»
و باز مقداری به جلو رفتم، و برخورد کردم با رُطَبی که از کره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر بود. یک دانه از رطب را برداشتم و خوردم، و من اشتهای به خوردن آن داشتم. آن یک دانه رطب در صُلب من تبدیل به نطفه شد، و چون به زمین فرود آمدم با خدیجه آمیزش نمودم و او به فاطمه بار برداشت.

*- «بحار الأنوار» ج ۴۳، ص ۲۹۰ (م)

پس فاطمه حوراءِ انسیه است، و من هر گاه که میل به بوی بهشت پیدا میکنم، دختر خودم فاطمه را می‌بویم.^۱
از «مجموعهٔ ورام بن ابی فراس» از ابو ایوب انصاری از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده است که:

لَيْلَةَ أُسْرِي بِي، مَرَّ بِي إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقَالَ: مَرُّ أُمَّتِكَ أَنْ يُكْثِرُوا مِنْ غَرْسِ الْجَنَّةِ! فَإِنَّ أَرْضَهَا وَاسِعَةٌ وَ تُرْبَتَهَا طَيِّبَةٌ.
قُلْتُ: وَ مَا غَرْسُ الْجَنَّةِ؟! قَالَ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.^۲

«در آن شبی که مرا به معراج بردند، ابراهیم علیه السلام از نزد من عبور کرد، و گفت: اُمّت خود را امر کن تا در بهشت، زیاد درخت بکارند! چون زمین بهشت بسیار وسیع، و خاک آن بسیار پاک است. من گفتم: درختی که در بهشت کاشته می‌شود چیست؟ ابراهیم گفت: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ است.»

و در «کافی» از جماعتی از أصحاب، از فضیل بن عبدالوهاب از إسحاق بن عبيدالله [عبدالله] از عبيدالله بن وليد و صافی، مرفوعاً از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که:

مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ يَأْقُوتَةٍ حَمْرَاءَ مِنْبُتِهَا فِي مِسْكِ أَبِيضٍ، أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنْ

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی ج ۸، ص ۱۹۰؛ و «تفسیر فرات» ص ۱۰، در ذیل آیه ۲۸۵، از سورهٔ ۲: البقرة

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی ج ۸، ص ۱۴۹، از کتاب «نزهة التواظر و تنبيه الخواطر»

الثَّلَجِ وَ أَطْيَبُ رِيحًا مِنْ الْمِسْكِ . فِيهَا أَمْثَالُ ثُدْيِ الْأَبْكَارِ تَعْلُو عَنْ سَبْعِينَ حُلَّةً .

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . وَ قَالَ : خَيْرُ الْعِبَادَةِ الْإِسْتِغْفَارُ ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ : فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ ^۱ . ۲

«هر کس که بگوید : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، در بهشت درختی برای او کاشته می‌شود از یاقوت سرخ که ریشه‌اش در مُشک سفید است ، که از غسل شیرین‌تر است و از برف سفیدتر و بوی آن از مشک بهتر است . و در آن درخت مانند پستان‌های دختران دوشیزه می‌باشد ، که از پس هفتاد پارچه و حله نیز برآمده است .

و رسول الله فرمود : بهترین عبادت گفتار لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است . و بهترین عبادت استغفار است ؛ و بر همین مطلب است گفتار خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود : پس بدان که هیچ مقصودی و معبودی جز خدا نیست ، و بر گناهانت استغفار کن و آمرزش بخواه.»

و در «أمالی» صدوق روایت میکند از أحمد بن هارون فامی از محمد بن عبدالله حمیری از پدرش از أحمد بن محمد بن خالد بَرَقی ، از حضرت صادق ، از پدرش ، از جدّش علیهم السّلام که :

قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : مَنْ قَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ . وَ مَنْ قَالَ :

۱- صدر آیه ۱۹ ، از سوره ۴۷ : محمد

۲- «أصول کافی» طبع حروفی حیدری ، ج ۲ ، ص ۵۱۷

الْحَمْدُ لِلَّهِ ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ . وَ مَنْ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ . وَ مَنْ قَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ .
فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! إِنَّ شَجَرَنَا فِي الْجَنَّةِ لَكَثِيرٌ !

قَالَ : نَعَمْ ! وَلَكِنْ إِيَّاكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا عَلَيْهَا نِيرَانًا فَتُحْرَقُوهَا ! وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَلَكُمْ^۱ .

«حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هر کس بگوید: سُبْحَانَ اللَّهِ خداوند برای او درختی در بهشت می‌کارد، و هر کس بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ خداوند برای او درختی در بهشت می‌کارد، و هر کس بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خداوند برای او درختی در بهشت می‌کارد، و هر کس بگوید: اللَّهُ أَكْبَرُ خداوند برای او درختی در بهشت می‌کارد.

مردی از قریش گفت: یا رسول الله! بنابراین ما درخت‌های بسیاری در بهشت داریم!

رسول الله فرمود: آری! ولیکن مبدا آنکه آتش‌هایی بفرستید و آن درخت‌ها را بسوزانید! و اینست مفاد گفتار خداوند عزَّ وَجَلَّ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خداوند اطاعت کنید و از رسول او

۱- آیه ۳۳، از سوره ۴۷: محمد

۲- «أمالی» صدوق، مجلس ۸۸، طبع سنگی، ص ۳۶۲

اطاعت کنید، و اعمال خود را باطل مکنید.»

حال اگر کسی بگوید که: اگر در امروز بهشت و دوزخ خلق شده‌اند، و مسلماً محلّ دوزخ در زمین است، و بهشت نیز به تقریبی که از آیات قرآن استفاده شد، در ملکوت زمین است؛ پس چرا مردم آنرا نمی‌بینند؟

پاسخ آنستکه: مردم هنوز چشم بهشت‌بین و دوزخ‌بین خود را نگشوده‌اند، و گرنه می‌دیدند. و ما در بحث تجسّم اعمال به اثبات رساندیم که هیچ عملی در عالم تکوین از بین نمی‌رود؛ و در نشأت، صورت خود را عوض و بدل میکند، و بهشت و جهنم جز بروز و ظهور حقیقت اعمال چیزی نیست.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ * وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ۱.

«و بهشت برای متّقیان نزدیک شد، و دوزخ برای گمراهان ظاهر و بارز شد.»

وَأُزْلِفَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى ۲.

«و دوزخ برای کسی که ببیند، ظاهر و بارز شد.»

و بنابراین، فقط در روز قیامت چشم واقع‌بین مردم در اثر تجرّد گشوده می‌شود، و ادراک حقائق می‌کنند؛ و اگر هم امروز آن چشم گشوده شود بهشت و جهنم را می‌بینند، همچنانکه برای رسول الله و ائمه معصومین و اولیای خدا گشوده شده است.

۱- آیه ۹۰ و ۹۱، از سوره ۲۶: الشعراء

۲- آیه ۳۶، از سوره ۷۹: النازعات

و کلمه **أُزْلِفَتْ** **الْجَنَّةُ** خوب بر این معنی دلالت دارد ، همچنانکه در آیه دیگری نیز میفرماید :

وَأُزْلِفَتْ **الْجَنَّةُ** **لِلْمُتَّقِينَ** **غَيْرَ بَعِيدٍ** ^۱.

«و بهشت برای متَّقیان نزدیک گردیده شد ، در حالیکه دور نیست.»

چون نزدیک شدن را در مورد چیزی گویند که وجود داشته باشد ولی دور باشد ، و اینک او را نزدیک کنند . و البته معلوم است که نزدیک شدن بهشت ، به نزدیک شدن ادراک انسان به حقیقت بهشت است ، مثل عباداتی را که انجام می‌دهیم تقرَّباً إلى الله ، که منظور رفع حجاب و ادراکِ نزدیکی است ، نه آنکه العیاذ بالله ما از خدا دور باشیم و به واسطهٔ عبادت به خدا نزدیک شویم .

باری ، در قرآن کریم وارد است که جهنم هفت در دارد :

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ^۲.

«از برای دوزخ هفت در است ، و از برای هر دری ، از کافران و معاندان مقدار قسمت شده‌ای معین گردیده‌است.»

ولی دربارهٔ تعداد درهای بهشت چنانچه مشهور است ، در قرآن کریم آیه‌ای نداریم ، بلی در اخبار بسیاری وارد شده است که آن درها هشت عدد است . و شاید سرش این باشد که چون رحمت خدا بر غضب خدا سبقت دارد ، طبق آیه کریمه :

۱- آیه ۳۱ ، از سوره ۵۰ : ق

۲- آیه ۴۴ ، از سوره ۱۵ : الحجر

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ .^۱
 «آن کسانی که از نزد ما درباره آنان خیر و نیکوئی پیشی گرفته
 است ، از آتش دوزخ دور شدگانند.»

بنابراین همیشه درهای رحمت و فضل و عافیت و خیر ، بر درهای
 نعمت و نکبت و مسکنت و شرّ زیاده است . و آب که مظهر رحمت
 خدا در این جهان است ، بر آتش که مظهر غضب خداست سبقت
 دارد ، و آنرا خاموش میکند .

از جمله آن اخبار ، روایت وارد در «خصال» صدوق است با سند
 متصل خود از حضرت صادق از پدرش از جدّش از علی بن ابی طالب
 علیهم السّلام که فرمود :

بهشت هشت در دارد : از یک در پیامبران و صدیقان وارد
 می‌شوند ، و از یک در صالحان و شهیدان ، و از پنج در شیعیان و
 محبّان ما وارد می‌شوند .

و من پیوسته بر صراط ایستاده‌ام و خدا را میخوانم و میگویم :
 رَبِّ سَلِّمْ شِيعَتِي وَ مُحِبِّي وَ اَنْصَارِي وَ مَنْ تَوَلَّانِي فِي دَارِ
 الدُّنْيَا !

«بار پروردگار من ! شیعیان مرا و محبّان مرا و یاری کنندگان مرا و
 کسانی را که از من در دار دنیا متابعت کردند ، همه را سلامت بدار!»
 و در این هنگام ندائی از درون عرش خدا میرسد که : درخواست
 تو قبول شد ، و تو درباره شیعیانیت شفیع قرار داده شدی . و هر یک از

۱- آیه ۱۰۱ ، از سوره ۲۱ : الانبیاء

شیعیان من و افرادی که ولایت مرا پذیرفتند و مرا یاری نمودند و با دشمنان من که با من باگفتار و یا با کردار خود محاربه نمودند محاربه کردند، دربارهٔ هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشاوندانش شفاعت میکند.

و یک در دیگری هم هست که از آن در سایر مسلمین که گوینده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** باشند و در دل آنها بقدر ذره‌ای از بغض ما اهل بیت نباشد، داخل بهشت میگردند.^۱

مادر مجلس شانزدهم از جلد سوم بحث «معادشناسی» مفصلاً در این مطالب بحث کردیم و روشن ساختیم که جهنم محل منکرین و مستکبرین است، و بنابراین عامه اگر عدم قبول ولایتشان مستند به إنکار و استکبار نباشد بلکه ناشی از قصور بوده و گوینده شهادتین باشند، به بهشت میروند.

و روایت مفصلی از «کتاب سلیم بن قیس هلالی» از امیر المؤمنین علیه السلام آوردیم که دلالت داشت بر آنکه مقسم هفتاد و سه فرقه که یک فرقه اهل نجات و بقیه اهل هلاکتند کسانی هستند که دارای مکتب و ادعا بوده و خود را پرچمدار میدانند، و اما کسانی که اینطور نیستند آنها خارج از این تقسیم هستند، و آنها اکثریت افراد هر ملتی را تشکیل میدهند. و آنها مستضعفینی هستند که در هر دوره و زمان در تحت تسلط و غلبهٔ مستکبران آن عصر بوده و از خود رأی و دخالت و استقلال ندارند. و بنابراین عامه و اهل تسنن که چنین نیستند، همه

۱- «خصال» طبع حروفی، باب الثمانیة، ص ۴۰۷ و ۴۰۸

اهل بهشتند؛ غایة الأمر از یک درِ خاصّ به بهشت میروند و آنان هم درجه و هم مقام با شیعه نیستند.

و نیز در «خصال» با سند خود از جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که:

قَالَ: أَحْسِنُوا الظَّنَّ بِاللَّهِ، وَاعْلَمُوا أَنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، عَرَضُ كُلِّ بَابٍ مِنْهَا مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ سَنَةً! ۱

«فرمود: گمان و پندار خود را به خدا نیکو کنید، و بدانید که برای بهشت هشت در است، و عرض هر دری به اندازه مسیر چهل سال راه است!»

و در «أمالی» صدوق از أنس بن مالک روایت کرده است که چون پسری از صحابی کبیر و شریف: **عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ** وفات کرد، غصّه و اندوه او شدّت یافت، تا جائیکه در خانه خود برای محلّ عبادت مسجدی قرار داد تا در آنجا به عبادت مشغول شود.

این داستان به رسول الله رسید، و حضرت به نزد او آمدند و گفتند: ای عثمان! خداوند برای ما رهبانیت را ننوشته است، و رهبانیت امت من در جهاد فی سبیل الله است.

ای عثمان بن مظعون! از برای بهشت هشت در است، و از برای جهنّم هفت در. آیا تو را خوشحال نمی کند اینکه از دری از آن وارد نشوی مگر اینکه پسر خودت را در پهلو و کنارت ببینی که دست به دامن تو زده است و خود را شفیع تو بسوی پروردگارت قرار میدهد؟! ۱

۱- همان مصدر، ص ۴۰۸

عثمان گفت: آری!

پس مسلمین گفتند: یا رسول الله! آنچه برای عثمان است برای ما نیز در مصیبت فرزند هست؟

حضرت فرمود: آری؛ برای هر یک از شما که صبر کند و به حساب خدا بگذارد.

پس حضرت فرمود: ای عثمان! کسیکه نماز صبح را در جماعت بخواند، و سپس برای تعقیب به ذکر خدا بنشیند تا آفتاب طلوع کند، از برای او در بهشت فردوس هفتاد مرتبه و درجه است، و ما بین هر درجه تا درجه دیگر به قدر هفتاد سال راهی که اسب لاغر تیزرو میدود فاصله است.

و کسیکه نماز ظهر را در جماعت بخواند، برای او پنجاه مرتبه و درجه در بهشت‌های عدن است، که ما بین هر درجه تا درجه دیگر به قدر پنجاه سال دویدن اسب تندرو است.

و کسیکه نماز عصر را به جماعت بگذارد، برای او پاداش آزاد کردن هشتاد نفر از فرزندان اسماعیل است که هر کدام آنها صاحب خانه و زندگی باشند.

و کسیکه نماز مغرب را به جماعت بگذارد، اجر و مزد او یک حج مبرور و یک عمره مقبوله است.

و کسیکه نماز عشاء را به جماعت بخواند، ثواب او بمانند بیداری و شب زنده‌داری در شب قدر است.^۱

۱- «أمالی» صدوق، ص ۴۰ و ۴۱

و مجلسی رضوان الله علیه از کتاب «فضائل» شاذان^۱، و از کتاب «روضه» با اسناد خود مرفوعاً از عبدالله بن مسعود روایت میکند از حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: چون در معراج مرا به آسمان بردند، جبرئیل به من گفت: بهشت و جهنم مأمور شده‌اند که خود را بر تو عرضه کنند.

من بهشت را دیدم و آن نعمت‌هایی را که در آن بود، و جهنم را دیدم و آن عذاب‌هایی را که در آن بود.

بهشت دارای هشت در بود، و بر فراز هر دری چهار کلمه نوشته بود که هر کلمه آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا است، برای کسی که بداند و عمل کند بهتر است. و جهنم دارای هفت در بود، و بر فراز هر دری سه کلمه نوشته بود که هر کلمه‌ای از آن برای کسی که بداند و عمل کند از دنیا و آنچه در آنست بهتر است.

در این حال جبرئیل به من گفت: بخوان ای محمد که بر بالای درها چه نوشته شده است! و من خواندم. اما بر درهای بهشت:

بر بالای در اول نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ. «برای هر چیز راهی و چاره‌ای است، و راه وصول به راحتی و عیش چهار صفت است: قناعت، و بذل کردن حق، و ترک کینه، و مجالست با اهل خیر.»

و بر بالای در دوم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ. «برای هر چیز

۱- أبو الفضل سدید الدین شاذان بن جبرئیل قمی. (م)

راهی و چاره‌ای است، و راه وصول به سرور و خوشحالی در آخرت چهار صفت است: دست کشیدن بر سر یتیمان، و عطوفت بر بیوه‌زنان، و کوشش در برآوردن نیازهای مؤمنان، و تفقد از فقیران و مسکینان.»

و بر بالای در سوم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ. «برای هر چیز راهی و چاره‌ای است، و راه وصول به سلامتی در دنیا چهار صفت است: کم گفتن، و کم خوابیدن، و کم راه رفتن، و کم خوردن.»

و بر بالای در چهارم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ. «کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید میهمان خود را گرامی بدارد. و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید همسایه خود را گرامی بدارد. و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید پدر و مادر خود را گرامی بدارد. و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید یا کلام خوب و گفتار خیر بگوید و یا ساکت باشد.»

و بر بالای در پنجم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ. «کسی که بخواهد به او ظلم نشود، باید خود او ظلم نکند. و کسی که بخواهد به او فحش ندهند و شتم ننمایند، باید خود او فحش ندهد و شتم ننماید. و کسی که بخواهد ذلیل و پست نشود، باید کسی را ذلیل و پست نکند. و کسی که بخواهد به دست آویز متین و استواری در دنیا

و آخرت چنگ زند ، باید بگوید : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ .

و بر بالای در ششم نوشته بود :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ . «کسی که دوست دارد قبرش وسیع و گشاده باشد ، مساجد را بنا کند . و کسی که دوست دارد او را کرمها در زیر زمین نخورند ، در مساجد سکونت کند . و کسی که دوست دارد پیوسته پاک و تازه باشد و نپوسد و کهنه نشود ، مساجد را جاروب کند . و کسی که دوست دارد جایگاه خود را در بهشت ببیند ، مساجد را با فرش و بساط ، فرش کند.»

و بر بالای در هفتم نوشته بود :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ . «سفیدی و روشنایی دل در چهار صفت است : عیادت کردن از مریضان ، و تشییع از جنازه‌ها ، و خریدن کفن‌ها ، و رد کردن قرض‌ها.»

و بر بالای در هشتم نوشته بود :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ . «کسی که دوست دارد از این درها وارد بهشت شود ، باید به چهار صفت متمسک گردد: سخاوت ، و حسن اخلاق ، و صدقه دادن ، و نگاهداشتن خود را از اذیت و آزار بندگان خداوند متعال.»

سپس در اینجا کلماتی را که بر بالای درهای هفتگانه جهنم نوشته بود ، رسول الله کاملاً شرح میدهند ،^۱ و ما إن شاء الله در بحث

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

جهنم، این قسمت از روایت را بیان خواهیم کرد. در «معانی الأخبار» با اسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول الله فرموده است:

إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُدْعَى الرَّيَّانَ ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ إِلَّا الصَّائِمُونَ .^۱
 «بدرستیکه برای بهشت دری است که ریّان نامیده می‌شود، و از آن در کسی وارد نمی‌شود مگر روزه گیرندگان.»
 این نکته ناگفته نماند که:

در قرآن کریم و روایات، ذکری از «غُرَف‌های بهشتی» به میان آمده است، و از مضمون آنها استفاده می‌شود که محلّ خاصی است که حائز اهمّیت است.

«غُرَفَه» در لغت به اطاقهای فوقانی گویند که بر روی اطاقهای دیگر ساخته می‌شود، و آن درجه و محلّ عالی و مرتفع از خانه و قصر است؛ و در روایات و آیات کنایه از مقام و درجه عالی در بهشت است که به افراد خاصی عنایت می‌شود، مثلاً در سوره زمر آمده است:

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ .^۲

«لیکن برای آن کسانی که تقوای پروردگارشان را بجای آورده‌اند غرفه‌هایی است که در بالای آنها نیز غرفه‌هایی بنا شده است، و از زیر آن غرفه‌ها نهرهایی در جریان است. اینست وعده خدا؛ که خدا

۱- «معانی الأخبار» ص ۴۰۹، طبع حیدری، حدیث ۹۰ از نوادر

۲- آیه ۲۰، از سوره ۳۹: الزّمر

خلف وعده نمی‌کند.»

و در سوره فرقان داریم :

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ
سَلَامًا.^۱

«ایشان (بندگان پروردگار رحمن که در آیات قبل ، شرح حال آنان را بطور مشروح طیّ دوازده آیه ذکر کرده‌است) در اثر شکیبائی و استقامتی که نموده‌اند پاداش آنان غرفه است که به آنها داده می‌شود ، و در آن غرفه پیوسته با تحیت و سلام از نزد خداوند برخوردار می‌شوند.»

یعنی عباد رحمن را در آن غرفه جای میدهند ، و این مزدِ صبر و استقامتی است که در طاعت خدا و در اجتناب از معصیت خدا نموده‌اند ، که البته از صبر در نوائب و شدائد منفک نیست . و فرشتگان پیوسته از جانب خداوند آنان را با تحیت و سلام و سلامتی از هر ترس و گزندی ملاقات می‌کنند .

در «أمالی» مرحوم صدوق ، از عطار از سعد از ابن عیسی از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن ابی حمزه از ابو بصیر ، از حضرت صادق علیه السلام ، از پدرانش ، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت میکند که قَالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا ، وَ بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا ؛ يَسْكُنُهَا مِنْ أُمَّتِي

۱- آیه ۷۵ ، از سوره ۲۵ : الفرقان

مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ، وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ، وَ أَفْشَى السَّلَامَ، وَ صَلَّى بِاللَّيْلِ
وَ النَّاسُ نِيَامٌ - الْخَبْرُ.^۱

«رسول الله فرمودند: در بهشت غرفه‌هایی است که از شدت نور و صفا، ظاهرش از درونش دیده می‌شود و درونش از ظاهرش مشهود است؛ و در این غرفه‌ها از امت من کسانی مسکن دارند که گفتارشان نیکو و پاکیزه باشد، و إطعام غذا بنمایند، و در سلام کردن دریغ نوزند، و در شب وقتی که مردم خوابند نماز بخوانند.»

بسیاری از گناهانست که اثرش در نفس شدید است، و مرتکبین آن از رحمت خدا بسیار دور می‌شوند، و وارد است که آنها بوی بهشت را نمی‌شنوند، با آنکه بوی بهشت از مسیر پانصد سال و یا هزار سال راه به مشام جان می‌رسد.

در «معانی الأخبار» صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از أحمد بن ابی عبدالله از پدرش از أحمد بن نصر از عمرو بن شمر از جابر، از حضرت باقر علیه السلام آورده است که قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ يُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ؛ مَا يَجِدُهَا عَاقٌّ، وَ لَا قَاطِعٌ رَحِمٍ، وَ لَا شَيْخٌ زَانٍ، وَ لَا جَارٌّ إِزَارَهُ خِيَلَاءَ، وَ لَا فَتَّانٌ، وَ لَا مَنَّانٌ، وَ لَا جَعْظَرِيٌّ. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا الْجَعْظَرِيُّ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَشْبَعُ مِنَ الدُّنْيَا.^۲

۱- «أمالی» صدوق، مجلس ۵۳، واز طبع سنگی، ص ۱۹۸

۲- «معانی الأخبار» طبع مطبعة حیدری، ص ۳۳۰

«رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم فرمودند: جبرئیل علیه السَّلام به من خبر داده است که: بوی بهشت از مسیر هزار سال پیدا می‌شود؛ و عاق والدین آنرا نمی‌یابد، و نه کسی که قطع رحم کند، و نه پیرمردی که زنا کند، و نه کسی که از روی تکبّر و خودپسندی لباس خود را بر زمین کشد، و نه شخص فتنه‌جو و آشوبگر، و نه شخص منت‌گذار، و نه جَعظَرِيّ. جابر گوید: پرسیدم: مراد از جَعظَرِيّ چیست؟ حضرت فرمود: کسی که از دنیا سیر نشود.»
و در حدیث دیگر آمده است:

وَلَا جَيُوفٌ وَ هُوَ النَّبَاشُ ، وَ لَا زَنُوقٌ وَ هُوَ الْمُخَنَّتُ ، وَ لَا جَوَاضٌ^۱ (وَ هُوَ الْجَلْفُ الْجَافِي) ، وَ لَا جَعظَرِيّ وَ هُوَ الَّذِي لَا يَشْبَعُ مِنَ الدُّنْيَا.^۲

«و نه آن کسی که نبش قبر کند، و نه کسی که لواط دهد، و نه آدم سخت دل و سبک مغز، و نه آن کسی که از دنیا سیر نگردهد.»
و از «نوادر» راوندی با اسناد خود، از حضرت صادق علیه السَّلام از پدران‌ش علیهم السَّلام روایت شده است که رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم فرمودند:

۱- در تعلیقه گوید: در نسخه‌هایی که در دست ماست، اینچنین (با ضاد) آمده ولیکن آنچه در لغت ضبط شده «جَوَاط» با طاء است که به معنای الجافی الغلیظ (بد اخلاق و تندخو و سخت دل) می‌باشد - انتهى مطلب تعلیقه کتاب. ولیکن در «لسان العرب» گوید: رَجُلٌ جَوَاضٌ كَجَيَاضٍ ؛ و آن، مردی است که با تکبّر و تبختر و خودپسندی راه میرود.

۲- «معانی الأخبار» طبع مطبعة حیدری، ص ۳۳۰

چون خداوند بهشت عدن را آفرید ، خشت‌های آنرا از طلای متلائی و درخشان ، و مِلاطِ آنرا از مُشک ذوب شده قرار داد . و سپس به امر خدا بهشت عدن به اهتزاز و حرکت آمد ، و به سخن در آمد و گفت : أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ . خوشا به حال کسی که برای او مقدر شده باشد در من داخل شود ؛ چون خداوند تعالی سوگند یاد کرده است که :

وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي ! لَا يَدُ خُلُكٍ مُدْمِنُ خَمْرٍ ، وَ لَا مُصِرٌّ عَلَى رَبِّا ، وَ لَا قَتَاتٌ وَهُوَ النَّمَامُ ، وَ لَا دِيُوثٌ وَهُوَ الَّذِي لَا يَغَارُ وَيُجْتَمَعُ فِي بَيْتِهِ عَلَى الْفُجُورِ ، وَ لَا قَلَاعٌ وَهُوَ الَّذِي يَسْعَى بِالنَّاسِ عِنْدَ السُّلْطَانِ لِيَهْلِكَهُمْ ، وَ لَا جَيُوفٌ وَهُوَ النَّبَّاشُ ، وَ لَا خَتَارٌ وَهُوَ الَّذِي لَا يُوفِي بِالْعَهْدِ .^۱

«سوگند به عزت خودم و جلال خودم و بلندی مقام و مرتبت خودم ! که داخل در تو نمی‌شود کسی که به خوردن مُسکر مداومت کند ، و کسی که بر ربا خوردن اصرار ورزد ، و کسی که نمّامی و سخن چینی کند ، و کسی که دیوث باشد یعنی غیرت بر اهل خود نداشته باشد و در خانه او برای فجور مجتمع شوند ، و نه آن کسی که در نزد سلطان نمّامی و بدگویی کند تا مردم را به هلاکت اندازد ، و نه جیوف و آن کسی است که نبش قبر کند و کفن‌ها را بیرون آورد ، و نه ختار و آن کسی است که مردم را گول بزند و مکر و خدعه کند و وفا به عهد خود ننماید.»

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۱۹۹

آری ، این حال اینگونه محجوبان و معصیت کاران است ؛
و این چه نسبت دارد با حال کسانی که در بهشت‌ها آرمیده‌اند
و از بوی آن سرمست شده‌اند ، بلکه چه نسبت دارد با
آن کسانی که بهشت به سراغ آنان می‌آید و از بوی آنان
مست می‌گردد؟! «و ز سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ بَیْنَ جَمَلَةٍ اَبْرَارٍ مَسْتٍ».

طوبی و سدره‌گر به قیامت به من دهند

یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا

مستانه کاش بر حرم و دیر بگذری

تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم ترا

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

بالای خود در آینه چشم من ببین

تا با خبر ز عالم بالا کنم ترا

خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم

خورشید کعبه ، ماه کلیسا کنم ترا

زیبا شود به کارگه عشق کار من

هرگه نظر به صورت زیبا کنم ترا^۱

خدایا زاهد از تو حور می‌خواهد قصورش بین

به جنت می‌گریزد از درت یا رب شعورش بین

۱- منتخبی از یک غزل فروغی بسطامی است .

مجلس شصت و نهم

بهشت جای پاکان است

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * دَعْوَاهُمْ فِيهَا
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . (آية ٩ و ١٠ ، از سوره یونس : دهمین سوره از قرآن
 کریم)

«کسانیکه ایمان به خدا آورده و عمل نیکو انجام میدهند ،
 خداوند به سبب همان ایمانشان آنان را هدایت فرماید ، در
 بهشت های نعیم که در زیر درختانش نهرهای جاری است . گفتار آنان
 در آن بهشت ها در مواجهه خطاب با خداوندشان اینستکه : پاک و
 مقدس و منزّه هستی تو ای پروردگار ما ! و تحیت آنها در آن بهشت ها

سلام است، و آخرین گفتارشان اینستکه: **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**: حمد و سپاس اختصاص به خدا دارد؛ خداوند که پروردگار عالمیان است.»

بهشت، جای پاک و پاکیزه است، محلّ قدس و نزاهت و طهارت است؛ و به عکس، جهنّم جای آلوده و کثیف است و محلّ قذارت و نجاست و غلّ و غشّ و پلیدی‌هاست. و بر همین اصل و اساس، خود بهشت، و درهای بهشت، و مراتب و درجات آن، و خدّام و ساکنان آن، و واردین و مقیمان آن؛ چه از جهت گفتار و چه از جهت رفتار، و چه از جهت ملکات و صفات و عقائد، همه پاک و طاهر می‌باشند.

در آنجا فعل زشت و کردار قبیح، و گفتار ناستوده، و نیّت آلوده، و مکر و خدعه و فریب، و حرص و طمع و آز، و بخل و کینه، و حقد و حسد، و تملّق و چاپلوسی، و دوروئی و دو بینی، و خودخواهی و استکبار، و منیّت طلبی نیست.

در آنجا کفر و شرک و نفاق، و باطل‌بینی و باطل‌گرایی، و بیهوده‌جوئی و بیهوده‌پوئی، و لغو و لهو و لعب و عبث و گزاف، و هرزگی و هرزه‌خواهی نیست.

پیوسته حمد و درود و سلام و تحیّت و اکرام و تهنیت و تسبیح و تقدیس و تمجید و تهلیل و تکبیر و ذکر و لقاء و زیارت و نظارت و نصارت است.

و همیشه خوشی و خرّمی و شادی و شادکامی و بهجت و سرور

و حُبُور و خَفَّت و سبکی و پرواز است، و دائماً لَذت و نعمت و خیر و برکت و عافیت و رحمت و عطف و مهر و وَداد و محبّت و عشق و ذوق و اشتیاق و صمیمیت و خوبی است .

صدمات و مشکلات دنیوی و بَأساء و ضراء و مجاهدت‌ها برای تکمیل نفوس و قابلیت و ورود در این مقام منیع و قدم گذاردن در این محلّ رفیع است .

شدائد سكرات مرگ، و عذاب عالم قبر و برزخ، و سؤال منکر و نکیر، و به درازا کشیدن طی عالم صورت، و نفخ صور، و قیام عندالله، و عالم حشر و نشر، و کتاب و نامه عمل، و حساب و جزاء، و عرض، و صراط، و میزان، و شفاعت، و أعراف و وسیله و غیرها، همه کلاس‌های تربیتی برای تطهیر و تزکیه، و وصول به مقام قداست و ورود در بهشت است .

جهنّم نیز برای غیر مخلّدین در آن، نوعی از تطهیر و تزکیه است، که پس از مقداری طعم پاداش زشتی‌ها را چشیدن، قابلیت عفو و غفران پیدا نموده و از آن بیرون می‌آیند، و در اثر شستشوی در آب کوثر و بهرمنند شدن از چشمه معین ولایت، مورد شفاعت قرار گرفته و راهی به سوی بهشت میگردند .

به به ! چه نیکوست این آیه شریفه که گفتار بهشتیان در بهشت پیوسته در تخاطب با خدای خود بوده و به **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** مترنم هستند؛ و درود و تحیت آنان سلام، و آخرین گفتارشان اختصاص همه مراتب تعریف و تمجید و تحمید به ذات اقدس حضرت

رَبِّ الْعَالَمِينَ است. یعنی به مقام عرفان حقیقی رسیده و حصر افعال و صفات و اسماء و ذوات را در ذات اقدس حضرت ذوالجلال کرده‌اند، و نور او را در تمام مظاهر و عوالم ملکوت و مُلک متجلی می‌بینند، و عالم را یکسره یک نور و یک تابش از لَمَعَان خورشید تابناک حضرت احدیت عَزَّ وَجَلَّ مشاهده می‌کنند.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَ لِبَاسَهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ .^۱

«خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و اعمال شایسته بجای می‌آورند، در بهشت‌هایی داخل میکند که در زیر درخت‌های انباشته و سر به هم آورده آن نهرهایی جاری است. و در آن بهشت‌ها به پیرایهٔ زینت از دستبدهایی که از طلا و از لؤلؤ می‌باشد زینت می‌شوند، و لباسشان در آنجا حریر است. و به گفتار طیب و پاک رهبری می‌گردند، و به راه خداوند حمید هدایت می‌شوند.»

در اینجا می‌بینیم که بهترین هدیه و تحفهٔ بهشتی را همان سخن طیب و گفتار پاک و راه عزت و پسندیدهٔ خداوند قرار داده است. و حَقًّا این سخنان واقعی و حقیقی که حکایت از محض واقعیت و حقیقت عرفان می‌کند، از هر لذتی و بهجتی دلنشین‌تر و فرح‌انگیزتر است.

جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ

۱- آیهٔ ۲۳ و ۲۴، از سورهٔ ۲۲: الْحَجَّ

لَوْلَا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا
الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ
لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ .^۱

«در بهشت‌های عدن داخل می‌شوند، و در آنجا با دستبندهایی که از طلا و از لؤلؤ است زینت داده می‌گردند، و لباسشان در آنجا از حریر است. و می‌گویند: سپاس و ستایش مختص خداوند است، آنکه غم و غصه و اندوه را از ما برداشت؛ و پروردگار ما غفور و شکور است، آنکه ما را در محل اقامت و سکون از فضل خود داخل کرد، بطوریکه هیچگونه مشکلی و هیچگونه سختی و شدتی دیگر ابدأ به ما نخواهد رسید.»

عنوان حمد خدا، و اسناد از بین بردن اندوه به خدا، و او را به صفت غفور و شکور ستودن، و نسبت ادخال در منزل اقامت را به او دادن، و علاوه عدم مسّ تعب، و عدم مسّ لغوب؛ همه و همه دلالت بر مقام توحید و عرفان واقعی این بهشتیها میکند. چون مشکلات و سختی‌ها در عالم لقاء حضرت احدیت نیست، و کدورت بدانجاریه ندارد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آدْخُلُوها بِسَلَامٍ ءَأَمِينٍ * وَ
نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ *
لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ .^۲

۱- آیات ۳۳ تا ۳۵، از سوره ۳۵: فاطر

۲- آیات ۴۵ تا ۴۸، از سوره ۱۵: الحجر

«بدرستیکه پرهیزگاران در بهشت‌هائی و چشمه‌هائی هستند ، که بدانها خطاب میگردد: در آنجاها داخل شوید که برای شما سلام و ایمنی خواهد بود. و ما هر گونه غِلّ و تنگی و کدورتی را از سینه‌های آنان بیرون کشیدیم ، که همه با هم برادر بوده و روبروی یکدیگر بر روی تخت‌هائی قرار دارند. سختی و مشکلات اُبداً بدانها نمیرسد ، و هیچگاه از آن بهشت‌ها و چشمه‌ها بیرون رانده نمی‌شوند.»

و بر همین اساس ، بهشت محلّ سلام و سلامت است یعنی هیچگونه سختی و ناراحتی و مرض و فقر و مرگ و هلاکت و نقصان در هیچیک از ابعاد وجودی انسان نیست .

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ * جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ^۱

«و البته خانه آخرت مورد پسند و اختیار است ؛ و چه بسیار نیکوست خانه پرهیزگاران . بهشت‌های عدنی است که در آنها داخل می‌شوند ، و از زیر درختان آنها نه‌رهای جاری است ، و هر چه بخواهند برای آنانست ؛ و اینطور خداوند پرهیزگاران را پاداش میدهد ، آنانکه چون فرشتگان قبض روح ، روح آنان را بگیرند و بمیرانند ، آنان پاک و پاکیزه و طیب هستند و به آنها می‌گویند : سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ، داخل در بهشت شوید در اثر اعمالی که شما

۱- ذیل آیه ۳۰ و آیه ۳۱ و ۳۲ ، از سوره ۱۶: النَّحْلِ

بجای آوردید!»

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهِونَ * هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ
فِي ظِلِّلٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِيونَ * لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا
يَدْعُونَ * سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ .^۱

«اهل بهشت در آن روز در اشتغال (به خدای خود و به موجودات مجردة ملکوتیة عالم علوی) خوش و خرم متنعمند . ایشان با جفت‌هایشان در زیر سایه‌هایی بر روی تخت‌ها تکیه زده‌اند ، و از برای آنهاست هرگونه میوه‌ای ، و از برای آنهاست آنچه را بخواهند و طلب کنند : سلامی است که از ناحیه پروردگار مهربان به آنها گفته می‌شود.»

در اینجا می‌بینیم که سلام خداوند ، مطلوب و مقصود آنهاست ، چرا که آنان طالب خدا هستند . دورانی ، سلوک بسوی خدا نموده و برای لقاء و حضور و عرفان و بالأخره فناء در ذات اقدس او و بقاء به بقاء و ابدیت او سیر نموده‌اند ، و اینک به دار السلام رسیده‌اند ؛ و خدایشان ولیّ و سرپرست و مُدیر و مدبّر امور آنها میگردد .

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ .^۲
«از برای آنهاست دار السلام نزد محبوبشان و مقصودشان و معشوق حقیقی و واقعی و کعبه آمالشان خداوند عزّ و جلّ ؛ و اوست ولیّ و صاحب اختیار آنان در برابر آنچه را که در دنیا انجام داده

۱- آیات ۵۵ تا ۵۸ ، از سوره ۳۶ : یس

۲- آیه ۱۲۷ ، از سوره ۶ : الأنعام

بودند.»

آری «سَلام» اسم خداوند است. یعنی خداوند دارای صفت سلامت است؛ و هیچ نقصانی، و اندوه و غصّه‌ای، و خوف و ترسی، و عجز و فتوری، و جهل و نادانی‌ای، و مرگ و هلاکتی، و مرض و شدّتی، و گزند و آفتی، و ناراحتی و عاهتی، در خداوند نیست. همین صفت به مؤمن داده می‌شود، و او متّصف به صفت سلام و مسمّی به اسم سلام می‌گردد.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ.^۱

«اوست خداوند، آنکه هیچ معبودی جز او نیست؛ و اوست

حاکم و سلطان و پاکیزه و سلام و مؤمن.»

و در دعا وارد است که:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَ مِنْكَ السَّلَامُ، وَ لَكَ السَّلَامُ، وَ إِلَيْكَ
يَعُودُ السَّلَامُ.^۲

«بارپروردگارا! تو سلام هستی، و از تست سلام، و برای تست

۱- صدر آیه ۲۳، از سوره ۵۹: الحشر

۲- مجلسی رحمه الله علیه در کتاب مزار «بحار» ج ۲۲، ص ۲۴۱ از طبع کمپانی، از سید ابن طاووس نقل میکنند که: بعد از زیارت حضرت صاحب الزّمان در سرداب مطهر و خواندن دعا به کیفیتی که ذکر کرده است، دوازده رکعت نماز میخوانی و به آن حضرت هدیه میکنی و پس از هر دو رکعت تسبیح حضرت زهراء سلام الله علیها را میگوئی، و میگوئی:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَ مِنْكَ السَّلَامُ، وَ إِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ، حَيِّنَا رَبَّنَا مِنْكَ
بِالسَّلَامِ - الدُّعَاءُ.

سلام، و بسوی تو بر میگردد سلام.»

و چون مؤمن متّصف به صفت و اسم سلام گردد، همه آثار و خواصّ سلام که در خداست، در او متجلی می شود؛ و حقاً مقام عالی و رفیعی است که نصیب او می شود. و چقدر دین مقدّس اسلام، عظیم و متین است که تحیت مسلمانان را سلام قرار داده است: **سَلَامٌ عَلَیْكُمْ**. یعنی آن اسم سلام خداوند برای شما باشد، و متّصف بدین اسم شوید، و از سلامتی مطلق حضرت باری تعالی بهرمنند گردید.

و بنابراین، سلام یک تحیتی نیست که مسلمان از نزد خود و به انشاء خود، به مسلمان دیگری هدیه میکند، بلکه دعا و انشاء طلب از خداست، که بر این مسلمان سلام را مرحمت فرماید.

و صیغه **السَّلَامُ عَلَیْنَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ** نیز دعائی است که مسلمان طلب سلام و اتّصاف بدین صفت را از خدا برای خود و برای بندگان صالح خدا میکند. و حتماً باید کلمه **عَلَیْنَا** را ذکر کرد و به **السَّلَامُ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ** اکتفا نکرد؛ چرا که مگر ما از چنین مقامی بی نیاز هستیم؟ و از چنین دعائی چرا محروم باشیم؟ و بعضی که چنین می پندارند: سلام یک درود و تحیتی است و یک نوع تعارف و تشریفی است، کلمه **عَلَیْنَا** را ذکر نمی کنند و در نوشتجات خود به همان **السَّلَامُ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ** اکتفا می کنند؛ و این اشتباه روشنی است.

و نیز از آنچه گفته شد، معلوم میشود که سلام تنها یک گفتار

نیست، بلکه یک حقیقت و یک عالمی است؛ و چون دعای بر سلام مستلزم گفتار است لذا عامه چنین می‌پندارند که سلام از مقوله گفتار و سخن است. همچنانکه رحمت و برکت و عافیت یک حقیقت و عالمی است، و دعای بر آنها چون رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ بَرَكَاتُ اللَّهِ لَكُمْ وَ عَافَاكُمْ اللَّهُ چون مستلزم گفتار است، از مقوله لفظ و گفتار است.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ * هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ * مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ * أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ * لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ^۱.

«و بهشت برای متقیان و پرهیزگاران نزدیک گردیده شود، و برای آنان بعید و دور نخواهد بود. این بهشت همانست که به شما وعده داده شده بود؛ برای هر کس که به خداوند زیاد رجوع کند، و بسیار خویشتن‌دار باشد. آنانکه از پروردگار بخشاینده، در غیب بترسند، و به درگاه خداوند با دل بازگشت کننده آیند.

(بدانها بدینگونه خطاب شود که:) در آن بهشت‌ها با سلام داخل شوید. اینست روز خلود و جاودانی. برای آنان هر چه بخواهند در آنجا هست؛ و علاوه بر آن در نزد ما نیز زیادی خواهد بود.»

در اینجا روشن است که **أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ** معنایش این نیست که

۱- آیات ۳۱ تا ۳۵، از سوره ۵۰: ق

فرشتگان به آنها لفظاً سلام می‌کنند، بلکه اینستکه دخول آنها در بهشت با سلام و سلامتی و ایمنی از هر گزندی و نقصانی معیت دارد، و ملازم است.

و سلام که در اسلام به عنوان تحیّت و دعا تشریح شده است، دلالت دارد بر آنکه من از خدا برای تو سلام میخواهم! و بنابراین وجود من در این حال متّصف به اسم سلام است، و ظهور این اسم در من، ترا از هر گزندی و شرّی از ناحیه من مصون می‌دارد!
و سلام از مراتب و درجات پاکی و طهارت است. و گفتیم که: اهل بهشت همه پاکند؛ خودشان پاکند، و منازلشان پاک است، و جفت‌هایشان پاک و پاکیزه‌اند.

اما خودشان، در آیه کریمه سوره زمر داریم:

سَلِّمْ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ^۱.

«فرشتگان به پاکان می‌گویند: سلام بر شماست! پاک و طیب و

پاکیزه شدید! پس بطور جاودان در بهشت‌ها داخل شوید.»

و در این آیه تفریع با فاء، دلالت بر پاکی و طهارت منزل دارد،

مانند پاکی و طهارت نازل، که خود اهل بهشت باشند.

سَلِّمْ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ^۲.

«سلام باد بر شما در مقابل شکیبائی و استقامتی که در دنیا

نمودید! پس خوب جائی است عاقبت این خانه!»

۱- ذیل آیه ۷۳، از سوره ۳۹: الزمر

۲- آیه ۲۴، از سوره ۱۳: الرعد

و در این آیه تفریع با فاء ، دلالت بر پاکی و طهارت منزل دارد به سبب و به علت پاکی و طهارت نازل ، که در اثر صبر پیدا کرده است . و علاوه بر این فرقی که بین این دو آیه بود ، در آیه دَوَم ، سلام از طرف خداوند و در مقام امتنان است ، و در آیه اَوَّل از ناحیه فرشتگان است که در مقام بشارت به مردم پاکیزه و طیب میدهند . و اما منازل آنها پاک و طاهر است ، به دلیل گفتار خداوند در سوره صَف :

وَيُدْخِلِكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ .^۱

«و داخل میکند شما را در بهشت‌هایی که از زیر درختان سر بهم آورده آن نهرهایی جاری است ؛ و در مسکن‌های پاک و پاکیزه در بهشت‌های عدن.»

و اما جفت‌هایشان پاک و طاهرند ، به دلیل آیه سوره آل عمران :

قُلْ أَوْسِنِكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ .^۲

«بگو (ای پیامبر) آیا میخواهید من شما را به چیزی بهتر از این آگاه کنم : برای کسانی که تقوای خدایشان را در پیش گیرند بهشت‌هایی است که در زیر درختان سر بهم آورده آن نهرهایی جاری است ، که

۱- قسمتی از آیه ۱۲ ، از سوره ۶۱ : الصَّف

۲- آیه ۱۵ ، از سوره ۳ : آل عمران

بطور خلود و جاودان در آن زیست می‌کنند، و جفت‌های پاک و پاکیزه شده، و رضوان از خدا. و خدا به بندگانش داناست.»
در بهشت نه تنها طهارت و قداست، در وجود و نفس و مظاهر است، بلکه نیز در کلام و گفتار است؛ در سخنان بهشتی‌ها هیچگونه گناه و لغوی نیست:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيْمًا * اِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا .^۱

«در بهشت ابدأً سخن لغو و بیهوده، و گفتاری که به گناه اندازد

نمی‌شنوند، مگر گفتار سلام، سلام.»

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كِذْبًا .^۲

«در بهشت نمی‌شنوند هیچ سخن لغو و بیهوده‌ای را، و هیچ

گفتار باطل و دروغی را.»

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَغِيَّةً .^۳

«در بهشت بلند مرتبه‌ای، که در آن هیچ لغوی را نمی‌شنوی.»

و میتوان جامع‌ترین آیات را در این موضوع، این آیه از سوره

أعراف دانست:

أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ .^۴

«داخل در بهشت شوید! هیچ ترسی برای شما نیست و هیچ

۱- آیه ۲۵ و ۲۶، از سوره ۵۶: الواقعة

۲- آیه ۳۵، از سوره ۷۸: النبأ

۳- آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۸۸: الغاشية

۴- ذیل آیه ۴۹، از سوره ۷: الأعراف

اندوه و غصّه نیز ندارید.»

چون خوف و ترس دربارهٔ پیشامد احتمالی امر ناپسند و ناگوار است، و غصّه و اندوه دربارهٔ امر ناپسند واقع شده‌ای است، و خداوند در این آیه هر نقصان وجودی را چه نقصانی واقع و چه نقصانی احتمالی، همه را از بهشتیان نفی میکند. و بنابراین آنها از هر عیب و نقص، و از هر امر عدمی بری و منزّه هستند، و در کینونت ذات خود کاملند. و هیچیک از کون و فساد و مزاحمت دنیا، و تأثیر و تأثرها، و فعل و انفعال‌هایی که موجب نقصان گردد در آنجا نیست. همهٔ انحاء عیوب و غلّ و غشّ از آنان برداشته شده، و در رحمت الهیّه و غشیان جذبات ربّانیّه، رستگار، و با امن و سلام، مأمون و سالم می‌باشند.

و از اینجا نیز میتوان به خوبی دریافت که در آنجا سلّم و مسالمت و اسلام و تسلیم حکمفرماست، انکار و جُحود و استکبار در آنجا نیست، و کسی که بدین رذائل متّصف باشد بدانجراه ندارد. و دین اسلام که دین تسلیم و سلامت است فقط پذیرفته است، و آنانکه غیر از این دین، دینی برای خود چه آسمانی و چه من‌درآوردی اتّخاذ کنند، و یا صاحب مذهب و مکتبی غیر از اسلام باشند، از آنان قبول نخواهد شد.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.^۱

«بدرستیکه حقّاً دین در نزد خداوند فقط دین اسلام است.»

۱- صدر آیه ۱۹، از سورهٔ ۳: آل عمران

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
مِنَ الْخَسِرِينَ^۱.

«و هر کس غیر از اسلام، دینی را برای خود اتخاذ کند، از او پذیرفته نمی‌شود، و او در آخرت از زیانکاران است.»
اختیار دین و آئین، بطور دل بخواه نیست، و کسی نمی‌تواند در این زمان یهودی و یا نصرانی گردد؛ دین اسلام نسخ ادیان است، و بر همه واجب است که این دین را که اکمل و اتمّ شرایع است بپذیرند، و گرنه زیانکار می‌باشند.

گذشته از آنکه دین حضرت موسی و حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیهما السّلام - بعد از زمان آنها دستخوش تصرّفات و آراء و اهواء نفسانیّه زمامداران شده و تورات و انجیل تحریف گردیده است. اصولاً بعد از اسلام که متمّم شرایع و صراط مستقیم بسوی خداست، و یگانه خطّ مشی بسوی حقیقت، و قوی‌ترین دستورات برای به فعلیّت رسانیدن کمالات و استعدادهای بشری را دارد، و برای توحید و عرفان حضرت احدیّت برنامهٔ اعلا را آورده است؛ دیگر به دنبال راه‌های ضعیف و نارسا رفتن غلط است. و بنابراین انسان‌ها بطور ناقص از دنیا می‌روند، و تمام مراتب استعداد وجودی خود را به فعلیّت نمی‌رسانند، و تمام راه را بسوی توحید نمی‌توانند طی کنند، و در این صورت حتماً خاسر و زیانکار خواهند بود؛ خسران و زیانی که ناشی از نقصان و امور عدمی است. و در آخرت که

۱- آیهٔ ۸۵، از سورهٔ ۳: آءال عمران

محل تجلیات نفس و بروز و ظهور عالم توحید است، شکسته و ناقص، و پژمرده و افسرده می‌باشند، گرچه به دستورات دینی خود به نحو اکمل رفتار کرده باشند.

و بنابراین، از آیه:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ^۱.

«هیچ اکراهی در دین نیست، زیرا به تحقیق راه رشد از راه

گمراهی، روشن و جدا شده است.»

نمی‌توان استفاده کرد که مردم در انتخاب دین و مذهب مختارند. زیرا این آیه در مقام بیان اینستکه بگوید: دین و عقیده قلبی یک امر وجدانی است، و در آن نمی‌توان کسی را مجبور کرد و اضطراراً به دینی در آورد. و بعد از آنکه رشد و سعادت از غی و گمراهی شناخته شد، خود مردم باید به دنبال رشد و کمال بروند؛ اما اینکه مردم در انتخاب و اختیار دین مختارند، چنین نیست. مردم از نقطه نظر ظاهر و احکام اجتماعی و دستورات اخلاقی حتماً باید دین اسلام را بپذیرند، و خود این پذیرش رفته رفته دل‌های آنها را هم به قبول کمالات معنوی این دین می‌کشاند.

خلاصه و محصل مطلب آنکه: این آیه در مقام بیان حکایت از حالات قلبی مردم است نه در مقام انشاء و اعطاء اختیار در عالم ظاهر؛ و شاهد بر این مطلب آنکه: علاوه بر دو آیه‌ای که اخیراً ذکر شد آیاتی دیگر در قرآن کریم داریم که دلالت دارند بر آنکه فقط دین

۱- صدر آیه ۲۵۶، از سوره ۲: البقرة

اسلام در نزد خداوند مورد قبول است ، و هیچ دین و آئین دیگری پذیرفته نیست . مانند آیات سوره زخرف :

يَعْبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ * الَّذِينَ
 آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ * أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَآزْوَاجُكُمْ
 تُحْبَرُونَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا
 مَا تَشْتَهُيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَ تِلْكَ
 الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ
 مِنْهَا تَأْكُلُونَ ۱

«ای بندگان من! در امروز هیچ ترسی و هیچ غصه‌ای برای شما نیست . آنانکه به آیات من ایمان آوردند ، و مسلمان بودند . داخل شوید در بهشت ، شما با جفت‌هایتان شادکام و مسرور باشید . و برای آنان به کاسه‌هایی از طلا ، و به کوزه‌هایی ، دور زنند و بگردانند . و در آن بهشت‌ها از هر چیزی که نفوس بخواهند و اشتهاکنند ، و دیدگان‌شان از آن لذت برد موجود است ، و شما در این بهشت‌ها جاودانه می‌مانید! و اینست آن بهشتی که در پاداش اعمالی که در دنیا انجام داده‌اید ، اینک به عنوان وراثت به شما رسیده است! از برای شما در آن بهشت‌ها میوه‌های بسیاری است که از آنها می‌خورید!»

کلمه اسلام در این آیه و در دو آیه قبل ، خصوص اسلام مصطلح است ، نه معنای تسلیم واقعی . و این معنای اسلام در اصطلاح قرآن

۱- آیات ۶۸ تا ۷۳ ، از سوره ۴۳ : الزخرف

است؛ همچنانکه ایمان، به معنای خصوص ایمان به خدا و به رسول الله است، نه مطلق ایمان.

و بنابراین، تمام آیات بسیاری که در قرآن مجید است، و بهشت را از آن ایمان آورندگان و اعمال نیکو بجا آورندگان میداند، مانند آیهٔ سورهٔ بقره:

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۱

«بدرستی که آنانکه ایمان آورده‌اند، و اعمال صالحه انجام داده‌اند، ایشانند فقط اهل بهشت که در آن جاودانه زیست می‌کنند.» و مانند آیهٔ سورهٔ مؤمن:

وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ^۲

«و کسیکه عمل نیکو بجای آرد، خواه مرد باشد و خواه زن، و او مؤمن باشد؛ پس این جماعت داخل بهشت می‌شوند، و در آنجا بدون حساب روزی می‌خورند.»

تمام این آیات با کثرت آنها، راجع به خصوص مسلمانان و مؤمنان است. چون متبادر از لفظ «مؤمن» در عرف اسلام و مسلمین صدر اسلام، خصوص ایمان آورندگان به رسول الله و به قرآن کریم است. و همچنانکه در سورهٔ محمد صلی الله وآله وسلّم فرماید:

۱- آیهٔ ۸۲، از سورهٔ ۲: البقرة

۲- قسمتی از آیهٔ ۴۰، از سورهٔ ۴۰: المؤمن

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ.^۱

«و کسانی که ایمان آوردند (ایمان به خداوند) و اعمال صالحه انجام دادند، و ایمان آوردند به آنچه بر محمد نازل شده است، و آن حقّ است از جانب پروردگارشان؛ خداوند گناهانشان را می‌آمرزد، و دل آنها را برای توحید و عرفان خود اصلاح میگرداند.»

و نیز مانند آیاتی که اهل کتاب را دعوت به اسلام و ایمان به رسول الله و قرآن میکند، مانند آیه سوره آل عمران:

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.^۲

«و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برای آنها پسندیده و نیکو است، و آنست مورد اختیار.»

و مانند آیه سوره مائده:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ.^۳

«و اگر هر آینه اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوی پیشه سازند، ما حتماً از گناهانشان در میگذریم و آنان را در بهشت‌های نعیم وارد می‌سازیم.»

و واضح است که اگر پذیرش دین حضرت موسی و حضرت

۱- آیه ۲، از سوره ۴۷: محمد

۲- قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۳: آل عمران

۳- آیه ۶۵، از سوره ۵: المائدة

عیسی کافی بود، دیگر معنی نداشت خداوند اهل کتاب را امر به پذیرش اسلام و ایمان بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ بنماید، و آنان را سرزنش کند که گفتارشان که میگویند: یهودیت و نصرانیت موجب دخول در بهشت است، کلامی گزاف است، و فقط اسلام که عبارت است از تسلیم شدن وجهه باطنی در مقابل خداوند و نیکوکار بودن، موجب ثبات اجر در نزد خداوند و رهائی از هرگونه ترس و اندوه است.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرًا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .^۱

«یهودی‌ها میگویند: داخل در بهشت نمی‌شود مگر کسیکه یهودی باشد، و مسیحیان میگویند: داخل در بهشت نمی‌شود مگر کسی که نصرانی باشد. این است آرزوها و افکارشان! بگو ای پیامبر: اگر شماراست میگوئید، دلیل و برهان خود را بر این مدعی اقامه کنید.

آری کسیکه اسلام بیاورد، و وجهه باطنی خود را در مقابل خداوند تسلیم کند و او مُحْسِن باشد، اجرش در نزد پروردگار اوست، و این جماعت هیچگونه ترس و اندوهی نخواهند داشت.»
و بر همین نهج دو آیه در قرآن کریم داریم که دلالت دارند بر اینکه ایمان ظاهری به درد نمی‌خورد، و نامیده شدن به اسم مسلمان

۱- آیه ۱۱۱ و ۱۱۲، از سوره ۲: البقرة

و مؤمن اثری ندارد؛ فقط میزان و ملاک سعادت و رهایی جستن از اندوه و خوف، ایمان حقیقی است. اوّل: در سوره مائده:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصّٰبِئُونَ وَ النَّصْرٰى مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صٰلِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱.

«آن کسانی که ایمان آورده‌اند، و آن کسانی که یهودی هستند، و ستاره‌پرستان، و نصاری؛ هر کس به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، پس برای آنان هیچگونه ترسی و اندوهی نیست.»

دوم: در سوره بقره:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصْرٰى وَ الصّٰبِئِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صٰلِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۲.

«آن کسانی که ایمان آورده‌اند، و آن کسانی که یهودی هستند، و نصاری، و ستاره‌پرستان؛ هر کس به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، پس پاداش آنان در نزد پروردگار آنهاست، و هیچگونه ترسی و اندوهی برای آنها نیست.»

این دو آیه، در مقام بیان آنستکه روشن کند: در روز قیامت ایمان واقعی مثمر ثمر است، و مجرد نامگذاری و خود را مؤمن

۱- آیه ۶۹، از سوره ۵: المائدة

۲- آیه ۶۲، از سوره ۲: البقرة

نامیدن و یا یهودی و نصرانی و صابئی خواندن، ملاک نَجَاح و رستگاری نیست.

فلهذا با آنکه مؤمنان را ذکر کرده است، تکرار میفرماید: مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، یعنی ایمان واقعی و حقیقی. و بنابراین مجرد گرایش به گروهی پیدا کردن، و خود را از اهل ملت و نِحلتی دانستن و به نام مخصوصی نامیده شدن، موجب عاقبت به خیری و رستگاری نمی‌شود؛ بلکه ایمان حقیقی به خدا و روز بازپسین و کردار نیکو لازم است.

و بر این اصل، فرموده است: مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ که ضمیر «مِنْهُمْ» را به اسماء سابقه ارجاع دهد، و الا همان توهم می‌آمد؛ و فرموده است: مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ تا جمله سابق را قطع کند، و با جمله مُسْتَأْنَفَه‌ای بیان یک حقیقت و واقعیتی را بنماید.

و معلوم است که مؤمنان نیز نباید به نام ایمان اکتفا کنند، و باید دنبال ایمان واقعی بروند، و الا زیانکار می‌باشند.

و هر فرد از افراد انسان - بدون استثناء - ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد و ایمانش واقعی باشد و کارش نیکو باشد، رستگار است. و از جمله اعمال نیکو، تَفَحُّص و تَجَسُّس از حقیقت ادیان و ایمان به رسول الله است، که در اینصورت بر فرض وصول، مؤمن و مسلمان واقعی شده، و بر فرض عدم وصول جزء مستضعفان و یا ملحق به آنها محسوب و مورد رحمت خدا واقع می‌شوند.

و محصل کلام آنستکه: بعد از آنکه محقق است که دین مقدس اسلام، اکمل و افضل و اشرف ادیان است، و بهتر و مستقیم تر و راحت تر و وسیعتر افراد بشر را به سعادت میرساند؛ عقلاً و شرعاً و فطراً واجب و لازم است که دست از ادیان و آئینها و مذهبها و مکتبهای دیگر برداشته و در تحت این شریعت غزاء در آیند، و الا در عاقبت کار، خسران و زیان مشهود است.

حال اگر کسی در جستجوی حقیقت کوتاهی نکرد، و برای او بواسطه دور بودن از محیط علم و ایمان و پرورش در خانه جاهلیت، چنین یقین حاصل شد که دین حضرت موسی و یا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهما السلام در این زمان هم کافی و مکفی است؛ اگر حقاً ایمان به خدا و روز جزا داشته باشد، و طبق نوامیس و احکام عقلیه و شریعت خود، به اعمال صالحه دست زند و از ظلم و ستم و تجاوز به حقوق اجتناب ورزد؛ اینچنین کسی جزء مستضعفان و یا ملحق به آنها و یا جزء مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ محسوب، و البته مورد مؤاخذه قرار نمیگیرد، گر چه مقام و درجه مسلمان و مؤمن را هم نخواهد داشت.

و بر همین اساس است که عامه در صورتیکه بغض اهل بیت را در دل نداشته باشند، ولی حَقَانِیَّت و ولایت حَقَّهُ حَقِیقَةُ الْهَیَّه حضرت مولی الكونین و إمام الثقلین علی بن ابی طالب علیه السلام هم بر آنان به ثبوت نییوسته باشد؛ از در هشتم بهشت وارد آن می‌شوند، و طبعاً با واردین از سائر درها از نقطه نظر مقام و منزلت

تفاوت دارند .

در بسیاری از آیات قرآن مجید وارد است که شرط رفتن به بهشت، تقوی، و اطاعت از خدا و رسول، و دوری از هوای نفسانی، و ترس از مقام عظمت و جلال خدا و از موقف عرض در محضر خدا، و دلبستگی و سکون نفس به خدا، و خضوع و خشوع در برابر او، و قلب سلیم است؛ مانند:

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ^۱.

«ولیکن آنانکه از خداوند خود مراقب و پرهیزگارند، از برای آنان بهشت‌هاییست که در زیر درختان سر بهم آورده آنها نهرهایی در جریان است. آنان در آن بهشت‌ها جاودانه زیست می‌کنند، و از نزد خداوند برای آنها مائده و طعامهای مهیای الهیّه برای میهمانان اوست؛ و آنچه در نزد خداست برای ابرار مورد پسند و اختیار است.»

و مانند:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا^۲.

«و کسیکه از خدا و رسول خدا اطاعت کند، او را در بهشتهائی که در زیر درختانش نهرهایی جاری است داخل میکند؛ و کسیکه از

۱- آیه ۱۹۸، از سوره ۳: آل عمران

۲- قسمتی از آیه ۱۷، از سوره ۴۸: الفتح

اطاعت روی بگرداند او را به عذاب دردناکی دچار می‌سازد.»

و مانند:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ۱.

«و اما آنکس که از مقام و منزلت و ربوبیت پروردگارش در هراس باشد، و نفس خود را از هوی منع کند، حَقّاً که بهشت مأوی و مسکن او می‌باشد.»

و مانند:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَحْبَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۲.

«و حَقّاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند، و اعمال نیکو انجام داده‌اند، و به پروردگارشان دلبستگی و گرایش و سکون نفس پیدا نموده خاشع شدند، آنان اهل بهشت هستند که در آن مَخْلُد می‌مانند.»

و مانند:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۳.

«روز قیامت روزی است که هیچ مال و هیچ فرزندی به کار نمی‌خورند، مگر آنکه با دل پاک و سالم بسوی خدا آید.»

۱- آیه ۴۰ و ۴۱، از سوره ۷۹: النَّازِعَات

۲- آیه ۲۳، از سوره ۱۱: هُود

۳- آیه ۸۸ و ۸۹، از سوره ۲۶: الشُّعْرَاء

و بر همین اساس که بهشت محلّ پاکی و طهارت ، و جای طیب و پاکیزه ، و مکان ورودِ پاکان و طیبان است ، شَجَرَةُ طُوبَى در بهشت است .

شجره طوبی درختی است که حقیقتش از طهارت و پاکی است . چون «طوبی» از ماده طابَ یَطِيبُ طِيبًا مشتق است^۱ و معنایش پاک و طیب و پاکیزه خواهد بود .

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجَبَ ۲ .
«آنانکه ایمان آوردند و اعمال صالحه بجای آوردند ، پاکی و طهارت از آنِ آنان باد ، و بازگشت نیکو.»

پس واقعیت طوبی ، همان نِزَاهَت و قداست است ، و چون دارای فروع و شاخه‌هایی است و طهارت و قداست به انواع و اشکالی متحقق میگردد ، در آخرت نیز بصورت درختی است که دارای شاخه و فروع نیکو و با ثمر است .

و چون اصل درخت طهارت و قداست ، ولایت است که از آن هر خوبی و هر خیری مترشح می‌شود ، و بدون ولایت که ناشی از محبت است هیچ چیز دارای ارزش نیست ، فلهمذا ریشه و اصل این درخت در خانه ولایت است .

این درخت که درخت ولایت است ، از معدن ولایت رشد و نمو

۱- طابَ و طوبی ، أجوف یائی هستند ؛ و طوبی در اصل طُوبَى بوده است ، به مناسبت ضمّه ما قبل یاء آنرا قلب به واو کردند طُوبَى شد .

۲- آیه ۲۹ ، از سوره ۱۳ : الرعد

میکند، و شاخه‌های آن که طهارت و رحمت، و عافیت، و ایثار، و إنفاق، و عبودیت، و عبادت، و جهاد، و نماز، و روزه، و سائر افعال و صفات پسندیده است، همه از این تنه و ریشه منشعب میگردند، و هر شاخه‌ای از این ریشه نیرو میگیرد و رشد پیدا میکند.

و بنا بر همین اصل در «مجمع البیان» مرحوم طبرسی پس از آنکه از بزرگان مفسرین، نه معنی برای کلمه طوبی روایت میکند، معنای دهمین آنرا به معنای درختی گرفته است که ریشه‌اش در منزل رسول الله صلی علیه وآله وسلم است، و در خانه هر مؤمنی شاخه‌ای از شاخه‌های آنست. و گوید: این معنی را عبید بن عمیر و وهب و ابوهریره و شهر بن حوشب گفته‌اند، و شهر بن حوشب مرفوعاً از ابو سعید خدری از رسول الله روایت کرده است. و همین معنی از حضرت باقر علیه السلام مروی است.

و سپس گفته است:

«ثعلبی با اسناد خود از کلبی از ابو صالح از ابن عباس روایت کرده است که:

قال: طوبی شجرة أصلها في دار علي عليه السلام في الجنة،
و في دار كل مؤمن منها غصن.

و رواه أبو بصير عن أبي عبد الله عليه السلام، و روى الحاکم
أبو القاسم الحسکاني بإسناده عن موسى بن جعفر عليهما السلام
عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: سئل رسول الله صلی الله
عليه وآله وسلم عن طوبی، قال: شجرة أصلها في داری و فرعها

عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ . ثُمَّ سُئِلَ عَنْهَا مَرَّةً أُخْرَى فَقَالَ : فِي دَارِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ : فَقَالَ : إِنَّ دَارِي وَ دَارَ عَلِيٍّ فِي الْجَنَّةِ بِمَكَانٍ وَاحِدٍ .^۱

«او گفته است : طوبی درختی است که ریشه آن در بهشت ، در خانه علی علیه السلام است ، و در خانه هر مؤمنی شاخه‌ای از آن می‌باشد .

این روایت را أبو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است ، لیکن حاکم أبو القاسم حَسْكَانِي با اسناد خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام آورده است که : از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره طوبی پرسیدند ، فرمود : درختی است که ریشه‌اش در خانه من است ، و شاخه‌هایش بر اهل بهشت پخش شده است . مرتبه دیگری از رسول الله پرسیدند ، فرمود : درختی است که ریشه‌اش در خانه علی علیه السلام است . و چون از علت اختلاف این دو پاسخ پرسیدند فرمود : خانه من و خانه علی در بهشت در مکان واحدی است.»

در «تفسیر علی بن ابراهیم» از پدرش از ابن محبوب از علی بن رثاب از ابو عبیده ، از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که :
 قَالَ : طُوبَى شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ فِي دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِهِ إِلَّا وَ فِي دَارِهِ عُصْنٌ مِنْ

۱- «مجمع البيان» طبع صيدا ، مجلد ۳ ، ص ۲۹۱

أَغْصَانَهَا وَوَرَقَةً مِنْ أَوْرَاقِهَا يَسْتَتِظِلُّ تَحْتَهَا أُمَّةٌ مِنَ الْأُمَّمِ .^۱

«طوبی درختی است در بهشت ، در خانهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام . و هیچیک از شیعیان او نیستند مگر آنکه در خانه‌اش یک شاخه از شاخه‌هایش ، و یا یک برگ از برگهایش می‌باشد که در زیر سایهٔ آن ، امتی از امت‌ها می‌آرمند.»

و نیز در همین تفسیر از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم ، از حضرت صادق علیه السّلام در خبر معراج روایت کرده است که رسول الله گفتند : سپس من از بیت المعمور خارج شدم ، و در این حال دو نهر به اطاعت من درآمدند ؛ یکی از آن دو نهر ، کَوْثَر نامیده شد و دیگری رَحْمَت . من از نهر کَوْثَر آشامیدم ، و در نهر رحمت غسل کردم . و سپس این دو نهر به انقیاد من بودند تا من داخل بهشت شدم .

و چون داخل شدم دیدم که در اطراف و حاشیه‌های آن ، خانه‌های من و خانه‌های ازواج من است . و دیدم که خاک آن مانند مشک بود . و دیدم که یک کنیزکی خود را در نهرهای بهشت فرو می‌برد و با آب شستشو میکند ، گفتم : ای خانم تو از برای کیستی؟! گفت : من برای زَید بن حارِثه هستم . و چون صبح شد من این بشارت را به زید دادم .

و دیدم مرغانی را که به مانند و به شکل شتران خراسانی بودند . و دیدم انارهای بهشت را که به اندازهٔ دَلُوهای بزرگ بودند . و دیدم

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۳۴۱

یک درخت را که اگر پرنده‌ای را بخواهند به گرداگرد تنه آن به پرواز درآورند، از شدت عظمت و بزرگی آن درخت، هفتصد سال بیشتر طول می‌کشد. و در بهشت منزلی نبود مگر آنکه شاخه‌ای از آن درخت در آن بود. من گفتم: ای جبرائیل! این درخت چیست؟! گفت: این درخت طوبی است که خدا میفرماید: طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ^۱.

و در «خصال» صدوق با سند خود از حضرت باقر علیه السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت میکند که فرمودند: «طوبی درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه رسول الله است، و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخه‌ای از شاخه‌هایش می‌باشد. و آن مؤمن هر چه بر دلش بگذراند و بدان میل کند، آن شاخه آنرا برای او می‌آورد. و اگر یک مرد سوار، با کمال اهتمام و جدیت، در سایه آن درخت صد سال سیر کند، از آن سایه بیرون نمی‌رود؛ و اگر کلاغی از تنه و بن آن درخت، به طرف بالای آن به پرواز درآید، به آخرین نقطه اعلای آن نرسد مگر آنکه از پیری بدنش سپید گردد. آگاه باشید! و در مثل چنین نعمت‌هایی رغبت کنید - الخبر»^۲.

در «تفسیر عیاشی» از عمرو بن شمر از جابر، از حضرت باقر

۱- «تفسیر قمی» ص ۳۷۴

۲- «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۲، در باب اثنی عشر؛ در ذیل حدیثی که دوازده علامت برای اهل تقوی ذکر میکند آورده است.

علیه السلام از پدرش از پدران‌ش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود:

«روزی از روزها که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود اُمّ ایمن وارد شد و در زیر چادر و روپوش خود چیزی داشت. رسول الله فرمود: ای اُمّ ایمن! در زیر روپوش و عبای خود چه داری؟! اُمّ ایمن گفت: ای رسول خدا! فلانه دختر فلانه را تزویج کردند، و بر او نثار کردند، و من مقداری از نثار او را برداشتم. و پس از این اُمّ ایمن گریه کرد.

رسول الله فرمود: چرا گریه میکنی؟! اُمّ ایمن گفت: فاطمه را تو تزویج کردی و چیزی بر او نثار نکردی!؟

رسول الله فرمود: گریه مکن! سوگند به آن کسیکه مرا به حق پیامبر بشیر و نذیر قرار داده است، که بر تزویج فاطمه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در میان هزاران نفر از فرشتگان حضور داشتند، و خداوند به درخت طوبی امر کرد تا از زینت‌ها و جواهرات و لباس‌های سُنْدُس و استبرق خود، و از دُرّ و زمرد و یاقوت و عطر خود بر آنها نثار کرد، و آن فرشتگان بقدری از آن نثارها برداشتند که ندانستند با آن چکار کنند! و خداوند طوبی را به عنوان مهریه فاطمه به فاطمه بخشید؛ و طوبی در خانه علی بن ابی طالب است.^۱

و نیز در «تفسیر عیاشی» از ابان بن تغلب وارد است که: «رویه و دأب رسول الله چنین بود که فاطمه را بسیار می‌بوسید؛ و عائشه بر

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۲۱۱ و ۲۱۲

این امر رسول خدا را عتاب کرد و گفت: ای رسول خدا! تو زیاد فاطمه را می‌بوسی!

رسول الله فرمود: **وَيْلَكَ!** چون مرا به آسمان معراج دادند، جبرئیل مرا از درخت طوبی مرور داد، و از میوه آن به من داد و من خوردم، و خداوند آن را در پشت من تبدیل به نطفه گردانید؛ و چون به زمین فرود آمدم، با خدیجه مواجهه نمودم و به فاطمه آبستن شد. و من هیچگاه فاطمه را نمی‌بوسم مگر آنکه بوی درخت طوبی را از او استشمام میکنم.^۱

و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» چهار روایت به سندهای مختلف از رسول الله^۲ و یک روایت مفصل از امیر المؤمنین^۳ درباره درخت طوبی ذکر میکند که حاوی تفصیلات و خصوصیات این شجره طیبه است.



یکی از عوالم بهشتیان، مقام «رضا» است؛ نه تنها رضای خداوند از آنها بلکه رضای آنها از خداوند. و در اینصورت رضایت طرفینی حاصل می‌شود و هر دو یکدیگر را می‌پسندند، و گله و گلایه و مؤاخذه از طرفین برداشته می‌شود.

البته مراد از رضا، در اینجا رضای تکوینی نیست؛ زیرا خداوند از همه موجودات راضی است، و چگونه راضی نباشد در حالیکه به

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۲۱۲

۲ و ۳- «تفسیر فرات» ص ۷۲ و ۷۳؛ و ص ۷۴ و ۷۵

امر خود و به اراده خود خلق فرموده است. بلکه مراد رضای تشریحی است. یعنی چون در مقام عمل، بنده به سرحدی رسیده است که گلایه و شکوه را از خدای خود برداشته و تمام افعال او را نیکو و حسن می‌بیند، در این حال خداوند نیز به همین نهج افعال بنده خود را حسن و نیکو می‌بیند و امضاء میکند، و سند و قبالة رضا و پسندیدگی بین طرفین امضاء می‌شود.

در سوره توبه فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكَنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ
اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.^۱

«خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمنه وعده داده است که آنان را در بهشت‌هایی که در زیر درختانش نهرهایی جریان دارد وارد کند، که در آن بطور مخلد و ابدی می‌مانند؛ و در منازل و مسکن‌های پاک و طیب سکنی دهد در بهشت‌های عدن. و رضای خداوند شامل حال آنان گردد که آن، از آن بهشتها بزرگتر است؛ و اینست رستگاری و فوز بزرگ.»

و نیز در همین سوره فرماید:

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.^۲

۱- آیه ۷۲، از سوره ۹: التوبة

۲- قسمتی از آیه ۱۰۰، از سوره ۹: التوبة

«خداوند از آنان راضی است، و آنان از خداوند راضی هستند. و خدا برای آنها بهشتهایی را که از زیر درختان سر بهم آورده‌اش نهرهایی جاری است مهیا نموده است، که در آنجاها بطور مخلّد و ابدی می‌مانند؛ و اینست فوز عظیم.»

و این عبارت رضایتِ طرفینی به لفظ **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ**، در چهار جای از قرآن کریم آمده است: یکی در همین سوره توبه، و دیگری در آیه ۱۱۹، از سوره ۵: مائده، و سومی در آیه ۲۲، از سوره ۵۸: مجادله، و چهارمی در آیه ۸، از سوره ۹۸: بینه.

باید دانست که در بهشت چون عالم تجرّد و اطلاق است، مؤمنین هر چه بخواهند، و هر چه در تحت طلب و مشیّت آنان قرار گیرد، و هر چه اشتها کنند، برای آنها حاضر و موجود است. یعنی به مجرد درخواست باطنی و مشیّت درونی، برایشان حاضر است؛ حال تا خواست و طلب و اشتهای هر کس چه باشد.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ^۱.

«از برای آنهاست در نزد پروردگارش هر چه را که بخواهند؛

اینست پاداش نیکوکاران.»

وَ فِيهَا مَا تَشْتَهُهُ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ^۲.

«و در بهشت آن چیزی است که نفوس بدان اشتها دارند، و

چشمان از آن لذّت برند.»

۱- آیه ۳۴، از سوره ۳۹: الزمر

۲- قسمتی از آیه ۷۱، از سوره ۴۳: الزخرف

وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ^۱.

«و از برای شماست در بهشت، آنچه را که نفس‌های شما بدان اشتها کند، و از برای شماست آنچه را که بخواهید.»
و اکمل و أجمع آیات در کیفیت وصول به مشتهیات و مطلوبات، این آیه است:

وَهُمْ فِي مَا أَشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ^۲.

«و بهشتیان در آنچه که نفسهایشان میل داشته باشد و اشتها داشته باشد، مخلّد و جاودانند.»

هر نفسی هر کمالی را که داشته باشد، و هر مطلوب و مقصودی را که دنبال کند، و هر چه را که اشتها نماید؛ در همان چیز مُهر می‌شود، و در همان مشتهیات و آن کمال مخلّد می‌گردد، و دیگر راهی برای ترقّی و رسیدن به درجات بالاتر ندارد. و بنابراین کسانی که نظرشان از حور و قصور و نهر و آب و لذّت تجاوز نمی‌کند، و آرزوی لقاء خدا را ندارند، آنان محو جمال حضرت احدیّت نمی‌شوند، و در همان مشتهیات مخلّد و در همان معانی جاودان می‌مانند.

و همین‌طور که إن شاء الله تعالی بیان خواهیم کرد، بهشت دارای مراتب و درجات مختلفی است، و همهٔ افراد در سطح واحد نیستند. و هر کس با منویات و مشتهیاتش، و به مقدار همّتش و سِعهٔ صدرش، پیوسته و جاودان است.

۱- ذیل آیهٔ ۳۱، از سورهٔ ۴۱: فَصَلت

۲- ذیل آیهٔ ۱۰۲، از سورهٔ ۲۱: الْأَنْبِيَاءَ

البته باید دانست که تمام آیاتی که در وصف خصوصیات آن وارد است، از حور، و قصور، و طیور، و أشجار، و أثمار، و أنهار، و فواکه، و سایه، و شراب، و غلمان، و زینت‌ها، و خلود؛ مراد از همه همین معانی است، لیکن معانی مطلقه و غیر مشوب به نواقص و أعدام. بلی، آیه‌ای در قرآن مجید داریم که دلالت دارد بر اینکه برای بعضی از عباد الله، خداوند چیزهایی را مقرر فرموده است که از مشیت و خواست آنان بیرون، و از حیطة فکر و ذهن و طلب آنها خارج است، و هیچکس نمیداند و نمی‌تواند بفهمد که چیست.

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱.

«پس هیچ نفسی نمیداند که آنچه برای آنها مخفی شده است در اثر پاداش و مزد کارهایی که در دنیا انجام میداده‌اند چیست! پاداشی مخفی که موجب تری و تازگی چشمان است.»

و بعد از آنکه دانستیم تمام مراتب و درجات تعینات عالم ملکوت، از حور و قصور و أنهار و غیرها، همه مطلق و غیر مشوب به امور عدمیه و نواقص است، و خداوند سبحانه و تعالی عطای خود را به هر صفت جمیل و بلیغی توصیف کرده است؛ می‌فهمیم که این چیز مخفی که برای عباد خود مخفی کرده است، و از سعة افهام نفوس و ادراک اذهان آنها خارج است، باید چیزی باشد که از حدّ و تعیین و از اندازه و تقدیر بیرون باشد.

۱- آیه ۱۷، از سوره ۳۲: السّجدة

شیخ طبرسی در تفسیر این آیه فرموده است :

« معنایش اینستکه هیچکس نمیداند که آنچه برای این دسته که موجب تری و تازگی چشم است مخفی شده است چیست ؟ و ابن عباس گفته است : این آیه تفسیر ندارد ؛ و این امر مخفی ، أعظم و أجل است از آنکه تفسیرش شناخته شود .

وَقَدْ وَرَدَ فِي الصَّحِيحِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا أَعَيْنُ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا حَظَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ . بَلَّهَ مَا أَطْلَعْتُكُمْ عَلَيْهِ ! اقْرَؤُوا إِن شِئْتُمْ : فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ . رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ جَمِيعًا .

«و در روایت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده است که خداوند فرموده است : من برای بندگان صالح و نیکوی خود ، چیزی را معین و مهیا کرده‌ام که هیچ چشمی آنرا ندیده است ، و هیچ گوشی نشنیده است ، و بر اندیشه و خاطر هیچ دل و فکر بشری خطور ننموده است . از این نعم بهشتی که من شما را آگاه کردم ، سخن نگوئید ! و دست از کنجکاوای بردارید ! اگر میخواهید إجمالاً بدانید ، این آیه را قرائت کنید : فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ . و این روایت را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده‌اند.»^۱

۱- تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا ، مجلد ۴ ، ص ۳۳۱ ؛ و «بحار الأنوار»

طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۱۲۰

در «تفسیر علی بن ابراهیم» از پدرش از ابن ابی نجران از عاصم بن حمید، از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که :
 «هیچ عملی نیست که بنده مؤمن بجا آورد الا آنکه ثواب و مزد آن در قرآن ذکر شده است، مگر نماز شب؛ چون خداوند به جهت عظمت پاداش و بزرگی مقام و منزلت آن، پاداش آنرا بیان نکرده است، و چنین گفته است :

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ
 مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ
 جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱.

«مؤمنین به آیات ما، شبانگاه) پهلوهای خود را از خوابگاههایشان تپی می کنند، و پروردگارشان را از روی ترس و امید میخوانند، و از آنچه ما به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند؛ پس هیچ نفسی نمیداند که در ازاء کارهایی که در دنیا انجام داده اند، چه چیز برای آنها مخفی گردیده است؛ چیزی که موجب تری و تازگی و روشنی چشم آنهاست.»

و سپس حضرت فرمود: خداوند برای بندگان مؤمن خود، در هر روز جمعه ای یک کرامت مقرر فرموده است. چون روز جمعه گردد خداوند فرشته ای را به نزد مؤمن میفرستد که با او دو حله است. آن فرشته می آید تا در بهشت میرسد و میگوید: اذن بخواهید برای من که میخواهم با فلان مؤمن دیدار کنم!

۱- آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۳۲: السجدة

به آن مؤمن گفته می‌شود: اینک فرستادهٔ پروردگار تو، در بهشت ایستاده است! مؤمن به زندهای خود میگوید: چه لباسی را شما برای من بهتر میدانید؟! زندهای مؤمن در جواب میگویند: ای سید ما و آقای ما! سوگند به آنکه این بهشت را به تو عنایت کرده است، ما برای تو هیچ لباسی را بهتر و نیکوتر از این دو حله‌ای که پروردگارت برایت فرستاده است نمیدانیم!

مؤمن یکی از آن دو حله بهشتی را اِزار میکند و به کمر می‌بندد، و یکی را رداء می‌نماید و به دوش می‌افکند، و به سوی میعاد الهی رهسپار می‌شود. و به هیچ چیزی عبور نمی‌کند مگر آنکه آن چیز از نور این مؤمن روشن و تابناک می‌شود. و می‌آید و می‌آید تا به موعد حضرت ربّ میرسد.

چون جمیع مؤمنان همه در میعادگاه گرد آمدند، حضرت ربّ تبارک و تعالی بر آنان تجلی میکند؛ و آنان چون بسوی خدا نظر کنند همه به سجده به رو به زمین می‌افتند. خداوند میگوید: ای بندگان من سراز سجده بردارید! امروز روز سجده و روز عبادت نیست؛ من مؤونه و تکلیف عبادت را از شما برداشتم!

مؤمنان میگویند: ای پروردگار ما! از آنچه به ما عنایت فرمودی، چه چیز افضل است؟! تو به ما بهشت را مرحمت فرمودی!

خداوند میفرماید: از آنچه به شما داده‌ام، اینک هفتاد برابر اضافه کردم. بنابراین برای هر مؤمنی در هر جمعه‌ای که بر او بگذرد،

هفتاد برابر آنچه دارد اضافه خواهد شد؛ و این است گفتار خداوند که: **وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ**: در نزد ما زیادتی است.

و این مزایای روز جمعه است؛ که **إِنَّهَا لَيْلَةٌ غَرَّاءٌ وَ يَوْمٌ أَزْهَرُ**. یعنی «جمعه، شبی روشن و نورانی، و روزی روشن و تابناک است». و بنابراین در جمعه تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثناء پروردگار را زیاد بگوئید، و درود و صلوات بر محمد و آل محمد زیاد بفرستید.

در این حال مؤمن از میعادگاه تجلی حق بسوی زندهای خود برمیگردد. و بر چیزی مرور نمی‌کند مگر آنکه در اثر عبور مؤمن همه روشن و رخشان می‌شوند، تا میرسد به زندهای خود. زندهای مؤمن میگویند: سوگند به آنکه بهشت را به ما عنایت کرده است، ما هیچگاه سیمای تو را زیبا و دلربا و نیکوتر از جمال تو در این ساعت ندیده‌ایم! مؤمن میگوید: من بسوی نور پروردگارم نظر کردم!

سپس حضرت فرمود: زندهای مؤمن هیچوقت بر مؤمن نسبت به توجه به زن دیگری غیرت نمی‌کنند و ناراحت نمی‌شوند. و هیچگاه حائض نمی‌گردند. و هیچوقت مورد بی‌مهری و عدم توجه و فقدان بهرمندی و لذت مؤمن قرار نمی‌گیرند.

عاصم بن حُمید راوی این حدیث گوید: من به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! من میخواهم از مطلبی از شما سؤال کنم و لیکن شرم و حیا میکنم! حضرت فرمودند: پرس! عرض کردم: آیا در بهشت غناء (آوازه‌خوانی و زندهای مغنی و آوازه‌خوان و مجالس تغنی و طرب و موسیقی) هست؟

حضرت فرمودند: در بهشت درختی است که خداوند چون به بادهای بهشتی امر کند و به حرکت درآیند، برگهای آن درخت بهم میخورند و در اهتزاز می‌آیند، و چنان صدای غنای لطیف و عالی میدهند که خلایق همانند آنرا نشنیده‌اند؛ و این عوض ترک سماع و غنای محرّمی^۱ است که در دنیا از خوف خدا کرده‌اند.

عرض کردم: فدایت شوم! قدری برای من درباره مؤمن و آثار خصوصی آن زیادتر بیان کنید! فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ جَنَّةً بَيْدِهِ ، وَ لَمْ تَرَهَا عَيْنٌ وَ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهَا
مَخْلُوقٌ . يَفْتَحُهَا الرَّبُّ كُلَّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ : اِزْدَادِي رِيحًا ، اِزْدَادِي
طَيِّبًا ! وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ
أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ .

«خداوند یک بهشت را به دست خود آفریده است، و هیچ چشمی آنرا ندیده است، و هیچ آفریده‌ای از آن آگاه نگردیده است. و خداوند آنرا هر صبحگاهی باز میکند و به آن میگوید: بویت فراوان باد، عطر فراوان باد! (یعنی پیوسته و مدام عطر و رائحه پاک و طیبیت را زیادتر کن) و اینست گفتار خدای تعالی که: هیچ نفسی

۱- مراد از غنای حرام هر صوتی است که انسان را به لهو در آورد؛ مانند مجالس تغنی و سماع زنان آواز خوان، و یا سماع موسیقی با آلات آن. و اما مجرد صدای خوش و لحن خوش، گرچه با ترجیع باشد و یا فرح‌انگیز و غم‌آور باشد، نه آنکه حرام نیست بلکه بسیار خوب است، و موجب صفا و لطافت روح است، بخصوص در قرائت قرآن و دعا و اشعار سوق دهنده به خدا و عالم تجرد و اطلاق فوق‌العاده مؤثر است، و حقاً غنای بهشتی است.

نمیداند که آنچه برای او مخفی شده است، در پاداش کرداری که در دنیا انجام میداده است چیست؛ پاداشی که موجب تری و تازگی چشمهاست!»^۱

باری، برای روشن شدن این حقیقت ناچاریم بحث مختصری را بنمائیم، و آن اینستکه: در قرآن کریم داریم:

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَىٰ بِهٖ الْجَزَاءَ الْوَافِيَّ.^۲

«و نیست برای انسان مگر آنچه را که خودش سعی و کوشش کرده و برای بدست آوردن آن کاری انجام داده است. و سعی و کوشش انسان بزودی دیده خواهد شد. و سپس آن سعی و کوشش را بطور اوفی و اتم، جزای او قرار میدهند.»

و از طرفی داریم:

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ.^۳

«از برای مؤمنان است در نزد پروردگارش آنچه را که بخواهند.» و بنابراین آنچه را که انسان مؤمن بخواهد، مملوک اوست به دلیل کلمه «لَهُمْ» که دال بر ملکیت است. و لیکن چیزهایی برای انسان هست و مملوک اوست، و لیکن از تحت مشیت و سعه اراده و

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۵۱۲ و ۵۱۳؛ و از طبع حرفی، مطبعة النجف: ج ۲، ص ۱۶۹ و ۱۷۰

۲- آیات ۳۹ تا ۴۱، از سوره ۵۳: النجم

۳- صدر آیه ۳۴، از سوره ۳۹: الزمر؛ و قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۴۲:

طلب او بیرون است: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ .

و کلمه جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ می فهماند که آن پاداش بزرگتر از مشیت، به عنوان پاداش و مزد عمل است؛ و آن نیز مملوک انسان مؤمن است. و بنابراین از این آیه چنین به دست می آید که برای انسان کمالی است که بالاتر از مرتبه فهم و واسعتراز سعه اندیشه و فکر است، و ممکن است آن کمال را انسان در اثر عمل به دست آرد. و البته آنچه که خارج از حدود و ظرفیت انسان باشد، غیر از خدا و تجلیات خدا و نظر به وجه خدا چیزی نیست.

وَجُوهٌ يُؤْمِنُ بِمَا نَاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ .^۱

«جوهری در آن روز، تر و تازه و با طراوت‌اند، که بسوی پروردگارشان نگران و نگاه کننده‌اند.»

و البته این نگاه و رؤیت، مشاهده با دل است که در جهتی نمی‌گنجد، و مستلزم جسمیتی و تشبیهی برای خدا نیست.

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا .^۲

«پس هر کس امید لقاء و دیدار پروردگارش را داشته باشد، باید عمل صالح بجای آرد، و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نگرداند.»

۱- آیه ۲۲ و ۲۳، از سوره ۷۵: القيامة

۲- قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۱۸: الکهف

در این آیه می بینیم که لقاء و دیدار را مترتب بر علم نافع و بر عمل صالح گردانیده است، و این همان لقاء و دیدار اُخْفَى لَهُمْ است که مترتب بر جَزَاءٍ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ می باشد.

و چون در آیه:

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ^۱

اثبات زیادتی بر خواست و مشیت بندگان شده است، و خداوند چنین خبر داده است که بندگان مؤمن هر چه در مشیت و اراده شان بگنجد برای آنان حاضر و موجود است، بنابراین، این آیه می فهماند که آن زیادتی در تحت مطلق مشیت نیست، و از اراده و درخواست و طلب خارج است.

و چون از طرفی میدانیم که آن، کمالی است، و هر کمالی بدون شک واقع در تحت مشیت بهشتیان است، پس بنابراین، آن کمال نمی تواند چیزی بوده باشد مگر کمال غیر محدود و غیر متعین به حدود؛ و به همین جهت در تحت اراده قرار نگرفته است، چون هر چه در تحت اراده و مشیت قرار گیرد محدود میگردد.

و از اینجا به خوبی استفاده شد که: مؤمنان طالب دیدار خدا إجمالاً، به شرف دیدار و لقاء خداوند متعال تفصیلاً خواهند رسید. و آن دیدار بالاتر از هر کمال متعین و محدود است، و برتر از هر چه در وصف آید، و بالاتر از هر لذت و بهجت و سرور و حُبوری است که در تصوّر بگنجد؛ و آن اندکاک و فنای در ذات لامحدود و غیر متناهی

۱- آیه ۳۵، از سوره ۵۰: ق

حضرت احدیت است ، نه تنها اندکاک در صفتی و یا اسمی ، بلکه اندکاک در ذات و فنای مطلق . رَزَقْنَا اللّٰهَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی .

در «تفسیر علی ابن ابراهیم» در تفسیر آیه : وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ وارد است که قال : النَّظَرُ اِلَى وَجْهِ اللّٰهِ .^۱ و شاید این معنی از این آیه استفاده و اخذ شده باشد :

لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيْدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ۚ وَ اللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ .^۲

«برای آنکه خداوند ، بهترین از کردارهای آنان را جزای عمل آنها قرار دهد ، و از فضل خود بر آنان زیادتی عنایت کند ؛ و خداوند به هر کس که بخواهد روزی بدون حساب میدهد.»

این آیه در ذیل آیات نور است که در شأن ائمه اطهار علیهم السلام و درجات و مقامات آنهاست ، و میرساند که آن زیادتی که روزی بدون حساب است از فضل خداست .

و از طرفی داریم که :

وَ اللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ .^۳

«و خداوند اختصاص میدهد به رحمتش هر که را که بخواهد ؛ و

خداوند دارای فضل بزرگی است.»

و نیز داریم :

۱- «تفسیر قمی» ص ۶۴۶

۲- آیه ۳۸ ، از سوره ۲۴ : النور

۳- ذیل آیه ۱۰۵ ، از سوره ۲ : البقرة

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ
أَبَدًا.^۱

«اگر فضل خدا بر شما و رحمت او نبود، هیچیک از آحاد شما پاک نمی‌شد و رشد و نمو نمی‌کرد!»
و از اینجا استفاده می‌شود که فضل از رحمت است، و آن رحمت بدون استحقاق است.

و نیز داریم که :

و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ.^۲

«و رحمت من هر چیز را فرا گرفته است، لیکن من آن رحمت را بخصوص برای مردمان متقی و پرهیزگار می‌نویسم و حتم می‌کنم.»
و از اینجا بدست می‌آید که آن رحمت زیادی و فضل که عنوان «مزید» دارد، مختص به مؤمنان است که أُخْفِيَ لَهُمْ است. و اگر در بسیاری از آیات قرآن تدبیر شود، آیاتی که در آن لفظ رحمت بکار رفته است؛ مانند آیه :

فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ.^۳

«پس بین بهشتیان و جهنمیان یک دیواری زده می‌شود که دری دارد که در باطنش رحمت است.»
و مانند آیه :

-
- ۱- قسمتی از آیه ۲۱، از سوره ۲۴: التور
۲- قسمتی از آیه ۱۵۶، از سوره ۷: الأعراف
۳- قسمتی از آیه ۱۳، از سوره ۵۷: الحديد

أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ ۱ .
 «(اهل اعراف به جهنمیان میگویند): این بهشتیان هستند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که خداوند آنها را مشمول رحمت خود نمی‌گرداند! (و سپس به بهشتیان میگویند): داخل شوید در بهشت!»

و مانند آیه :

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ۲ .

چون آنها را با آیه :

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ۳ .

تطبیق نمائیم ، بدست می‌آید که رحمت خدا بهشت است ، بلکه بهشت از مراتب و شؤون رحمت است .

باری ، شوق و عشق دیدار خدا و نظر به جمال او دیگر مجالی برای عاشقان لقاء و دیدار او باقی نمی‌گذارد تا نظر به غیر او کنند . و پیوسته آنان را مدهوش و سرمست تجلیات جمالیّه و جلالیّه ، و انوار قاهره ازلیّه و سبحات قدوسیّه حضرتش میکند .

حمّاد بن حَبِيبِ كُوفِي در ضمن حدیثی که احوال حضرت سَجَّاد علیه السَّلَام را در سفر حج نقل میکند ، میگوید : در بین راه چون تاریکی شب رو به انتها گذاشت از جای خود برخاست و گفت :

۱- قسمتی از آیه ۴۹ ، از سوره ۷ : الأعراف

۲- ذیل آیه ۵۶ ، از سوره ۷ : الأعراف

۳- آیه ۳۱ ، از سوره ۵۰ : ق

يَا مَنْ قَصَدَهُ الضَّالُّونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِدًا! وَ أُمَّهُ الْخَائِفُونَ
فَوَجَدُوهُ مَعْقِلًا! وَلَجَأَ إِلَيْهِ الْعَابِدُونَ فَوَجَدُوهُ مَوْئِلًا! مَتَى رَاحَةٌ مَن
نَصَبَ لِغَيْرِكَ بَدَنَهُ؟! وَ مَتَى فَرِحَ مَن قَصَدَ سِوَاكَ بِهَمَّتِهِ؟! إلهي!
قَدْ تَقَشَّعَ الظَّلَامُ وَ لَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَ طَرًّا، وَ لَا مِنْ حِيَاضِ
مُتَّاجَاتِكَ صَدْرًا! صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَالِ مُحَمَّدٍ! وَ افْعَلْ بِي أَوْلَى
الْأَمْرَيْنِ بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۱

«ای کسیکه گمگشتگان ، بسوی او روی آورده و متوجه به او شدند ، پس او را راهنما و دلیل یافتند ! و ترسناکان او را قصد کردند ، و او را پناه و کشف یافتند ! و عبادت کنندگان به او ملتجی شده و پناه آوردند ، و او را ملجأ و پناه یافتند ! چه وقت به راحتی میرسد کسی که بدن خود را برای غیر تو به زحمت افکند؟! و چه هنگام خوشحالی و سرور کسی است که به همت خود ، قصد غیر تو را کند؟! ای پروردگار من ! شب سپری شد و تاریکی رو به زوال گذاشت ، و من هنوز حاجت خود را از محضر تو نگرفته‌ام ، و از حیاض مناجات تو سیراب نشده و بهره نیافته‌ام ! درود بر محمد و آل محمد بفرست ! و از دو امری که درباره من نیت داری ، آنرا که به تو سزاوارتر است درباره من عمل کن ، ای خداوند رحم آورنده‌ترین رحم آورندگان!»

مراکه جنت دیدار در درون دل است

چه التفات به دیدار حور عین باشد

۱- «منتهی الآمال» طبع رحلی اسلامیه ، ج ۲ ، ص ۹

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.^۱ و در حدیث قدسی آمده است که: أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذَكَرْنِي.^۲ و شاید در همین زمینه باشد روایتی که سید ابن طاووس (ره) در «فلاح السّائل» از صفّار از محمّد بن عیسی از ابن اسباط از مردی از صفوان جمّال روایت کرده است که:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَظَرَ رِضْوَانُ خَازِنُ الْجَنَّةِ إِلَى قَوْمٍ لَمْ يَمُرُّوا بِهِ فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتُمْ؟ وَ مِنْ أَيْنَ دَخَلْتُمْ؟! قَالَ: يَقُولُونَ: إِيَّاكَ عَنَّا! فَإِنَّا قَوْمٌ عَبَدْنَا اللَّهَ سِرًّا فَأَدْخَلَنَا اللَّهُ سِرًّا.^۳

«حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: چون روز قیامت شود، رضوان خازن بهشت نظر میکند به عده‌ای که در بهشت هستند ولی در موقع آمدن، آنها را ندیده است. میگوید: شما چه کسانی هستید؟! و از کجا وارد شدید؟! آنها میگویند: دست از ما بردار! ما گروهی هستیم که خدا را سرّاً عبادت کردیم، و بنابراین خدا هم ما را سرّاً وارد بهشت نمود.»

۱- ذیل آیه ۲۸، از سوره ۱۳: الرّعد

۲- «اصول کافی» ج ۲، ص ۴۹۶

۳- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۴۶

مجلس مفی‌ام

مراتب بهشت و نعمت های آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَّأَبٍ * جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُمْتَحَةً لَهُمْ
الْأَبْوَابُ * مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ * وَ
عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ * هَذَا مَا تُوَعَدُونَ لِيَوْمِ
الْحِسَابِ * إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ . (قسمتی از آیه ۴۹ و آیات

۵۰ تا ۵۴ ، از سوره ص : سی و هشتمین سوره از قرآن کریم)

«و حَقًّا از برای متَّقیان و پرهیزگاران ، بازگشت و عودت خوبی
است ، که آن بهشت‌های عَدْنی است که درهائیش برای آنان گشوده
شده است . در آن بهشت‌ها بر روی مَسندهای خود تکیه میزنند ، و
اراده و طلب میکنند هر گونه میوه‌های فراوان و آشامیدنیها را . و در
نزد آنها جفت‌هایی است که فقط نظر خود را بدانها دوخته و در غیر آن

شوهرها رغبتی ندارند، و همگی با هم قرین و مثل و شبیهند .
اینست آنچه که شما برای روز حساب وعده داده شده‌اید !
اینست روزی ما که به شما مرتباً میرسد ، و هیچگاه انقطاع و زوال
ندارد!»

حقیقت بهشت ، ولایت است که همان عبودیت محضه و
بندگی مطلقهٔ الهی است ، که در آن نقطه از کینونت ، هیچ حجاب و
پرده‌ای فاصل بین بنده و مولی نیست . خداوند بر اریکهٔ عظمت و
اُبّهت و جلال و علم و قدرت و حیات و حکم و حکمت نشسته ؛ و
بنده بر زمین مسکنت و فقر و ذلت و جهل و عجز و نیستی و نیاز ، سر
به سجده در قبال چنین ربّ غفور و رحیم و ودودی نهاده است .

و آنچه از نعمت‌ها در عوالم فیضان دارد ، همه از این ناحیهٔ
ولایت و بر اثر اظهار عبودیت در قبال اطلاق صفات و أسماء حضرت
خداوند است ، که در هر نشأه و عالمی به تناسب آن عالم به اشکال و
صور مختلف ظاهر گردیده است ؛ چه نعمت‌های این عالم ، و چه
نعمت‌های عالم برزخ ، و چه نعمت‌های عالم قیامت .

اقرار و اعتراف به عزّ مقام کبریائی حضرت باری تَعالی
شأنه العزیز ، و سپردن تمام مراتب هستی و انانیت و شخصیت را به
آن حضرت ، و طیّ مراحل و منازل توحید افعالی و صفاتی و اسمائی
و توحید ذاتی به تمام معنی الکلّمه دربارهٔ آن وجود اقدس ؛ درجهٔ
اعلا و ارفع بهشت را تشکیل میدهد ، و هر درجه و مقام از این پائین‌تر
را ، درجات و مقامات پائین‌تر . و معلوم است که محبّت در عالم

وجود، یک اندازه قسمت نگردیده است، بلکه به هر موجودی به اندازه ماهیت و ظرفیت خود ریخته شده، و رشحه‌ای از محبت لایزالی و لم‌یزلی بدانجا تراوش کرده است.

بنابراین اگر بگوئیم حقیقت بهشت ولایت است، و از آن محبت مترشح می‌گردد، و این محبت در هر عالمی به قدر آن عالم و به سبب آن عالم به صور مختلف و به اشکال متفاوت متجلی گردیده است و عالم ملک و ملکوت را به وجود آورده است؛ سخنی به‌گزارف نگفته‌ایم. هر جا محبت شدیدتر باشد، صفا و خلوص و ایثار و انفاق و عبودیت بیشتر است، و هر جا کمتر باشد کمتر است. پس میتوان **يُحِبُّهُمْ** را اساس پی‌ریزی عالم دانست، که از آن **يُحِبُّونَهُ** پیدا می‌شود. و **يُحِبُّهُمْ** و **يُحِبُّونَهُ** پیوسته دست در آغوش یکدیگر نهاده، و جذب و انجذاب ربوبی و عبودی موجب پیدایش عالم شده‌اند. بندگان از خدا آفریده شده‌اند و بسوی خدا بر می‌گردند، و متقیان بازگشت خوبی دارند.

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرکز ولایت پنهان، و امیرالمؤمنین علیه السلام ظهور مقام ولایت است.

و بر همین اصل، روایت مستفیضه بلکه متواتری داریم بالتواتر المعنوی، بر اینکه بهشت و آثار بهشت و درجات آن، و حور و قصور آن، و فاکهه و شراب آن، و **جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** آن، و غلمان و فرشته و خازن آن، و بالأخره تمام خصوصیات و خواص آن؛ از ولایت و متعلق به ولایت است، و بر این اصل بنا شده و بر این

اساس مردم از آن بهر مند میگردند.

در «أمالی» صدوق از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت است که:

إِنَّ حَلَقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَى صَفَائِحِ الذَّهَبِ .
فَإِذَا دُقَّتِ الْحَلَقَةُ عَلَى الصَّفْحَةِ طَنَّتْ وَقَالَتْ : يَا عَلِيُّ !^۱

«حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است که بر روی صفحه‌های طلا قرار داده شده است. چون حلقه را بر روی صفحه بکوبند، طنین می‌اندازد و میگوید: یا علی!»

و در «خصائص» نطنزی از ابن مسعود روایت میکند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حَلَقَةٌ مُتَعَلِّقَةٌ بِبَابِ الْجَنَّةِ ، مَنْ تَعَلَّقَ بِهَا
دَخَلَ الْجَنَّةَ .^۲

«علی بن ابی طالب حلقه‌ای است که به در بهشت آویزان است، هر کس خود را بدان بیاویزد داخل بهشت می‌گردد.»

و در «خصال» صدوق با سند متصل خود از عطیه از جابر آورده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ،
عَلِيُّ أَحْوَرُ رَسُولِ اللَّهِ» قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْفَنَى
عَام .^۳

۱ و ۲- «سفينة البحار» ج ۱، ص ۱۸۳، در ماده جنن

۳- «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۷۱

«بر بالای سر در بهشت نوشته است - دو هزار سال قبل از اینکه خداوند آسمانها و زمین را بیافریند - : نیست معبودی جز خدا ، محمد است فرستاده خدا ، علی است برادر رسول خدا.»
و نیز در «خصال» با سند متصل خود از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که :

أَدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلِيَّ بَابَهَا مَكْتُوبًا بِالذَّهَبِ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللَّهِ ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ ، فَاطِمَةُ أُمُّهُ اللَّهُ ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ ؛ عَلِيٌّ مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ .^۱

«مرا داخل در بهشت کردند ، و دیدم با خط زرین بر درش نوشته بود : نیست معبودی جز خدا ، محمد است حبیب خدا ، علی است ولی خدا ، فاطمه است کنیز خدا ، حسن و حسین اند برگزیده خدا ؛ بر دشمنان آنان باد لعنت خدا.»

در «إكمال الدّین و إتمام النّعمة» صدوق با اسناد خود از أبوطّیفل از علی علیه السّلام در ضمن پاسخهای ایشان به مرد یهودی روایت کرده که فرمودند :

وَ مَنَزَلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْجَنَّةِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَ هِيَ وَسَطُ الْجَنَّةِ ، وَ أَقْرَبُهَا مِنْ عَرْشِ الرَّحْمَنِ جَلَّ جَلَالُهُ .
وَ الَّذِينَ يَسْكُنُونَ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ الْإِثْنَا عَشَرَ .^۲

۱- همان مصدر ، ج ۱ ، ص ۱۵۷

۲- «إكمال الدّین» صدوق ، باب ۲۶ ، ج ۳ ، طبع سنگی ، ص ۱۷۳ ؛

«بحار الأنوار» ج ۸ ، ص ۱۸۹

«و منزل و مقام رسول الله مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در بهشت آنستکه آن حضرت در بهشت عدن هستند ، و آن بهشت در میان همه بهشتهاست و از همه آنها به عرش خداوند رحمن جَلَّ جلالُهُ نزدیکتر است . و آن کسانی که با مُحَمَّد در این بهشت هستند امامان دوازده گانه می باشند.»

و در «أمالی» صدوق ، از حسن بن مُحَمَّد بن یحیی از یحیی بن حسن از ابراهیم بن علی و حسن بن یحیی از نصر بن مُزاحم از أبوخالد از زید بن علی از پدراناش ، از أميرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند :

كَانَ لِي عَشْرٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يُعْطَاهُنَّ أَحَدٌ بَعْدِي .
 قَالَ لِي : يَا عَلِيُّ ! أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا ، وَأَخِي فِي الْآخِرَةِ ! وَأَنْتَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي مَوْفِعًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ ! وَ مَنْزِلِي وَ مَنْزِلِكَ فِي الْجَنَّةِ مُتَوَاجِهَانِ كَمَنْزِلِ الْأَخَوَيْنِ ! وَأَنْتَ الْوَلِيُّ ! وَأَنْتَ الْوَلِيُّ ! وَأَنْتَ الْوَزِيرُ ! عَدُوُّكَ عَدُوِّي ، وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ ! وَ وَلِيِّكَ وَ لِيي ، وَ وَلِيِّي وَ لِيي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ !^۱

«ده صفت و خصلت از رسول خدا دارم که به هیچکس قبل از من داده نشده است ، و به هیچکس بعد از من نیز داده نخواهد شد . رسول خدا به من گفت : ای علی ! تو برادر من هستی در دنیا ، و برادر من هستی در آخرت ! و در روز قیامت موقف تو نزدیکترین

۱- «أمالی» صدوق ، مجلس ۱۸ ، طبع سنگی ، ص ۴۸

موقف به من میباشد! و منزل من و منزل تو در روز قیامت روبروی یکدیگر هستند مثل منزل دو برادر! و تو وصی هستی! و تو ولی هستی! و تو وزیر هستی! دشمن تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خداست! و دوست تو دوست من است، و دوست من دوست خداوند عزّ و جلّ است!»

و همین روایت را در «أمالی» شیخ از مفید از علی بن محمد کاتب از حسن بن علی زعفرانی از ابراهیم بن محمد ثقفی از عثمان بن ابی شیبۀ از عمرو بن میمون، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام روایت میکند که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بر منبر کوفه فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ كَانَ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَشْرُ خِصَالٍ لَهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ - الحديث^۱.

«ای مردم! بدانید که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای من ده صفت است که برای من محبوبتر و ارزشمندتر است از تمام نقاطی که آفتاب بر آن بتابد.» - و سپس این ده خصلت را یکایک شمردند.

و از جمله خصال میفرماید:

وَ أَنْتَ الْوَارِثُ مِنِّي! وَ أَنْتَ الْوَصِيُّ مِنْ بَعْدِي فِي عِدَاتِي وَ أَسْرَتِي! وَ أَنْتَ الْحَافِظُ لِي فِي أَهْلِي عِنْدَ غَيْبَتِي! وَ أَنْتَ الْإِمَامُ

۱- «أمالی» طوسی، جزء ۷، طبع سنگی، ص ۱۲۱

لَأُمَّتِي، وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ فِي رَعِيَّتِي! ۱

«و تو وارث من هستی! و تو وصی من بعد از من هستی در وعده‌هایی که نمودم و در اهل بیت و عائله من! و تو حافظ و پاسدار من هستی در اهل بیت من چون غیبت کنم! و تو امام امت من هستی، و در بین رعیت من قائم به قسط و عدل هستی!»
و این روایت را صدوق در «خصال» نیز بعین عبارت «أمالی» خود آورده است. ۲

و در کتاب «بشارة المصطفى» با سند متصل خود از ابن عباس آورده است که:

قَالَ: يَا تَبِي عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ سَاعَةٌ يَرُونَ فِيهَا نُورَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، فَيَقُولُونَ: أَلَيْسَ قَدْ وَعَدْنَا رَبُّنَا أَنْ لَا نَرَى فِيهَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا؟! فَيُنَادِي مُنَادٍ: قَدْ صَدَقَكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدَهُ! لَا تَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا، وَلَكِنْ هَذَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَحَوَّلُ مِنْ غُرْفَةٍ إِلَى غُرْفَةٍ؛ فَهَذَا الَّذِي أَشْرَقَ عَلَيْكُمْ، مِنْ نُورِ وَجْهِهِ! ۳

«ساعتی بر اهل بهشت میگذرد که در آن ساعت نور خورشید و ماه را می‌بینند، و میگویند: مگر نه اینست که خداوند به ما وعده داده است که ما خورشید و ماه را نبینیم؟! منادی ندا میدهد: آری خداوند

۱- «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ص ۱۲۱

۲- «خصال» طبع حروفی، ص ۴۲۹

۳- «بشارة المصطفى» طبع دوم نجف، ص ۱۵۹

به وعده خود وفا نموده و در این وعده راست بوده است! شما نه خورشید را می بینید و نه ماه را، ولیکن این مردی بود از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام که از غرفه ای به غرفه دیگر منتقل شد؛ این نوری که بر شما اشراق کرده است، از نور چهره اوست!»
و در «جامع الأخبار» آورده است که أمير المؤمنين علیه السلام می گفت:

إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَنْظُرُونَ إِلَى مَنَازِلِ شِيعَتِنَا كَمَا يَنْظُرُ الْإِنْسَانُ إِلَى الْكُؤَاكِبِ^۱.

«اهل بهشت به مسکن ها و منزل های شیعیان ما نظر می کنند همچنانکه مردم به ستارگان نظر می کنند.»

و آنچه درباره انس با حورالعین آمده است و در قرآن مجید ذکر شده است از همه جالبتر است. و شاید علتش این باشد که انسان بیشتر به انس و گفتگو و مسامره میل دارد تا به خوردن و آشامیدن. در «تفسیر عیاشی» از جمیل بن دراج از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ مَا يَتَلَذَّذُونَ بِشَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ أَشْهَى عِنْدَهُمْ مِنَ النِّكَاحِ ، لَا طَعَامٍ وَلَا شَرَابٍ^۲.

«اهل بهشت در بهشت از هیچ چیز مانند نکاح لذت نمی برند، نه غذا خوردن و نه آشامیدن.»

۱- «جامع الأخبار» فصل ۱۳۷، طبع سنگی، ص ۲۰۳

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۳۹

و معلوم است که حورالعین موجب انس ، و رفع غربت ، و ائتلاف و استیناس است . فلهدا داریم که :

كَذَلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ۱ .

«همچنین است ای پیامبر که ما متقین را با حورالعین تزویج

می‌نمائیم!»

حُور جمع حَوَراء است ، و حوراء زن سیاه چشم را گویند که سیاهیش بسیار ، و سپیدی آن نیز شدید باشد . و عین جمع عیناء است ، و آن زن سیاه‌چشمی است که سیاهی چشمش در عین حال درشت باشد ، و بنابراین معنای عیناء زن درشت چشم و مشکین چشم است . و حورُ العین زنانی را گویند که چشمهایشان سیاه و درشت ، و سیاهی چشم در سپیدی آن خوش و نمایان باشد ، یعنی سیاهیش شدید و سپیدیش نیز شدید باشد .

و در سوره واقعه داریم :

وَ حُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَلِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ ۲ .

«برای بهشتیان حورالعین هستند که آنان مانند لؤلؤی می‌باشند

که در صدف خود باقی است و هنوز دست نخورده است.»

و نیز درباره آنان داریم :

وَ عِنْدَهُمْ قَصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ * كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ۳ .

۱- آیه ۵۴ ، از سوره ۴۴ : الدخان

۲- آیه ۲۲ و ۲۳ ، از سوره ۵۶ : الواقعة

۳- آیه ۴۸ و ۴۹ ، از سوره ۳۷ : الصافات

«و در نزد بندگان مخلصین خدا زنهائی هستند که چشمان خود را فقط بدانها می‌اندازند و به دیگری نظر ندارند، و آنان سیاه چشم هستند. و به اندازه‌ای پیکرشان سفید است که گوئی مانند سپیدی تخم مرغهائی است که پوستش کنده نشده و محفوظ مانده است.»
و در سوره نبا داریم که: **وَ كَوَاعِبَ أَتْرَابًا**^۱.

کواعب جمع کاعبة است، و کاعبة دختر نورس را گویند که هنوز پستانهایش بزرگ نشده و کاملاً نروئیده است بلکه فقط ته گرفته و شروع به رشد کردن نموده است. و **اتراب جمع ترب** به معنای مثل و قرین و شبیه است. یعنی حوریه‌های بهشتی همه یک سنّ و سال و همه با هم شبیه و نظیر، دختران نورس می‌باشند.

و یا آنکه زنه‌های مؤمن دنیا که از دنیا می‌روند همه در بهشت جوان و زیبا و هم سنّ و نیکو روی و نیکو خوی برای شوهران خود هستند. مادر دو سوره از قرآن بیشتر از سوره‌های دیگر، وصف بهشت و نعمتهای آن را می‌بینیم. یکی سوره **الرَّحْمَنِ** است که تنها سوره‌ای است که بعد از **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، به اسمی از اسماء خداوند عزّ و جلّ سوره را شروع میکند. و طبق روایت وارده در «مجمع البیان» از حضرت موسی بن جعفر از پدران‌ش علیهم السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم، عروس قرآن است: **قَالَ: لِكُلِّ شَيْءٍ عَرُوسٌ، وَعَرُوسُ الْقُرْآنِ سُورَةُ الرَّحْمَنِ جَلَّ ذِكْرُهُ.** و نیز در تفسیر «الدّر المنثور» از بیهقی از امیرالمؤمنین از رسول الله

۱- آیه ۳۳، از سوره ۷۸: النَّبَأُ

-علیهما الصلوة و السلام- این معنی را آورده است.^۱
و دیگر سوره واقعه می‌باشد. و اینک ما بحول و قوه خدا فقراتی
را که در این دو سوره راجع به بهشت است می‌آوریم:
اَوَّلُ : سوره الرَّحْمَنِ :

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ.^۲

«و از برای کسیکه از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است.»
مراد از خوف از مقام ربّ، عبادت برای خود خداست نه برای
کسب بهشت و نه برای ترس از دوزخ. و بنابراین، این آیه راجع به
مقرّبین و مُخْلِصین است که عبادتشان فقط برای ذات حضرت حقّ
است، و شائبه غیر در آن نیست. و دو بهشت ظاهراً عبارت است از
بهشتی که در اثر جزای عمل داده می‌شود، و بهشتی که طبق وَلَدَيْنَا
مَزِيدٌ^۳ به عنوان زیادی از پاداش عمل، حضرت ربّ العزّة عطا
می‌کند.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ.^۴

«آن دو بهشت دارای انواع از میوه‌ها است.» و یا «دارای برگ‌ها و
شاخه‌هایی است.»

چون ذَوَاتَا تثنیه ذات است که نونش به اضافه ساقط شده. و

۱- تفسیر «المیزان» ج ۱۹، ص ۱۰۵

۲- آیه ۴۶، از سوره ۵۵: الرَّحْمَنِ

۳- ذیل آیه ۳۵، از سوره ۵۰: ق

۴- آیه ۴۸، از سوره ۵۵: الرَّحْمَنِ

أَفْنَانٍ یا جمع فَنٍّ است به معنای نوع ، و یا جمع فَنَنٍ است که به معنای شاخه است .

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ۱.

«در آن دو بهشت دو چشمه‌ای است که جاری است.»

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ۲.

«در آن دو بهشت از هر نوع میوه‌ای یک جفت است.»

یک میوه‌ای که در دنیا بوده و بهشتیان آنرا از قبل می‌شناخته‌اند ، و یک میوه‌ای که در آنجاست و هنوز آنرا ندیده‌اند و حالا بدان دست می‌یابند .

مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ۳.

«تکیه زندگانند بر فرش‌هایی که داخل آنها از حریر ضخیم است ، و میوهٔ چیده شوندهٔ آن دو بهشت نزدیک و در دسترس است.»
فُرُش جمع فُرَاش است ، و فُرَاش به چیزی گویند که مفروش کنند و روی آن بنشینند و یا تکیه زنند .

بَطَائِن جمع بَطَانَةٌ است ، و بَطَانَةٌ به لباس زیر پوش گویند در مقابل ظَهْرَةٌ که به لباسی گویند که معلوم باشد و روی لباس می‌پوشند . و إِسْتَبْرَقٌ به ابریشم ضخیم گویند .

جَنَانٌ یعنی میوهٔ مُجْتَنَى : میوه‌ای که باید چیده شود . و دَانٍ در اصل دَانِيٌّ بوده است (اسم فاعل از دَنَا يَدْنُو : نزدیک شد) یعنی

۱ و ۲ و ۳- آیات ۵۰ ، ۵۲ و ۵۴ ، از سورة الرَّحْمَنِ : ۵۵

نزدیک و قریب . و حاصل معنی این می‌شود که :

آنان تکیه می‌زنند بر فرش‌هایی که داخل آن از ابریشم ضخیم است ، تا چه رسد به ظاهر آن که از ابریشم بسیار بهتر و با ارزش‌تر است . و میوه‌های این دو بهشت را که باید بچینند و بخورند ، نزدیک است و به مجرد دست بردن بدست آید ، و همه دسترس است .

مانند آیه : **قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ** ^۱ . یعنی : «میوه‌های چیدنی آن نزدیک است.» چون **قُطُوف** جمع **قُطْف** است ، و **قُطْف** به میوه‌ای گویند که تازه چیده باشند . و مانند آیه : **وَ دَانِيَةٌ عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَ ذَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا** ^۲ . «و سایه‌های درختان بهشتی بر سر آنها نزدیک است ، و میوه‌های چیدنی آن ، رام و در اختیار آنهاست.»

فِيهِنَّ قَصِيْرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ ^۳ .
«در روی آن فرش‌ها - و یا در آن بهشت‌ها - زنانی هستند که نظر خود را فقط به ازواج خود انداخته و ابداً اراده‌ی غیر آنها را نمی‌کنند . و قبل از آن ازواج ، هیچ فردی از انسان و یا از جنّ ، آنان را مسّ نکرده و بکارت آنها را با نکاح نبرده است.»

طَّرْفٌ به معنای پلک چشم است . و **قَصِيْرَاتُ الطَّرْفِ** کنایه از زنهائی هستند که نظر خود را کوتاه نموده و به غیر نظر ندارند . **طَمَّتْ** عبارت است از نکاح توأم با خون آمدن . و **جَانٌّ** عبارت از جنّ است .

۱- آیه ۲۳ ، از سوره ۶۹ : الحاقّة

۲- آیه ۱۴ ، از سوره ۷۶ : الدّهر

۳- آیه ۵۶ ، از سوره ۵۵ : الرّحمن

و محصل معنی آنستکه : آن زنها و حوریّه‌ها در روی آن فرش‌ها آرمیده - و یا در آن بهشت‌ها هستند - و ابدأً میل به غیر جفت‌های خود ندارند ، و کمال میل آنان فقط به شوهرهای آنهاست . و آنان باکره هستند ، و هیچکس چه از نوع انسان و چه از نوع جنّ ، با آنها آمیزش ننموده و بواسطهٔ نکاح ، ازالّه بکارتشان را نکرده است .

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ .^۱

«گویا آنها در درخشندگی و تابناکی همانند یاقوت و مرجان

می‌باشند.»

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَانُ .^۲

«مگر پاداش احسان و نیکوئی نمودن ، غیر از نیکوئی و احسان

می‌باشد؟»

یعنی مؤمنین و مؤمنان که در دنیا به ایمان و اطاعت از خدا و رسول خدا ، و پیمودن راه خلوص و تقوی ، از مقرّبین گردیده و از مُحسِنین شده‌اند ، خداوند به پاس احسانِ آنها بدانها احسان نموده و این نعمت‌ها را ارزانی میدارد .

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ .^۳

«و از آن دو بهشت ، پائین‌تر و پست‌تر ، دو بهشت دیگر است.»

این دو بهشت‌گر چه شبیه به دو بهشت سابق‌اند ، ولی از جهت منزله و قدر و قیمت ، فضل و شرفشان پائین‌تر و ارزش آنها کمتر است . چون آن دو بهشت قبل ، متعلّق به اهل اخلاص بود که از مقام

۱ و ۲ و ۳- آیات ۵۸ ، ۶۰ و ۶۲ ، از سورة ۵۵ : الرَّحْمَنِ

پروردگارشان در خشیت و ترس بودند و خدا را به جهت خدا عبادت می‌نمودند، و طبعاً از مخلصین و مقربین می‌باشند؛ و این دو بهشت متعلق به دسته پائین‌تر از آنهاست، و آنان اصحاب یمین هستند که خدا را یا به جهت ترس از جهنم و یا به جهت طمع در بهشت عبادت می‌کنند؛ فلذا این دو بهشت که نیز یکی از آنها برابر پاداش و دیگری در اثر **وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ** است، از جهت رتبه و منزلت از آن دو بهشت کمتر و پائین‌تر است.

مُدْهَامَّتَانِ ۱.

«برگ‌های درختان این دو بهشت، از شدت طراوت و سبزی، رنگشان به سیاهی و پُررنگی می‌زند.»

«مُدْهَامَّةٌ»: مُدْهَامِمَةٌ، اسم فاعل از باب افعیلال از ماده دَهَم است. و دُهْمَةٌ به رنگ سبزی گویند که از شدت سبزی مایل به سیاهی شود؛ و از همین قبیل است **فَرَسٌ أَدْهَمٌ** یعنی مایل به سیاه رنگ. و **أَدْهَمٌ** و **أَدْهَامٌ** از باب افعیلال و از باب افعیلال، هر دو به یک معنی است، یعنی مایل به رنگ سیاه شدن. و این رنگ در درختان، ابتهاج و کمال رنگِ برگ است که از شدت طراوت سبزی آن مایل به سیاهی می‌گردد.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ۲.

«در آن دو بهشت، دو چشمه‌ای است که هر دو می‌جوشند و از ماده و منبع، فوران می‌کنند.»

۱ و ۲- آیه ۶۴ و آیه ۶۶، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن

چون نَضَخَ يَنْضَخُ نَضْخًا وَ نَضَخَانًا ، به معنای اشتداد فوران و جوشیدن آب از چشمه است .

فِيهِمَا فَكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ .^۱

«در آن دو بهشت ، درخت میوه و نَخْل ، و درخت انار است.»
چون نخل به معنای درخت خرماست نه خود میوه خرما ، و بدین قرینه باید مراد از فاکهه و رَمَان نیز درخت میوه و فاکهه و انار باشد .

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ .^۲

«در آن بهشت‌ها زنان نیکو سیرت و زیبا هستند.»
ضمیر فیهِنَّ به جِنَان بر میگردد که جمع است ، چون دو بهشت و دو بهشت ، مجموعاً چهار بهشت می شود .
و چون غالباً لفظ خَيْرٌ در معنی استعمال می شود و لفظ حُسْن در صورت و شمائل ، فلذا معنای خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ، زنان نیکو اخلاق و طبیعت و سیرت ، و نیکو صورت می باشد . و حِسَان جمع حَسَنَاء است که مؤنث است .

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ .^۳

«حوریّه‌هایی که همگی در خیمه‌هایشان محفوظ و مصون هستند.»

خِيَام جمع خَيْمَةٌ ، و آن به معنای چادر است . و مَّقْصُورَاتٌ یعنی مصون و محفوظ می شوند از بذل نفوس و خود را تحت اختیار

۱ و ۲ و ۳- آیات ۶۸ ، ۷۰ و ۷۲ ، از سورة ۵۵: الرَّحْمَنِ

غیر شوهر خود قرار دادن، و هیچگاه برای غیر جفت‌هایشان در آنها نصیبی نیست.

لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ^۱.

معنای این آیه اخیراً گذشت.

مُتَّكِنِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ^۲.

«بهشتیان تکیه می‌زنند بر رفرَف سبز، و عبقری نیکو.»

رَفْرَف پارچهٔ سبز رنگی است که از آن برای نشیمن استفاده می‌کنند. و عَبْقَرِيٍّ و عَبَقَرِيٍّ، نوعی از فرش‌های نفیس است. و حِسَان جمع حَسَن است که مذکر است، و بنابراین حِسَان، هم جمع مذکر و هم جمع مؤنث آید.

تَبْرَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^۳.

«پر خیر و پر برکت است اسم پروردگار تو، که دارای صفت

جلال و صفت جمال است.»

باید دانست که در سوره الرَّحْمَن در سی و یک مورد آیهٔ شریفهٔ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تکرار شده است، از جمله در میان همین آیات وارده در بهشت که ما در اینجا آوردیم.

و دوّمین سوره‌ای که ذکر آیات بهشت در آن بسیار آمده است، سورهٔ واقعه است که پس از آنکه مردم را به سه دسته: سابقون و

اصحاب مَیْمَنَه و اصحاب مَشْأَمَه تقسیم میکند میفرماید:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتٍ

۱ و ۲ و ۳- آیات ۷۴، ۷۶ و ۷۸، از سورهٔ ۵۵: الرَّحْمَن

النَّعِيمِ * ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ^۱.

«و سبقت گیرندگان به اعمال صالحه ، سبقت گیرندگان به مغفرت و رحمت هستند . آنان مقربان درگاه خدا می باشند که در بهشت های نعیم هستند . جماعتی از آنها از پیشینیان هستند ، و گروه کمی از پسینیان.»

و همانطور که خواهد آمد ، بهشت نعیم ، بهشت ولایت است . و منظور از اولین ، امت های گذشته ، و منظور از آخرین ، امت پیامبر آخر الزمان است . و البته تعداد افراد مقربین در این امت ، نسبت به امت های گذشته کم است - گرچه از جهت قوت و مقدار کمال مقدم هستند - ولیکن تعداد افراد اصحاب الیمین در این امت همانند امت های گذشته زیاد است ، چنانکه خواهد آمد .

ثُلَّةٌ - به ضمّ ثاء - به معنای جماعت کثیر مردم ، و ثُلَّةٌ - به فتح آن - به معنای گله و جماعت گوسفند است . و در مثل است که : فُلَانٌ لَا يُفَرِّقُ بَيْنَ الثُّلَّةِ وَ الثُّلَّةِ . «فلان کس بین گله گوسفند و جماعت انسان فرق نمی گذارد.»

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ * مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَّقِلِينَ^۲.

«بر روی تخت های بافته شده هستند . و در حالیکه تکیه بر آنها زده اند همه روبروی یکدیگر قرار گرفته اند.»

سَرِيرٌ به معنای تخت است ، و غالباً درباره تخت پادشاه استعمال می شود ، و جمع آن سُرُرٌ و أُسِرَّةٌ می باشد . و وَضُنَّ يَضُنُّ

۱ و ۲- آیات ۱۰ تا ۱۴ ، و آیه ۱۵ و ۱۶ ، از سوره ۵۶ : الواقعة

وَضْمًا به معنای بافتن است، و مَوْضُوءَةٌ یعنی بافته شده از الیاف، و این، استعاره از استحکام است.

و تقابل بهشتیان در جلوس و نشست، کنایه از کمال اُنس و حسن معاشرت و صفاء باطن آنهاست، که هیچگاه به پشت سر و قفای یکدیگر ننگرند، و با عیججونی و غیبت نمودن، باطن خود را بر خلاف ظاهر آلوده ننمایند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ * لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ.^۱

«پیوسته اطفال نابالغِ نارس و تازه، گرداگرد آنان برای خدمت در گردش آیند، اطفالی که پیوسته و جاودان به همان حالتِ حادثهٔ سنّ می‌مانند (و یا اطفالی که گوشواره بر گوش دارند). با کوزه‌ها و ابریق‌ها و کاسه‌ای مملوّ از شرابِ معین که بیاشامند و بیارامند؛ ولی برای آنان در اثر خماری‌ای که از خمر پیدا می‌شود هیچگونه صداع و سردردی پیدا نمی‌شود، و هیچگاه بواسطهٔ سُکر حاصل از آن، عقلشان از دست نمی‌رود.»

وِلْدَانٍ جمع وِلْدٍ است به معنای پسر نارس. مُخَلَّدٍ یا از خُلُودٍ و خُلْدٍ و خَلْدٍ است به معنای دوام و بقاء، و یا از خُلْدٍ و خَلْدَةٍ است - با دو فتحه - به معنای گوشواره.

أَكْوَابٍ جمع كُوبٍ است، و آن ظرفی است که نه دسته دارد و نه لوله، چون کوزهٔ بدون دسته. و أَبَارِيقٍ جمع اِبْرِيقٍ است و آن ظرفی

۱- آیات ۱۷ تا ۱۹، از سورهٔ ۵۶: الواقعة

است که لوله دارد چون آفتابه . و کَأْسٍ مفرد است و جمع نیست ، و کاسه است ، و آن ظرفی است که نه دسته دارد و نه لوله ، و به شکل پهن و گسترده است به خلاف کوزه .

و عَلَتْ اینکه کأس را مفرد آورده است ، آنستکه کأس به کاسه پر از مایع گفته می شود ، پس کأس به تنهایی در حکم أَبَارِيقٍ و أَكْوَابٍ است .

صُدَاعٌ به معنای سردرد است . لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا یعنی از آن خمرهای بهشتی سردرد پیدا نمی کنند . و أَنْزَفَ از باب إفعال ، فعل لازم و به معنای ذهاب عقل و مستی است . و بنابراین و لَا يُنْزِفُونَ معنایش اینستکه در اثر خوردن آن شرابها ، عقلشان زائل نمی گردد .
و فَكِهَةٌ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ * وَ لَحْمٌ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * وَ حُورٌ عَيْنٌ * كَأَمْثَلِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ * جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ .^۱

«و هر نوع میوه‌ای که اختیار و انتخاب کنند ، و گوشت پرنده از آنچه اشتها کنند و میل بدان داشته باشند ، و حورالعین که مانند لؤلؤ مخفی و پنهان در صدف ، هیچگونه طراوت و تازگی شان زائل نشده است . تمام اینها پاداشی است که در اثر آنچه در دنیا بجا می آوردند به آنها داده می شود.»

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيْمًا * إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا .^۲
«آنان در آن بهشت‌های نعیم هیچگونه سخن لغو و بیهوده‌ای ، و هیچگونه سخنی که رابطه با گناه داشته باشد نمی شنوند ، مگر گفتار

۱ و ۲- آیات ۲۰ تا ۲۴ ، و آیه ۲۵ و ۲۶ ، از سوره ۵۶ : الواقعة

پی‌درپی سلام، سلام.»

لَعُوْغُفْتَارُ بى فائده است، و اِثْمُ گناه، و تَأْتِيْمُ سخنی است که انسان را به گناه اندازد. قِيلَ مانند قَوْلُ مصدر است. و سَلَامُ نیز مصدر است و معنایش گذشت.

وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ *
وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ * وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ * وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ * وَ فَكِيهَةٍ
كَثِيْرَةٍ * لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ ۱.

«و اصحاب یمین و اهل سعادت؛ نمیدانی چه مقام و درجه‌ای دارند اصحاب یمین! در درخت سدري که خارهایش گرفته شده است، و درخت موزی که میوه‌اش از پائین تا بالا چیده شده است، و سایه کشیده و گسترده‌ای که هیچوقت کم و کوتاه و زائل نگردد، و آبی که پیوسته بدون انقطاع جاری شود و ریخته گردد، و میوه‌های بسیاری که هیچگاه (بواسطه زمستان و امثال آن) مقطوع نشود، و انسان (به واسطه سیری و یا دوری و یا خاری و یا مرضی) از خوردن آن ممنوع نگردد.»

سِدْرُ درخت معروفی است. و خَضِدَ يَخْضِدُ خَضْدًا فعل متعدی و به معنای قطع کردن و از بین بردن خارهای درخت است. و مَخْضُودٌ یعنی سدري که خارهایش گرفته شده است؛ چون درخت سدر خار دارد.

«در تفسیر «الدَّرَّ الْمَنْشُور» حاکم تخریج و تصحیح کرده، و بیهقی

۱- آیات ۲۷ تا ۳۳، از سوره ۵۶: الواقعة

در بحث «بعث» از ابوامامه روایت کرده است که : اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم می گفتند : ما از عرب های بدوی و سؤالاتشان استفاده می بریم .

یک روز یک مرد اعرابی پیش آمد و به رسول خدا گفت : **یا رسول الله !** در قرآن نام درختی برده شده است که اذیت میرساند ؛ و من چنین نمی بینم که در بهشت درختی باشد که صاحبش را آزار برساند !

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند : آن درخت کدام است ؟ اعرابی گفت : درخت سدر ، چون خار دارد !

رسول الله گفتند : مگر خدا نمی فرماید : **فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ** «سدری که خارش گرفته شده است»؟! خداوند آن را از هر خاری که دارد پاک میکند و بجای محلّ هر خار یک میوه ای قرار میدهد که از آن میوه ، میوه های روئیده می شود ، و هر یک از آن میوه ها شکافته می شود و هفتاد و دو رنگ از طعام پدید می آید که هیچیک از طعامها مشابه دیگری نیست!»^۱

و **طَلْح** درخت موز است . و گفته شده است که موز نیست بلکه درختی است که سایه خنک و تازه ای دارد . و **نَضِدَ يَنْضِدُ نَضْدًا** فعل متعدی است ، یعنی متاع را بهم متصل کرد و بعضی را به بعضی چسبانید و یا روی هم ریخت . یعنی درخت موزی که ثمرش از پائین تا بالا روی هم چیده شده است .

۱- «المیزان» ج ۱۹ ، ص ۱۴۵

«و در «مجمع البیان» وارد است که عامه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که : مردی در نزد آنحضرت «وَطَلِحٍ مِّنْضُودٍ» قرائت کرد . حضرت گفتند :

مَا شَأْنُ الطَّلِحِ ؟ إِنَّمَا هُوَ «وَطَلِعٍ» كَقَوْلِهِ : وَ نَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ^۱.

«طَلِحٌ چه معنی دارد ؟!» «طَلِعٌ» است ؛ مثل گفتار خداوند : وَ نَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ ، یعنی درخت خرمائی که غلاف میوه‌اش شکسته شده و خرماها در درون آن ، رو به رشد کردن آورده است.»

به حضرت گفته شد : آیا تغییر نمیدهید این کلمه را ؟ حضرت فرمود :

إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُهَاجُ الْيَوْمَ وَلَا يُحَرِّكُ .

«در امروز قرآن ، تحرک پیدا نمی‌کند و جابجا نمی‌شود و دگرگونی پیدا نمی‌کند.»

و این روایت را از آنحضرت ، فرزندش حسن علیه السلام و قیس بن سعد روایت کرده‌اند.^۲

وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ * إِنَّا أَنْشَأْنَهُنَّ إِنْشَاءً * فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا *
عُرْبًا أَتْرَابًا^۳.

۱- ذیل آیه ۱۴۸ ، از سوره ۲۶ : الشُّعْرَاءُ

۲- «المیزان» ج ۱۹ ، ص ۱۴۵

۳- آیات ۳۴ تا ۳۷ ، از سوره ۵۶ : الواقعة

«و فرش های عالی ! ما آن حوریه ها را البته آفریدیم ، و آنان را باکره قرار دادیم ! و دارای غنچ و ناز ، و عاشق و مایل به شوهران خود نمودیم . و همگی همانند هم در سنّ و جوانی و شادابی هستند.»

فُرُش جمع **فِراش** است به معنای فرشی که می گسترند و بر روی آن می نشینند ، ولیکن ممکن است در اینجا مراد از **فُرُشِ مَرْفُوعَةٍ** زنان عالیقدر باشد که در عقول و جمال و کمالشان رفیع القدر بوده باشند ؛ و شاهد آنکه زن را **فِراش** میگویند ، و مناسب این معنی است که بلافاصله میفرماید : **إِنَّا أَنْشَأْنَهُنَّ إِنِشَاءً ...** «ما آن زنان را خود آفریدیم و باکره قرار دادیم.»

و **عُرُب** جمع **عَرُوب** است ، و **عَرُوب** به زنی گویند که به شوهرش پر مهر و محبت و پر عاطفه باشد ، و یا دارای ناز و کرشمه باشد . و **أتراب** جمع **تَرِب** - باکسر و سکون - به معنای مثل و شبیه است .

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ * ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى * وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ . ۱

«آنچه گفته شد ، برای اصحاب یمین و اهل سعادت است که جماعت کثیری از آنها از پیشینیان بوده اند ، و جماعت کثیری از پسینیان.»

باید دانست که آنچه از گفتار خدا : **فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ * وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ * وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ** تا اینجا که میرسد : **فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا ، عُرُبًا أَتْرَابًا** بیان شده است ، همه متعلق به خوبان و اصحاب یمین است ؛

و آنچه سابقاً بیان شد از گفتار خدا که میفرماید: **فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** تا گفتارش که: **إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا** ، همه آنها متعلق به سابقون و مقربون است . و با دقت در خصوصیات آن مزایا ، و خصوصیات آنچه را که برای اصحاب یمین بیان فرموده است ، اشرافیت و افضلیت سابقین از اصحاب یمین مشهود میگردد .

و باید دانست که در سوره دهر نیز درباره پاداش ابرار ، خداوند آیاتی را که حکایت از عظمت و مقام آنان میکند بیان میفرماید ، ولیکن چون تفسیر و بیان آنها از همین مطالبی که ما در اینجا آوردیم معلوم می شود ، از تفسیر آنها بخصوصها صرف نظر شد . این سوره درباره اهل بیت رسول الله (أمیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین) نازل شده است ، و فضیله خادمه را نیز فرا میگیرد .

و در سوره قمر ، مقام متقیان را **مَقْعَدٍ صِدْقٍ** در نزد مالک علی الإطلاق و حکمران با اقتدار معین کرده است :

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ .^۱

و در سوره بینه ، آن پاداش ها را که حتی شامل رضایت طرفینی است ، بر اساس خشیت و احترام از عزّ جلال و مقام و موقف حضرت پروردگار معین فرموده است :

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ

۱- آیه ۵۴ و ۵۵ ، از سوره ۵۴ : القمر

الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ
رَبَّهُ. ۱

«آنانکه ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، ایشانند فقط
بهترین خلایق. پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است که
از زیر درختان آنها نهرهایی در جریان است، و ایشان در آن بهشت‌ها
جاودانه زیست می‌کنند. خدا از ایشان راضی است و ایشان از خدا
راضی هستند؛ این است مزد و ثواب کسی که از پروردگار خود در
خشیت است.»

و در سوره نبا وارد است که :

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا * حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا * وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا * وَ
كَأْسًا دِهَاقًا * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كِذْبًا * جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ
عَطَاءً حِسَابًا. ۲

«در قیامت برای پرهیزگاران محلّ فوز و سعه و آسایش است :
باغهایی و درختهای انگوری است، و نیز دختران جوان نوری که تازه
پستان در می‌آورند، و همگی مثل و شبیه و قرین یکدگرند، و نیز
کاسه‌های مملوّ از شراب بهشتی است. در آنجا ابداً سخن لغو و
بیهوده و سخن دروغ نمی‌شنوند. اینها در مقام پاداش از جانب
پروردگار تو ای پیغمبر، در محاسبه به آنان عطا میگردد.»

۱- آیه ۷ و ۸، از سوره ۹۸ : الْبَيِّنَةِ

۲- آیات ۳۱ تا ۳۶، از سوره ۷۸ : النَّبَأُ

دَهَقٌ يَدُهَقُ دَهَقًا به معنای پر کردن و سرشار و مملوّ نمودن است، و دِهَاق به معنای سرشار و پر است. و كِذَّاب یکی از مصادر كَذَبَ يَكْذِبُ می‌باشد، یعنی دروغ گفتن.

از این آیات استفاده می‌شود که بهشت مقام صدق و امانت و تقوی و برداشتن گلایه از آثار و مظاهر عالم آفرینش که مخلوق خداست، و حفظ مقام جلال و عظمت و ابّهت حضرت ذوالجلال است. در آنجا بطلان و لغو و دروغ و گناه نیست، و فتور و نقصان و عیب راه ندارد. شرابش مست میکند ولی مست جمال خدا و صفات خدا و افعال خدا؛ و سردرد نمی‌آورد، و عقل را هم نمی‌برد. و آن را شراب طهور گویند که در سوره دهر ذکر شده است.

غذای آن ثقل و سنگینی نمی‌آورد، و نکاح آن فتور و سستی ندارد، همه عشق است و لذّت و سُروَر و حُبور. و علّتش اینستکه در آنجا نقصان و عدم و نیستی راه ندارد. در دنیا که نکاح و یا خوردن طعامهای لذیذ و یا آشامیدن نوشابه‌های لذیذ، لذّتش و اثرش ضعیف می‌شود و از بین میرود، به جهت نقصان این عالم است. و اگر فرض کنید جهات نقیصه در اینجا نباشد، هیچگاه بهجت و سرورش تبدیل به گرفتگی و بدی احوال نمی‌شود، و هر لذّت و کیف و عیشی که پیدا شود همان جاودان خواهد ماند؛ بدون ذرّه‌ای قصور و فتور و کمی و کاستی.

و به عبارت روشن‌تر، نقصان و عیب و مرض و مرگ و سستی و کژئی و کاستی این عالم، معلول ثقل مادّه است، ولی در قیامت مادّه

ثقل ندارد. حورالعین در پرواز می‌آیند، و به یک طرفه العین بهشتی که وسعتش به اندازه آسمانها و زمین است طی می‌شود. غذایش ثقل ندارد، و عرق بدن آنها بوی عطر میدهد، و بالأخره تمام جهات نعمت و لذت متراکماً موجود است، و آثار و خواص ماده و ثقل و کثافت آن نیست. آنجا بهشت حقیقی حقیقی، بدون جهات عدمیه و نقصان است؛ و بنابراین، لذت آن پیوسته، و دگرگونی و خرابی و تشویش در آن راه ندارد.

و در حدیث است که اهل بهشت جملگی جُرد و مُرد هستند. جُرد جمع أَجْرَد، و مُرد جمع أَمْرَد است، و هر دو به معنای بی‌مو، و بدون ریش و محاسن است. یعنی اهل بهشت گرچه پیران فرتوت باشند که از دنیا رفته‌اند، با کمر خمیده و پشت کوزدار و چشمان درهم هشته و گوش سنگین، ولی در بهشت همگی بصورت جوان نوری که هنوز بر عارضش خط سبزی کشیده نشده است می‌باشند. و نیز در روایت است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که در اوصاف بهشت و نعمتهای جاودانی آن بیاناتی داشتند، از روی مزاح و شوخی به یک پیرزن مؤمنه‌ای که در خدمتش بود فرمود: ولی افسوس که عَجائز یعنی پیرزن‌ها در بهشت وارد نمی‌شوند.

پیرزن شروع کرد به گریستن. حضرت فرمود: گریه مکن! همگی بصورت دختران جوان و باطراوت و استقامت وارد می‌شوند؛ خداوند آنانرا بدینصورت محشور میکند، و سپس داخل بهشت میفرماید.

در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه :

وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۱.

«از برای بهشتیان در بهشت زنهای پاکیزه شده‌ای هست، و آنان

در بهشت خلود دارند.»

فرموده است که : « بعضی گفته‌اند : مراد از ازواج مُطَهَّرَه همین زنهای

دنیوی هستند . حسن گفته است :

هِنَّ عَجَائِزُكُمْ الْعُمُصُ الرُّمُصُ الْعُمُشُ ؛^۲ طَهْرُنَ مِنْ قَدْرَاتِ
الدُّنْيَا .

«آنان همین عجزوهای شما از زنان مؤمنات در دنیا هستند که

پیوسته چشمانشان قبی آلود و کم سو است ، و همیشه از کنار آنها آب

میریزد ؛ آنها از قاذورات پاک می‌شوند ، و پاکیزه شده در ابدان و در

اخلاق و در اعمال وارد بهشت میگردند.»

هیچگاه حائض نمی‌شوند ، و نمیزایند ، و غائط و بول ندارند ؛

از همه کثافات و گناهان پاکیزه‌اند . و هُم یعنی بهشتیان فِيهَا خَالِدُونَ ،

پیوسته در بهشت دائم و جاودانند ، به بقاء خدا که انقطاعی ندارد و

نفاد و نیستی برای آن نیست . چون تمامیت نعمت به خلود و بقاء

۱- ذیل آیه ۲۵ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- عُمُص به ضَمّ اَوَّل و سکون ثانی ، جمع عَمِصاء است ؛ و آن زنی است

که از گوشه چشمش قبی می‌آید . رُمُص جمع رَمِصاء است ؛ و رَمِص به معنای

قی است که در مجرای اشک پیدا می‌شود . و عُمُش جمع عَمِشاء است ؛ و آن

زنی است که نور چشمش ضعیف شده و در اکثر اوقات آب‌ریزش دارد .

است، کما اینکه نقصان آن به زوال و فناء می‌باشد.^۱

و بر همین اساس است که در سوره رعد، خوردن طعامهای بهشت را دائمی شمرده است، و سایه لطیف درختان آنرا نیز پیوسته و مستمر دانسته است:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ.^۲

«مثال آن بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است، چنین است که از زیر درختان انبوه و سر بهم آورده‌اش نهرهایی جریان دارد. خوراکی‌های آن بهشت پیوسته و دائم، و سایه آن نیز پیوسته و دائم است. اینست عاقبت کار کسانی که پرهیزکار شوند؛ و عاقبت کار کافران آتش است.»

و در «مجمع البیان» اینطور تفسیر کرده است که: «اُكْلُهَا دَائِمٌ یعنی میوه‌هایش مانند میوه‌های دنیا منقطع نمی‌شود، و سایه‌اش زوال نمی‌پذیرد و خورشید آن سایه را از بین نمی‌برد. و گفته شده است که: به موت و آفت مقطوع نمی‌شود.»^۳

و از ابن عباس در تفسیر آیه:

و يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْجُوحًا زَنْجَبِيلًا.^۴

۱- «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۱، ص ۶۵

۲- آیه ۳۵، از سوره ۱۳: الرعد

۳- «مجمع البیان» مجلد ۳، ص ۲۹۶

۴- آیه ۱۷، از سوره ۷۶: الدهر

«و ابرار در آن بهشت ، آشامانیده می‌شوند از شرابی که در آن زنجبیل مخلوط شده است.»

نقل کرده است که او گفته است : «هر چه را که خداوند از چیزهای بهشتی در قرآن ذکر کرده و نام برده است ، مثل و همانند آن در دنیا نیست ، ولیکن به اسمی که شناخته شود آن را نام برده است ؛ و چون عرب از زنجبیل خوشش می‌آید و آنرا چیز طیب و خوبی می‌شمارد ، از این جهت در قرآن از آن ذکر کرده است و بهشتیان ابرار را وعده داده است که در بهشت از کاسه شرابی که ممزوج به زنجبیل شده است ، آنان را می‌آشاماند.»^۱

در «جامع الأخبار» از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفته‌اند : در بهشت بازاری است که در آنجا هیچ خرید و فروشی نیست مگر صورتهائی از مردان و زنان . هر کس میل و اشتهای صورتی را داشته باشد ، در آن بازار داخل می‌شود . و در آنجا مجتمع حورالعین است که به صوتی خوش و دلکش چنان میخوانند که خلایق چنان صدائی را نشنیده‌اند :

نَحْنُ النَّاعِمَاتُ فَلَا نَبَأُ أَبَدًا . وَ نَحْنُ الطَّاعِمَاتُ فَلَا نَجُوعُ
 أَبَدًا . وَ نَحْنُ الْكَاسِيَاتُ فَلَا نَعْرَى أَبَدًا . وَ نَحْنُ الْأَخَالِدَاتُ
 فَلَا نَمُوتُ أَبَدًا . وَ نَحْنُ الرَّاضِيَاتُ فَلَا نَسْخَطُ أَبَدًا . وَ نَحْنُ
 الْمُقِيمَاتُ فَلَا نَنْظَعُنُ أَبَدًا . فَطُوبَى لِمَنْ كُنَّا لَهُ وَ كَانَ لَنَا . نَحْنُ

۱- «مجمع البيان» مجلد ۵ ، ص ۴۱۱

خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ ؛ أَزْوَاجُنَا أَقْوَامٌ كِرَامٌ^۱.

«ما همیشه خوش و خرم هستیم و هیچوقت غصه‌دار و اندوهگین نمی‌شویم. و ما پیوسته سیر و شاداب هستیم و هیچوقت گرسنه نمی‌گردیم. و ما همیشه با لباس هستیم و هیچگاه عریان نمی‌شویم. و ما پیوسته و جاودان زنده هستیم و هیچوقت نمی‌میریم. و ما همیشه خرسند هستیم و هیچوقت خشمگین نمی‌شویم. و ما پیوسته اقامت داریم و هیچوقت کوچ نمی‌کنیم. پس خوشا به حال کسی که ما برای او هستیم و او برای ماست. ما زنان نیکو سیرت و نیکو صورت هستیم؛ شوهرهای ما مردمی بزرگوار و کریم می‌باشند.»

در «مجمع البیان» در ذیل آیهٔ **فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ** از رسول الله در شب معراج نقل کرده است که: حوریّه‌ها از خدا اذن گرفته و به پیامبر سلام کردند و می‌گفتند: **نَحْنُ الْخَالِدَاتُ فَلَا نَمُوتُ ، وَ نَحْنُ النَّاعِمَاتُ فَلَا نَبَأُ ؛ أَزْوَاجُ رِجَالٍ كِرَامٍ^۲.**

و نیز در تفسیر این آیه گفته است که: گفته شده است: این زنان همین زنان دنیوی هستند که بر شوهران در بهشت وارد می‌شوند و از حورالعین جلیل‌تر و بهتر می‌باشند. و گفته شده است که:

لَسْنَنَ بَدْرِبَاتٍ ، وَ لَا زَفِرَاتٍ ، وَ لَا نَخِرَاتٍ ، وَ لَا مُتَطَلِّعَاتٍ ، وَ لَا مُتَسَوِّفَاتٍ ، وَ لَا مُتَسَلِّطَاتٍ ، وَ لَا طَمَّاحَاتٍ ، وَ لَا طَوَّافَاتٍ فِي

۱- «جامع الأخبار» فصل ۱۳۷، ص ۲۰۲ از طبع سنگی

۲- «مجمع البیان» مجلد ۵، ص ۲۱۱

الطَّرِيقِ، وَ لَا يَغْرَنَ، وَ لَا يُؤْذِينَ .
 وَ قَالَ عَقَبَةُ بْنُ عَبْدِ الْغَفَّارِ: نِسَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَأْخُذُ بَعْضُهُنَّ
 بِأَيْدِي بَعْضٍ وَ يَتَغَنَّيْنَ بِأَصْوَاتٍ لَمْ يَسْمَعْ الْخَلَائِقُ مِثْلَهَا:
 نَحْنُ الرَّاظِيَاتُ فَلَا نَسْحَطُ، وَ نَحْنُ الْمُقِيمَاتُ فَلَا نَظْعُنُ، وَ
 نَحْنُ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ، حَبِيبَاتٌ لِأَزْوَاجِ كِرَامٍ^۱.

«آن زنان یا حوریان، تندگفتار و حادّ اللسان نیستند، و نفس کشیدن آنها با صدا نیست، و صدا در بینی نمی‌اندازند و خُرخُر نمی‌کنند، و اهل تفحص و پی‌جوئی و سردرآوردن از اسرار مردم نیستند، و تقاضای شوهران را پیوسته به تأخیر نمی‌اندازند، و بر شوهران خود تسلط ندارند، و بسوی برتران از خود - و یا بسوی منازل مردم - نظر نمی‌اندازند، و در راهها و کوچه‌ها رفت و آمد ندارند، و بر شوهران در مورد زنهای دیگرشان حمیت و غیرتی اعمال نمی‌کنند، و آزار و اذیت نمیرسانند.

و عقبه بن عبدالغفار گفته است: زنان اهل بهشت دست در دست یکدیگر می‌اندازند و با صوت خوشی که خلایق همانند آن را نشنیده‌اند تغنی می‌کنند که:

ما پیوسته خوش و خرم هستیم و هیچوقت خشمناک نمی‌گردیم، و ما پیوسته مقیم هستیم و کوچ نمی‌کنیم، و مادر سیرت و اخلاق نیکو و در شکل و شمائل زیبا هستیم، و ما محبان و حبیبان شوهران بزرگ و بزرگوار خود هستیم.»

۱- «مجمع البیان» مجلد ۵، ص ۲۱۱

و بالجمله جاودانی بودن لذّتهای بهشت ، عقلاً و شرعاً جای شبهه و تردید نیست . و با فرض آنکه آن عالم محلّ تراحم و کسر و انکسار و فعل و انفعال مادّه نیست ، و کون و فساد در آنجا نیست ، عالم ، عالم ثابتات است ؛ دیگر معنی ندارد تصادفات و تعارضات مادّی موجب نغص عیش و کسر لذّت گردد ، و موت یا مرضی و یا چیز دیگری آن لذّت را بهم زند .

آیات قرآن برای مخلّد بودن بهشتیان ، بسیار فراوان ، و همه یک زبان ناطق بر این معنی هستند :

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ .^۱

«لیکن آنانکه تقوای پروردگار خود را بجای آوردند ، از برای آنهاست بهشت‌هایی که در زیر درختان آن نه‌رهای جاری است، و در آن بهشت‌ها جاودان و مخلّد می‌مانند . و اینگونه نعمت‌ها ، کرامت و نیکی و طعام و غذائی است که خداوند برای میهمانان خود مقدر کرده است ؛ و آنچه در نزد خداست برای ابرار و نیکان مورد پسند و انتخاب است.»

نُزُل ، همانطور که در «مجمع البیان» آورده است ، آن چیزی است که از انواع کرامت و نیکوئیها و غذا و طعام برای میهمان تهیه می‌کند .

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ

۱- آیه ۱۹۸ ، از سوره ۳ : ءال عمران

أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَوْلَيْكَ هُمْ الْفَائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَلِيدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.^۱

«کسانیکه ایمان آورده‌اند، و هجرت کرده‌اند، و در راه خدا با مالهای خود و جانهای خود جهاد کرده‌اند، درجه و مقام آنان در نزد خداوند از همه برتر و عظیم‌تر است؛ و ایشانند فقط رستگاران و فائزان. پروردگارشان ایشان را بشارت میدهد به رحمت و رضوان خود، و بهشت‌هایی که در آنها نعيم جاودانی است. در آن بهشت‌ها همیشه و بطور جاودان تا ابد مخلصند؛ و حقاً در نزد خداوند اجر عظیمی است.

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا.^۲

«و هر کس ایمان به خدا آورد و عمل صالح بجا آورد، خداوند او را در بهشت‌هایی که در زیر آنها نهرهایی جاری است داخل میکند، و آنان در آن بهشت‌ها به عنوان ابدیت و همیشگی، مخلصند؛ و خداوند روزی آنان را نیکو قرار میدهد.»

در «رجال کشی» در ترجمه احوال هشام بن حکم قضیه‌ای را درباره‌ی خلود در مناظره‌ای که با نظام دارد، نقل میکند که بسیار شیرین و جالب است:

۱- آیات ۲۰ تا ۲۲، از سوره ۹: التوبة

۲- ذیل آیه ۱۱، از سوره ۶۵: الطلاق

میگوید: علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از ابوزکریا: یحیی بن ابی بکر روایت کرد که: نظام به هشام بن حکم گفت: اهل بهشت در بهشت اِلَى الْأَبَدِ نمی مانند، زیرا در اینصورت بقاء آنها مثل بقاء خداوند خواهد بود، و محال است کسی مانند بقاء خداوند بقاء داشته باشد.

هشام گفت: اهل بهشت باقی می مانند به واسطه عِلَّتِ مُبْقِيَةٍ و باقی گذارنده آنها که خداست، و لیکن خداوند خود بخود و بدون عِلَّتِ مُبْقِيَةٍ باقی می ماند؛ و البته این بقاء غیر از آن بقاء است. نظام گفت: محال است که اِلَى الْأَبَدِ باقی بمانند.

هشام گفت: در صورت عدم بقاء، بالأخره عاقبت آنها چه خواهد شد؟!

نظام گفت: آنان را ضعف و سستی فرا میگیرد.

هشام گفت: آیا به تو این آیه قرآن رسیده است که در بهشت آنچه نفوس، میل بدان پیدا کند برای آنها مهیا است^۱؟
نظام گفت: آری!

هشام گفت: اگر بهشتی ها میل به بقاء و دوام ابدی پیدا کنند و از خداوند بخواهند که آنها را تا ابد زنده بدارد، چگونه است؟!
نظام گفت: چنین خیالی را خداوند به فکر آنان نمی اندازد! و

۱- چون در قرآن کریم داریم: **وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُیْ اَنْفُسُكُمْ**. (قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۴۱: فصلت) «برای شما در بهشت هر چیزی است که بدان میل داشته باشید.»

چنین الهامی را به آنان نمی‌کند!

هشام گفت: اگر یک مردی از اهل بهشت نظرش به میوه درختی افتاد، و دستش را دراز کرد که آن میوه را بچیند، و درخت با میوه‌هایش به نزد آن مرد نزدیک و خَم شدند،^۱ و در این حال انصراف پیدا نموده و نظرش را به میوه دیگری انداخت که از آن بهتر بود، و دست چپ خود را دراز کرد که آنرا بچیند که ناگهان همان خُمول و ضعف و سستی او را گرفت در حالیکه دو دستش به دو درخت معلق بود، و درخت‌ها نیز خود را بالا کشیده و به محل خود برگشتند، و این مرد بهشتی به حال شخصی به دار کشیده و مصلوب بر فراز درخت باقی ماند؛ آیا تو چنین شنیده‌ای که در بهشت، شخص مصلوب و آویزان به چوبه دار بوده باشد؟!

نظام گفت: این محال است!

هشام گفت: آنچه تو میگوئی، از این امر محال‌تر است؛ که جماعتی خلق شوند، و مدتی زندگی کنند، و در بهشت وارد شوند، و سپس تو ای مرد جاهل، در آن بهشت آنها را بمیرانی!^۲ و شاید به همین جهت، به نوع بهشت - هر نوع که بوده باشد -

۱- چون در روایات است که: چیدن میوه‌های بهشتی نیاز به بالا رفتن از درخت و نردبان و غیره ندارد؛ هر کس هر میوه‌ای را که بخواهد فوراً آن درخت بسوی او خم می‌شود، و تا حدی نزدیک می‌آید که دست برسد و میوه را بچیند. آیات قرآن هم بر این دلالت دارد: قَطُوفَهَا دَانِيَةً.

۲- «رجال کشی» طبع بمبئی، ص ۱۷۷ و ۱۷۸

جَنَّةُ الْخُلْدِ : بهشت دوام و بقاء گویند .
 قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ
 جَزَاءً وَ مَصِيرًا * لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا
 مَسْئُولًا^۱ .

«بگو ای پیغمبر : آیا اینها بهتر است یا بهشت خُلْدی که به پرهیزکاران و متقیان وعده داده شده است؟! که آن بهشت ، پاداش آنها و محلّ صیوررت و جایجا شدن آنهاست . از برای آنانست در آن هر چه را که بخواهند ، و در آن بهشتِ خلد ، مُخَلَّد خواهند بود . و این وعده‌ای است که در مقابل درخواست ، بر عهدهٔ پروردگار تو است!»

و اضافهٔ جَنَّتْ به خُلْد (جَنَّةُ الْخُلْدِ) که به معنای دوام و تأبید است ، دلالت دارد بر آنکه بهشت فی حدّ نفسه دارای بقاء و دوام است و فنا ندارد ؛ همچنانکه جملهٔ بعد که میفرماید : خَالِدِينَ فِيهَا دلالت دارد بر آنکه اهل بهشت دارای دوام و بقاء هستند و فنا بدانها راه ندارد .

باید دانست : بهشت‌هایی که در قرآن از آنها نام برده شده است چهار است :

جَنَّتْ عَدْنٌ وَ جَنَّتْ فِرْدَوْسٌ وَ جَنَّتْ نَعِيمٌ وَ جَنَّتْ مَأْوَى ؛
 همچنانکه در روایت وارد است : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَّا
 الْجَنَّتَانُ الْمَذْكُورَةُ فِي الْكِتَابِ فَإِنَّهُنَّ جَنَّةُ عَدْنٍ ، وَ جَنَّةُ الْفِرْدَوْسِ ،

۱- آیهٔ ۱۵ و ۱۶ ، از سورهٔ ۲۵ : الفرقان

وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ ، وَجَنَّةٍ الْمَأْوَى .

وَإِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى جَنَّاتًا مَّحْفُوفَةً بِهَذِهِ الْجَنَّاتِ .^۱

«... و غیر از این چهار بهشت ، خداوند تعالی بهشت‌هایی دارد که این چهار بهشت آنها را احاطه کرده و در بر گرفته است.»

امَّا جَنَّةُ النَّعِيمِ در بسیاری از آیات قرآن نام برده شده است ؛ مانند:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ

النَّعِيمِ .^۲

«پیشی گیرندگان در اعمال صالحه ، پیشی گیرندگان در غفران و رحمت خداوند هستند . وایشانند مقربان خدا که در بهشت‌های نعیم هستند.»

و مانند :

أَيُّظْمَعُ كُلُّ أَمْرٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ * كَلَّا .^۳

«آیا هر فرد از ایشان چنین طمعی دارد که در بهشت نعیم داخل

شود ؟ نه ، چنین نیست.»

و امَّا جَنَّتِ عَدْنٍ نیز در بسیاری از آیات قرآن نام آن برده شده

است ؛ مانند :

وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ .^۴

۱- «علم الیقین» فیض کاشانی ، طبع سنگی وزیری ، ص ۲۲۴

۲- آیات ۱۰ تا ۱۲ ، از سوره ۵۶ : الواقعة

۳- آیه ۳۸ و صدر آیه ۳۹ ، از سوره ۷۰ : المعارج

۴- ذیل آیه ۱۲ ، از سوره ۶۱ : الصَّف

«و (خداوند شمارا داخل میکند) در مسکن‌های پاک و پاکیزه‌ای که در بهشت‌های عدن است؛ و اینست فوز عظیم!»
و اَمَّا جَنَّتِ فِرْدَوْسٍ در دو جای قرآن نام آن برده شده است؛
اول: در سوره کهف:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ
الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ۱

«حقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالحه بجای می‌آورند، برای آنان بهشت‌های فردوس مهیبا و به عنوان پذیرائی و کرامت آنان خواهد بود؛ در آن بهشت‌ها بطور جاودان می‌مانند و هیچگونه تغییر و جابجائی از آن را طلب نمی‌کنند.»

دوم: در سوره مؤمنون:

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ۲

«(مؤمنان که چنین و چنانند) ایشانند فقط وارثان؛ آنانکه فردوس را به ارث برند. و ایشان در آن بهشت فردوس بطور جاودان زیست می‌نمایند.»

و جَنَّتِ مَأْوَى نیز در دو مورد از قرآن آمده است؛ اول: در سوره

سجده:

أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى

۱- آیه ۱۰۷ و ۱۰۸، از سوره ۱۸: الکهف

۲- آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۲۳: المؤمنون

نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱.

«اما آن کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالحه انجام می‌دهند ، پس برای آنان بهشت‌های ماوی به عنوان پذیرائی و پاداش کارهائی که در دنیا بجای می‌آورده‌اند مهیا و آماده می‌باشد.»

و دَوْمَ : در سورهٔ نجم :

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى^۲.

«در نزد سدره المنتهی ، که آخرین درخت است . و در نزد آن

سدره و درخت ، بهشت ماوی است.»

باری ، جَنَّةُ الْخُلْدِ ، بهشتی غیر از این بهشت‌ها نیست که قَسیم آنها باشد ، بلکه مقسم آنهاست . و همانطور که اشاره شد اضافهٔ جَنَّت به خُلد برای تحقّق معنای جاودانی بهشت است .

ولیکن جَنَّةُ النَّعِيمِ بهشت ولایت است ؛ و هر جا که در قرآن نامی از نعمت برده شده است ، مراد ولایت است . و ما این حقیقت را در مجلس ۵۸ ، از مجلد هشتم به اثبات رسانیده‌ایم .

ولی چون میدانیم که حضرت حقّ وعدهٔ دیدار داده است ، و متجاوز از بیست جا در قرآن کریم لقاء و زیارت خود را وعده می‌دهد ، پس جَنَّتِ لِقَاءِ یکی از بهشت‌هاست ؛ آنها چه بهشتی !

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ^۳.

۱- آیه ۱۹ ، از سورهٔ ۳۲ : السَّجْدَة

۲- آیه ۱۴ و ۱۵ ، از سورهٔ ۵۳ : النَّجْم

۳- آیه ۲۲ و ۲۳ ، از سورهٔ ۷۵ : الْقِيَامَة

«چهره‌هائی در آن روز ، با طراوت و حرّم‌اند ؛ و بسوی پروردگارشان نظر می‌کنند.»

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ
بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.^۱

«پس هر کس که امید دیدار پروردگارش را داشته باشد باید عمل نیکو انجام دهد و در پرستش پروردگار خود هیچکس را شریک قرار ندهد.»

و میتوان این نام جَنَّت لِقَاء را از نسبت این جَنَّت به خود خدا استفاده نمود ، آنجا که فرماید :

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * آزِجِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً
مَرْضِيَةً * فَأَدْخِلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخِلِي جَنَّتِي.^۲

«ای نفسی که به مقام سکینه و اطمینان و آرامش رسیده‌ای ! بسوی پروردگارت بازگشت کن در حالیکه هم تو از پروردگارت راضی و خشنود هستی و هم او از تورااضی و خشنود است ! پس داخل شو در میان بندگان من ، و داخل شو در بهشت من!»

در اینجا ملاحظه می‌شود که جَنَّتِي فرموده است ، و این بهشت را برای خصوص چنین بندگان ، نسبت به خود داده است .
و یا بعضی از بهشت‌ها را به عنوان جَنَّت تعبیر نکرده ، بلکه به عنوان دار یعنی خانه ذکر کرده است ؛ مانند جَنَّة السَّلَام :

۱- قسمتی از آیه ۱۱۰ ، از سوره ۱۸ : الکهف

۲- آیات ۲۷ تا ۳۰ ، از سوره ۸۹ : الفجر

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ^۱.

و در تفسیر آمده است که گفته شده است : سَلَام ، خود خداست ؛ و خانه او بهشت اوست .^۲

و از جمله مقامات سالک بسوی خدا ، مقام فَنَاءِ فِي اللَّهِ است من جمیع الجهات ، و بنابراین حتماً جَنَّةُ الدَّات یکی از بهشت‌هایی است که حضرت حقّ به مؤمن وعده داده است .

به زیورها بیارایند وقتی خوبرویان را

تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی^۳

بعضی چنین می‌پندارند که چون درهای بهشت طبق روایات وارده ، هشت در است ، فلذا باید خود بهشت‌ها نیز هشت عدد باشد ، زیرا وصول به هر بهشت مستلزم ورود از در مختصّ به آن است ، چون از غیر در نمی‌توان و نباید وارد شد ؛ و کریمه شریفه :

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .^۴

«و به خانه‌ها از درهایش وارد شوید ! و تقوای خدا را در پیش

گیرید ! امید آنکه شما رستگار شوید!»

بر این مطلب دلالت دارد .

ولیکن این استدلال تمام نیست، زیرا اولاً ممکن است یک خانه

۱- صدر آیه ۱۲۷ ، از سوره ۶ : الأنعام

۲- «مجمع البیان» مجلد ۲ ، ص ۳۶۴

۳- از سعدی شیرازی ؛ «کلیات» طبع فروغی ، غزلیات ، ص ۲۷۸

۴- ذیل آیه ۱۸۹ ، از سوره ۲ : البقرة

و یا یک بهشت ، دو در و یا بیشتر داشته باشد . یعنی خانه و بهشت واحد است و وصول به آن مقصد از دوراه و دو طریق باشد .

و ثانیاً ممکنست این درهای هشتگانه بهشت ، همه در یک بهشت باشند ، و خداوند از در بهشت‌های دیگر ، به لسان معصومین ذکری به میان نیاورده باشد . همچنانکه از بعضی از روایات استفاده می‌شود که بهشت بیش از هفتاد در دارد .

در «مناقب» ابن شهر آشوب از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که :

إِنَّ لِلْجَنَّةِ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ بَابًا ، يَدْخُلُ مِنْ سَبْعِينَ مِنْهَا شِيعَتِي
وَ أَهْلُ بَيْتِي ، وَ مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ سَائِرُ النَّاسِ .^۱

«بهشت هفتاد و یک در دارد ، از هفتاد در آن شیعیان من و اهل بیت من وارد می‌شوند ، و از یک در آن سائر افراد مردم.»

همچنانکه در «کافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از إسحاق بن عمار ، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که :

إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ الْمَعْرُوفُ ، لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا أَهْلُ الْمَعْرُوفِ .
وَ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْيَا هُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ .^۲

«برای بهشت دری است که به آن معروف گویند ، و در آن در داخل نمی‌شوند مگر اهل معروف و کارهای خیر و پسندیده و

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۱۳۹

۲- «کافی» ج ۴ ، ص ۳۰

نیکوکاران. و اهل معروف در دنیا همان اهل معروف در آخرت هستند.»

و در «أمالی» صدوق از وَهَب بن وَهَب قُرَشی، از حضرت صادق، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ، يَمْضُونَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ مَفْتُوحٌ، وَهُمْ مُتَقَلِّدُونَ سُيُوفَهُمْ، وَالْجَمْعُ فِي الْمَوْقِفِ. الْمَلَائِكَةُ تَرْحُبُ بِهِمْ.

فَمَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ، أَلْبَسَهُ اللَّهُ ذُلًّا فِي نَفْسِهِ، وَفَقْرًا فِي مَعِيشَتِهِ، وَمَحَقًّا فِي دِينِهِ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعَزُّ أُمَّتِي بِسَنَابِكِ خَيْلِهَا وَمَرَائِزِ رِمَاحِهَا.^۱

«بهشت دری دارد که به آن در مجاهدان گویند، که مردم مجاهد در راه خدا بسوی آن در روانه می‌شوند و آن در باز است، در حالیکه مجاهدان همگی شمشیرهای خود را به نیام بسته‌اند، و هنوز خلأثق در موقف حساب هستند. فرشتگان به آنها تهنیت و خیر مَقدم می‌گویند. کسیکه جهاد را ترک کند، خداوند در نفس او لباس ذلّت را می‌پوشاند، و در معیشت او فقر و فاقه را می‌آورد، و در دین او نابودی و هلاکت را پدید میکند. خداوند تبارک و تعالی اَمّت مرا به سُم‌های اسبان‌شان، و محلّ کوبیدن و فرو کردن نیزه‌هایشان عزّت بخشیده است.»

۱- «أمالی» صدوق، مجلس ۸۵، طبع سنگی، ص ۳۴۴

البته بهشت دارای درجات و مقاماتی است که بعضی از بعضی برتر و بالاتر است. و همینطور خود بهشت‌های هشتگانه متفاوت هستند. درهای ورود به آنها نیز مختلف است. فلذا میتوان برای بهشت درجات و ابواب بسیاری دانست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید:

دَرَجَاتٌ مُتَفَاوِضَاتٌ ، وَ مَنَازِلُ مُتَفَاوِثَاتٌ . لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا ،
وَلَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا ، وَلَا يَهْرَمُ خَالِدُهَا ، وَلَا يَبْأَسُ سَاكِنُهَا .^۱

«بهشت دارای درجات مختلف و متفاوتی است که برخی بر برخی فضیلت دارد، و دارای منزل‌های متفاوتی است. نعیمش أبداً منقطع نمی‌شود، و ساکن در آن هیچگاه کوچ نمی‌کند، و شخص مخلّد در آن پیر نمی‌شود، و ساکن در آن نیازمند و محتاج نمی‌گردد.»
و در آیات شریفه قرآن داریم که پیامبران هر یک با دیگری در فضیلت مختلف‌اند.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ .^۲

«ای پیغمبر! ما این پیامبران را، بعضی را بر بعضی فضیلت و برتری بخشیده‌ایم!»

وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ .^۳

«و به تحقیق که ما بعضی از پیغمبران را بر بعضی دیگر تفضیل و

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۸۳ از طبع عبده مصر، ص ۱۴۹

۲- صدر آیه ۲۵۳، از سوره ۲: البقرة

۳- قسمتی از آیه ۵۵، از سوره ۱۷: الإسراء

رجحان داده‌ایم.»

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ^۱.

«و هیچیک از ما نیست مگر آنکه برای او مقام و درجه معلومی

است.»

و بر همین اساس هر یک از پیامبران و امامان و اولیای خدا، با همه تقرّب و خلوص، و با وجود مقام توحید و عرفان الهی، هر یک دارای منزلتی خاصّ و محلّ و مقامی مختصّ به خود اوست. و چقدر این گفتار حکماء شیرین و دلپسند است که گفته‌اند: الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ. «راههای به سوی خداوند، به تعداد نفوس مخلوقات است.»

یعنی هر کس از راه نفسانی مختصّ به خود می‌رود بسوی خداوند، و بنابراین منازل بهشت نیز مختلف و متفاوت می‌شود، و هر کس دارای منزلگهی مختصّ به خود خواهد بود. و بر همین اصل در روایت داریم که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده‌اند: ما در بهشت عدن هستیم، و آن در وسط بهشت‌هاست، و سائر انبیاء در بهشت‌های اطراف ما هستند.

در «عیون» با اسناد تمیمی از حضرت رضا، از پدرانش علیهم‌السلام آورده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفته‌اند: وَسَطُ الْجَنَّةِ لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي^۲. «وسط بهشت برای من و

۱- آیه ۱۶۴، از سوره ۳۷: الصّافات

۲- «عیون أخبار الرضا» ص ۲۵۷

برای اهل بیت من است.»

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه کریمه:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ
الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا.^۱

آورده است که: این آیه دربارهٔ ابوذر و مقداد و سلمان فارسی و
عمار بن یاسر نازل شده است؛ جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتِ الْفِرْدَوْسِ
نُزُلًا مَأْوَى وَ مَنَزَلًا.^۲

و در «خصال» صدوق، با سند خود از ابن عباس آورده است که

قَالَ:

خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَ خِطَطٍ فِي
الْأَرْضِ وَقَالَ: أَتَدْرُونَ مَا هَذَا؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ! فَقَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَفْضَلُ نِسَاءِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ؛
خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ، وَ مَرِيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَءَاسِيَةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ: امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ.^۳
«رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در روی زمین چهار خط

کشیدند و گفتند: آیا میدانید این خطها چیست؟! ما گفتیم: خدا و
رسول خدا بهتر میدانند! رسول الله فرمود: با فضیلت‌ترین زنان
بهشت چهار نفرند؛ خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد، و

۱- آیه ۱۰۷، از سوره ۱۸: الکهف

۲- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۴۰۷

۳- «خصال» طبع سنگی، باب الأربعة، ج ۱، ص ۹۶

مریم دختر عمران ، و آسیه دختر مزاحم : زوجه فرعون. «
 و در «مجالس» مفید از ابن قولویه از پدرش از سعد از ابن عیسی
 از سعید بن جناح از عبدالله بن محمد از جابر بن یزید ، از حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام ، از پدرانش علیهم السلام ، از رسول خدا
 صلی الله علیه وآله وسلم آورده است که :

الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّىٰ أَدْخُلَهَا ، وَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى
 الْأُمَّمِ كُلِّهَا حَتَّىٰ يَدْخُلَهَا شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .^۱

«بهشت ممنوع است بر پیامبران که در آن وارد شوند مگر زمانی
 که من وارد شوم ، و ممنوع است بر تمام امت‌ها مگر زمانی که شیعیان
 ما اهل بیت وارد شوند.»

و در «خصال» صدوق با سند خود از حضرت صادق
 علیه السلام آورده است که :

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 خَلَقَ فِي الْجَنَّةِ عَمُودًا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ ، عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرٍ ،
 فِي كُلِّ قَصْرٍ سَبْعُونَ أَلْفَ غُرْفَةٍ ؛ خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُتَحَابِّينَ
 وَالْمُتَزَاوِرِينَ فِي اللَّهِ .^۲

«رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده‌اند : خداوند تبارک
 و تعالی در بهشت ستونی را از یاقوت سرخ آفریده است که بر روی آن

۱- «أمالی» مفید ، مجلس هشتم ، ص ۴۵

۲- «خصال» طبع سنگی ، باب ما فوق ألف ، ج ۲ ، ص ۱۷۱ ؛ و در

«بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۱۳۲

هفتاد هزار قصر بنا شده است ، و در هر قصری هفتاد هزار غرفه و طاق فوقانی است ؛ این را خداوند برای کسانی آفریده است که دربارهٔ خدا و بر اساس محبت خدا ، به یکدیگر محبت کنند و یکدیگر رازیارت و ملاقات نمایند.»

و چون دانستیم که هر یک از صفات حَسَنه و افعال پسندیده ، راهی است بسوی بهشت ، میدانیم که راه‌های بسوی بهشت بی‌شمار ؛ و بالقرینهٔ چون صفات سیئه و افعال ناپسندیده راهی بسوی دوزخ است ، بنابراین نیز راه‌های بسوی جهنم بسیار خواهد بود . و بنابراین مجموع هشت در بهشت ، عناوین کلی و جامعی است که بهشت را متشکل میکند ، و نیز هفتاد و یک در ، عبارت از جامعِ طرُقی است که مردم را بسوی بهشت روانه می‌سازد ، و گرنه افراد و احاد راهها بسیار و از اندازه بیرون است .

در «امالی» شیخ از جماعت خود از اَبوالْمُفَضَّل از جعفر بن محمد بن جعفر از اَیُّوب بن محمد از سعید بن مَسْلَمَة ، از حضرت جعفر بن محمد ، از پدرانش ، از حضرت اَمیرالمؤمنین علیهم السَّلام آورده است که :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ ، لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّئَةٌ فِي الدُّنْيَا ؛ فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا ، فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ .
وَالْبُخْلُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ النَّارِ ، لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّئَةٌ فِي الدُّنْيَا ؛ فَمَنْ كَانَ بَخِيلًا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا ، فَسَاقَهُ ذَلِكَ

الْغُضْنُ إِلَى النَّارِ ۱.

«رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم گفتند: سخاوت درختی است از درختان بهشت که شاخه‌هایی دارد که همه در دنیا آویزان شده‌اند؛ و بنابراین هر کس با سخاوت باشد، خود را به شاخه‌ای از شاخه‌هایش آویزان کرده‌است، و آن شاخه او را بسوی بهشت می‌کشد. و بخل درختی است از درخت‌های آتش که شاخه‌هایی دارد که همه در دنیا آویزان شده‌اند؛ و هر کس بخیل باشد خود را به شاخه‌ای از شاخه‌هایش آویزان کرده‌است، و آن شاخه او را بسوی آتش خواهد کشید.»

در «أمالی» صدوق از ماجیلویه از عمویش از برقی از پدرش از محمد بن سنان از مفضل بن عمر، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که فرموده‌اند - و حدیث را ذکر میکنند تا میرسد به اینکه میفرماید:

وَعَلَيْكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ! فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ؛ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ: اِقْرَأْ وَارْقُ! فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً رَقِيَ دَرَجَةً - الحدیث ۲.

«بر شما باد به تلاوت قرآن! چون درجات و مراتب بهشت بر مقدار تعداد آیات قرآن است؛ و چون روز قیامت شود به قاری و خواننده قرآن میگویند: بخوان و بالا برو! و هر آیه‌ای را که بخواند

۱- «أمالی» طوسی، جزء ۱۷، طبع سنگی، ص ۳۰۲

۲- «أمالی» صدوق، مجلس ۵۷، طبع سنگی، ص ۲۱۶

یک درجه بالا می‌رود.»

و نیز در «أمالی» صدوق از پدرش از سعد از سلمة بن خطاب از محمد بن لیث از جابر بن إسماعیل، از حضرت صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کرده است که: مردی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در باره قیام شب و نماز خواندن با سوره‌های قرآن سؤال کرد. حضرت پس از آنکه بیاناتی داشتند، چنین گفتند که:

وَمَنْ صَلَّى لَيْلَةً تَامَةً تَالِيًا لِكِتَابِ اللَّهِ، رَاكِعًا وَ سَاجِدًا وَ ذَاكِرًا، أُعْطِيَ مِنَ الثَّوَابِ مَا أَدْنَاهُ يَخْرُجُ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ، وَ يُكْتَبُ لَهُ عَدَدُ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ مِثْلَهَا دَرَجَاتٍ، وَ يَثْبُتُ النُّورُ فِي قَبْرِهِ، وَ يُنْزَعُ الْإِثْمُ وَالْحَسَدُ مِنْ قَلْبِهِ، وَ يُجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ يُعْطَى بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ، وَ يُبْعَثُ مِنَ الْأَمِينِينَ .
وَ يَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ: مَلَائِكَتِي! انظُرُوا إِلَيَّ عَبْدِي، أَحْيَى لَيْلَةً ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي! أَسْكِنُوهُ الْفِرْدَوْسَ، وَ لَهُ فِيهَا مِائَةٌ أَلْفِ مَدِينَةٍ، فِي كُلِّ مَدِينَةٍ جَمِيعُ مَا تَشْتَهَى الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ وَ مَا لَا يَخْطُرُ عَلَى بَالٍ؛ سِوَى مَا أَعَدَدْتُ لَهُ مِنَ الْكِرَامَةِ وَ الْمَزِيدِ وَ الْقُرْبَةِ .^۱

«و کسیکه یک شب تمام را نماز بخواند در حالیکه به تلاوت کتاب خدا و رکوع و سجود و ذکر اشتغال ورزد، آنقدر اجر و ثواب به او عنایت می‌شود که کمترین درجه آن، آنستکه از گناهان خود مانند

۱- همان مصدر، مجلس ۴۸، ص ۱۷۶

روزی که از مادر متولد شده است بیرون می‌آید، و برای او به اندازه تعداد جمیع مخلوقات، حسنه، و به همین مقدار درجه نوشته می‌گردد، و نور در قبر او ثابت می‌ماند، و گناه و حسد از دل او بیرون می‌رود، و از عذاب قبر محفوظ و در امان می‌ماند، و نامه برائت و بیزاری از آتش جهنم به او داده می‌شود، و از جمله ایمنان محشور می‌گردد.

و خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان خود می‌گوید: ای ملائکه من! نظر کنید به بنده من! یک شب را به اِحیاء و شب زنده‌داری، برای طلب رضا و خشنودی من بپا خاسته است؛ او را در بهشت فردوس مسکن دهید! و از برای او در آن فردوس، صد هزار شهر است که در هر شهری جمیع آنچه نفوس بدان اشتها داشته باشد و چشمها از آن لذت برد، و آن چیزهایی که به خاطر کسی خطور نکرده است، موجود است؛ غیر از آن چیزهایی که من برای او بخصوصه از کرامت و مزید و قربت خود مهیا و تهیّه نموده‌ام.»

و همچنین در «امالی» از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب از محمد بن عبدالله بن جعفر بن (حسین بن) جامع از پدرش از یعقوب ابن یزید از محمد بن ابی عمیر از ابان بن عثمان از ابان بن تغلب، از حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی سید الشهداء، از پدرش علی بن ابی طالب سید الأوصیاء روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده‌اند:

مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَ لَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ إِلَى، لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ؛ فَإِنَّ

رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ^۱.

«هر کس بر من صلوات بفرستد و بر آل من صلوات نفرستد، بوی بهشت را نمی یابد؛ و همانا بوی بهشت از فاصله مسیر پانصد سال راه به مشام میرسد.»

باری، در اینجا ذکر یک نکته لازم است که بهشت در روز قیامت، بهشت صوری است، و دارای حور و غلمان و اشجار و اثمار است؛ و اینکه گفتیم بهشت قیامت، طلوع عالم نفس است از عوالم ثلاثه: طبع و مثال و نفس، و انسان به مقام فناء فی الله میرسد و در فناء چیزی نیست جز ذات حضرت حق سبحانه و تعالی، تمام مطالب صحیح و به جای خود محفوظ و مبرهن است، ولیکن موقف بهشت، موقف بقاء بعد از فناء است، و در آنجا تجلیات نفسانیته، منافات با استیلاء و غلبه و سیطره بر عالم صورت و عالم طبع ندارد. و توضیحاً یادآور می شود که در سیر حرکت بسوی خدا و تحقق معنای **إِنَّا إِلَهِهِ رَاغِبُونَ**، بدون هیچ شبهه نفس انسان از عالم طبع و از عالم صورت و مثال عبور میکند و سپس مندک و فانی در ذات حضرت احدیت میگردد، و **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** است و بس. اینجا عالم فناء است که همه موجودات فانی میگردند و در آنجا نه اسمی است و نه رسمی، و نه صورتی و شکلی، و نه عذابی و نه ثوابی. در آنجا نه انسانی است و نه حیوانی و نه جنی، نه پیامبری و نه فرشته ای، حتی خود ملك الموت به امر خدا قبض روح می شود.

۱- «أمالی» صدوق، مجلس ۳۶، ص ۱۲۰

و سپس موجودات بقاء پیدا می‌کنند به بقاء حضرت حق جلّ و علا. و در این عالم بقاء ، دوباره نفوس بر میگردد و آثار و خواصّ و تمایزات پیدا می‌شود ، ثواب و عقاب پیش می‌آید . سؤال و حساب و کتاب و عرض و جزاء و صراط و میزان و تطایر کتب و منبر و سیله و لواءِ حمد و بالأخره دوزخ و بهشت است . اینجا موجودات به بقاء حقّ باقی و پاینده‌اند ، اینجا طلوع عالم نفس است در آثار و خصوصیات خود .

فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ .^۱

«گروهی در بهشت و گروهی در آتش سعیر هستند.»

و ما در مبحث معاد جسمانی ، از کیفیت فناء فی الله و سپس بقاء بالله مفصلاً بحث نموده‌ایم (مجلس ۳۹ جلد ششم) ؛ **لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّةُ .**

در اینجا که دیگر بحث در بهشت را خاتمه میدهم ، مناسب است خطبه‌ای از أميرالمؤمنین علیه السلام بیاوریم . درباره اوصاف بهشت ، در ذیل خطبه‌ای که در عجائب خلقت طاووس ایراد فرموده است بیان میفرماید که :

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا ، لَعَزَفَتْ
نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَسَدَاتِهَا وَ
زَخَارِفِ مَنَاطِرِهَا ، وَ لَدَهَلَتْ بِالْفِكْرِ فِي اصْطِفَاقِ أَشْجَارِ غَيْبَتِ
عُرُوقِهَا فِي كُتُبَانِ الْمِسْكِ عَلَى سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا !

۱- ذیل آیه ۷، از سوره ۴۲: الشوری

وَفِي تَعْلِيْقِ كِبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِي عَسَالِيجِهَا وَ أَفْتَانِهَا ، وَ
 طُلُوعِ تِلْكَ الثَّمَارِ مُخْتَلِفَةً فِي غُلْفِ أَكْمَامِهَا، تُجَنِّي مِنْ غَيْرِ تَكْلُفٍ
 فَتَأْتِي عَلَى مُنِيَةِ مُجْتَنِيهَا !
 وَ يُطَافُ عَلَى نَزَالِهَا فِي أَفْنِيَةِ قُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ
 وَالْخُمُورِ الْمُرَوَّقَةِ .

قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ الْكَرَامَةُ تَتَمَادَى بِهِمْ حَتَّى حَلُّوا دَارَ الْقَرَارِ ، وَ
 أَمِنُوا نُقْلَةَ الْأَسْفَارِ .

فَلَوْ شَغَلَتْ قَلْبَكَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ
 عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاطِرِ الْمُؤَنِقَةِ ، لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا
 وَلَتَحَمَلْتِ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى مُجَاوِرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا .
 جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مَمَّنْ سَعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ .^۱

«و اگر تو چشم دلت را بسوی آنچه از بهشت برای تو توصیف
 شده است بیندازی ، هر آینه مکروه می‌داری و بی میل و ملول
 می‌شوی از آنچه در دنیا از شهوات آن و لذات آن و زینت‌های
 مناظر آن به ظهور رسیده ، و از بدایع و طرائف زیبایی‌هائی که در آن
 به وقوع پیوسته است . و یکسره از دنیا غافل می‌شوی بواسطهٔ
 فکر کردن در بهم خوردن برگهای درختان و اشجاری که ریشه‌های آنها
 در تل‌هائی از مشک فرورفته و بر سواحل نهرهای آن روئیده است !
 و در آویخته شدن خوشه‌های مروارید تر و تازه در شاخه‌های
 بزرگ و کوچک آنها ، و در به ظهور رسیدن و طلوع کردن این میوه‌های

۱- «نهج البلاغه» خطبهٔ ۱۶۳ از طبع عبده مصر، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۱

مختلف و متفاوت در غلافهای غلاف میوه آنها که بدون هیچ مشقت و سختی چیده می‌شوند، و طبق میل و خواست شخص چیننده کج شده فرود می‌آیند و به دست او قرار می‌گیرند!

و پیوسته برای واردین از بهشتیان در پیرامون قصرهای آنها عسل‌های تصفیه شده و شراب‌های صاف کرده شده به گردش درمی‌آورند و برای آنان میگردانند.

آنان جماعتی هستند که پیوسته و همیشه، کرامت و مکرمت درباره آنها متصل و پیوسته شده، تا آنها را به خانه قرار و محل امن و اطمینان داخل کرده است، و از نقل و انتقال و مصائب سفرها در ایمنی قرار گرفته‌اند.

و بنابراین، ای گوش دارنده به سخنان من! اگر دل خود را گرایش دهی به وصول به آنچه بر تو وارد می‌شود و هجوم می‌آورد از آن مناظر شگفت انگیز، هر آینه از شدت اشتیاق به آنها جانت بیرون می‌آید، و از این مجلس ما به سوی مجاورت اهل قبور حرکت میکنی، و برای سرعت و عجله به وصول به آن نعمت‌ها کوچ میکنی!

خداوند ما و شما را - به رحمت خود - از افرادی قرار دهد که با دل به سوی منازل ابرار و مساکن نیکان حرکت کنند و در وصول به آن ساعی باشند.»

مجلس سجاد و یکم

جهنم و مبدأ پیدایش آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعَنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا حَوْلَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمَا فَتَحَتْ
أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ
آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِن حَقَّتْ
كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ * قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
فِيهَا فَبَسَّ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ . (آية ٧١ و ٧٢ ، از سوره زمر : سی و
نهمین سوره از قرآن کریم)

«و آنان را که کافر شده اند ، دسته دسته بسوی جهنم سوق
میدهند ؛ و همین که بدانجا رسیدند ، درهای جهنم باز می شود . و
خازنان آن به آنها میگویند : مگر پیغمبران خدا که از خود شما بودند
به نزد شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما تلاوت کنند و از

دیدار و لقاء چنین روزی شما را بر حذر دارند و بترسانند؟ در پاسخ میگویند: آری! ولیکن کلمه عذاب بر کافران ثابت و استوار شد! به آنها گفته می‌شود: اینک از درهای جهنم داخل شوید و در آنجا بطور جاودان بمانید؛ پس بسیار بد است محلّ و منزلگاه متکبران.»

حضرت سید العارفين و سند الساجدين علی بن الحسين زین العابدین علیه السلام در ضمن دعای بعد از نماز شب، در مقام مناجات به درگاه حضرت ذوالجلال عرض میکند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغْلَطَتْ بِهَا عَلَيَّ مِنْ عَصَاكَ ، وَ تَوَعَّدَتْ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ . وَ مِنْ نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَةٌ ، وَ هِيئُهَا أَلِيمٌ ، وَ بَعِيدُهَا قَرِيبٌ . وَ مِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضٌ ، وَ يَصُولُ بَعْضُهَا عَلَيَّ بَعْضٌ . وَ مِنْ نَارٍ تَذُرُّ الْعِظَامَ رَمِيمًا ، وَ تَسْقِي أَهْلِهَا حَمِيمًا !

وَ مِنْ نَارٍ لَا تُبْقِي عَلَيَّ مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا ، وَ لَا تَرْحَمُ مَنْ اسْتَعْظَفَهَا ، وَ لَا تَقْدِرُ عَلَيَّ التَّخْفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسَلَّمَ إِلَيْهَا ! تَلْقَى سُكَّانَهَا بِأَحْرَّ مَا لَدَيْهَا مِنْ أَلِيمِ النَّكَالِ وَ شَدِيدِ الْوَبَالِ . وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَقَارِبِهَا الْفَاعِرَةِ أَفْوَاهِهَا ، وَ حَيَاتِهَا الصَّالِقَةِ بِأَنْيَابِهَا ، وَ شَرَابِهَا الَّذِي يَقْطَعُ أَمْعَاءَ وَ أَفِيدَةَ سُكَّانِهَا ، وَ يَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ !

وَ اسْتَهْدِيكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا وَ آخَرَ عَنْهَا .
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَ أَجِرْنِي مِنْهَا بِفَضْلِ

رَحْمَتِكَ ، وَ أَقْلِنِي عَشْرَاتِي بِحُسْنِ إِفَالَتِكَ ، وَ لَا تَهْذُلْنِي ؛ يَا خَيْرَ
الْمُجِيرِينَ !

إِنَّكَ تَقِي الْكَرِيهَةَ ، وَ تُعْطِي الْحَسَنَةَ ، وَ تَفْعَلُ مَا تُرِيدُ ، وَ أَنْتَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - الدُّعَاءُ ١ .

«بار پروردگارا! من پناه می‌برم به تو از آتشی که تو غلظت و سنگینی نموده‌ای به سبب آن بر کسی که معصیت تو را کرده است، و تهدید فرموده‌ای به سبب آن کسی را که از راه رضا و خشنودی تو بازگشته است. و از آتشی که نورش ظلمت است، و آسانش دردناک است، و دورش نزدیک است. و از آتشی که پاره‌ای از آنرا پارهٔ دیگر بخورند، و برخی از آن بر برخی دیگر حمله‌ور شوند. و از آتشی که استخوانها را پوسانیده و خاکستر کند، و به ساکنانش از آب حمیم و داغ بیاشاماند!

و از آتشی که رحمت و شفقت نمی‌آورد بر کسیکه بسوی او تضرع و زاری کند، و رحم نمی‌کند بر کسی که از او طلب عذوفت و مهربانی نماید، و قدرت ندارد بر کسی که نسبت به او خشوع و فروتنی نموده است و فرمان او را برده است تخفیف دهد! آتشی که با ساکنانش به گرم‌ترین درجهٔ حرارتی که دارد (از عذاب‌های دردآورنده که برای عبرت دیگران بکار برند و از شدائد و سختی‌ها بهرهٔ کافی داشته باشد) برخوردار و تلافی کند!

و پناه می‌برم به تو از عقرب‌های جهنم که دهانهای خود را

۱- دعای سی و دوم از «صحیفهٔ سجادیه»

بازکرده‌اند، و از مارهای جهنّم که با نیش‌های خود میزنند، و از آشامیدنی‌های جهنّم که روده‌ها و امعاء را پاره پاره کنند، و دل‌های ساکنان آنرا قطعه قطعه نمایند، و دل‌هایشان را از جا بر کنند!

و من از تو ای پروردگارم! هدایت و راهنمایی می‌طلبم بسوی آن چیزی که از جهنّم دور کند، و آتش را بگرداند.

بار پروردگار من! بر محمّد و آل او درود بفرست، و پناه ده مرا از آن آتش در پناه فضل رحمت خود، و درگذر از لغزش‌های من به نیکوئی گذشت خود، و مرا خوار و ذلیل مگردان؛ ای بهترین پناه‌دهندگان!

تو هستی که از هر کار مکروه و ناپسندی نگهداری و حفظ میکنی، و حسنه و خوبی را مرحمت میفرمائی، و آنچه بخواهی بکنی میکنی، و تو بر هر کار توانائی.»

باری، آیات شریفه قرآن، درباره جهنّم و تفصیل آن، همانطور که استاد ما: حضرت آیه الله علامه طباطبائی مدّ ظلّه فرموده‌اند، از آیات بهشت بیشتر است. زیرا درباره دوزخ، قریب چهارصد آیه در قرآن شریف آمده است، و هیچ سوره‌ای از سور قرآن از ذکر جهنّم تصریحاً و یا تلویحاً خالی نیست، مگر دوازده سوره از سور قصار.^۱

و بالجمله محصل مفاد مجموع این آیات آنستکه: دوزخیان از زندگانی ابدی و حیات حقیقیه عالم آخرت محروم می‌باشند. حال باید دید چرا این محرومیت نصیب آنان گردیده است؟ و به طور کلی

۱- رساله «الإنسان بعد الدنیا» خطی، ص ۷۱

جهنم یعنی چه؟ و از کجا پیدا می‌شود؟ و مبدأ پیدایش آن چیست؟ و ظهور آن در عالم باطن و حقیقت چرا به صورت آتش است؟ برای روشن شدن این موضوع ناچار از بیان مقدمه‌ای هستیم، و آن اینستکه: تمام این عالم وجود با همه این گسترش و پهناوری‌ای که دارد، از ملک و ملکوت، و عالم نفوس و ارواح و عقول و طبیعت، تماماً تجلیات و ظهورات حضرت حق سبحانه و تعالی می‌باشند، که از کتم عدم و نیستی محض آنها را موجود نموده و به خلعت و لباس وجود مخلع و ملبس نموده است، و هر کدام از این مخلوقات که عین ظهور و نفس تجلی حق هستند دارای رتبه‌ای مخصوص و درجه و ماهیتی است که بدان از دیگران امتیاز پیدا نموده است.

مثلاً انسان دارای حدّ و حدودی است که او را انسان کرده، و دارای عقل و شعور و نفس ناطقه و غرائز مختصّ به خود کرده است، بطوریکه آنرا از سایر موجودات اعمّ از حیوان و جماد و نبات و عقول مفارقه و ارواح مجردة قدسیه جدا میکند، و اگر چنین خصوصیتی در او نبود، دیگر انسان نبود. و همچنین در بقیه از موجودات اگر خصوصیت‌های وجودیه آنان نبود، دیگر آنان نبودند؛ و یک وجود بحتّ بسیط، عالم را فراگرفته بود، بدون هیچگونه تمیّز و تشخصی. این ماهیات مختلفه که مراتب و درجات وجودی موجودات را مشخص میکند، سبب تمایز موجودات و ظهور و تجلی حضرت حق می‌شود. و هر کدام به جای خود و در مرتبه خود مطیع و منقاد، و در همان حدّی که برای وجود آنها مقرر شده است، آرام و ساکن، و طبق

دستور تکوینی حضرت حق سبحانه و تعالی ، فرمانبردار هستند . و همه در ذات و وجود خود مستقر و در حجاب ماهیت خود ثابت و استوارند .

از میان این همه مخلوقات ، انسان و جن دارای یک خصوصیتی هستند که علاوه بر ماهیت و تمایز وجودی ، آنها را از سائرین جدا کرده است ؛ و آن حس استقلال طلبی و انانیت و شخصیت و استکبار است که در انسان بطور شدید و در جن به طور ضعیف موجود است . و این حس موجب آن شده است که خود را بالاتر و برتر و ارجمندتر و عالی رتبه تر از آنچه که هست بنگرد ، و صفاتی از بهترین و عالی ترین صفات چون علم و قدرت و حیات و فروع آنها را به خود نسبت دهد و از خود بداند ، و خود را کانون و مبدأ این کمالات بداند و حق را یکسره فراموش کند .

این حس ، حجابی عظیم است . زیرا بر خلاف متن واقع و حقیقت امر است . حجابی است تخیلی و موهومی نه اساسی و اصیل چون سائر موجودات . حجابی است که یکایک از صفات حق را گرفته و کذباً به خود نسبت میدهد و از خود میداند .

خداوند شیطان را آفرید و او را دارای خصیصه کبر و استکبار نمود ، و نفوس بشری به واسطه انقیاد و متابعت از او اختیاراً دارای این خصیصه شدند ، و در نتیجه خود را بزرگ دیدند ، و این بزرگ‌نگری مبدأ تمام خیالات فاسده و آراء و افکار باطله و کردار نکوهیده و بالآخره عقائد و ملکات خبیثه و سیئه گردید ، و موجب

فاصله افتادن بین آنان و بین حقّ شد، و این سیر انحرافی تشریحی بر خلاف سنّت تکوین و متن واقع گشت.

البته اصل خلقت شیطان از روی مصلحت بود، و گرنه خدا نمی‌آفرید. و اینک هم شیطان یک مأمور خداست که حکم بازرسی دارد، و نمی‌گذارد اشخاص آلوده و مبتلا به غلّ و غشّ عالم طبیعت و نفوس اّماره، در حرم خداوند قدم گذارند. بازرسی میکند، و تفتیش صحیح به عمل می‌آورد؛ آنانکه پاک هستند طبق آیه کریمه **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**،^۱ شیطان را بدانها دسترسی نیست، و آنانکه بر خدا پیشی میگیرند و از استکبار و تکبر بهره‌کافی دارند، و صفات عُلّیا و أسماء حُسنای خدا را دزدیده و به خود نسبت میدهند، جلوی آنها را میگیرد و نمی‌گذارد در حرم خداوندی که جای خلوص است وارد شوند.

اگر شیطان نبود، عالم نزول و طبع و این دنیای پر غوغا نبود. زیرا شیطان سبب نزول و هبوط آدم بدین عالم شد؛ قبل از آن همه در بهشت بودند، ولی بهشت عالم دَرّ که فقط بهشت استعداد و قابلیت بود و انسان همانند فرشتگان و حوریان قابل ترقّی و تکامل نبود. شیطان موجب نزول آدم در این عالم و حرکت و مجاهده و جستجوی حقّ و تدارک مافات شد، و بالأخره انسان از **أَسْفَلِ السَّافِلِينَ** با قدم مجاهده با اراده‌پروردگار حیّ قیوم به **أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ** رسید. انسان از

۱- آیه ۸۲ و ۸۳، از سوره ۳۸: ص: «شیطان گفت: سوگند به عزّت تو که تمام بنی‌آدم را من اغوا میکنم، مگر آنانکه از بندگان مخلص تو باشند.»

ملائکه هم اشرف شد، و این همه فضائل و درجات کسب نمود. اینها همه در اثر خلقت شیطان است، و فوائد آفرینش او؛ گرچه او چون خودش حجاب است و پیوسته منفور و ملعون - زیرا لازمه چنین حجابی که پیوسته موجب بُعد و دوری شود چنین است - ولیکن اصل مصلحت آفرینش شیطان را از نظر نباید دور داشت، و شیطان را موجودی مستقل و جدا از حکومت حضرت حق دانست، و او را در کارهای خود فعلاً لِمَا يَشَاءُ پنداشت؛ که این توهّم عین شرک است، و ضعف دستگاه حضرت ربوبی را میرساند.

انسان را خداوند با اراده و اختیار آفرید، و لازمه این اختیار بدینصورت و کیفیت که بتواند انتخاب کارهای خوب و یا کارهای بد را کند، تسلط شیطان و اغوای او به وسیله دعوت و ترغیب به زشتیهاست، تا آنکه انسان مجاهد و استوار شناخته شود و به مقام کمال و فعلیت برسد، و انسان هوسباز و هوسران نیز شناخته شود؛ و

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.^۱

وگرنه خوب و بد و نیکی و زشتی از هم جدا نبودند، و همه میخواستند خود را جا زنند و در مقام و شکل اولیای خدا بر مسند قرب قرار گیرند.

و با این بیان، اشکالات سبعة ابلیسیّه تماماً جواب داده می شود

۱- قسمتی از آیه ۴۲، از سوره ۸: الأنفال: «تا آنکه کسی که هلاک میگردد، از روی بیّنه و بصیرت هلاک گردد؛ و هر کسی که زنده می شود و حیات طیّبه می یابد، از روی بصیرت و بیّنه باشد.»

و همه بطور وضوح ، عدم صحّتش روشن می‌گردد.^۱
 باری ، آنچه موجب انحراف انسان از سبب تکوین و
 جادّه مستقیم شد ، همین استکبار و خودپسندی بود که او را
 بر خلاف اصالت واقع در نظر خودش بلند و بالا جلوه میداد ؛ و این
 باید بسوزد و نابود شود و در جهنّم گذاخته گردد ، زیرا که جز حقّ و
 آثار حقّ و صفات حقّ ، چه کسی در توان دارد که مستقلاً از خود
 چیزی را بداند .

در آیه‌ای که در مطلع گفتار قرائت شد وارد است که : **فَبِئْسَ
 مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ** «پس بد است جایگاه متکبران» و جهنّم جایگاه
 متکبران است .

شیطان امر خدا را در سجده و فروتنی نسبت به آدم اطاعت
 نکرد ، و استکبار ورزید . همه فرشتگان اطاعت کردند مگر ابلیس که
 ابا و امتناع نمود و از سجده کردن خودداری کرد ، و از کافران شد :

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ .^۲

۱- از این اشکالات ، شش تا را علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی در اوائل
 سوره اعراف در تفسیر «المیزان» ج ۸ ، از ص ۴۳ تا ص ۵۸ ذکر کرده و جواب
 کافی داده‌اند . و این اشکالاتی است که در «روح المعانی» از شارح «اناجیل اربعه»
 ضمن صورت مناظره‌ای که بین ابلیس و ملائکه بعد از حادثه آدم واقع شد ذکر
 میکند ، و آلوسی میگوید : فخر رازی گفته است : اگر اولین و آخرین جمع شوند
 و حکم به تحسین عقل و تقبیح آن نمایند ، هیچ مفرّ و خلاصی از این اشکالات
 را نمی‌یابند ، و همه را لازم می‌شمارند .

۲- ذیل آیه ۳۴ ، از سوره ۲ : البقرة

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۱.
 اسْتَكْبَرَتْ أُمَّ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ۲.

ابلیس دعوی انانیت کرد و در مقابل حضرت حق ، وجود و هستی را به خود نسبت داد و گفت : أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ،^۳ من از آدم بهترم ، چون مرا از آتش آفریدی و او را از گل !

و چون آتش رو به بالا می‌رود و استکبار دارد ، لذا خود را بر آب و خاک که گل را می‌سازند مقدّم و برتر می‌بیند . همین استکبار بود که خطاب «اهبط» را به شیطان رسانید :

قَالَ فَأَهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّغِيرِينَ ۴.

«خداوند به ابلیس گفت : پائین برو از این بهشت ، تو چنین توان و موقعیتی نداری که در بهشت خود را بزرگ ببینی و بزرگ بدانی و بزرگی کنی . پس خارج شو که حقاً تو از پست‌شدگان می‌باشی.»

استکبار - یعنی خود را بزرگ دیدن - موجب هبوط و نزول شیطان از بهشت شد ، و او را ملعون و جهنمی نمود ، و مطرود و منفور شد . چرا که در قبال حق ، خود را ذی اثر دانست ، و این خیالی است عظیم و گناهی است نابخشودنی .

بر اثر همین کبر و تکبر و استکبار است که بشر هم پیوسته خود را از بهشت دور میکند و به جهنم و عالم بعد نزدیک می‌سازد . و همواره

۱ و ۲- آیه ۷۴ و ذیل آیه ۷۵ ، از سوره ۳۸ : ص
 ۳ و ۴- قسمتی از آیه ۱۲ ، و آیه ۱۳ ، از سوره ۷ : الأعراف

این استکبار او را به باطل گرایش میدهد، و به موهومات و تخیلات و امور اعتباریه دلبنده میکند، و از حقائق دور و مهجور؛ و چنان در عالم خیالات و موهومات فرو میرود و زیست میکند که گویا در عالم خارج و هستی مطلق و ذات حضرت حیّ قیوم ذوالجلال و الإکرام، غیر از وجود تخیلی خود چیزی نمی‌پندارد، و انکار حق را بالمرة می‌نماید؛ رسولان خدا را کوچک می‌شمارد، و سخن حق را قبول نمی‌کند و زیر بار حق نمی‌رود.

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ أَسْتَكْبِرْتُمْ فَفَرِحُوا
كَذَّبْتُمْ وَفَرِحُوا فَتَتَلَوْنَ^۱.

(خداوند در مقام مؤاخذه در خطاب با یهودان که سر از فرمان پیامبران می‌پیچیدند میفرماید: «آیا هر وقت که رسولی چیزی برای شما آورد که نفوس شما بدان میل نداشت و آنرا نمی‌پسندیدید، استکبار و بلندمنشی می‌نمودید؟ پس جماعتی از آن رسولان را تکذیب نموده و به دروغ نسبت میدادید، و جماعتی از آنان را می‌کشیدید!»)

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ
وَ كُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ^۲.

«و اما کافران (در روز قیامت به آنان چنین خطاب می‌شود): آیا اینطور نبود که آیات ما چون بر شما خوانده می‌شد، شما استکبار

۱- ذیل آیه ۸۷، از سوره ۲: البقرة

۲- آیه ۳۱، از سوره ۴۵: الجاثية

می نمودید، و شما از طائفه مجرمان بودید؟!»

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۱.

«آن کسانی که آیات ما را تکذیب نموده و به دروغ نسبت دادند، و خود را از پذیرش آنها بالا و بلندتر دانستند، و ترفع و تکبر به خرج دادند؛ آنانند اهل آتش که در آن مخلد می مانند.»

فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا
قُوَّةً أُولَٰئِكَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا
بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ^۲.

«و اما قوم عاد در روی زمین بلند منشی و استکبار نمودند بدون حقی که داشته باشند، و چنین گفتند که: کیست که از ما قوت و قدرتش بیشتر باشد؟ آیا آنان ندیدند که آن خداوندی که آنان را آفریده است از آنان قوت و قدرتش بیشتر است؟ و قوم عاد چنین بودند که آیات ما را انکار می نمودند.»

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ
بِیَوْمِ الْحِسَابِ^۳.

«(چون فرعون اراده کشتن موسی را نمود) موسی گفت: من پناه میبرم به پروردگار خودم و پروردگار شما از هر شخص بلندمنش و

۱- آیه ۳۶، از سوره ۷: الأعراف

۲- آیه ۱۵، از سوره ۴۱: فصلت

۳- آیه ۲۷، از سوره ۴۰: غافر

سرکش و متکبری که ایمان به روز بازپسین نمی آورد.»

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ * الَّذِينَ يُجَادِلُونَ
فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَنٍ أَتَيْهِمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ
ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ ۱

(پس از آنکه خداوند فرمود: ما یوسف را با آیات و بیانات فرستادیم، و پیوسته شما در آنچه آورده بود شک آوردید، تا چون بمرد گفتید: خدا بعد از او رسولی نمی فرستد، میفرماید:) «اینطور است ای پیغمبر، که خداوند هر شخص اسراف کننده و متجاوز و شک آورنده و تردید کننده را گمراه میکند؛ آنانکه در آیات خداوند بدون حجّت و دلیلی که داشته باشند مجادله می کنند. این گناه و هلاکت عظیمی است در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند. اینطور است ای پیغمبر، که خداوند مُهر میزند بر تمام دل و اندیشه شخص متکبر و سرکش و جبار ۲.»

۱- ذیل آیه ۳۴ و آیه ۳۵، از سوره ۴۰: المؤمن

۲- البّته باید در این آیه شریفه توجه داشت که لفظ «کلّ» بر لفظ «قلب» مقدم است نه مؤخر، و چنین است: عَلَيَّ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ، و چنین نیست: عَلَيَّ قَلْبٍ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ. زیرا اگر لفظ «کلّ» مؤخر بود معنایش این می شد که: خداوند مهر میزند بر دل و اندیشه تمام افراد متکبر. و اما این مهر خوردگی بر تمام قسمت های دل هر فرد متکبر بود یا بر بعضی از قسمت ها، و بقیه قسمت ها سالم بود؛ دیگر آیه در این زمینه ساکت بود و مفهومی نداشت. و اما در آیه که لفظ «کلّ» مقدم آمده است معنایش این می شود که مهر خوردگی بر تمام قسمت های دل شخص متکبر و جبار است، و هیچ قسمت از نواحی دل او بدون مهر خوردگی نیست و سالم نخواهد ماند. و از طرفی چون جنس متکبر»

این از طرفی، و از طرف دیگر در بسیاری از آیات قرآن، خداوند تمجید و تعریف میکند کسانی را که تکبر و استکبار نمی‌ورزند و از عبادت و اطاعت خدا سر باز نمی‌زنند و بلندمنشی و بلندپروازی ندارند؛ همچون آیه:

ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ^۱.

«و می‌یابی ای پیغمبر، نزدیکترین اهل مودّت را به مؤمنین، آن کسانی را که می‌گویند: ما نصاری هستیم) به علّت آنکه از میان آنها علماء روحانی و معنوی و رهبانان هستند، و به علّت آنکه ایشان استکبار ندارند.»

و همچون آیه:

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونََهُ وَ لَهُ يُسْجُدُونَ^۲.

«حقّاً آنانکه در نزد پروردگار تو هستند از عبادت او استکبار

از لفظ متکبر اراده شده است، گرچه تصریحی نسبت به جمیع متکبران نشده است، لیکن از اطلاق لفظ جنس متکبر در این زمینه خطاب، استفاده «عموم افرادی» نیز می‌شود.

و بنابراین، معنای آیه این می‌شود که: خداوند بر تمام نواحی دل هر شخص متکبری مهر می‌زند. و معلوم است که آنچه را تقدیم لفظ «کل» به همین بیانی که نمودیم میرساند، تأخیر آن نمی‌رساند. و به جهت همین نکته دقیق لفظ «کل» مقدم شده و در اینصورت اشمال و اعمّ از نقطه نظر اجزاء موضوع خواهد بود.

۱- ذیل آیه ۸۲، از سوره ۵: المائدة

۲- آیه ۲۰۶، از سوره ۷: الأعراف

نمی‌ورزند ، و تسبیح او را بجای می‌آورند و برای او سجده می‌کنند.»
و همچون آیه :

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ .^۱

«این است و جز این نیست که به آیات ما کسانی ایمان می‌آورند که چون بدان آیات متذکر شوند ، به رو به زمین در سجده بیفتند و به حمد پروردگارشان تسبیح کنند ، و ایشان استکبار نمی‌نمایند.»
و محصل مطلب آنست که : این حسّ بلندپروازی و سرکشی و خودبینی و خودمحوری و خودنگری که بر اصالت واقع نیست ، از نفس اماره به سوء و از حجاب غلیظ بین بنده و بین خدا - در اثر تسویلات شیطان و ابلیس - پدیدار می‌شود . و چون وجود ابلیس از آتش است ، لذا این حجاب آتش خواهد بود . و هر کس بدین حجاب محجوب گردد با ابلیس هماهنگی نموده ، و در اثر اتحاد و هم‌افق شدن با آن کانون آتش ، آتشین خواهد شد ؛ و در روز قیامت که این حجاب به صورت آتش جلوه‌گر است ، در آن معذب و مخلّد خواهد بود .

عجیب است که خداوند به صورت استفهام تقریری سؤال میکند که : «آیا اینچنین نیست که جهنّم محلّ و منزلگاه متکبران میباشد؟» :

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ .^۲

و نیز به صورت حتم و جزم حکم میکند که : «آن کسانی که از

۱- آیه ۱۵ ، از سوره ۳۲ : السّجدة

۲- ذیل آیه ۶۰ ، از سوره ۳۹ : الزّمر

عبادت من استکبار ورزند ، بزودی به حال ذلت و خواری در دوزخ داخل می شوند.» :

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ
دَاخِرِينَ.^۱

تمام گناهان و تجاوز به حقوق و تعدی به نوامیس و أعراض و اموال و قتل نفوس ، همه از استکبار پیدا می شود . و بطور کلی فساد روی زمین از این حسّ خودپسندی است که انسان را از انقیاد و تسلیم در برابر حق باز میدارد ، و پیوسته دیده دل و دیده بصر او را گرایش به باطل میدهد ، و حسّ پذیرش موعظه و اندرز را در وجود او از بین می برد . و هر وقت به او نصیحتی شود ، از روی غرور و خودپسندی در پیله کبر و نخوت میرود و در آن می خزد ، و هزار تار عنکبوتی از عزّت به گناه و مجاز و باطل به دور خود می تند . آیا این آتش نیست و سزاوار آتش قیامت نیست ؟

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهَ
عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ ۖ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ .
وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ
وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ .
وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ
لَبِئْسَ الْمِهَادُ.^۲

۱- ذیل آیه ۶۰ ، از سوره ۴۰ : غافر

۲- آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶ ، از سوره ۲ : البقرة

«و بعضی از مردم (همچون اُخْنَس بن شُرَیْق که یکی از منافقان بود) چنان در گفتار زیبا و دلفریب خود برای آنکه به متاع و بهره دنیوی برسد، چرب زبانی کند و دروغ بلافد که تو را ای پیغمبر، زیبایی گفتارش به تعجب درآورد. و از شدت نفاق و کثی‌ای که دارد، خدا را نیز بر صحّت گفتار و نیت باطن خود گواه گیرد، در حالیکه سخت‌ترین و شدیدترین دشمنان است.

و چون از محضر تو دور شود، آنچه در توان دارد بکار می‌گیرد برای آنکه در روی زمین فتنه و فساد کند، و حاصل مردم را از زراعت تباه کند، و نسل بشر را قطع کند. و خداوند فساد را دوست ندارد. و چون به او از در نصیحت و اندرز گفته شود: از خدا بپرهیز و راه راستی و تقوی پیشه گیر، غرور و خودپسندی باطل و زشت او را فرا می‌گیرد. چنین کسی جهنّم برای او کافی است؛ و جهنّم بد آرامگاهی است.»

بلی این جهنّم آتشی است افروخته برای متکبران و سرکشان که از حقّ تمرّد می‌کنند، و این کبر و خودپسندی در هر صورت و لباسی پدید آید جهنّم با او خواهد بود.

از روشن‌ترین مصادیق استکبار، شرک به خداست. یعنی چیزی را در قبال حضرت او مؤثّر دانستن، و در عالم وجود برای او تأثیر و اثر مستقلّ قائل شدن. و کدام گناه از این بالاتر که کسی در برابر این خورشید عالمتاب که تمام عالم هستی را لباس وجود و دوام پوشانیده است، و در هر لحظه خود بر این عالم، وجود و ثبات

می‌بخشد، و نیرو و قدرت می‌دهد، و حیات و علم افاضه میکند، و بینائی و شنوائی و هزاران حسّ، دائماً و لاینقطع در موجودات به رحمت عامّه خود عنایت میکند؛ خود را و یا موجود دیگری را مستقلاًّ ذی اثر بداند، و خدا را از اطلاق وجود و هستی و از نامتناهی بودن صفات و اسماء خود تنازل دهد، و در عالم تخیل او را بشکند و نسبت ناروا به او دهد؟

و لذا می‌بینیم در هر جا که شاخه‌ای از استکبار هست، همانجا شرک به خدا موجود است. غایه الامر درجات و مراتب شرک، تفاوت دارد؛ بعضی‌ها مبتلا به شرک جلیّ، و غالب افراد مردم مبتلا به شرک خفیّ هستند.

خداوند بزرگ است، و بزرگی زینده اوست، زیرا هر بزرگی‌ای که در تصوّر آید شعاعی و لمحّه‌ای از بزرگی اوست. ذات اقدس او هر چه دعوی بزرگی کند حقّ است.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ
الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ^۱

«اوست خداوند، آنکه هیچ معبودی غیر از او نیست؛ حاکم و حکمران مقتدر، و پاک و پاکیزه از هر نقص و عیب، و ایمنی دهنده، و مُسَیْطِر و حافظ عالم و عالمیان، و قاهر و غالب بر جمیع مخلوقات، و دارای مقام جبروت و عظمت و بزرگی. پاک و مقدّس است خداوند از آنچه برای او از هر گونه شریک و انبازی که قرار

۱- آیه ۲۳، از سوره ۵۹: الحشر

میدهند.»

چقدر عالی و پرمحتواست ندای **الله أكبر** که تمام مراتب کبر و تکبر و استکبار را مختص ذات اقدس او میکند، و علاوه می‌رساند که او از هر چه اندر وصف بیاید باز هم بالاتر و بزرگتر است. و بر همین اساس در سوره مدثر که در اوائل بعثت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است، این آیه آمده که:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ ۱

«ای دثار و گلیم به خود پیچیده! بر خیز و مردم را بر حذر دار، و پروردگارت را تکبیر گوی!»

و چقدر عالی و پر محتواست آخرین آیه از سوره اسراء:

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا ۲

«و بگو (ای پیغمبر!) که حمد و ستایش اختصاص به خداوند دارد؛ آنکه برای خود فرزندی نگرفته است، و در حکومت و فرمانفرمائی بر عالم وجود شریکی ندارد، و هیچگاه فتور و سستی به دستگاه او رخنه نکند تا محتاج به مددکاری گردد. و (ای پیغمبر!) او را به بزرگترین درجات بزرگی به بزرگی یاد کن!»

کسانیکه شرک می‌آورند، به همان مقدار شرک از روح استکبار در آنها موجود بوده است، و شرک باید با جهنم سوخته شود.

۱- آیات ۱ تا ۳، از سوره ۷۴: المدثر

۲- آیه ۱۱۱، از سوره ۱۷: الإسراء

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ .^۱
 «خداوند هیچگاه شرک را مورد غفران و آمرزش خود قرار
 نمیدهد ، اما غیر از شرک را نسبت به کسانی که بخواهد می‌آمرزد.»
 وَإِذْ قَالَ لُقْمَنُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ
 الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ .^۲

«و زمانی که لقمان در حال پند و اندرز پسرش ، به او می‌گفت :
 ای نور دیده من ! به خدا شرک نیاور ، چون شرک به خدا ستمی گران
 و سنگین است.»

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا .^۳
 «و هر کس به خداوند شرک آورد ، حَقًّا گناه عظیمی را مرتکب
 شده ، و نسبت دروغ و افترای بزرگی را داده است.»
 وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ
 تَهْوِي بِهِ إِلَى الْأَرْضِ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ .^۴

«و هر کس شرک به خدا آورد (گوئی انسانیت او یکباره سقوط
 کرده ، و به دار البوار رسیده است) همچنانست که او از آسمان سقوط
 کرده ، و مرغان هوا او را در میان فضا برابند ، و یا آنکه باد او را به
 مکانی دور دست پرتاب کند.»

۱- صدر آیه ۴۸ و ۱۱۶ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

۲- آیه ۱۳ ، از سوره ۳۱ : لقمان

۳- ذیل آیه ۴۸ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

۴- قسمتی از آیه ۳۱ ، از سوره ۲۲ : الْحَجَّ

یعنی هستی و ارزش انسان به توحید و أصالتِ واقع‌بینی و واقعی‌بینی اصالت است، و چون دیده‌دل انسان نابینا شد، و یا دوبین شد و عالم هستی و تکوین را به دیده‌یک‌بین ننگریست، در اینصورت دیگر انسان نیست. او باطل‌گراست. و معلوم است که راهی به رشد و نمو و ارتقاء ندارد، مسیر او مسیر بُعد و دوری است. و بالأخره به مظاهر دوری و بُعد که دوزخ‌گدازان است می‌رسد. و معلوم است که چون انسانیت خود را خراب، و نطفه رشد و تکامل و بصیرت را خفه کرده است، از بدترین خلائق خواهد بود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ.^۱

«آن کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب (چون یهود و نصاری، و به پیامبر اسلام ایمان نیاورده‌اند) و کسانی که به خداوند شرک آورده‌اند، در آتش سوزان جهنم بطور جاودان و خلود می‌مانند؛ و ایشانند بدترین و خبیث‌ترین مخلوقات.»

و بر همین اصل دوزخی بودن مشرکان، کافران نیز جهنمی هستند. زیرا با وجود درخشش نور توحید از سیمای رسالت پیامبر عظیم الشان اسلام، و دعوت به توحید حضرت واحد احد صمدی که لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد؛ عدم پذیرش و انقیاد، جز عنوان استکبار و گردنکشی عنوان دیگری ندارد. مگر افرادی از کافران که دنبال حق بوده و در جستجو و تفحص بر آمده‌اند، ولی

۱- آیه ۶، از سوره ۹۸: البینه

بواسطه استضعاف، طبقه حاکم راه وصول آنها را به حقیقت و اسلام و ایمان به محمد مصطفی حبیب الله مسدود کرده‌اند؛ آنها جزء مستضعفین محسوب، و طبق آیه‌ای که در این باره داریم با آنان رفتار می‌شود.

و اما کسانی که هیچگونه تحت ظلم و ستمی قرار نگرفته‌اند، و با اراده و اختیار، دینی را غیر از اسلام اختیار می‌کنند، و در تفحص و تجسس بر نمی‌آیند و یا به مقدار کافی تفحص نمی‌کنند و بالنتیجه دستشان از نور اسلام خالی می‌ماند؛ آنان در راه‌ها و کرپوه‌های عالم آخرت نیز نور ندارند، و گرفتار کجرویها و انحرافات و سرگشتگی‌ها شده، و بالأخره غیر از راه دوزخ نمی‌توانند راه دیگری را بیمایند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا^۱.

«حقاً آنانکه کافر شده‌اند و ستم کرده‌اند، هیچگاه دأب خداوندی چنین نیست که آنان را ببامرزد، و نه آنکه راهی را به آنها بنمایاند؛ مگر راه دوزخ را که در آن بطور مخلد و جاوید بمانند. و این امری است که برای خدا آسان است.»

آری جهنم محل معاندان و کافران است، آنانکه عناد می‌ورزند و روی حق را می‌پوشانند.

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ * مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ *

۱- آیه ۱۶۸ و ۱۶۹، از سوره ۴: النساء

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ۱.

«در روز قیامت به آن گواه بر اعمال و به آن جلودار در حرکت بسوی محشر، که با هر نفسی می‌آیند، گفته می‌شود که: بیفکنید در جهنم هر شخص کفران کننده و عناد آورنده‌ای را که از هر کار خیر مانع میگردیده‌است، و دربارهٔ خلق خدا تجاوز و ستم می‌نموده، و دربارهٔ خود خدا مردم را به شک و ریب می‌انداخته است؛ آن کسی که با خداوند خدای دیگری را قرار داد. بیفکنید شما دو فرشته و گواه او را در عذاب شدیدی!»

و بر همین میزان، منافقان نیز در جهنم خواهند بود. زیرا منافقان در باطن کافرند، و در ظاهر برای مصلحت روزگار و بهره‌برداری از بیت المال و غنائم و آداب و احکام اجتماعی اسلام، خود را مسلمان جلوه میدهند. و لذا در بسیاری از آیات قرآن، منافقان مسلمان نما را با کافران در یک سیاق آورده، و همه را مجموعاً اهل جهنم شمرده است. مانند:

إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ۲.

«حقاً خداوند تمام منافقان و کافران را در جهنم مجتمع خواهد

نمود.»

و مانند:

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ

۱- آیات ۲۴ تا ۲۶، از سورهٔ ۵۰: ق

۲- ذیل آیهٔ ۱۴۰، از سورهٔ ۴: النساء

فِيهَا^۱.

«خداوند به مردان منافق و زنان منافق، و به کافران، و عده آتش دوزخ را داده است که در آن بطور جاوید داخل می شوند.»

جَهْدِ الْكُفَّارِ وَالْمُنْفِقِينَ وَأَغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ^۲.

«با کافران و با منافقان (ای پیامبر) جهاد کن، و با آنان با خشونت و غلظت رفتار کن! و جایگاه آنان دوزخ است.»

و از آنچه گفته شد میتوان بدست آورد که هر گونه بازی کردن با آیات خدا، و اهانت به پیامبران، و امامان، و نوامیس الهیه و مقربان درگاه قدس حضرتش، و یا استهزاء و سبک شمردن و بی اعتنائی کردن، موجب دخول در آتش می باشد.

**فَوَيْلٌ لِّيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ * يَوْمَ
يَدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً * هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ^۳.**

«پس ای وای بر تکذیب کنندگان در آن روز، آنانکه با انعمار و فرورفتن در امور دنیویه، عالم حیات را به بازی گرفتند. در آن روز، سخت به آتش دوزخ افکنده شوند! این همان آتشی است که شما آن را تکذیب می نمودید.»

و نیز بر همین اساس برای هر گونه ظلم و تعدی و تجاوز به حقوق، و هر گونه طغیان و سرکشی، و عده آتش داده شده است:

۱- صدر آیه ۶۸، از سوره ۹: التَّوْبَةِ

۲- قسمتی از آیه ۷۳، از سوره ۹: التَّوْبَةِ

۳- آیات ۱۱ تا ۱۴، از سوره ۵۲: الطُّور

هَذَا وَإِنَّ لِلْمُطْغِنِينَ لَشَرَّ مَأَابٍ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَوَيْسَ الْمِهَادِ * هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ * وَآخِرُ مِنْ شَكْلِهِمْ أَزْوَاجٌ * هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ۱

«اینست ، و بدرستیکه برای طغیانگران و گردنکشان ، مرجع و

بازگشت سخت و بدی است ؛ جهنّم است که در آن وارد شوند ، پس بد منزل و آرامگهی است . اینست بازگشت آنها ، و باید حتماً از آب گرم و حَمِيمٌ و غَسَّاقِ دوزخ بیاشامند ، و نیز از انواع گوناگون از همین قبیل ، از عذاب‌های دیگر بدانها برسد . و این جماعت دوزخیان جماعتی هستند که با رؤسا و طاغین متبوع خود ، یکجا وارد جهنّم می شوند ، و ابداً برای آنان خوش آمدی نیست بلکه بدی احوال است که در آتش فروزان و گداخته وارد می شوند.»

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۚ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۲

«و هر کس با رسول خدا از در شقاق و مخاصمه درآید بعد از آنکه راه هدایت برای او روشن شد ، و غیر از راه مؤمنان راه دیگری را طی کند ، ما بر میگردانیم او را به همانچه او بر میگردد ، و در دوزخ او را وارد می کنیم ؛ و بد بازگشتگاهی است جهنّم.»

و نیز در بسیاری از تجاوزات به حقوق و گناهان مثلاً مانند کشتن مؤمنی را از روی عمد ، در قرآن کریم وعدۀ جهنّم داده شده است :

۱- آیات ۵۵ تا ۵۹ ، از سوره ۳۸ : ص

۲- آیه ۱۱۵ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا.^۱

«و هر کسی که شخص با ایمانی را از روی عمد بکشد، جزای او جهنم است که در آن بطور جاودان و مخلد می ماند، و خداوند بر او غضب میکند، و او را مورد لعن و دورباش از رحمت خود قرار میدهد، و برای او عذاب دردآوری مهیا و آماده می سازد.»
و برای فرار از جنگ و جهاد با کفار نیز وعده جهنم و غضب خدا داده شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَيْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ
الْأَدْبَارَ * وَمَنْ يُولُوهُمْ يُؤْمِدْ دُبْرَهُ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مَتَحَرِّزًا إِلَى
فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ.^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر برخورد کنید با کفار که مجتمع شده و به شما برای قتال و جنگ حمله‌ور شده‌اند، پشت به آنها نکنید! و روی از جنگ برنتابید! و هر کس در روز ملاقات و مقابله از دشمن روی بگرداند و پشت کند - مگر آن کس که بخواهد از کنار حمله‌ور شود، و یا آن کس که بخواهد جماعتی را همدست کند و آنان را با خود برای مقابله حاضر سازد - پس حقا به غضب خدا روی آورده است، و جایگاه او جهنم است و بدبازگشتگاهی است.»
و همچنین برای بعضی دیگر از معاصی و گناهان نیز وعده جهنم

۱- آیه ۹۳، از سوره ۴: النساء

۲- آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۸: الأنفال

داده شده است .

در کتاب «أمالی» صدوق از پدرش از سعد از ابن عیسی از ابن فضال از ابن بُکَیر از زرارة، از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که گفتند: چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم را به معراج سیر دادند، حضرت رسول به هیچیک از خلائق آن عالم عبور نکرد مگر آنکه در روی او آثار سرور و لطف و بشاشت و فرح دید. تا آنکه عبور کرد به یک مخلوقی که او به رسول الله التفاتی نکرد، و هیچ چیز نگفت، و رسول الله او را خشمگین و عبوس و روی درهم کشیده یافت .

رسول الله فرمود: ای جبرئیل! ما به هر مخلوقی که مرور کردیم آثار محبت و لطف و بشاشت دیدیم جز این مخلوق! این مخلوق کیست؟! جبرائیل گفت: این **مالک**، خازن جهنّم است؛ اینطور خداوند او را خلق کرده است .

رسول خدا فرمود: من میل دارم که از او بخواهی آتش را به من نشان دهد. جبرائیل به مالک گفت: اینست **محمد رسول الله** و از من خواسته است که از تو بخواهم تا آتش را به او نشان دهی! حضرت باقر فرمودند: مالک یک گردن از گردنهای آتش را به آن حضرت نشان داد. و چون حضرت آن را دیدند دیگر کسی آن حضرت را خندان نیافت تا وقتی که خداوند عزّ و جلّ او را قبض روح نمود.^۱

۱- «أمالی» صدوق، مجلس ۸۷، طبع سنگی، ص ۳۵۷ و ۳۵۸

و در «أمالی» شیخ وارد است که امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای که به اهل مصر نوشتند، در وصف آتش روز قیامت چنین ذکر می‌کنند که:

قَعْرُهَا بَعِيدٌ ، وَ حَرُّهَا شَدِيدٌ ، وَ شَرَابُهَا صَدِيدٌ ، وَ عَذَابُهَا
جَدِيدٌ ، وَ مَقَامِعُهَا حَدِيدٌ . لَا يَمْتَرُ عَذَابُهَا ، وَ لَا يَمُوتُ سَاكِنُهَا . دَارٌ
لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ ، وَ لَا تُسْمَعُ لِأَهْلِهَا دَعْوَةٌ - الْخَبَرُ .^۱

«ته جهنم بسیار دور است، و آتش آن شدید است، و آشامیدنیهای آن چرک خون آلود و یا فلز گداخته است، و عذاب آن همیشه جدید و تازه است، و گرزهای آن از آهن است. عذابش هیچوقت تخفیف نیافته و سبک نمی‌شود، و ساکنان آن هیچوقت نمی‌میرند. خانه‌ای است که در آنجا رحمت نیست، و هیچ خواهش و تقاضائی از اهل آن شنیده و پذیرفته نمی‌شود.»

۱- «أمالی» طوسی، جزء ۱، طبع سنگی، ص ۱۸

مجلس معباد و دوم

اہل ہنرمند درکات آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ * أَلَمْ تَكُنْ أَيْتِي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاكُفِّرُ بَهَا تَكْذِبُونَ * قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ * قَالَ آخُسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ * إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَأَغْرَبْنَا وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ * فَأَتَّخَذَتْهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمُ ذِكْرِي وَكُنتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ * إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ السَّافِرُونَ .

(آيات ۱۰۳ تا ۱۱۱، از سوره ۲۳: المؤمنون)

«و آنانکه میزان‌های اعمال آنها سبک است کسانی هستند که

نفوس خود را در دنیا به زیان باخته‌اند، و در آتش دوزخ جاودانند. آتش چهره‌های آنان را می‌سوزاند، و آنان در آتش با سیمای عبوس و درهم کشیده و چرده شده و دندانهای پیدا شده می‌باشند. (به آنها خطاب می‌شود که:) آیا چنین نبود که آیات ما بر شما تلاوت می‌شد، و شما آن آیات را تکذیب می‌کردید؟! می‌گویند که: ای پروردگار ما! شقاوت نفوس ما بر ما غلبه کرد، و ما از گمراه شدگان بودیم. پروردگارا! ما را از این آتش بیرون بیاور! و چنانچه ما به همان اعمال زشت بازگشتیم در اینصورت از ستمکاران می‌باشیم.

خداوند می‌گوید: ساکت شوید و چون خفه‌شدگان دم‌نزنید در میان آتش و هیچ با من سخن نگوئید! جمعی از بندگان من می‌گفتند: بار پروردگارا ما ایمان آوردیم، پس ما را پیامرز و رحمت را بر ما بفرست، و تو بهترین رحم‌کنندگان و رحمت‌آوران هستی؛ و شما آنان را به مسخره گرفتید تا به جایی که آنان موجب فراموشی یاد شما از من شدند، و شما بودید که به آنها می‌خندیدید. من امروز به واسطه تحمل و استقامت آنان به آنها پاداش می‌دهم، و آنانند رستگاران.»

در این آیات می‌بینیم که جهنمی‌ها علت تکذیب آیات خدا را، شقاوت نفوس و غلبه انتخاب زشتی بر نیروی خوبی و انتخاب امر نیک قرار می‌دهند.

و نیز در بسیاری از آیات می‌بینیم که علت دخول جهنمیان را در آتش دوزخ، تحقق و ثبوت و وجوب کلمه الهیه قرار می‌دهد،

همچون آیه :

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ .^۱

«بدرستیکه آنانکه کلمه پروردگار تو بر آنها ثابت و استوار شد ،

ایمان نخواهند آورد.»

و همچون آیه :

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ

لَا يُؤْمِنُونَ .^۲

«و ای پیامبر ! اینچنین است که کلمه پروردگار تو ، بر کسانیکه

فسق می‌ورزند و از راه حق عدول می‌کنند مَهر شده ، و محقق و ثابت

گردیده است که آنان ایمان نمی‌آورند.»

و همچون آیه :

وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ

النَّارِ .^۳

«و ای پیامبر اینچنین است که کلمه پروردگار تو ، بر کسانیکه کافر

شده‌اند ثابت و واجب گردیده است که آنان از اهل آتش می‌باشند.»

و همچون آیه :

قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ .^۴

«(چون خازنان دوزخ از علت سوق آنها به جهنم پرسش می‌کنند

۱ و ۲- آیه ۹۶ و آیه ۳۳ ، از سوره ۱۰ : یونس

۳- آیه ۶ ، از سوره ۴۰ : غافر

۴- ذیل آیه ۷۱ ، از سوره ۳۹ : الزمر

که آیا پیامبران نیامدند ، و شمارا از لقاء و دیدار چنین روزی بر حذر نداشتند ؟ آنان در پاسخ) می‌گویند : آری ! و لیکن کلمه عذاب بر کافران محقق و استوار شد.»

و همچون آیه :

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ .^۱

«آیا آن کسی که کلمه عذاب بر او محقق و ثابت گردیده است ، پس آیا تو می‌توانی کسی را که در آتش است برهانی و او را بگیری و نجات دهی؟!»

و همچنین است بسیاری از آیات دیگر قرآن کریم درباره امت‌های گذشته که چون مخالفت پیامبران را نمودند و تمرد و تجرّی کردند ، و بالأخره دچار عذاب دنیوی و هلاکت ، و غایه الامر به عذاب اخروی و پاداش جهنم رسیدند ؛ کلمه عذاب و گفتار عذاب بر آنها محقق و ثابت شد . چنانکه در سوره فصلت و سوره احقاف و سوره یس بیان می‌فرماید .

و از همه آنها روشن‌تر و صریح‌تر این آیه سوره تنزیل است :

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى بَهِدَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ .^۲

«و اگر ما می‌خواستیم ، به هر نفسی هدایت او را می‌دادیم ، ولیکن گفتار من بر این محقق و استوار شده‌است که هر آینه جهنم را از

۱- آیه ۱۹ ، از سوره ۳۹ : الزمر

۲- آیه ۱۳ ، از سوره ۳۲ : السجدة

تمامی جنّ و تمامی افراد انسان پر کنم.»

و این آیه بسیار مفاد عالی‌ای دارد، و هزار کتاب حکمت می‌آموزد. و کیفیت خلقت، و اراده و مشیت، و ربط حادث به قدیم، که همان ظهور و طلوع نور توحید به عالم امکان است را می‌فهماند. و از همین جهت است که در کتاب «ثواب الأعمال» مرحوم صدوق روایت کرده است از محمد بن حسن از محمد بن حسن صفّار از محمد بن یحیی از أحمد بن معروف از محمد بن حمزة که او گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرموده‌اند:

مَنْ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِلَى صِفَتِهَا فَلْيَقْرَأِ الْوَاقِعَةَ . وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى صِفَةِ النَّارِ فَلْيَقْرَأْ سَجْدَةَ لِقْمَانَ ^۱.

«هر کس اشتیاق به بهشت دارد، و اشتیاق به آثار و خصوصیات آن دارد سوره واقعه را بخواند. و هر کس دوست دارد که به خصوصیات و کیفیات آتش نظر کند، باید سوره المّ تنزیل را (که آنرا سوره سجده نیز نامند) بخواند.»

و ما می‌دانیم که سوره سجده از نقطه نظر تفصیل عذاب خصوصیتی ندارد، مگر همین آیه کریمه که در آن واقع است؛ و گرنه در بسیاری از سُور قرآن تفصیل و صفات جهنّم بیشتر و مشروح‌تر و

۱- «ثواب الأعمال» طبع سنگی، ص ۶۶؛ و مراد از «سجده لقمان» سوره المّ تنزیل است که سی و دومین سوره از قرآن است، و چون بعد از سوره لقمان قرار گرفته است برای آنکه از سه سوره دیگر قرآن که دارای سجده است مشخص و ممتاز شود، آنرا سجده لقمان گویند؛ یعنی آن سوره سجده‌ای که متصل به سوره لقمان است.

مفصل‌تر آمده است .

باری، این آیه بطور وضوح بیان می‌کند که اگر خدا می‌خواست ، هر فرد از افراد ذی نفوس را به هدایت تکوینیّه و یا به هدایت تشریحیّه و اراده صلاح و سعادت ، به سعادت و کمال فعلیّت جمال ، هدایت می‌کرد ؛ ولیکن چنین نخواستہ است ، زیرا که اراده کرده است که مردم دارای اختیار باشند ، و آن اختیار نیز عین اختیار خدا و در تحت اختیار خداست . و او چنین اختیار کرده و خواسته است که مردم در جهنّم و بهشت به همین صورت و کیفیت معهوده وارد شوند .

پس اراده و اختیار خدا چنین است که مردم با قدم مجاهده گام بردارند و تکلیف بدانها بشود ، و کسانی که به حسن اختیار راه سعادت و تقرّب را طی می‌کنند ، به بهشت و لقای خدا و رضوان او نائل گردند؛ و کسانی که به سوء اختیار راه شقاوت و بُعد را می‌پیمایند، به جهنّم و لوازم جهنّم مبتلا گردند .

یک سلسله آیات دیگری داریم که بطور واضح شقاوت و عدم ایمان و عدم علم و خیانت‌ها و جنایت‌های مرتکبین را از کفّار و فسّاق و منافقان و متمرّدان و متجاوزان - که همه بدون شک از روی اختیار و اراده آنها بوده است - مستند به طبع خدا یعنی مَهر کردن و مَهر زدن پروردگار دل آنان را می‌نماید ، و یا مستند به ختم کردن که آن هم به معنای مهر زدن است . در سوره بقره می‌فرماید :

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى

أَبْصَرِهِمْ غَشَوَةٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱

«نسبت به کسانی که کافر شده‌اند هیچ تفاوت ندارد ، چه آنان را بترسانی و چه نترسانی آنان ایمان نمی‌آورند . خداوند بر دل‌های آنان و برگوش آنان مهر زده است ، و بر چشم‌های آنان حجاب و پرده‌ای است ؛ و آنان دارای عذابی بزرگ می‌باشند.»

در سوره یس ، پس از آنکه می‌فرماید : «ای پیغمبر ! تو از پیامبران مرسل می‌باشی ، که بر صراط مستقیم فرستاده شده‌ای ، که با این قرآن که از جانب خداوند عزیز و رحیم فرود آمده است انذار کنی و بترسانی قومی را که پدرانشان هم انذار و تحذیر شده‌اند.» می‌فرماید :

فَهُمْ غَفِلُونَ * لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَيَّ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ *
 إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَ
 جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ
 لَا يُبْصِرُونَ * وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۲

«پس آنها غافل هستند . به تحقیق که گفتار ما بر بیشتر آنها محقق و ثابت شد ، و بنابراین آنها ایمان نمی‌آورند . ما گردن‌های آنان را تا زَنخ‌هایشان به غل و زنجیر بسته‌ایم ، و آنان سر بلند کرده شده و چشم بسته هستند ! ما در برابر و روبروی آنها سدّی قرار دادیم و در پشت سر آنها نیز سدّی قرار دادیم ، و ما پرده بر روی دیدگانشان انداختیم و

۱- آیه ۶ و ۷ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- ذیل آیه ۶ و آیات ۷ تا ۱۰ ، از سوره ۳۶ : یس

بنابراین آنها نمی بینند . و برای آنها بدون تفاوت است که آنان را از عذاب خدا بترسانی و یا نترسانی ؛ ایمان نمی آورند.»

و در سوره محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرماید :

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ .^۱

«آنان کسانی هستند که خداوند بر دلهای آنها مهر زده است ، و

آنان از آراء پوچ و واهی خود پیروی می کنند.»

و در سوره نساء ، درباره بنی اسرائیل که نقض عهد و میثاق

می کرده اند ، و به آیات خدا کفر می ورزیده اند ، و پیامبران را بدون

هیچ دلیلی می کشته اند ، و می گفتند : دلهای ما در غلاف از پذیرش

است ، می فرماید :

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا .^۲

«بلکه به سبب کفرشان ، خداوند دلهای آنان را مهر کرده است ،

و بنابراین ایمان نمی آورند مگر جماعت اندکی.»

و در سوره توبه ، درباره مخالفین و متمرّدین که از دستورات

پیامبر درباره جهاد در راه خدا سرپیچی می کرده اند ، و متمکن از جهاد

و نبرد هم بوده اند ولیکن دوست داشتند که با منافقان بوده باشند ، و

بنابراین از رسول الله اذن و اجازه ترک جهاد به دواعی و بهانه های

بیجا می خواسته اند ، می فرماید :

۱- ذیل آیه ۱۶ ، از سوره ۴۷ : محمد

۲- ذیل آیه ۱۵۵ ، از سوره ۴ : النساء

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^۱.

«آنان خوشایندشان اینست که با طائفه مخالفین بوده باشند؛ و خداوند بر دل‌های آنها مُهر زده است، و بنابراین ایشان نمیدانند.»

و نیز در همین سوره وارد است:

وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ^۲.

«و بر دل‌های آنان مُهر خورده شد، و بنابراین آنها نمی‌فهمند و

ادراک نمی‌کنند.»

و در سوره یونس، پس از بیان داستان حضرت یونس پیغمبر علی نبینا وآله و علیه السلام، و پس از آنکه میفرماید: «بعد از یونس نیز ما پیامبرانی را با ادله و بینه به سوی قومشان فرستادیم، و ابداً ایمان نمی‌آوردند به آنچه قبلاً آن را تکذیب نموده بودند.» میفرماید:

كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ^۳.

«ای پیامبر! اینچنین است که ما بر دل‌های متجاوزان مُهر

می‌زنیم.»

و در سوره مؤمن می‌فرماید:

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ^۴.

«ای پیامبر! اینچنین است که خداوند مُهر میکند بر تمام دل و

۱ و ۲- ذیل آیه ۹۳ و ذیل آیه ۸۷، از سوره ۹: التوبة

۳- ذیل آیه ۷۴، از سوره ۱۰: یونس

۴- ذیل آیه ۳۵، از سوره ۴۰: غافر

اندیشهٔ شخص متکبر و صاحب جبروت.»

و بسیاری دیگر از این آیات که بر همین نهج وارد شده است .

و راجع به منافقین در سورهٔ منافقون فرماید :

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ .^۱

«ای پیامبر ! اینچنین است به علت آنکه آنها ایمان آوردند و سپس کافر شدند . بنابراین بر دل‌های آنان مهر خورده شد ، و بنابراین ایشان نمی‌فهمند و ادراک نمی‌کنند.»

و دربارهٔ کفار که در کفرشان شرح صدر دارند ، و غضب خدا و عذاب دردآور خدا برای آنهاست ، و تمام این جهات را مسبب و معلول اختیار و انتخاب زندگی و حیات دنیا بر حیات جاودان آخرت می‌داند ؛ بالأخره همهٔ این اسباب و مسببات را معلول و مسبب از مهر خوردگی دل‌های آنها و گوشها و چشم‌های آنان دانسته و آنان را به غفلت نسبت میدهد ؛ آنجا که در سورهٔ نحل می‌فرماید :

وَلٰكِنْ مِّنْ شَرَحٍ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ لَهٗمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ * ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اَسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلٰى الْآخِرَةِ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدٰى الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ * اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ طَبِعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ اَبْصَرِهِمْ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰغِفٰلُوْنَ * لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ فِى الْآخِرَةِ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ .^۲

۱- آیهٔ ۳، از سورهٔ ۶۳ : المنافقون

۲- ذیل آیهٔ ۱۰۶ و آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹، از سورهٔ ۱۶ : النحل

«ولیکن کسیکه شرح صدر دربارهٔ کفر پیدا کند و سینهٔ خود را به کفر باز کند، بر ایشان غضبی است از جانب خدا، و عذابی است بزرگ. و این به جهت آنستکه آنان زندگی و حیات دنیوی را بر زندگی و حیات اخروی ترجیح دادند، و آن را در هنگام اختیار، دوست داشته و پسندیدند؛ و البتّه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌فرماید. آنانند آن کسانی که خداوند بر دل‌هایشان و برگوش و چشم‌هایشان مُهر زده است، و ایشانند البتّه غافلان.»

و محصل گفتار آنستکه این آیات و بر همین زمینه آیات بسیاری دیگر که در قرآن کریم داریم، به یک نهج و با یک لحن و یک سخن کفر کفّار و اعتداء و تجاوز معتدین را مستند به مُهر زدگی و طبع قلوب آنان یکسره از جانب خدا می‌کند؛ و بدون شک ما هم که اختیار داریم، این اختیار خداست، و منفک از اراده و اختیار خدا نیست، و در عالم حکومت مستقلّی در قبال حکومت خدا نداریم، و به اندازهٔ سر موئی اگر در این اختیار، خود را مستقلّ بدانیم این فرضیهٔ عین ظلم و عین شرک است.

و جملهٔ زیبای: **وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** (و شما هیچ چیز را نمی‌خواهید، مگر آن که خدا بخواهد.) در دو جای قرآن، اوّل: در آیهٔ ۳۰ از سورهٔ ۷۶: **إِنْسَانٍ**، و دوّم: در آیهٔ ۲۹ از سورهٔ ۸۱: **تَكْوِيرَ أَمْدِهِ** است.

پس چون خداوند بر دل‌ها مُهر زده است، مردم نمی‌فهمند، و نمیدانند، و ایمان نمی‌آورند. چون در آیاتی که ذکر شد، در جملات:

و طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ، وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، وَ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ، وَ امثال این آیات می بینیم که جملات فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ، فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا جمله تفریعیّه است، یعنی این مطلب متفرّع بر مطلب سابق و مسبّب از آن سبب است، و هر شخص وارد به ادبیات عرب میدانند که این جملات تفریع است.

و چون بعضی از ترجمه نویسان قرآن‌های دستی چنین گمان کرده‌اند که این معنی مستلزم جبر است، این آیات را اینطور ترجمه کرده‌اند که: «چون خداوند می‌دانسته است که آنها اختیار کفر و تجاوز را می‌کنند، لذا دل آنان را مهر زده است.» و یا در ترجمه آیه ۱۵۵ از سوره نساء چنین ترجمه کرده‌اند که: «بلکه خدا پس از کفر آنها، مهر بر دلشان زد که بجز قلیلی ایمان نیاوردند.» ولی بهتر است که بدون این دخالت‌های شخصی آیه را به همان عنوان که هست ترجمه نمائیم.

گرچه از بعضی آیات قرآن بدست می‌آید که چون انحرافی در آنها بود، خداوند آنان را گمراه کرد؛ همچون آیه ۱۰ از سوره ۲: بقره که درباره منافقان میفرماید:

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا .

«در دل‌های آنها مرض بود، و بنابراین خداوند مرضی را بر روی

آن مرض زیاد فرمود.»

و همچون آیه ۵ از سوره ۶۱: صَفَّ که در باره قوم حضرت

موسی - علی نبینا وآله و علیه الصلوة و السلام - که آن پیغمبر را اذیت می کردند می فرماید :

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ .
«چون آنها خودشان میل به انحراف از حق نمودند ، خداوند دل‌های آنان را از حق منحرف کرد ؛ و خدا طائفه فاسقان را هدایت نمی کند.»

و همچون آیه ۲۶ از سوره ۲ : بقره که دربارهٔ مثالهایی که در قرآن زده می شود ، و کافران اعتراض می کنند که این مثال‌ها برای چیست ؟ می فرماید :

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ .
«خداوند بواسطهٔ این مثالها جماعت بسیاری را گمراه میکند ، و نیز به واسطهٔ آنها جماعت بسیاری را هدایت میکند ؛ و گمراه نمی کند به آنها مگر فاسقان را.»

ولیکن کلام در همان مرض اولیّه ، و گرایش به باطل ، و فسق اولی است که آنها از کجا پیدا شد ؟ اگر از اختیار آنان مستقلاً پیدا شد که این عین تفویض است ، و تفویض شرک محض است ؛ و اگر از ناحیهٔ ارادهٔ خدا و بر اساس اختیار خدا : وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ بوده است ، بنابراین مفاد این آیات هم هیچ تفاوتی با مفاد آیات دیگر ندارد .

باری باید بسیار متوجّه و دقیق بود که خدای ناکرده برای فرار و گریز از مذهب جبریون ، در مذهب اهل تفویض نیفتیم ، زیرا هر دو

مسأله غلط است. جبر خلاف وجدان و حسّ است، و تفویض موجب کنار گذاردن خدا از دخالت در بسیاری از امور، و دخالت دادن غیر است.

باید در معارف الهیه با ادقّ نظر کار کرد، و در مسائل عمیق فلسفی و عقلی، مطالب را برهانی نمود، و گرنه اصول عقائد تقلیدی می‌شود؛ و نتیجه تابع اُخسّ مقدمتین است، و بنابراین ایمان و اعتقاد به خدا و صفات و اسمای حسناى او نیز تقلیدی می‌گردد. و این بلائی است که امروزه غالب مردم بدان مبتلا هستند؛ نه تنها عوام بلکه خواص نیز در مسأله جبر و اختیار، بالأخره خواهی نخواهی گرایش به تفویض پیدا می‌کنند، و مِنْ حَيْثُ إِنَّهُمْ لَا يَشْعُرُونَ در دام و تله این مذهب می‌افتند، و چنین می‌پندارند که مسأله را حل کرده و أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ را خوب فهمیده‌اند.

چقدر خوب و لطیف در این مقام، فقیه نبیه: آیه الله مرحوم حاج آقا رضا همدانی، در کتاب شریف «مِصْبَاحُ الْفَقِيهِ» در جلد طهارت (در صفحه ۵۶ از جزء آخر آن) بعد از استدلال و بیان طهارت جَبْرِيُونِ گوید:

«و روشن‌تر از قول به طهارت جَبْرِيُونِ، قول به طهارت مُفَوِّضَه است. بلکه از «شرح مفاتیح» نقل شده است که ظاهر گفتار فقهاء طهارت آنهاست یعنی اسلام آنها.

و بنابراین، آنچه از کاشف الغطاء نقل شده است که قول به جبر و تفویض را از انکار ضروریات شمرده است، در غایت ضعف و

سستی است. و چگونه گفتار کاشف الغطاء ضعیف نباشد در صورتیکه تصوّر امر بین الامرین که از ائمه ما نقل شده است، برای عامه مردم امکان پذیر نیست تا اینکه بدان معتقد شوند. زیرا که این مسأله امر بین الامرین از مشکلات علوم است، بلکه از اسرار خداوند است که به حقیقت ادراک آن دست احدی از مردم نمی‌رسد مگر آن انسان متفرد و نادر الوجودی که خداوند او را بدین سیر رهبری کرده است.

آیاتو نمی‌بینی چون نظر حادّ و عمیق خود را بیفکنی که: اکثر از اصحاب ما طائفه امامیه که خواسته‌اند متصدی ابطال دو مذهب جبر و تفویض شوند، چنین توان و قدرتی نداشتند که بتوانند از اعتقاد به تفویض تجاوز کنند اگرچه با زبان انکار آن را می‌نموده‌اند. چون چنین می‌پنداشتند که منشأ و علت عدم استقلال بندگان در کارهایی که انجام میدهند، آنست که آن افعال از آنها صادر می‌شود به واسطه اینکه خداوند آنان را بر انجام آن کارها قدرت می‌دهد و اسباب آن کارها را برای آنان مهیا و آماده می‌کند؛ با آنکه گمان نمی‌رود که یک نفر از کسانی که قائل به تفویض است، انکار این مطلب را بنماید.

و حاصل آنکه این عقیده و این مطلب به حسب ظاهر، عین قول به تفویض است. و علاوه بر این، آنکه افکار عامه مردم کوتاه‌تر است از آنکه بتوانند مرتبه‌ای را بالاتر از این مرتبه تعقل کنند که به مرتبه جبر نرسد.

ولیکن تمام این بیانات در مقام تصوّر تفصیلی این مسأله است،

و گرنه در مقام تصوّر اجمالی بعید نیست که آنچه در اذهان عوامّ از اصحاب ما و خواصّ از آنان مغروس است، مرتبه‌ای بالاتر از این مرتبه باشد. چون آنها پیوسته امور تکوینیّه را جمیعاً از کارهای بندگان و غیر این کارها، چه در حدوث و چه در بقاء، به مشیّت و قدرت خداوند متعال می‌دانند؛ بدون آنکه سلسله علل آنرا از تأثیر، عزل و ساقط کنند تا در نتیجه آن نسبت به کارهای بندگان جبر لازم آید، و بدون آنکه ملتزم شوند به آنکه مشیّت و اراده خدا از جمله اجزاء سلسله علل آنهاست، تا اینکه شرک لازم آید و در قدرت و سلطان خداوند فتور و سستی پیدا شود.

و این معنی گرچه تصوّرش بسیار مشکل، و اذعان و اعتقاد به آن در هنگام التفات تفصیلی سخت است، چون در نزد صاحبان عقول قاصره و مغزهای کوتاه‌اندیش تناقض ظاهر است، لیکن اجمالاً در اذهان مغروس است. و مآل و بازگشت این مطلب علی الظاهر به التزام به امر بین الامرین نسبت به معلول‌های جمیع علتهاست، خواه کارهای بندگان باشد که انجام می‌دهند، و خواه غیر آن.

و علی کلّ تقدیر، ابدأً سزاوار نیست که کسی شک کند در اینکه هیچیک از امثال این عقائد که چه بسا فحول از علما، از ابطال آن عاجز مانده‌اند - بخصوص آنکه بعضی از ظواهر کتاب و سنّت نیز با این عقائد مساعد باشد - انکار ضروری شمرده نمی‌شود؛ واللّه العالم. - تمام شد کلام فقیه آیه الله همدانی قدس الله سرّه.

ما در کلام این مرد بزرگوار پس از آنکه قسمت اول آنرا که

می‌فرماید: مسأله امر بین الامرین مشکل است و غالب از فحول اعلام در مسأله تفویض گرفتارند، قبول داریم و صد در صد امضاء می‌کنیم؛ اما در قسمت دوم آن که می‌فرماید: آنچه مغروس است در اذهان همان مسأله لا جبرَ و لا تفویض است بحثی داریم، و آن بحث اینستکه:

آنچه مغروس است در اذهان، آیا کافی است و بدان می‌توان اکتفا نمود یا نه؟ بلکه بر شخص مؤمن متعهد لازم است که با کنجکاو و کوشش و مجاهده، پرده از چهره حقیقت بردارد و ایمان خود را تفصیلاً نه إجمالاً بر اساس عقیده پاک توحید قرار دهد.

و به عبارت دیگر همانطوریکه توحید فطری از آن همه مردم است، حتی یهود و نصاری و مشرکان و مادّیون همگی فطره و جبلاً در کُمون ذات خود مسأله توحید و گرایش به یگانه ذات حضرت حی قیوم علیم حکیم قدیر ازلی و ابدی را می‌یابند ولیکن این توحید فطری و یا توحید ذهنی و مغروس در خاطر، بدون انکشافات خارجیّه و بدون تعقل و تعمّل ادراک و شهود وجدان کافی نیست، و بر همه مردم واجب است که از فطرت به عقل و حسّ تنازل نموده و در مسأله توحید کار کنند و زحمت بکشند تا خدای را یگانه بیابند و وجدان کنند، و با آوردن اسلام و پیروی از رسول الله و کتاب مقدّس قرآن و متابعت از احکام عبادیه سرّ خود را طهارت دهند و به مقام توحید تفصیلی برسند؛ همینطور غرس اجمالی امر بین الامرین در اذهان به چه کار آید؟ در صورتیکه می‌دانیم عمل مردم از خاصّه و

عامه مبنی بر شرک است، شرک خفی و قلبی، گرچه در ظاهر اذعان بر شرک نکنند و قائل به توحید باشند.

و حاصل کلام آنکه: اسلام تنها از ما نفی شرک جلی و بت پرستی خارجی را نمی خواهد، این وظیفه عوام و مستضعفان است؛ از مسلمانان و مؤمنان متوقع است که قدم به قدم در راه توحید پیشرفت کرده و هرگونه مؤثری را جزئی و یا کلی در مقام ذات حضرت احدیت نفی کنند، و او را در عالم وجود، ذاتاً و صفتاً و فعلاً یگانه منشأ اثر بدانند.

آیا این همه آیات قرآن، ما را دعوت به کمال نمی کند؟ آیا این سنت سنیه، و این منهج، و این روایات روشن و مبرهن از معصومان، ما را به ترک شرک خفی و ورود در اسلام اکبر و ایمان اکبر نمی خواند؟ پس در اینصورت جهاد اکبر و هجرت کبری یعنی چه؟ انسان مانند بعضی از عجائز یک جمله **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** می گفت و تمام می شد.

این عبادات، این مجاهدات، و این دستگاه عریض و طویل تشریح، همه برای کشف نور توحید است؛ و بنابراین بهیچوجه نباید به آنچه در ذهن مغروس است - چنانچه تفصیلاً معنای تفویض باشد، و عملاً بنده در خارج خود را و اختیار خود و سائر اسباب را مؤثر بدانند به تأثیر استقلالی - اکتفا کرد.

باری، شاید مراد آن بزرگوار هم این نباشد که می توان اکتفا کرد؛ و فقط در صدد آن بوده باشند که اثبات کنند این عقائد موجب انکار

ضروری نیست، و از نقطه نظر طهارت که مسأله فقهی است مطلب را تمام نموده باشند.

و بالجمله جان و روح مسأله اینستکه: ما اگر بخواهیم به قدر سرسوزنی بنده را مستقلاً در کارهایش مؤثر بدانیم و مستقلاً برای او اختیاری قائل شویم، به همان قدر خدا را از کار خود معزول کرده‌ایم؛ و شرک غیر از این چیزی نیست.

شرک به معنای نفی الوهیت و تأثیر ذات اقدس او نیست، بلکه شرک عبارت از مشترک قرار دادن کارها به دست خدا و به دست غیر اوست؛ و إشراک یعنی چنین عملی را انجام دادن. و بنابراین شرک غلط است، و هیچ تفاوت ندارد که در امور مهمه باشد و یا در امور غیر مهمه، چیزی را که برای خدا شریک قرار دهند و آنرا مستقلاً مؤثر بدانند اختیار انسان باشد و یا فرشته آسمانی و یا دیو زمینی.

و اگر اختیار انسان مستقلاً مؤثر نباشد، بلکه در تحت اختیار خدا بوده باشد، این عین توحید است و غیر از این چیزی نیست. بلکه اختیار بندگان، عین اختیار حضرت حق است سبحانه و تعالی. و ما نباید خدای ناکرده این معنی را مستلزم جبر بدانیم، و لذا برای فرار از جبر قائل شویم که اختیار مستقلاً از ماست، و چون خداوند به علم غیب خود میدانسته است که اینچنین بنده‌ای در وقت آفرینش چنین اختیاری را مستقلاً می‌کند، بنابراین به دنبال این اختیار استقلالی دل او را مهر می‌زند. این کلام واژگون است.

خداوند ضعیف و بیچاره نیست که ما چنین وکیل مدافعی از او باشیم ، و بخواهیم معارف الهیّه را که به غلط فهمیده‌ایم ، به خورد او داده و بدین توجیّهات واهی و تعبیرات بی‌اساس تصحیح کنیم ، و به عقیده خود دفاع از دین بنمائیم ، و عیاذاً بالله خرابی‌های معارف متقن و اصیل و مبرهن را که ناشی از خرابیهای فهم ماست ، برای آنکه خوشایند افکار عامّه و طبقه جهّال از مردم باشد بدین آب و رنگها سرو صورتی دهیم ؛ و بالأخره و غایه الامر طبق خواست عامّه که پیوسته می‌کوشند تا بتی بتراشند و چون قوم حضرت موسی در غیبت او اشتهای عبادت عجل کنند ، ما نیز یک قدم در شرک جلو آورده و با این افکار هماهنگ گردیم .

خداوند عزیز است ، و معارف الهیّه متین و استوار ، و توحید ذات اقدس او پیوسته چون خورشید درخشان تابان .
ما در اینجا چند روایت از «أصول کافی» می‌آوریم و سپس به بحث مختصری برای روشن شدن مطلب می‌پردازیم .

کلینی (ره) روایت می‌کند از علیّ بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمن از حفص بن قُرط ، از حضرت صادق علیه السلام :

قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ فَقَدْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ . وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ بِغَيْرِ مَشِيئَةِ اللَّهِ فَقَدْ أَخْرَجَ اللَّهَ مِنْ سُلْطَانِهِ . وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِيَ بِغَيْرِ قُوَّةِ اللَّهِ فَقَدْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ . وَ مَنْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ

أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ ۱.

«حضرت گفتند که رسول الله فرمودند: کسی که بپندارد خداوند امر به بدی و فحشاء میکند، بر خدا دروغ بسته است. و کسی که بپندارد که خیر و شر بدون اراده و مشیت خدا صورت می‌گیرد، خدا را از قدرت و سلطان خود خارج کرده است. و کسی که بپندارد گناهان بدون قوت خداست، بر خدا دروغ بسته است. و کسی که بر خداوند دروغ ببندد خدا او را در آتش داخل می‌کند.»

و همچنین از علی بن ابراهیم از پدرش از اسمعیل بن مزار از یونس بن عبدالرحمن آورده است که:

قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يُونُسُ! لَا تَقُلْ بِقَوْلِ الْقَدَرِيَّةِ! فَإِنَّ الْقَدَرِيَّةَ لَمْ يَقُولُوا بِقَوْلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَلَا بِقَوْلِ أَهْلِ النَّارِ، وَلَا بِقَوْلِ إِبْلِيسَ. فَإِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ قَالُوا: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ. وَقَالَ أَهْلُ النَّارِ: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ. وَقَالَ إِبْلِيسُ: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي.

فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَقُولُ بِقَوْلِهِمْ وَلَكِنِّي أَقُولُ: لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا شَاءَ اللَّهُ، وَارَادَ، وَقَدَّرَ، وَقَضَى. فَقَالَ: يَا يُونُسُ! لَيْسَ هَكَذَا؛ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، وَارَادَ، وَقَدَّرَ، وَقَضَى - الْخَبَرُ ۲.

«یونس گوید: حضرت امام رضا علیه السلام به من گفتند:

۱- «أصول کافی» ج ۱، ص ۱۵۸

۲- همان مصدر، ص ۱۵۷ و ۱۵۸

ای یونس! تو به گفتار قَدَرِیّه سخن مگو! زیرا که قدریّه، گفتارشان سخن اهل بهشت نیست، و سخن اهل جهنم هم نیست، و سخن شیطان هم نیست. چونکه اهل بهشت می‌گویند: «حمد اختصاص به خدا دارد، آنکه ما را بدینجا رهبری کرد، و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما چنین نبودیم که بدینجا رهبری شویم.» و اهل جهنم می‌گویند: «بارپروردگارا! شقاوت ما بر ما غلبه کرد، و ما در دنیا از گروه گمراهان بوده‌ایم.» و ابلیس می‌گوید: «بارپروردگار من! به جهت اینکه تو مرا اغوا نمودی (من چنین می‌کنم...)»

یونس گوید: من گفتم: سوگند به خدا که من گفتار آنان را نمی‌گویم، بلکه می‌گویم: چیزی نیست مگر به آنچه خدا بخواهد، و اراده کند، و مقدر کند، و قضایش جاری شود. حضرت فرمود: ای یونس! همین سخن تو درست نیست. چیزی نیست مگر آنچه خدا بخواهد، و اراده کند، و مقدر نماید، و قضایش جاری شود. تا آخر حدیث.

و همچنین از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن حسن زعلان از ابوطالب قمی از مردی، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

قَالَ: قُلْتُ: أَجَبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَفَوْضَ إِلَيْهِمُ الْأَمْرَ؟ قَالَ: قَالَ: لَا! قَالَ: قُلْتُ: فَمَاذَا؟ قَالَ: لُطْفٌ مِنْ رَبِّكَ بَيْنَ ذَلِكَ.^۱

۱- «أصول کافی» ج ۱، ص ۱۵۹

«می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آیا خداوند مردم را بر گناہانی که انجام می‌دهند، اجبار می‌نماید؟! حضرت فرمود: نه. عرض کردم: آیا امور را به خود آنها می‌سپارد؟! حضرت فرمود: نه. عرض کردم: پس چه می‌کند؟! حضرت فرمود: بین اجبار و سپردن امر، لطف و نفوذ دقیقی است از خداوند (که در افعال بنده، به نحو استیلاء و نفوذ مالک در ملک حقیقی اثری می‌گذارد).»

و همچنین از حسین بن محمد از مُعَلَّى بن مُحَمَّد از حسن بن علی و شَاء، از حضرت رضا علیه السّلام آورده است که:

قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ: اللَّهُ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ؟! قَالَ: اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ. قُلْتُ: فَجَبَّرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي؟! قَالَ: اللَّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ.

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: قَالَ اللَّهُ: يَا بَنَ آدَمَ! أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي. عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ!

«می‌گوید: از آنحضرت سؤال کردم و گفتم: آیا خداوند امور را به بندگانش واگذار کرده است؟! حضرت فرمود: خداوند عزیزتر است از واگذاری. عرض کردم: پس آیا خداوند، آنان را بر گناہان مجبور کرده است؟! حضرت فرمود: خداوند عادل‌تر و استوارتر است از اجبار به گناہان.

و سپس حضرت فرمود: خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم! من

در خوبی‌هائی که انجام می‌دهی از تو به آنها سزاوارترم ، و تو در بدی‌هائی که می‌کنی از من به آنها سزاوارتری ؛ گناهان را بجای می‌آوری در اثر قوّت من که آن را در تو قرار دادم!»

و همچنین از علیّ بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمن از جماعت بسیاری از راویان ، از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام آورده است که :

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهَا . وَاللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرِيدَ أَمْرًا فَلَا يَكُونُ . قَالَ : فَسُئِلَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالْقَدْرِ مَنْزِلَةٌ ثَالِثَةٌ ؟ ! قَالَا : نَعَمْ ، أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ .^۱

«آن دو امام فرموده‌اند : خداوند رحیم‌تر و مهربان‌تر است به بندگانش از اینکه آنها را بر گناهان اجبار کند ، و سپس آنان را بر آن گناهان عذاب کند . و عزیزتر و استوارتر است از اینکه چیزی را بخواهد و آن چیز واقع نشود .

از آن دو امام پرسیدند : آیا بین جبر و تفویض فاصله‌ای است ، و منزل سوّمی است ؟! فرمودند : آری ، منزله و محلّی است که از بین زمین تا آسمان وسیع‌تر است.»

باری ، این چند روایتی بود که در اینجا به عنوان نمونه ذکر کردیم ، و اصول مطالب این بحث را در بر دارند . و در روایت کلینی از محمد بن ابی عبدالله از حسین بن محمد از محمد بن یحیی از راوی

۱- «أصول کافی» ج ۱ ، ص ۱۵۹

دیگری از حضرت صادق علیه السلام به لفظ: **لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ** آورده است.^۱

و در «تحف العقول» نامه‌ای بسیار مفصل از حضرت امام ابوالحسن الثالث علی بن محمد الهادی علیهما السلام در ردّ جبر و تفویض و اثبات عدل و منزله بین منزلتین که برای جماعتی از اهل اهواز در پاسخ نامه آنان نوشته‌اند، ذکر می‌کند که حاوی مطالب بسیار نفیس و استشهاداتی از بیان حضرت صادق علیه السلام می‌باشد.^۲ مجلسی رضوان الله علیه در «بحار الأنوار» تمام این نامه را آورده است.^۳

و شیخ طبرسی در «احتجاج» مختصری از آن را تحت عنوان: نامه آنحضرت به اهل اهواز در مسأله جبر و تفویض ذکر کرده است.^۴ مسأله **أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ** از مسائل مهم و اصول شیعه محسوب می‌شود. و الحقّ از آن امامان همام، ابراز این امر در آن زمان حکم یک معجزه را دارد؛ زیرا که تمام اصول و مطالب حَقُّه الهیه به واسطه این مسأله حلّ می‌شود، و کسی نمی‌تواند آن را انشاء کند مگر آنکه در آبخوار معارف نشسته و حقیقت امر را با دیدگان بصیرت دل خود لمساً و عیاناً مشاهده کند.

۱- همان مصدر، ص ۱۶۰

۲- «تحف العقول» طبع حروفی، ص ۴۵۸ تا ص ۴۷۵

۳- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۳: عدل و معاد، ص ۲۰ تا ص ۲۵

۴- «احتجاج» طبرسی، طبع نجف، ج ۲، ص ۲۵۱ تا ص ۲۵۷

این مسأله اختصاص به أفعال عباد و بندگان ندارد، بلکه در عالم کون و وجود جبر و تفویض نیست، و همه و همه یکسره بر یک میزان و سنت درست، تحت امر بین الامرین قرار گرفته‌اند.

جَبْرِيُون می‌گویند: اراده حتمیه خداوند، به افعال بندگان تعلق گرفته است، مثل سائر چیزها. و می‌گویند: انسان در کارهای خود مجبور است و أبداً اختیار ندارد، و کارها همگی مانند سائر کارهای اسباب تکوینیّه، آفریده خداست.

اهل تفویض که آنان را **مُفَوِّضَه** گویند، آنان هر گونه تعلق اراده الهیه را به کارهای بندگان نفی کرده، و بر اساس اثبات اختیار، تمام کارها را آفریده خود انسان می‌دانند.

در این روایات می‌بینیم که پیشوایان دین، این هر دو مذهب را باطل می‌دانند، و هر دورا به شدت انکار می‌کنند.

اما مذهب جبر، به جهت آنکه: خداوند عادل است، و هیچگاه بنده را مجبور بر عمل نمی‌کند و سپس او را به مؤاخذه و عذاب بکشد. و ما نیز وجداناً می‌بینیم که انسان دارای اختیار است، و این اختیار از حاقّ وجود اوست، و هیچکس را در آن دخالتی و اجباری نیست. و نفی اختیار خلاف وجدان و شهود است.

و اما مذهب تفویض، به جهت آنکه: هیچگاه از قدرت و سلطنت و مشیت حضرت احدیت چیزی کاسته نمی‌شود، و موجودات چه در حدوث و چه در بقاء، همه بدون استثناء، از تمام جهات وجودیه خود تحت نفوذ و سلطان حضرت او هستند. و اگر ما

بگوییم : در افعال اختیاریّه ، انسان بطور کلی فاعِل ما یَشَاء است ، و خداوند این سلسله از افعال را به بندگان خود واگذار کرده است ، در این قسمت او را منعزل نموده ، و این ناحیه را از دائرهٔ حکومت او خارج کرده‌ایم ؛ پس به خدا ظلم نموده‌ایم .

مذهب جبر ، ظلم خدا بر بنده است ؛ و مذهب تفویض ، ظلم بنده بر خداست .

و اینجاست که این هر دو گونه از ظلم نفی می‌شود و مذهب امرٌ بین الأمرین پیش می‌آید ، که از مذهب تفویض بالاتر و از مذهب جبر پائین تر است . و مذهبی است بین دو مذهب ، و منزله و مقامی است بین این دو منزله و مقام ، و آن مذهب توحید است ؛ توحید محض . و آن مذهب تجلّی و ظهور است .

زیرا که بنده بدون شک دارای اختیار است . اگر این اختیار را غیر اختیار خدا بدانیم تفویض لازم می‌آید ، و اگر این اختیار را نفی کنیم جبر لازم می‌آید . امرٌ بین الأمرین می‌گوید : اختیار هست ؛ نه نفی می‌شود و نه آنکه غیر مال خداست ، بلکه اختیاری است عین اختیار خدا : **وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ .**

بنده ، جدائی و عُزَلت و بینونیتی ندارد ، بلکه نفس ظهور و تجلّی خداست . و بنابراین در عالم توحید و بر اساس توحید ، چیزی جز ذات اقدس حضرت حیّ قیّوم و اسماء و صفات و افعال او نیست . بنده دارای اختیار است ، و این اختیار در تحت اختیار خداست ، و عین اختیار خداست .

حضرت استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظلّه در این باره در تعلیقات خود بر «کافی» مثالی زده‌اند که بسیار جالب است . می‌فرمایند :

«فرض کنید شخصی دارای مال فراوانی است از باغ و خانه و غلامان و کنیزان و سائر لوازم زندگی . و این شخص یکی از غلامان خود را انتخاب نموده ، و برای او یکی از کنیزهای خود را تزویج می‌کند ، و به آن غلام جمیع حوائج زندگیش را از خانه و اثاثیه منزل می‌دهد ، و از باغهای خود به اندازه آنکه در آن کار کند و کسب‌روزی در مدّت حیات خود بنماید نیز می‌دهد . حال در این فرض اگر بگوئیم :

آن دادن مالها ، از خانه و اثاث البیت و باغ و ضیاع و عقار هیچگونه در ملکیت غلام اثری نمی‌گذارد ، و مولی همان مولای مالک است ، و تملک او نسبت به جمیع آنچه به غلام داده است ، قبل از دادن و بعد از دادن مساوی است ؛ این قول جبریون است . و اگر بگوئیم : چون مولی به غلام این اموال را داد ، دیگر از این به بعد ، غلام مالک و حید این اموال می‌شود ، و ملکیت مولی باطل می‌گردد ، و امر به دست غلام می‌افتد که هرگونه تصرفاتی در این اموال مستقلاً بکند ، **يُفَعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** ؛ این قول اهل تفویض است .

و اگر همانطور که حقّ است ، بگوئیم : غلام مالک می‌شود آنچه را که مولی به او داده است ، و لیکن نه مستقلاً بلکه در ظرف ملک

مولی و در طول ملکیت او ، نه در عرض آن ، و بنابراین مولی مالک اصلی است و بنده و غلام مالک تبعی است ، و ملکیت در ضمن ملکیت است ؛ این همان گفتاری است که ائمه علیهم السلام در این باره بیان فرموده و بر این اساس مسأله را حل کرده‌اند . و اینست قول حق .

همچنانکه کتابت و نویسندگی که بدون شک ، فعل اختیاری انسان است ، می‌توان آن را به دست انسان نسبت داد و گفت : دست می‌نویسد ، و می‌توان به نفس انسان نسبت داد و گفت : انسان می‌نویسد ، بدون آنکه یکی از این دو نسبت ، نسبت دیگر را باطل کند.^۱

البته باید دانست که این یک مثال برای تقریب مطلب است ، ولی یک تفاوت با مسأله ما دارد ، و آن اینکه : ملکیت مولی نسبت به عبد و اعطاء اموال را به او همه اعتباری است ، ولیکن ملکیت ذات اقدس حق نسبت به افعال بنده و نسبت به خود بنده ، همه ملکیت حقیقی است .

و بنابراین همه عالم با این زیبایی و طراوت و شگفتی ، افعال خدا و تجلیات حضرت اوست . و عالم سراسر زیبایی و نیکوئی و حسن و جمال است ، و همه اختصاص به ذات خدا دارد : **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** .^۲

۱- «أصول کافی» ج ۱ ، تعلیقه ص ۱۵۶

۲- آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ ، از سوره ۳۷ : الصافات

هیچگونه عیب و نقصی، و هیچ سستی و فتوری، و هیچ کثری و کاستی‌ای در عالم آفرینش حضرت حق نیست.

افعال بندگان همه در تحت نفوذ و مشیت حق است؛ همانطور که در روایت یونس، حضرت رضا علیه السلام به او فرمودند: بگو: مَا شَاءَ اللَّهُ وَ نَكُو: بِمَا شَاءَ اللَّهُ. نفس آنچه خدا بخواهد می‌شود، نه به واسطه آن چیزی که خدا بخواهد. یعنی نفی واسطه کن! واسطه شرک است، بوی استقلال هر جا به مشام رسد شرک است، و شرک غلط است.

و در روایت أبوطالب قمی دیدیم که حضرت می‌فرماید: بین جبر و بین تفویض لُطْفٌ مِنْ رَبِّكَ: لطفی است از خدا. لطف عبارت است از نفوذ دقیق؛ مانند آنکه می‌گوئیم: إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ^۱ یعنی «خداوند نافذ است و آگاه».

و حضرت در اینجا از تأثیر خداوند در افعال بندگان به لطف یعنی به استیلاء ملکی حقیقی که در نهایت دقت است و نامرئی و نامشهود است تعبیر می‌فرماید، و آن امرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ است که أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ حقیقه از فاصله زمین تا آسمان بیشتر است. زیرا همانطور که عرض شد، امرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ همه موجودات را گرفته است، و همه در تحت حکومت خدا هستند؛ و خداوند به

۱- اسم لطیف در هفت جای از قرآن کریم بر خداوند تعالی إطلاق شده است، ولی این عبارت در دو مورد آمده است: اول در آیه ۶۳، از سوره ۲۲: الْحَجِّ؛ دوم در آیه ۱۶، از سوره ۳۱: لقمان.

همه لطیف و خبیر است، و لطف و دقت و نفوذ نامرئی و نامشهود، سراسر عالم امکان را از ملک و ملکوت فرا گرفته است.

پس هر جا ممکنی هست، از عقول مجرد و نفوس کلیه تا برسد به عالم طبع و اظلم عوالم، در هر جا و در همه جا و با همه چیز، خداوند هست و معیت دارد. و معلوم است که چنین کاخ استوار آفرینش، از فاصله آسمان تا زمین بیشتر است.

شروعِ افعال، و بدیها و زشتیها، و قبائح و منکرات، همه از ناحیه ماهیت بنده است نه از ناحیه وجود خدا؛ همچنانکه در روایت ابن وشاء دیدیم که حضرت رضا علیه السلام در نقل گفتار خدا می فرماید: ای پسر آدم! تو در سیئات و بدی هائی که انجام می دهی از من به آنها سزاوارتر هستی؛ و من در حسنات و خوبی هائی که بجای می آوری از تو به آنها سزاوارتر می باشم.

حقاً این جمله یک کتاب معرفت است، یک کتاب فلسفه و حکمت است، و یک عالم شهود و عرفان است که از آن معدن نبوت بیرون تراویده است. و از معجزات باقیه امامان ما، یکی همین کلمات ثرر بار است که هر کدام از کوهی سنگین تر و بارج تر است. شروع و بدیها، امور عدمیه هستند، و این امور از ماهیات نفوس پیدا می شود، نه از اصل وجودشان. اصل وجودشان خیر محض است، و خداوند خالق خیر است نه خالق شر؛ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ. و اگر عنوان بدی در نظر قاصر و کوتاه معصیت کاران برداشته شود دیگر معصیت نمی کنند، همه طاعت است.

و این بدیها و زشتیها، در اثر فکر خراب و تجرّی و گناه پیدا شده است، و جایش جهنّم و دوزخ است که باید فقط در آن بسوزد و محترق شود و بگدازد، و این نسبت‌های دویینی و دوروئی و شکّ و شرک، و این همه إسنادهای ستم و ظلم به ذات اقدس حقّ، همه محترق گردد. بهشت جای پاکان است، و جهنّم جای ناپاکان.

هر کس در امتحانات و ابتلائات دنیا، اقرار و اعتراف به توحید حضرت حقّ کرد، و هر کس به پای مجاهده و صبر و استقامت، پای در مضمّار عبودیت حقّ نهاد، و پرده اوهام از جلوی دیدگان برداشته شد و به مقام معرفت شهودی و وجدانی حضرت حقّ رسید؛ دیگر گنهکار نیست، درباره او گناه و عصیان معنی ندارد. و هر کس اقرار و اعتراف وجدانی به وحدانیت حضرت حقّ نمود، یا در سكرات مرگ، و یا در قبر و برزخ، و یا در حشر و صراط و میزان و عرض و سائر مواطن باید اقرار کند؛ گرچه در دوزخ می‌افتد و می‌سوزد، زیرا دوزخ محلّ طلب و جذب این آلودگیها و ناپاکیهاست.

نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْجَحِيْمِ وَ حَرِّهَا وَ شَهِيْقِهَا وَ زَفِيْرِهَا .

مؤمن و کافر هر دو، دو مظهر خدا هستند؛ مؤمن مظهر رحمت و کافر مظهر غضب. بهشت و دوزخ هر دو ظهور خدا هستند؛ ظهور رحمت و ظهور غضب.

اگر با دیده حق‌بین نگریسته شود همه درست و صحیح و هریک به جای خود، و اگر به دیده غیر صحیح نظر شود در همه عالم إشکال است. إشکال در عالم نیست، بلکه در دیده و نظر است، و با آتش

دوزخ مناسب و ملائم است .

جهنّم ، ظهور حجاب است ، و حجاب از توغّل در کثرات و غفلت از ذات احد است تبارک و تعالی .

كَأَلَّا بِلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَأَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ۱ .

«أبداً اینچنین نیست ، بلکه بر دل‌های آنان چرک و زنگار آنچه کسب کرده‌اند بجای ماند . و أبداً اینچنین نیست ، بلکه ایشان حقاً در روز قیامت از پروردگارشان محجوب و در پرده هستند.»

جهنّم ، ظهور و بروز غفلت و جهل و شرک و شکّ در توحید است ، که همه گناهان فکری و عملی از آن انشعاب می‌پذیرد ، و فقط اهل توحید که معترف و مُقرّب به حضرت احدیّت‌اند از آن دور می‌باشند ، و بقیّه جمیعاً باید در آن داخل شوند .

إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ * لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلَ اللَّهِ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ * لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ * إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا آلْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا أَشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ۲ .

«بدرستیکه شما و هر چه غیر از خدا می‌پرستید ، چیزهائی است که مانند خار و خاشاک در دوزخ ریخته می‌شود ، و شما در

۱- آیه ۱۴ و ۱۵ ، از سوره ۸۳ : الْمُطَفِّفِينَ

۲- آیات ۹۸ تا ۱۰۲ ، از سوره ۲۱ : الْأَنْبِيَاء

جهنم وارد می‌شوید. اگر این معبودهای باطل حقیقهٔ خدایان بودند، در دوزخ وارد نمی‌شدند؛ و همه در جهنم بطور دوام می‌مانند. برای جهنمیان صدای شعله و نعرهٔ آتش بلند است، و ایشان در آتش هیچ نمی‌شنوند. فقط آن کسانی که از ما دربارهٔ آنان نیکی و خوبی پیشی گرفته است از جهنم دورند، بطوریکه ابداً حتی صدای خفیی و ضعیف آنرا هم نمی‌شنوند؛ و آنان در آنچه نفوس آنها اشتها و میل دارد مخلد و جاودان می‌مانند.»

در این آیات بطور وضوح شاهی است بر آنکه جهنم مظاهر شک و شرک در آخرت است؛ و هر کس غیر از خدا را بپرستد و در کثرات عالم طبع غافلاً از حضرت ذوالجلال زیست کند، باید در جهنم بسوزد.

و چقدر واضح و روشن است آیات سورهٔ تکاثر، در ایفاء این حقیقت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ .
 أَلَيْسَ لَكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ *
 ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ
 الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ * ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ .
 «تکاثر و زیاده طلبی و توغّل در عالم کثرات، شما را به لهو و

غفلت درآورد، تا سرحدی که مُردید و شما را در میان گورها خوابانیدند و با چشم خود مرقاد خود را دیدید! البته چنین نیست، و بزودی خواهید دانست (که این کثرات حقیقتی ندارند و اصلتی را

حکایت نمی‌کنند). پس البتّه چنین نیست، و بزودی خواهید دانست (که کثرات سراب است). و البتّه چنین نیست؛ اگر شما به علم الیقین بدانید، هر آینه کثرات را، جحیم و آتش سوزان دوزخ خواهید دید! و سپس آنرا به عین الیقین خواهید دید. و پس از آن، از نعم مورد سؤال و بازپرسی قرار خواهید گرفت.»

این آیات بسیار روشن بیان می‌کند که جحیم و آتش سوزان، مشاهده کثرات عالم و غفلت از نور توحید است، ولی تا دیده بطن برهم بسته است این معنی مکشوف نخواهد شد. و اما چون پرده برافتد و علم الیقین به دست آید، معلوم می‌شود که آن حجاب کثرت چه‌ها کرده است! و چه جهنم فروزان و آتش سوزانی را در بر داشته است!

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۱.

«ما پرده را از جلوی تو برداشتیم، و در نتیجه چشم تو در امروز تیزبین است (و حقائق و اسرار مخفیّه را ادراک می‌کند).»
و چون همه مردم در عالم کثرت آمده‌اند، باید همه در جهنم وارد شوند! و آنانکه از کثرت بسوی توحید سفر کرده‌اند، از جهنم بیرون می‌آیند.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي
الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا^۲.

۱- قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۵۰: ق

۲- آیه ۷۱ و ۷۲، از سوره ۱۹: مریم

«هیچیک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم خواهد شد، و این حکم قطعی است که خداوند بر عهده خود گرفته و از قضای حتمی خود گذرانیده است. و سپس ما افراد پرهیزکار را نجات می‌دهیم، و می‌گذاریم که ستمگران در آن جهنم به رو در افتاده و به زانو درآمده بمانند.»

در «تفسیر نعمانی» با اسناد متصل خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل میکند که فرموده‌اند:

نَسَخَ قَوْلُهُ تَعَالَى : «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» قَوْلُهُ : «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»^۱

«حضرت فرموده‌اند: آیه «آنانکه مورد احسان خدا قرار می‌گیرند از جهنم دور شده هستند»، آیه «هیچیک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم می‌شود» را نسخ کرده است.»

ولی باید دانست که چون اصل فطرت بنی آدم از توحید است فلهدا بهشت قبل از جهنم خلق شده است، و تمام مراتب شرک و شک و تکاثر، عارضی است که روی چهره زیبا و تابناک توحید را می‌پوشاند.

کلینی در «روضه کافی» از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از ابوجعفر احوّل از سلام بن مستنیر، از حضرت باقر علیه السلام روایت می‌کند که گفته‌اند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ النَّارَ ، وَ خَلَقَ

۱- «تفسیر نعمانی» ص ۱۵؛ «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۳۰۶

الطَّاعَةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْمَعْصِيَةَ ، وَ خَلَقَ الرَّحْمَةَ قَبْلَ الْغَضَبِ ، وَ خَلَقَ الْخَيْرَ قَبْلَ الشَّرِّ ، وَ خَلَقَ الْأَرْضَ قَبْلَ السَّمَاءِ ، وَ خَلَقَ الْحَيَاةَ قَبْلَ الْمَوْتِ ، وَ خَلَقَ الشَّمْسَ قَبْلَ الْقَمَرِ ، وَ خَلَقَ النُّورَ قَبْلَ الظُّلْمَةِ .^۱

«خداوند عزوجل، بهشت را قبل از آتش آفرید، و طاعت را قبل از معصیت، و رحمت را قبل از غضب، و خیر را قبل از شر، و زمین را قبل از آسمان، و زندگی را قبل از مرگ، و خورشید را قبل از ماه، و نور را قبل از تاریکی.»

و شاید درهای هفتگانه دوزخ که هر یک شخص تازه وارد را به یک درک خاصی می‌برد، بر اساس اختلاف حجاب‌های واردین و تفاوت مراتب توغّل در کثرات باشد؛ چون هر چه نسبت به امور اعتباریه دنیویّه فانیه و کثرات اوهامیه اعتنا بیشتر شود، منزله دوزخ که آنرا درک گویند شدیدتر است و بالعکس.

در تفسیر «مجمع البیان» گوید: «دَرَكُ به معنای طبقه است، چون آتش طبقاتی دارد که آنرا درکات گویند؛ همچنانکه مراتب بهشت را درجات نامند.»^۲

و نیز در آیه کریمه:

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ .^۳

۱- «روضه کافی» ص ۱۴۵

۲- «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۲، ص ۱۳۰

۳- آیه ۴۳ و ۴۴، از سوره ۱۵: الحجر

«و بدرستی که جهنم میعادگاه همگی آنهاست. آن جهنم هفت در دارد که از برای هر دری مقداری از آن دوزخیان قسمت شده و معین گردیده‌اند.»

گفته است: «از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: جهنم هفت در دارد که طبقه طبقه می‌باشد. در این حال حضرت یکی از دستهای خود را بر روی دست دیگر خود گذاردند و فرمودند: اینطور. و خداوند هر یک از بهشت‌ها را در عرض یکدیگر قرار داده است، ولیکن دوزخ را به طبقاتی، و هر طبقه را بالای طبقه دیگر قرار داده است.

پائین‌ترین طبقه آن جهنم است، و بالای آن لَطَى^۱، و بالای آن حُطَمَة، و بالای آن سَقَر، و بالای آن جَحِيم، و بالای آن سَعِير، و بالای آن هَاوِیَة است.»^۲

و در «تفسیر علی بن ابراهیم» در تفسیر این آیه شریفه گفته است که:

«از هر دری اهل یک ملت و مذهبی وارد می‌شوند. و برای بهشت هشت در است... و چنین به من رسیده است - و خدا داناتر است - که خداوند برای جهنم هفت درک قرار داده است:

۱- لَطَى معرّفه است و به معنای جهنم است، و چون دارای عِلْمِیَّت و تأنیث است، لذا غیر منصرف است. اَمَّا اللَّطَى، هم مصدر است و هم به معنای نفس آتش و یا شعله آن است.

۲- «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۳، ص ۳۳۸

بالای همه درکات، جَحِيم است که اهل آن بر روی سنگی از آن جهنم ایستاده‌اند، و در آن جهنم مخ‌ها و مغزهای سرشان همچون دیگی که می‌جوشد با آنچه در آن هست پیوسته می‌جوشد.

وَالثَّانِيَةُ لَظَىٰ، نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ * تَدْعُوا مَنَ اَدْبَرَ وَ تَوَلَّىٰ *
وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ. ۱

«درک دَوَم لَظَىٰ است، که آن آتش شعله‌وری است که جوارح و دست و پا را می‌سوزاند، و پوستش را بر می‌کند. و هر که را که از خدا روی گردانیده و به خدا و رسول خدا پشت کرده است، و مال‌ها را جمع‌آوری و ذخیره نموده است (بدون آنکه حقّ مستحقان را بدهد)؛ می‌خواند و به خود می‌کشد.»

وَالثَّلَاثَةُ سَقَرٌ ۲، لَا تَبْقَىٰ وَ لَا تَدْرُ * لَوَّاحَةً لِّلْبَشَرِ * عَلَيْهَا تَسْعَةٌ
عَشْرٌ ۳.

«و درک سَوَم، سَقَر است که حرارت آن، از دوزخیان هیچیک را باقی نگذارد، و رها هم نکند بلکه همه را بسوزاند، و بشره و پوست بدن مردم را داغ کند و متغیّر گرداند.»

۱- آیات ۱۶ تا ۱۸، از سوره ۷۰: المعارج

۲- سَقَر معرفه است و به معنای جهنم است؛ و عَلَم است و غیر منصرف. و اَمَّا سَقَر - به فتحین - که مصدر و یا اسم مصدر باشد و یا معنای وصف داشته باشد نداریم، ولی سَقَر - به فتحه اول و سکون دَوَم - به معنای تابش خورشید و تأثیر آتش است بطوریکه صورت را بسوزاند و مغز را به جهت گرما و حرارت آزار رساند.

۳- آیات ۲۸ تا ۳۰، از سوره ۷۴: المدثر

و درک چهارم حُطْمَةٌ است، و از آن شراره‌هایی بلند شود که هریک از آن به قدر و به شکل یک قصر است، و رنگ آن شراره‌ها مانند رنگ شتران زرد موی می‌باشد.^۱ و هر کس در آن آتش بیفتد چنان او را خرد کند که مانند گرد سُرمه گرداند. و چون روح نمی‌میرد، بنابراین هرگاه مانند سُرمه، خرد و ریز ریز شوند دوباره به صورت اولیّه بر می‌گردند.

و درک پنجم هاویة است. در آنجا جماعتی هستند که می‌گویند: يَا مَالِكُ اغْنِنَا! «ای مالک و ای فرشتهٔ پاسدار دوزخ! به فریاد ما برس!» و چون مالک بخواهد استغاثهٔ آنها را اجابت کند و به فریادشان برسد، ظرف‌هایی از مس آتشین که در آن از چرک آب‌هایی که از پوستشان جاری است و چون فلز گداخته می‌باشد، پر می‌کند و به آنها می‌دهد. و چون بخواهند سر خود را بلند کنند تا بیاشامند، تمام گوشت صورت‌هایشان از شدت حرارت آن در آن ظرف می‌ریزد؛ و اینست مفادگفتار خداوند متعال:

وَإِنْ يَسْتَعْجِلُوْا يُعَاثُوْا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوْهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا.^۲

«و اگر دوزخیان استغاثه و التجا کنند، پاسخ آنان به آبی داده می‌شود که چون فلز گداخته است که صورت‌ها را می‌سوزاند و بریان می‌کند. و چه بد آشامیدنی‌ای است این آب، و و چه بد

۱- این دو فقره متّخذ از آیهٔ ۳۲ و ۳۳، از سورهٔ ۷۷: المرسلات است.

۲- ذیل آیهٔ ۲۹، از سورهٔ ۱۸: الکهف

پذیرائی ای است آن ظرفهائی که از چنین آبهائی پر شده است.»
و کسانی که در آن هاویه بیفتند به قدر هفتاد سال راه سقوط
می‌کنند، و هر چه پوست بدنشان محترق شود پوست تازه و جدیدی
بجای آن روئیده می‌شود.

و درک ششم **سَعِیر** است که در آن سیصد چادر آتشین برپا شده
است، و در هر چادری سیصد قصر آتشین است، و در هر قصری
سیصد اطاق آتشین است، و در هر اطاقی سیصد گونه از انواع
عذاب‌های آتشین است که در آنها مارهای آتشین و عقرب‌های آتشین
و غل‌های جامعه^۱ آتشین و سلسله و زنجیرهای آتشین است؛ و اینها
مفاد همان گفتار خدای تعالی است که:

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا^۲.

«ما برای کافران سلسله و زنجیرها، و غل‌ها، و آتش سعیر را
مهیا و آماده کرده‌ایم.»

و درک هفتم **جَهَنَّم** است، و در آن **فَلَق** است. و فلق چاهی
است در دوزخ که چون سر آن چاه را بگشایند آتش به شدت شعله‌ور
شود و فوران کند، و شدیدترین عذابهای آتشین در آنجاست.
و **أَمَّا صَعُودٌ**^۳، کوهی است از مس گداخته در وسط جهنم. و **أَمَّا**

۱- غل جامعه غلی است که بر گردن نهند و زنجیرهایی را که به دست
بسته شده است با آن متصل کنند، و از این جهت آن را جامعه گویند.

۲- آیه ۴، از سوره ۷۶: الإنسان

۳- ناظر است به آیه مبارکه ۱۷، از سوره ۷۴: المدثر: سَأُزْهِقُهُ صَعُودًا.

اُثام^۱ یک وادی‌ای است از مس ذوب شده که در جوانب و اطراف آن کوه جریان دارد، و بنابراین عذاب آن از همه عذابها شدیدتر است.^۲ در «خصال» صدوق روایت می‌کند از أحمد بن حسن قَطَّان از أحمد بن یحیی بن زکریای قَطَّان از بَکَر بن عبدالله بن حَبِیب از مُحَمَّد ابن عبیدالله از علی بن حَکَم از اَبان بن عثمان از مُحَمَّد بن فَضَّیل زرقی، از حضرت صادق علیه السَّلام، از پدرش از جدش علیهما السَّلام که: جهنم هفت در دارد: از یک در فرعون و هامان و قارون داخل می‌شوند، و از یک در مشرکین و کافرینی که به قدر یک چشم بر هم زدن ایمان نیاورده‌اند، و از یک در بنو امیه وارد می‌شوند که اختصاص به آنان دارد و کسی در آن در با آنها شریک نیست؛ و آن باب لَطْی و باب سَقَر و باب هاویه است.

و چون وارد آن در شوند، آن در آنها را هفتاد سال راه پائین می‌برد، و هر بار که آنها را هفتاد سال به پائین ببرد آتش چنان فورانی کند که شعله و شراره‌اش آنها را به طبقات بالا تا هفتاد سال راه پرتاب کند، و همچنین باز آنها را هفتاد سال راه پائین می‌برد؛ و پیوسته به همین طرز هستند ابداً و به طور جاودانی و خلود می‌مانند. و از یک در آن، دشمنان ما و مبغضان ما و خوارکنندگان ما وارد

۱- ناظر است به ذیل آیه مبارکه ۶۸، از سوره ۲۵: الفرقان: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا.

۲- «تفسیر قمی» ص ۳۵۱ و ۳۵۲؛ و «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۲۸۹ و ۲۹۰

می‌شوند، و آن در بزرگترین در است و آتش آن نیز شدیدتر است.^۱
و نیز در «خصال» از محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی
عطار از محمد بن احمد از حسن بن موسی خشاب از اسماعیل بن
مهران و علی بن اسباط - طبق آنچه به خاطر دارم - از بعضی از
رجالشان روایت می‌کند که حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند:
إِنَّ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَخْزَنَ عِلْمَهُ وَ لَا يُؤْخِذَ عَنْهُ ،
فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الْأَوَّلِ مِنَ النَّارِ .

وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ إِذَا وُعِظَ أَنْفَ ، وَ إِذَا وَعَظَ عَنَفَ ؛ فَذَلِكَ فِي
الدَّرَكِ الثَّانِي مِنَ النَّارِ .

وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَرَى أَنْ يَضَعَ الْعِلْمَ عِنْدَ ذَوِي الثَّرْوَةِ
وَ الشَّرَفِ ، وَ لَا يَرَى لَهُ فِي الْمَسَاكِينِ وَضْعًا ؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الثَّلَاثِ
مِنَ النَّارِ .

وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَذْهَبُ فِي عِلْمِهِ مَذْهَبَ الْجَبَابِرَةِ
وَ السَّلَاطِينِ ، فَإِنْ رُدَّ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ قَوْلِهِ أَوْ قُصِرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ
غَضِبَ ؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الرَّابِعِ مِنَ النَّارِ .

وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَطْلُبُ أَحَادِيثَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى لِيُغْزِرَ بِهِ
وَ يُكْثِرَ بِهِ حَدِيثَهُ ، فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الْخَامِسِ مِنَ النَّارِ .

وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَضَعُ نَفْسَهُ لِلْفُتْيَا وَ يَقُولُ : سَلُونِي ، وَ لَعَلَّهُ
لَا يُصِيبُ حَرْفًا وَاحِدًا ، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ ؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ

۱- «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۲؛ و از طبع حروفی، ص ۳۶۱؛

«بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۲۸۵

السَّادِسِ مِنَ النَّارِ .

وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَتَّخِذُ عِلْمَهُ مُرُوءَةً وَعَقْلًا ، فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ

السَّابِعِ مِنَ النَّارِ .^۱

«بعضی از علماء هستند که دوست دارند پیوسته علمشان را در سینه خود خزانه کنند و کسی از آنها یاد نگیرد و تعلّم نکند؛ آنها در طبقه اول از آتش می‌باشند .

و بعضی از علماء هستند که چون به آنها نصیحتی و پندی داده شود به دماغشان بر می‌خورد، و چون خود آنها نصیحتی و پندی دهند با شدّت عمل می‌کنند؛ آنان در طبقه دوم از آتش می‌باشند .

و بعضی از علماء نظرشان اینست که علوم خود را در نزد صاحبان ثروت و اعتبار و شرف مصرف کنند، و برای مساکین و بیچارگان موقعیتی قائل نیستند؛ آنها در طبقه سوم از آتش می‌باشند .

و بعضی از علماء در منهایج و رویه خود همچون حکام جائز و سلاطین جابر عمل می‌کنند، و چون کسی مختصر ایرادی در گفتارشان بنماید و یا مختصر کوتاهی در انجام اوامرشان بکند خشمناک می‌گردند؛ آنها در طبقه چهارم از جهنم می‌باشند .

و بعضی از علماء پیوسته احادیث یهود و نصاری را یاد می‌گیرند تا آنکه علم خود را فراوان و زیاد گردانند، و گفتار و تدریسیشان را رونق دهند؛ آنها در طبقه پنجم از جهنم می‌باشند .

۱- «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۷ و ۸؛ و از طبع حروفی، ص ۳۵۲

و بعضی از علماء هستند که خود را در معرض فتوی قرار میدهند ، و می‌گویند : از ما بپرسید و به ما مراجعه کنید ، و چه بسا یک فتوای صحیح هم ندارند ، و خداوند متکلفان را دوست ندارد ؛ و آنها در طبقهٔ ششم از جهنم می‌باشند .

و بعضی از علماء هستند که دنبال علم می‌روند برای آنکه مردم آنان را صاحب عقل و مروّت به شمار آرند ، و آنها در طبقهٔ هفتم از جهنم می‌باشند.»

و همانطور که سابقاً گفتیم ، جهنم از استکبار است ، یعنی خلاف حق دیدن و خود را بیش از موقعیت و أصالت خود بلند مرتبه و عالی رتبه دانستن ؛ و این بلائی است که بیشتر دامنگیر علماء و سلاطین و جبابره می‌گردد ، و باید به خدا پناه برد . آیه‌ای در قرآن کریم داریم که حقّاً باید کمر علماء سوء را که دوستدار شهرت و اعتبار و کسب جاه و حیثیت در تودهٔ مردم هستند بشکند و آنان را بیدار کند :

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرُحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱

«ای پیغمبر! ابدأً چنین مپندار آنانکه به اعمالی که انجام داده‌اند شادمانند و دوست دارند که مردم آنان را به صفات پسندیده و کارهای نیکوئی که نداشته و بجای نیآورده‌اند ستایش کنند و تعریف و تمجید بنمایند ؛ پس البتّه البتّه مپندار که از عذاب خدا راه‌گریزی

۱- آیهٔ ۱۸۸ ، از سورهٔ ۳ : آل عمران

داشته باشند، بلکه عذاب دردآوری برای آنهاست.»

در اینجاست که اگر امام زمان هم ظهور کند، و با هزار دلیل و بیّنه ولایتش مشهود گردد، باز هم این علماء سوء بر اثر غرور و تکبر و بلند پروازی ای که سالها روی آن زحمت کشیده، و برای نفس خویشان مَلکه ساخته‌اند، زیر بار نمی‌روند و با هزار عذر و بهانه و ایراد و اشکال می‌خواهند آنحضرت را محکوم و این علوم واهیه و افکار هباء خود را بر اساس اصالت به آنحضرت بفرشند؛ و هیئات هیئات!

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ^۱.

«و چون پیامبران خدا از طرف خدا با بیّنه و آیات واضح بسوی آنان روند، آنان به آن مقدار علمی که دارند شادمان بوده و اعتنائی به پیامبران نمی‌کنند، ولیکن تمام آن مسخره‌ها و استهزاءهائی که می‌نموده‌اند بر خودشان لازم و ثابت و واجب می‌گردد.»

۱- آیه ۸۳، از سوره ۴۰: غافر

مجلس مقاد و سوم

خصوصیات و آثار جنم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعَنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ
عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ، أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ *
بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ ۚ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (آیة ۸۰ و ۸۱، از سوره بقره: دوّمین سوره از
قرآن کریم)

«و (یهودیان) چنین می گویند که : هیچگاه آتش ما را مس
نمی کند مگر چند روز معدود و اندکی . بگو : آیا شما بر این گفتارتان
عهد و میثاقی از خدا گرفته اید ، تا آنکه خداوند خلف وعده نکند و
شمارا در آتش ، مگر زمان مختصری نسوزاند؟! و یا آنکه بدون علم و
درایت بر خدا نسبت دروغ می دهید؟! آری ! هر کس که کار زشتی

بجای بیاورد، و گناهان و معاصی او را احاطه کرده باشند، البته ایشان از اهل جهنم بوده و در آن آتش بطور مخلد می مانند.»

این آیات می رساند که دوزخ با رشوه، و فدیة، و دوستی، و توصیه، و سوابق اعتباری تخیلی، از مستحقان آن برداشته نمی شود، و بر محور اوهام و افکار شخصیه که هر کس و هر طائفه آنرا میزان قرار داده و سعادت را با آن می سنجد نمی گردد و دور نمی زند؛ هر کس با اعتقاد صدق و استوار و رابطه حقیقی با خداوند متعال بود، و با اجتناب از گناهان و از تجاوز به حقوق دیگران رفتار کرد، جای او بهشت است، و گرنه در دوزخ باید برود.

تخیل شرف، و اعتبار، و بزرگ منشی، کاری انجام نمی دهد و نمی تواند در روز قیامت آتش قهر و غضب خدا را دور کند. و احکام الهیه بازیچه نیست، جهنم بازیچه نیست، دخول و خروجش بر میزان اعتباریات و تخیلات نیست؛ حق است، چون از طرف حق است.

آلودگی و کسب سیئات، محلش دوزخ است. خاکروبه منزل را در ظرف مخصوص خاکروبه می ریزند و سپس آن را به مزبله حمل می کنند؛ آیا کسی دیده است که ظرف خاکروبه را چون دسته گل در اطاق پذیرائی قرار داده و در مرأی و منظر حضار قرار دهند، و بوی عفن آنرا به مشام برسانند؟! کَلَّا. ثُمَّ كَلَّا.

یهودیان می گفتند: چون ما از نژاد اسرائیل هستیم - یعنی یعقوب پیامبر - هیچگاه در آتش نمی رویم. دنیا از آن ماست و آخرت

هم از آن ماست. و فقط به مقدار چندروزی (یک اربعین) که حضرت موسی علیه السلام برای مناجات به کوه طور سیناء رفت و بنی اسرائیل سرپیچی از فرمان برادرش حضرت هارون کردند و گوساله پرست شدند، به همان مقدار چندروز که بسیار معدود و مختصر است خدا ما را عذابی می‌کند و پس از آن جاودانه در نعمت‌ها و لذت‌های بهشتی متنعم خواهیم بود.

این آیه می‌رساند که این حرفها غلط است، اینها من‌درآوردی است، و در دستگاه حقیقت و اصالت به پیشیزی نمی‌ارزد. هر کس پاک و طاهر باشد و گناهان وی را احاطه نکرده باشند به بهشت می‌رود، وگرنه هر کس، از هر نژاد و از هر مذهب و از هر محیط و مسکن، چنانچه نتیجه عمرش بدی باشد و اهل فسق و فجور و معصیت و انواع و انحاء تجاوز به حقوق، و نیز دارای شیوه استکبار و بلندپروازی و بلند محوری و خودبینی باشد، بدون شک باید به دوزخ برود و در آنجا مخلصد بماند.

قرآن در مقام مؤاخذه و پرسش از آنها، بصورت خطاب با آنان سخن می‌گوید که: ای مردم کوتاه‌فکر و متعدی و متجاوز! آیا شما از خدا عهد و پیمانی گرفته‌اید که خدا شما را به جهنم نبرد؟ و بر این اساس خدا ملزماً باید به وعده و پیمانی که داده است عمل کند؟! یا اینکه نه اینچنین نیست، بلکه شما بر خدا دروغ می‌بندید! و از پیش خود طرح‌ریزی و برنامه‌گذاری نموده و آنرا دستورالعمل خدا قرار می‌دهید! أَفِ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ .

آخر این چه کجروی است که شما خدا را استخدام نموده و می‌خواهید او را تحت اختیار و سلیقه خود قرار دهید؟! اینطور نیست، و البته اینطور نیست! و خداوند شما و هر کس را که چنین و چنان باشد، بدون استثناء مجازات می‌کند و به پاداش این جنایات در دوزخ فروزان و آتش سوزان جاودانه نگاه می‌دارد!

و بر این اساس، آیات بسیاری در قرآن داریم که در روز قیامت رشوه و فدا به درد نمی‌خورد و چیزی را به جای انسان گنهکار و یا عمل او نمی‌پذیرند، و کسی را به جای او قبول نمی‌کنند، و شفاعت و توصیه فائده ندارد.

البته منظور از شفاعت همان توصیه و سفارش‌های بدون اساس و معیار است و گرنه در بحث شفاعت مفصلاً دیدیم که شفاعت حقیقیه بر اساس ربط و رابطه ایمان با خدا و اولیای خدا، سودمند و از مهمترین وسائل نجات است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَرَاءَ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءٌ
الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ أَفْتَدَىٰ بِهِ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ
نَاصِرِينَ ۱

«آنانکه کافر شدند و با حال کفر مردند، از آنها یک جهان پر از طلا قبول نمی‌شود؛ چنانچه آنها این جهان سرشار از طلا را به عنوان فدیة و رشوه بپردازند و بخواهند از آتش نجات یابند فائده ندارد. آنان عذاب دردآوری دارند، و ابداً یار و یآوری ندارند.»

۱- آیه ۹۱، از سوره ۳: آل عمران

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ .^۱

«آنانکه کافر شدند، اگر هر آینه از مال و ثروت برای آنان به قدر تمامی روی زمین باشد و همین مقدار نیز بر روی آن اضافه کنند تا آنکه بدهند و خود را از عذاب روز بازپسین برهانند، از آنان پذیرفته نمی‌شود، و از برای آنها عذاب دردآوری است. آنان اراده می‌کنند که از آتش خارج شوند ولیکن هیچگاه خارج شوندگان از آن نیستند، و از برای آنان عذاب ابدی و پیوسته است.»

وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا وَ يَهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ * وَ لَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ .^۲

«و اما آنانکه از راه حقّ عدول کردند، مأوی و محلّ پناه آنان آتش است. هر چه بخواهند از آن خارج شوند، آنان را بدان عودت دهند و به آنها بگویند: بچشید عذاب آتش را؛ همان عذابی که شما آن را به دروغ نسبت می‌دادید! و هر آینه ما آنها را در دنیا عذاب‌های کوچک و سهل و سبک می‌چشانیم غیر از آن عذاب‌های بزرگ، برای

۱- آیه ۳۶ و ۳۷، از سوره ۵: المائدة

۲- آیه ۲۰ و ۲۱، از سوره ۳۲: السجدة

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۱.

«آن کسانی که امید دیدار و زیارت ما را ندارند، و به عیش و زندگی دنیا راضی شدند، و به آن دل بستند، و آرامش و سکون خود را در آن یافتند، و آن کسانی که از آیات و نشانه‌های مادر غفلت می‌باشند؛ مأوی و ملجأ آنان آتش است بر اثر آنچه اکتساب نموده‌اند.»

و یکجا می‌فرماید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّهَا نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۲.

«کسانی که ذات و دیدنشان این بوده است که زندگی دنیوی و زینت‌های غرورآفرین آن را طالب بوده‌اند، ما اعمالی را که انجام داده‌اند بطور اوفی و اتم به آنها اشباع می‌کنیم و در حیات دنیوی کاملاً آن اعمال را به نفوس آنها می‌رسانیم، و هیچ کم و کاستی در رسیدن آن اعمال ندارند. آنانند که در جهان آخرت غیر از آتش برای آنها چیزی نیست، و آنچه در دنیا عمل کرده‌اند همه حَبِط می‌شود و از بین می‌رود، و مکتسبات ایشان همه ضایع و باطل می‌گردد.»

و یکجا می‌فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ

۱- آیه ۷ و ۸، از سوره ۱۰: یونس

۲- آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۱۱: هود

عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ.^۱

«آنان هستند که دنیا و حیات و عیش پست و زندگی دانی آن را به سرای آخرت و نعمت‌های اصیل خریدند، و بنابراین هیچگاه عذاب خدا برای آنان تخفیف نمی‌پذیرد، و هیچگاه مورد نصرت و کمک قرار نمی‌گیرند.»

و یکجا می‌فرماید:

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۲

«آیا آن کسیکه بنیان و اساس خود را بر میزان و بر محور تقوای خداوند و خشنودی او قرار داده است بهتر است یا آن کسیکه اساس و بنیان خود را در کنار مسیل و در لبه پرتگاه رودخانه‌ای که طغیان آب از زیر، آن را خالی کرده است قرار داده است؟ پرتگاهی که فرو ریزد و او را در آتش جهنم داخل سازد.»

و یکجا می‌فرماید:

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا.^۳

«و با خداوند (عزیز و قادر و متعال و حیات بخش و علیم و سمیع و بصیر) خدای دیگری را قرار مده (هرچه باشد؛ کوچک یا بزرگ! جاه و اعتبار، و یا مال و ثروت! دوست و رفیق، و یا زن و

۱- آیه ۸۶، از سوره ۲: البقرة

۲- قسمتی از آیه ۱۰۹، از سوره ۹: التوبة

۳- قسمتی از آیه ۳۹، از سوره ۱۷: الاسراء

فرزند!) که در اینصورت در جهنم بطور سرافکننده و ملامت شده و طرد شده، افتاده خواهی شد!»

و در اینصورت تا این نفس اماره انسانی باقی است و تبدیل به نفس لّوامه و یا مطمئنّه و غیرها نشده است، جهنم باقی است؛ زیرا که دوزخ ظهور و بروز حقیقت نفس در مراحل بُعد و حجاب است. نفس اماره پیوسته انسان را امر به فحشاء و منکرات می‌کند، و تا قدری بخواهد آرام بگیرد دوباره امر می‌کند. و گهگاهی که در آن فتور و کندی پیدا شود، به دنبال آن قوّت می‌یابد و دست از زشتی و قبح برنمی‌دارد. و بالأخره با صاحب آن تا دم مرگ دست به گریبان است، هر چه بخواهد خاموش شود دوباره فروزان و مشتعل می‌گردد.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا^۱.

«کسی را که خداوند هدایت کند فقط او راه یافته و رهبری شده است، و کسی را که گمراه کند پس ای پیامبر هیچگاه برای او غیر از خدا یار و معین و ولیّ و محافظی نخواهی یافت! و ما چنین افرادی را در روز قیامت، بر چهره‌هایشان محشور می‌نمائیم در حالیکه کورها و لال‌ها و کرهائی هستند. مأوی و پناهگاه آنان جهنم است که پیوسته فروزان است، و هر وقت فروکش کند و بخواهد خاموش شود، ما سعیر و شعله آن را زیاد می‌کنیم.»

۱- آیه ۹۷، از سوره ۱۷: الإسراء

وَأَسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ * يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ، وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ .^۱

«چون پیامبران مرسل در برابر قوم خود - که آنان را به استهزاء گرفتند و ایمان نیاوردند و به آنها بیم تبعید از شهر و بیرون کردن از دار و دیار را دادند - راهی نیافتند، در این حال) آن پیامبران از خدا طلب یاری و نصرت کردند، و در اینصورت یکایک از افراد گردنکش و معاند به خسران و زیان و تهی شدن از تمام سرمایه‌های وجودی مبتلا شدند. و در دنباله آن جهنم است، و از آبی که چون خون چرکین و فلز گداخته است آشامانیده شوند. هرچه آن را جرعه جرعه بیاشامند ابداً سیراب نشوند، و هیچگاه آن آب برای آنان گوارا نباشد. و از طرفی مرگ و موت از هر سو بدانها روی آورد ولی آنها نمی‌میرند، و از دنبالشان عذاب غلیظ و سخت و درهم کوبنده‌ای است.»

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى .^۲

«حقاً آن کسیکه به نزد پروردگار خود با حال جرم و جرمه آید، برای او جهنم است که در آن نه بمیرد و نه زنده ماند.»

وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا

۱- آیات ۱۵ تا ۱۷، از سوره ۱۴: إبراهيم

۲- آیه ۷۴، از سوره ۲۰: طه

الْعَذَابُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ۱.

«و شعله و لهب جهنم برای آنان کافی است. آنانکه به آیات ما کافر شدند، ما به زودی آنها را در آتش خواهیم انداخت بطوریکه هر وقت پوست‌هایشان بپزد و ریخته شود، ما به جای آن، پوست‌های تازه دیگری می‌رویانیم و آن پوست‌ها را تبدیل به پوست‌های جدیدی می‌نمائیم تا اینکه مزه عذاب را خوب بچشند. و حقاً خداوند، عزیز و مستقل و استوار و ثابت، و همچنین حکیم و محکم و مستحکم و برقرار است.»

اینها و بسیاری از آیات دیگر قرآن کریم که بر همین منوال است، همگی دلالت دارند بر اینکه نفس ناطقه انسان پیوسته باقی است، و پیوسته طوراً بعد طوری، و حالاً بعد حال عذابهای مختلف را به انواع مختلف می‌چشد؛ همانطور که در دنیا نفسش زنده و باقی بود، و این حالات مختلفی از معصیت متناوباً و یکی پس از دیگری برای او حاصل می‌شد.

عجیب است این آیه مبارکه، که در دو جای از قرآن وارد شده

است:

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ۲.

«و بدرستیکه جهنم محیط بر کافران است.»

۱- ذیل آیه ۵۵ و آیه ۵۶، از سوره ۴: النساء

۲- ذیل آیه ۴۹، از سوره ۹: التوبة؛ و قسمتی از آیه ۵۴، از سوره ۲۹:

این آیه دلالت دارد بر آنکه الآن جهنم موجود است و مخلوق است، نه آنکه بعداً آفریده می‌شود. زیرا که «مُحِيط» اسم فاعل است، و همه اهل ادب تصریح کرده‌اند به آنکه مشتق، حقیقت است در «مَنْ تَلَبَّسَ بِالْمَبْدَأِ». و حاصل معنی این می‌شود که جهنم فعلاً محیط بر کافران است، نه آنکه در روز قیامت آفریده می‌شود و محیط می‌شود؛ و الا باید بگوید: وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَتْحِيطُ بِالْكَافِرِينَ: جهنم بعداً بر کافران محیط می‌گردد.

و همانطور که سابقاً گفتیم، عوالم فعلاً همه موجودند به وجود طولی نه عرضی، یعنی عوالم تو در تو می‌باشند نه در یک ردیف و یک رشته چون دانه‌های تسبیح؛ و بنابراین همین دنیا، و أفعال زشت، و نیت‌های فاسده و آراء و افکار کاسده، و توغّل در کثرات، و انصراف از حضرت خداوند و ذات احدیّت، همه جهنم است؛ غایة الأمر حقیقت آن، و واقعیّت آتش آن، و سعیر و شهیق و زفیر آن دیده نمی‌شود مگر آنکه انسان از دنیا برود و یا پرده از جلوی دیدگان احوال و دوبین او برداشته گردد: فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ؛ تا وجداناً و مشهوداً و ملموساً هویدا گردد.

و از جمله آیاتی که بالصراحة دلالت دارد بر آنکه آتش جهنم فعلاً موجود است، آیه سوره نوح است:

مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا^۱.

۱- آیه ۲۵، از سوره ۷۱: نوح

«از جهت گناہانی که نموده‌اند، غرق شدند و پس از آن داخل آتش شدند؛ و بهیچوجه برای خود غیر از خدا یار و یآوری نیافتند.» زیرا که در این آیه می‌فرماید قوم نوح پس از غرق شدن بلافاصله در آتش داخل شدند. و معلوم است که آتشی باید وجود داشته باشد تا داخل آن شوند.

و من تعجب می‌کنم از کسانی که تجسّم اعمال را انکار می‌کنند، چگونه قائل می‌شوند که از طرفی جهنم فعلاً موجود است و از طرفی همین جهنم موجود در زمین قرار دارد؟

زیرا اگر قائل به تجسّم اعمال در روز قیامت شدیم معلوم است که آن آتش حقیقت نفس همین اعمال است، پس جهنم همین الآن موجود است لیکن چون ملکوت اعمال است با چشم ظاهری دیده نمی‌شود. و اما اگر این مسأله را انکار کنیم و بگوئیم آتش غیر از حقیقت تجسّم اعمال است، پس چگونه می‌توانیم بگوئیم فعلاً موجود است و محلّ آن نیز در روی زمین است؟ این غیر از معماً چیز دیگری نخواهد بود، که مانند اُنیاب اغوال چیزی باشد و مادّی هم باشد و الآن هم باشد و ما آن را نبینیم!

و اما دربارهٔ اینکه جهنم در زمین است چندین روایت وارد است: از جمله در «خصال» صدوق از ابن موسی از ابن زکریّای قَطّان از ابن حبیب از عبدالرحیم جبلی صیدنانی و عبدالله بن صلت، از حسن بن نصر خَزّاز از عمرو بن طلحه از اسباط بن نصر از سماک بن حرب از عکرمه، از ابن عبّاس روایت می‌کند که گفت: دو نفر یهودی

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: بهشت کجاست، و جهنم کجاست؟ حضرت فرمود: اما بهشت در آسمان است، و اما آتش در زمین است - الخبر^۱.

و از جمله در «تفسیر علی بن ابراهیم» وارد است که: دلیل بر آنکه جهنم در زمین است، گفتار خداست در سوره مریم:

و يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا * أَوْ لَا يَذْكُرُ
الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكْ شَيْئًا * فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ
وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا^۲.

«و انسان می‌گوید که آیا اگر من مُردم، در زمان آینده زنده ازگور بیرون می‌آیم؟ آیا انسان به یاد ندارد که ما او را از زمان پیش آفریدیم و اصلاً چیزی نبوده است؟ سوگند به خدا که ما انسانها و شیطانها را محشور می‌کنیم و سپس در دور جهنم به زانو در افتاده در می‌آوریم.»
- الحدیث^۳.

در «تفسیر علی بن ابراهیم» درباره آیه:

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا
الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا.

وارد است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: چگونه

۱- «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۴۷؛ «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۱۲۷

و ۱۲۸

۲- آیات ۶۶ تا ۶۸، از سوره ۱۹: مریم

۳- «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» طبع سنگی، ص ۲۱۶

پوست‌های بدن را خداوند تبدیل می‌کند؟! حضرت فرمود: آیا ندیده‌ای وقتی را که یک خشت خام را برداری و پاره و خرد کنی و آن را خاک بنمائی، و سپس آن را در قالب بریزی و دوباره خشت کنی؟! این همان خشت است که اصلش واحد است، و حدّث و تغیری در او پیدا شده است.^۱

و نیز در همین تفسیر درباره آیه: **مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ** وارد است که: یعنی بعضی از جهنمیان را با بعضی دیگر به یک قید و زنجیر می‌بندند.

و درباره **سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ** وارد است که: مراد از سرابیل پیراهن است. و در روایت ابوالجارود از حضرت باقر علیه السلام وارد است که: **قَطْرَانٍ** مس گرم و گداخته است، یعنی حرارت آن به حدّ اشدّ رسیده است. و خداوند که می‌فرماید: **وَتَعَسَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ**، یعنی آن پیراهنی که از مس گداخته است جهنمی‌ها بر تن می‌کنند، و از شدّت گرمی آن، صورت‌هایشان را آتش می‌پوشاند.^۲

و نیز در همین تفسیر درباره آیه: **مِنْ وَّرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ**، وارد است که: مراد از آن آشامیدنی‌هایی که به جهنمی‌ها خورانده می‌شود که **صَدِيدٍ** است، آن مایعی است که از فروج زنهای زناکار بیرون می‌آید.

و درباره **يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ** وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ

۱- همان مصدر، ص ۱۲۹، در ذیل آیه ۵۶، از سوره ۴: النَّسَاء

۲- همان مصدر، ص ۳۴۸، در ذیل آیه ۴۹ و ۵۰، از سوره ۱۴: اِبْرَاهِيم

مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَمِيَّتٍ ، وارد است که : چون آن صَدِيد را که آن مایع است به او نزدیک کنند که بیاشامد ، ناپسند دارد و متفَرِّ می‌گردد . و چون خیلی نزدیک کنند ، صورتش کباب شود ، و پوست سرش با موها مجموعاً کنده شود . و چون بیاشامد ، روده‌ها و امعاء او پاره پاره شود و در زیر دو قدم او بیفتد . و از هر یک از آن جهنمیان به قدر یک دشت و به قدر یک وادی ، چرک خونین و یا خون چرکین و فلزاً گداخته خارج گردد .

و آن دوزخیان آنقدر گریه کنند که از اثر آن در چهره‌هایشان مانند جوی و نهر ، اشک سرازیر شود . و سپس اشک منقطع شود و به جای آن خون گریه کنند . و خون جاری گردد بطوریکه اگر بنا شود کشتی‌ها در آن اشک‌ها و خون‌ها جریان پیدا کنند ، می‌توانند جاری شوند ؛ و اینست معنای گفتار خداوند : وَ سَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ^۱ .
و نیز در همین تفسیر دربارهٔ آیه :

فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ شِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ * يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ * وَ لَهُمْ مَقَمَعٌ مِّن حَدِيدٍ * كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ^۳ .

وارد است که : مراد از کَفَّار در اینجا بنی امیه هستند . و آتش آنطور

۱- ذیل آیه ۱۵ ، از سورهٔ ۴۷ : محمد

۲- «تفسیر قمی» ص ۳۴۴ و ۳۴۵ ، در ذیل آیه ۱۷ ، از سورهٔ ۱۴ : ابراهیم

۳- قسمتی از آیه ۱۹ و آیات ۲۰ تا ۲۲ ، از سورهٔ ۲۲ : الحج

آنان را فرا گیرد مانند لباسی که در برکنند، و در اینصورت از شدّت آن، لب‌های زیرین آنها سست شود و استرخاء پیدا کند تا به ناف آنان برسد، و لب‌های زبَرین آنها کشیده شود تا به سر آنان برسد. و هروقت اراده خروج کنند، با مقامع حدید یعنی گرزهای آهنین زده شوند تا با آن گرزها دوباره در دوزخ بازگشت نمایند.^۱

باید دانست که تفسیر کفّار در این آیه به بنی امیه از باب جرّی و تطبیق است نه انحصار مدلول، همچنانکه در آیات شریفه قرآن همه آنچه از این قبیل است بر همین منوال است؛ و گرنه در هر زمان و در هر مکان اگر افرادی پیدا شوند که موضوع برای این مجازات‌ها از نقطه نظر تعدّی و تجاوز قرار گیرند، این مجازات‌ها درباره آنان اجرامی گردد.

و نیز در همین تفسیر درباره آیه:

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوِيهِمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا .

آورده است که: چون در جهنّم وارد شوند، به اندازه هفتاد سال راه پائین می‌روند، و چون به طبقه پائین‌تر آن رسیدند در این حال جهنّم یک زفیری می‌کشد و صدائی از دل بر می‌آورد که همه را به بالای جهنّم می‌پراند، و در اینصورت با گرزهای آهنین دوباره آنان را به پائین می‌رانند.^۲

۱- «تفسیر قمی» ص ۴۳۷

۲- همان مصدر، ص ۵۱۳، در ذیل آیه ۲۰، از سوره ۳۲: السّجده

و نیز در همین تفسیر درباره آیه: **يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ**، آورده است که: این استفهامی است، چون خداوند به جهنم وعده داده است که آن را پر و مملو کند. و بنابراین، آتش از جهنمیان پر می‌گردد، و پس از این خداوند به آتش می‌گوید: آیا پر شدی؟! و آتش بنا بر استفهام می‌گوید: **هَلْ مِنْ مَزِيدٍ**؟ یعنی آیا با وجود پری و سرشاری، زیادتی متصور است؟! یعنی **لَيْسَ فِيَّ مَزِيدٌ**: در من دیگر جای زیادی نیست!

در این حال بهشت می‌گوید: بار پروردگارا! تو به آتش وعده دادی که او را پر کنی و پر کردی! و به من وعده دادی که مرا پر کنی! پس چرا پر نکرده‌ای؟! حضرت فرمود: در این حال خداوند در آن روز خلقی را می‌آفریند که بهشت را بواسطه آنان پر کند. و سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: **طُوبَى لَهُمْ**؛ خوشا به حال آن خلق که هیچگونه هموم و غموم دنیا را ندیده‌اند.^۱

و نیز در همین تفسیر درباره آیه:

تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ عَائِيَةٍ * لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ.

آورده است که: برای آن آتش از شدت حرارتی که دارد ناله و فریادی است. و ضریع عرق اهل جهنم است، و آنچه از فرج‌های زنان زناکار خارج می‌شود.^۲

۱- «تفسیر قمی» ص ۶۴۵ و ۶۴۶، در ذیل آیه ۳۰، از سوره ۵۰: ق

۲- همان مصدر، ص ۷۲۲، در ذیل آیات ۴ تا ۷، از سوره ۸۸: الغاشية

و نیز در همین تفسیر درباره آیه: **وَ إِذَا أَلْجَحِيمُ سُعِرَتْ**، از سعید بن محمد از بکر بن سهل از عبدالغنی بن سعید از موسی بن عبدالرحمن از ابن جریح از عطاء، از ابن عباس آورده است که: مراد از **سُعِرَتْ** آنستکه برای کافران روشن می شود و آتش می گیرد. و **جَحِيم** بلندترین آتش از جهنم است. زیرا که در کلام عرب، جحیم را به مقدار معظمی از آتش گویند؛ مانند گفتار خداوند عز و جل: **أَبْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ**^۱، که مراد مقدار آتش عظیمی است.^۲ و نیز در همین تفسیر، از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن بکیر، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ: سَقَرٌ. شَكَأَ إِلَى اللَّهِ شِدَّةَ حَرِّهِ، وَ سَأَلَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ؛ فَأَذِنَ لَهُ فَيَتَنَفَّسُ فَأُحْرَقَ جَهَنَّمُ.^۳

«در جهنم یک وادی و بیابانی برای متکبران است که به آن سَقَر گویند. به قدری گرم است که از شدت حرارت خود به خداوند شکایت کرد، و از او درخواست کرد که اجازه دهد تنفسی کند، و خداوند اجازه داد و از تنفس آن، جهنم آتش گرفت.»

و این روایت را با همین سند، کلینی در «کافی»^۴ و صدوق در «عقاب الأعمال» از محمد بن حسن از محمد بن حسن صفار از

۱- آیه ۹۷، از سوره ۳۷: الصافات

۲- «تفسیر قمی» ص ۷۱۳ و ۷۱۴، در ذیل آیه ۱۲، از سوره ۸۱: التکویر

۳- همان مصدر، ص ۵۷۹، در ذیل آیه ۶۰، از سوره ۳۹: الزمر

۴- «أصول کافی» ج ۲، ص ۳۱۰

یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از ابن بکیر، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است.^۱

و نیز در همین تفسیر، از پدرش از ابن ابی عمیر از منصور بن یونس، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است: در آتش دوزخ، آتش دیگری است که اهل دوزخ از آن پناه می‌برند. و آن آتش فقط برای شخص متکبر و صاحب جبروت و معاند آفریده شده است، و نیز برای شیطان عنود و لجوج و متجاوز، و از برای هر متکبری که به روز حساب ایمان نیاورده است، و از برای هر کس که دشمن آل محمد باشد.

و آنکه در روز قیامت عذابش از همه سهل تر و سبکتر است کسی است که او را در آتشی کم عمق (ضَحَضَاحٌ مِنْ نَارٍ)^۲ قرار داده‌اند، و او دو کفش از آتش دارد که دو بند آن کفش‌ها از آتش است، بطوریکه از شدت آتش آن کفش‌ها و آن بند کفش‌ها، دماغ و مغزش همچون دیگ مسی جوش می‌زند. او در میان آتش، عذاب کسی را از عذاب خود شدیدتر نمی‌بیند؛ در حالیکه هیچکس در میان آتش عذابش از او سبکتر و سهل تر نیست.^۳

البته عذاب‌های سخت و دردآور دوزخ اختصاص به متعدّیان و

۱- «عقاب الأعمال» طبع سنگی، ص ۱۴

۲- در «نهایه» ابن اثیر در ماده ضحَضَاح آورده است: «و فی روایة: أَنَّهُ فِی ضَحَضَاحٍ مِنْ نَارٍ یَغْلِی مِنْهُ دِمَاغُهُ؛ الضَّحَضَاحُ فِی الْأَصْلِ: مَا رَفَّ مِنَ الْمَاءِ عَلٰی وَجْهِ الْأَرْضِ مَا یَبْلُغُ الْكَعْبَینِ، فَاسْتَعَارَهُ لِلنَّارِ.» (م)

۳- «تفسیر قمی» ص ۵۸۵

متجاوزان به حقوق ضعیفان و گردنکشان و متکبران و مستکبران دارد که در دنیا فتنه و فساد می‌کنند، و خونریزی‌ها می‌نمایند، و مردم بی‌پناه و بی‌گناه را می‌کشند، و دشت‌ها و وادیها را از خون پر می‌کنند، و اگر عمرشان زیاده شود و چند برابر گردد بازهم به همین نهج در روی زمین رفتار می‌کنند؛ همچنانکه درباره سلاطین جائر، و حکام جابر، و علماء خَوْنَه، و نظائرهم دیده می‌شود که در تعدیات آنها در دنیا مقدار مشخصی نیست بلکه هر چه از دست آنان برآید از ستم و ظلم و تکبر و حق‌کشی دریغ ندارند.

و بنابراین اگر در روایت دیدیم - چنانکه دیدیم - که اگر مثلاً از شدت اندوه و اشک، روی چهره جهنمیان جوی جاری می‌شود و سپس تبدیل به جوی خون می‌شود، و یا از متعدیان به قدر یک بیابان و دشت، چرک خونین خارج می‌شود، هیچ جای تعجب نیست، زیرا اینها مُکْتَسَبات و دست‌پرورده‌های خود آنهاست، وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ^۱.

قیامت و جهنم، ظهور و بروز همین نیات و تعدیات دنیوی است؛ هر چه بیشتر، بیشتر. اگر همین نیات فاسده، و اعمال قبیحه، و عقائد باطله را بخواهند در همین زندگی گسترش دهند و بصورت ملکوتی خود بارز و ظاهر سازند، همان جهنم افروخته و دشتهای چرک و خون صدید و ضریع دوزخ خواهد بود.

۱- ذیل آیات ۱۸۲ از سوره ۳: آل عمران، و ۵۱ از سوره ۸: الأنفال،

و ۱۰ از سوره ۲۲: الحج

در «عقاب الأعمال» از ابن ولید از صفار از محمد بن حسین از محمد بن عبدالله بن هلال از عقیبة بن خالد از میسر، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که :

إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَجَبَلًا يُقَالُ لَهُ : الصَّعْدَى ، وَإِنَّ فِي الصَّعْدَى لَوَادِيًا يُقَالُ لَهُ : سَقَرٌ ، وَإِنَّ فِي سَقَرٍ لَجَبًّا يُقَالُ لَهُ : هَبْهَبٌ ؛ كَلَّمَا كُشِفَ غِطَاءُ ذَلِكَ الْجَبِّ ضَجَّ أَهْلُ النَّارِ مِنْ حَرِّهِ ؛ وَ ذَلِكَ مَنَازِلُ الْجَبَّارِينَ .^۱

«در جهنم کوهی است که آنرا صعَدی نامند ، و در صعَدی یک بیابانی است که آنرا سَقَر گویند ، و در سَقَر چاهی است که آنرا هَبْهَب نامند ؛ و هر وقت روپوش و در آن چاه را بر میدارند ، تمام اهل آتش از شدت حرارت آن ناله و فریاد می زنند ؛ و آن منزل مردم جَبَّار و متکبر و زورگو و متعدی است.»

و در «تفسیر علی بن ابراهیم» در تفسیر آیه : قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ آورده است که : فَلَقِ چاهی است در جهنم که تمام اهل دوزخ از شدت حرارت آن چاه ، پناه می برند . این چاه از خدا اجازه خواست که تنفس کند و خداوند به او اجازه داد ؛ همینکه تنفس کرد تمام جهنم را آتش زد . و در آن چاه ، صندوقی است از آتش ، و به قدری سوزنده است که اهل آن چاه از شدت حرارت آن صندوق پناه

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۳ ، ص ۳۷۷ ؛ و طبع حرفی ، ج ۸ ، ص ۲۹۷ ؛ و در خود «عقاب الأعمال» طبع سنگی ، ص ۴۳ ، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است .

می‌برند. و اسم آن صندوق **تَابُوت** است، و در آن تابوت شش نفر از پیشینیان و شش نفر از پسینیان هستند.

اما آن شش نفر که از پیشینیان هستند: یکی **پسر آدم** است که برادر خود را کشت و **نمرود** است که ابراهیم را در آتش افکند، و **فرعون موسی** است، و **سامری** است که گوساله را برای پرستش بنی اسرائیل معین کرد، و آن کسی است که دین موسی را به **تَهُود** و **یهودیت** مبدل کرد، و دیگر آن کسی است که شریعت حضرت عیسی را به **تنصّر** و **نصرانیت** تبدیل نمود.

و اما آن شش نفر که از پسینیان هستند **اولی** و **دومی** و **سومی** و **چهارمی** است، و دیگر رئیس خوارج است، و آخرین آنها ابن ملجم است.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ، یعنی: آنکه در آن چاه می‌افتد در آنجا غائب می‌شود.^۱

آری! چون دل انسان به غیر خدا مشغول شود، پیوسته خاطرات شیطانی بر افکار او هجوم می‌کنند، و دائماً هم و غم لاینقطع به صورتها و شکل‌های گوناگون بر او حمله‌ور می‌شود. و هرچه درجه بُعد و دوری از خدا بیشتر باشد این افکار و خیالات شدیدتر، و در قیامت به صورت شراره‌های آتش بیشتری خواهد بود.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَصْبَحَ وَ أَكْبَرُ هَمَّهُ الدُّنْيَا ، أَلْزَمَ اللَّهُ قَلْبَهُ شُغْلًا لَأَفْرَاحٍ لَهُ مِنْهُ أَبَدًا ، وَ هَمًّا لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ أَبَدًا ، وَ أَمَلًا لَا يَبْلُغُ

۱- «تفسیر قمی» ص ۷۴۳ و ۷۴۴

مُنْتَهَاهُ أَبَدًا، وَفَقْرًا لَا يَنْتَالُ غِنَاهُ أَبَدًا؛ وَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ ۱.

«حضرت فرمود: کسیکه روزگار خود را بگذراند و مقصد بزرگ او دنیا باشد، پروردگار، دل او را وامی‌دارد به مشاغل و شواغلی که هیچگاه برای آن فراغتی نخواهد بود، و به هم و اندوهی که هیچگاه منقطع نخواهد شد، و به آرزویی که هیچگاه به نهایت آن نخواهد رسید، و به فقر و نیازمندی و پریشانی‌ای که هیچگاه مبدل به غنا و بی‌نیازی نخواهد شد؛ و چنین کسی از خدا بهره و نصیب ندارد.»

باید دانست که در سه جای از قرآن کریم، کلمه زُقُوم آمده

است: اول، در سوره صافات:

أَذَلِّكَ خَيْرٌ نَزْلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ * إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً
لِّلْمُظَلِّمِينَ * إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ * طَلْعُهَا كَأَنَّهُ
رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ * فَإِنَّهُمْ لَا كِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ * ثُمَّ
إِن لَّهُمْ عَلَيْهَا لَشُوبًا مِّنْ حَمِيمٍ * ثُمَّ إِن مَّرَجَعَهُمْ لِآلِي الْجَحِيمِ ۲.

«آیا این مقام (برای بهشتیان و مخلصان درگاه خدا که خدا وعده داده است) در مقام پذیرائی از واردین بهتر است یا درخت زُقُوم دوزخ؟! ما آن درخت را فتنه و بلای جان ستمکاران قرار دادیم. آن، درختی است که از بُن و بنیاد جهنم ریشه می‌گیرد، و رشد و نمو می‌کند و بیرون می‌آید. میوه آن درخت (در زشتی و خبثت و بدی)

۱- «أسرار الصلوة» مرحوم آية الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی،

طبع حروفی (سنه ۱۳۸۰) ص ۱۹۱

۲- آیات ۶۲ تا ۶۸، از سوره ۳۷: الصافات

گویا سرهای شیاطین است . دوزخیان از آن می‌خورند و شکم‌های خود را از آن پر می‌کنند ، و پس از خوردن از میوه درخت زَقُوم و پر شدن شکم ، برای آنان چیزی که در آن ، حمیم سوزان و گداخته دوزخ مخلوط شده است خواهد بود ؛ و سپس بازگشت و مصیر همه آنان بسوی آتش انبوه افروخته جهنم است.»

دَوْم : در سوره دخان :

إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ * كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي
الْبُطُونِ * كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ * خُذُوهُ فَأَعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ * ثُمَّ
صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ * ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
الْكَرِيمُ .^۱

«حقاً که درخت زَقُوم ، طعام و غذای شخص گنهگار و متعدی و متجاوز است ، که همچون فلز گداخته در شکمها جوش می‌زند و غلیان می‌کند مانند غلیان و جوش زدن مایع داغ در حال جوش و غلیان . (و خطاب قهر از جانب خداوند به فرشتگان رسد که) بگیرید او را و با قهر و غضب او را بزنید ! و در وسط و کانون آتش انبوه گداخته بیندازید ! و سپس بر سر او از آب داغ و حمیم جهنم بریزید ! (و به او از روی تمسخر و استهزاء گفته می‌شود که :) بچش این عذاب را ؛ تو همان مرد عزیز و گرامی هستی !»

سَوْم ، در سوره واقعه :

وَ أَصْحَابِ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ

۱- آیات ۴۳ تا ۴۹ ، از سوره ۴۴ : الدخان

حَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ .
 إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ * وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَىٰ آلْحَنِثِ
 الْعَظِيمِ * وَ كَانُوا يَقُولُونَ أَيُّذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظْمًا أَعْنَا
 لَمَبْعُوثُونَ * أَوْ ءَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ .

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ
 مَّعْلُومٍ * ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ * لَأَكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ
 زُقُومٍ * فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ * فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ *
 فَشَرِبُونَ شُرْبَ الْهَلِيمِ .

هَذَا نُزِّلَهُمْ يَوْمَ الدِّينِ * نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ .^۱

«و اهل شقاوت که نامۀ عمل از جانب شقاوت و تیره‌بختی به آنها داده می‌شود! و ای پیغمبر تو نمی‌دانی چقدر تیره‌بخت و شقی و تاریک دل هستند آن اهل شقاوت! پیوسته در معرض وزش بادهای سمّی و مهلک، و نوشیدن آبهای داغ و تفته بسر می‌برند؛ و در سایه‌ای از دود و دُخان آتش جهنّم که هیچگاه خنک نشود، و با تبدل به نسیم ملاتم، خوشایند نگردد.

اینگونه عذاب به جهت آنستکه آنان در دنیا عادت و روششان این بود که در ناز و نعمت زیاده‌روی می‌کردند، و نعمت‌ها را در راه بُعد و دوری و غفلت و انصراف از خدا به کار می‌بستند، و برگناه بزرگ و شرک و تجاوز اصرار می‌ورزیدند، و در مقام ردّ و انکار پیامبران می‌گفتند: آیا چون ما مُردیم و خاک شدیم و بصورت

۱- آیات ۴۱ تا ۵۷، از سوره ۵۶: الواقعة

استخوان در آمدیم ، آیا در اینصورت ما برانگیخته می شویم؟! آیا پدران گذشته ما که مرده اند و خاک شدند و استخوان شدند زنده می شوند؟!

بگو ای پیغمبر: آری! حقاً که تمام خلائق خداوندی از اولین و آخرین ، همه در پیشگاه خداوند در میعادگاه و روز معلوم و معین اجتماع می یابند ، و در آن حال شما ای گروه گمراه و تکذیب گروز قیامت و پاداش ، البته از درخت زقوم خواهید خورد و شکم های خود را از آن مملو و پر خواهید کرد! و سپس بر روی آن خوردن ، از آشامیدنیهای آب تفته و داغ دوزخ خواهید آشامید ؛ همچنانکه شتر تشنه آب بیاشامد!

اینست کیفیت پذیرائی از شما از جهت خوردنیها و آشامیدنیها در روز پاداش و کیفر! ما شما را آفریدیم ، و از کتم عدم به وجود آوردیم ، و از نیستی محض لباس هستی در تن نمودیم! پس چرا تصدیق نمی کنید؟!»

باری ، این درخت زقوم همانطور که از روایت وارده در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسگری علیه السلام بر می آید ، درمقابل و در برابر درخت طوبی است . آن از نقطه نظر پاکی و پاکیزگی و طراوت و طهارت و قداست و خیر و برکت و رحمت ، و همانطور که گفتیم اصلش ولایت است ؛ و این از نقطه نظر کثافت و قذارت و نجاست و ذلت و نکبت و سختی و مشقت و از بین رفتن رحمت ، و بنابراین اصلش بعد از ولایت و سعادت است ، و بنابراین

شجره زقوم درخت شقاوت است .

هر کس به هر مقدار از شک و شرک و قذارت باطن ، و از شقاوت و آثار آن از خیانت و جنایت و تعدی و ظلم و تکبر و استکبار بهر مند باشد ، به همان قدر از شاخه‌های این درخت در دلش رخنه کرده ، و از ریشه‌هایش به همان مقدار در کانون قلبش ریشه دوانیده است .

در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسگری علیه السلام ، در ضمن حدیث طویلی که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیان می‌کنند ، می‌رسند به اینجا که :

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : و سوگند به آن کسیکه به حق مرا مبعوث به نبوت گردانید ، هر کس در این روز (روز اول ماه شعبان) دست به هر یک از درهای شرّ و عصیان زند و هر گناهی مرتکب شود ، خود را به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان نموده است ، و آن شاخه او را به آتش خواهد رسانید .

و پس از این فرمودند : و بنابراین ، هر کس در نماز فریضه خود کوتاهی کند و آنرا ضایع گذارد ، به شاخه‌ای از شاخه‌های زقوم خود را آویزان کرده و آن شاخه او را به آتش می‌رساند .

و هر کس در این روز در نزد او شخص ضعیف الحالی بیاید که از حالات و امور خود شکوه و گلایه کند ، و او توانائی داشته باشد که بدون ضرری که به خودش برسد حالات و امور او را تغییر دهد ، و کسی دیگر هم نبوده باشد که نایب از او و یا قائم مقام او در این امر گردد ، و با این حال ، آن ضعیف الحال را به حال خود گذارد که حقش

و امورش ضایع و خراب بماند و در سختی و مشکلات بسر برد و دستی از او نگیرد؛ در اینصورت به شاخه‌ای از درخت زقوم خود را آویزان کرده است.

و هر کس در نزد او شخص خطاکاری بیاید و از خطای خود معذرت طلبد و او نپذیرد، و سپس در عقوبت آن خطاکار تخفیفی ندهد بلکه زیاده عقوبت کند، به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان شده است.

و هر کس بین مردی و زنش را بهم بزند، و یا بین پدری و فرزندش را، و یا برادری با برادرش را، و یا نزدیکی با رحم نزدیک خود را، یا بین دو همسایه، و یا بین دو شریک و خلیط و مصاحب را، و یا بین دو نفر اجنبی را بهم بزند و ایجاد فساد و جدائی کند، به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان شده است.

و هر کس بر بدهکاری سخت بگیرد و بداند که او قادر بر اداء دیون خود نیست، و در اینصورت ناراحتی و نگرانی و غضب آن بدهکار را زیاد کند، به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان شده است. و هر کس بر عهده او نسبت به کسی، دینی و قرضی باشد، و با مامله و بهانه‌آوری کاری کند که او خسته شود و از دین خود بگذرد، به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان شده است.

و هر کس بر یتیمی جفا کند، و او را آزار برساند، و مال او را بخورد، به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان شده است. و هر کس در آبروی برادر مؤمن خود خللی وارد سازد و آنرا

لکّه دار کند، و فحش دهد و ناسزا گوید، و مردم را بر این امر بگمارد و ترغیب کند، به شاخه‌ای از آن آویزان شده است.

و هر کس تغنی کند، و با آوازهای حرام و موسیقی که انسان را بر معصیت و گناه بر می‌انگیزد مشغول شود، به شاخه‌ای از آن آویزان شده است.

و هر کس بنشیند و زشتی‌های کردار خود را که در جنگها کرده است، و انواع ظلمی که به بندگان خدا نموده است بشمارد و بدانها افتخار و مباهات کند، به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان شده است.

و هر کس همسایه او مریض شود، و از روی بی‌اعتنائی و عدم اهمّیت و استخفاف به شأن او ترک عیادت او را کند، به شاخه‌ای از آن آویزان شده است.

و هر کس همسایه او بمیرد، و از روی حقارت و پست شمردن مقام و حق او در تشییع جنازه‌اش کوتاهی کند، به شاخه‌ای از آن آویزان شده است.

و هر کس نسبت به کسیکه مصیبتی بر او وارد شده است إعراض کند، و از روی کوچک شمردن او و عیب‌دار کردن او جفا نموده و از دلجوئی و استمالت خودداری کند، به شاخه‌ای از آن آویزان شده است.

و هر کس مخالفت پدر و مادر خود را و یا یکی از آنها را بنماید، و از شفقت و مهربانی و احسان درباره آنها دریغ کند، و یا بدانها

استخفاف کند، به شاخه‌ای از آن آویزان شده است. و هر کس خودش سابقاً عاق پدر و مادرش بوده و آنها را تا این روز راضی نکرده است، و تمکن از استرضاء داشته و کوتاهی کرده است، به شاخه‌ای از آن آویزان شده است. و بنا بر همین نهج و همین منوال، هر کس هر فعلی از افعال شر را بجای آورده است، به شاخه‌ای از آن آویزان شده است. و سوگند به آن خداوندی که مرا به حق به نبوت برانگیخته است، تمام کسانی که به شاخه‌های درخت زقوم آویزان شده‌اند، آن شاخه‌ها آنها را تا قعر جحیم و دوزخ پائین خواهد برد.^۱ و از مجموع آنچه گفته شد، بدست می‌آید که جهنم محل صدور و ورود قبائح است، و هر کس به هر مقدار و به هر صورت از زشتیها، چه در مرحله عقائد، و چه در مرحله ملکات و اخلاق و صفات، و چه در مرحله اعمال و رفتار، و حتی در مرحله مجرد نیت و خواسته‌های درونی؛ اگر با خود قبح و زشتی و شرک و عناد و کجروی و انحراف از حق داشته باشد، در صورتیکه در مراحل و منازل بین راه تا قیامت، از مصائب دنیوی، و سكرات مرگ، و عذاب قبر، و روز رستاخیز، و توبه و شفاعت، و غیرها پاک نشود باید با آتش قرین و توأم باشد. و لذا درهای جهنم هر کدام نمایشگر یک نوع انحراف و تعدی در یکی از این مراحل است. و مجلسی رضوان الله علیه از کتاب «فضائل» شاذان، و از کتاب

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۶۷ و ۱۶۸

«روضه» با اسناد خود مرفوعاً از عبدالله بن مسعود، از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند در ضمن حدیث معراج که: من دیدم بر سر درهای جهنم نوشته بود بدین طریق که:

عَلَى الْبَابِ الْأَوَّلِ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ : مَنْ رَجَا اللَّهَ سَعِدَ . وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ أَمِنَ . وَ الْهَالِكُ الْمَغْرُورُ مَنْ رَجَا غَيْرَ اللَّهِ ، وَ خَافَ سِوَاهُ .

«بر سر در اول سه جمله نوشته بود: آنکه امید به خدا دارد پیروز است. و آنکه از خدا بترسد در امان است. و آنکه امید به غیر خدا دارد و از غیر او می‌ترسد، شخص مغرور و در هلاکت است.»

وَ عَلَى الْبَابِ الثَّانِي : مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عُرْيَانًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَلْيَكْسِ الْجُلُودَ الْعَارِيَةَ فِي الدُّنْيَا . مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عَطْشَانًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَلْيَسْتَقِ الْعِطَاشَ فِي الدُّنْيَا .

مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ جَانِعًا فَلْيُطْعِمِ الْبُطُونَ الْجَائِعَةَ فِي الدُّنْيَا .

«و بر سر در دوم نوشته بود: هر کس می‌خواهد در روز قیامت برهنه و عریان نباشد باید بدنهای عریان و برهنه مستمندان را در دنیا لباس بپوشاند. و هر کس می‌خواهد در روز قیامت عطشان و تشنه نباشد باید مردم تشنه را در دنیا آب دهد. و هر کس می‌خواهد در روز قیامت گرسنه نباشد باید شکمهای گرسنه را در دنیا طعام دهد.»

وَ عَلَى الْبَابِ الثَّلَاثِ مَكْتُوبٌ : لَعَنَ اللَّهُ الْكَاذِبِينَ . لَعَنَ اللَّهُ الْبَاخِلِينَ . لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ .

«و بر سر در سوم نوشته بود: خداوند لعنت کند دروغگویان را.»

خداوند لعنت کند بخیلان را . خداوند لعنت کند ستمگران را.»
**وَعَلَى الْبَابِ الرَّابِعِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ : أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ
 الْإِسْلَامَ . أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ أَهْلَ الْبَيْتِ . أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ الظَّالِمِينَ
 عَلَى ظُلْمِهِمْ لِلْمَخْلُوقِينَ .**

«و بر سر در چهارم سه جمله نوشته بود : خداوند ذلیل کند هر
 که به اسلام اهانت کند و آن را کوچک و سبک بشمارد . خداوند ذلیل
 کند هر که به اهل بیت اهانت کند و آنانرا کوچک و سبک بشمارد .
 خداوند ذلیل کند هر که ستمکاران را در ستمی که به مخلوقان خدا
 می کنند کمک دهد و یاری رساند.»

**وَعَلَى الْبَابِ الْخَامِسِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ : لَا تَتَّبِعُوا
 الْهَوَى فَاَلْهَوَى يُخَالِفُ الْإِيمَانَ . وَلَا تُكْثِرْ مَنْطِقَكَ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ
 فَتَسْقُطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ . وَلَا تَكُنْ عَوْنًا لِلظَّالِمِينَ .**

«و بر سر در پنجم سه جمله نوشته بود : از هوی و خواهش های
 نفسانی خود پیروی مکنید ، زیرا که هوای نفس مخالف ایمان است .
 و گفتارت را در امور بی فائده و بدون غرض به درازا مکشان ، زیرا که از
 رحمت خدا دور می افتی . و هیچگاه یار و یاور ظالمان مباش.»

**وَعَلَى الْبَابِ السَّادِسِ مَكْتُوبٌ : أَنَا حَرَامٌ عَلَى الْمُجْتَهِدِينَ .
 أَنَا حَرَامٌ عَلَى الْمُتَصَدِّقِينَ . أَنَا حَرَامٌ عَلَى الصَّائِمِينَ .**

«و بر سر در ششم نوشته بود : من بر کوشش کنندگان و جهادگران
 در راه خدا حرام هستم . من بر صدقه دهندگان حرام هستم . من بر
 روزه گیران حرام هستم.»

وَعَلَى الْبَابِ السَّابِعِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ : حَاسِبُوا
 نَفُوسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا . وَوَبَّخُوا نَفُوسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوَبَّخُوا .
 وَادْعُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ تَرُدُّوا عَلَيْهِ وَ لَا تَقْدِرُوا عَلَى ذَلِكَ .^۱

«و بر سر در هفتم سه جمله نوشته بود: از نفوس خود حساب
 بگیرید پیش از آنکه از شما حساب گیرند. و نفوس خود را ملامت و
 توبیخ کنید پیش از آنکه ملامت و توبیخ شوید. و خداوند عزّ و جلّ را
 بخوانید پیش از آنکه بر او وارد شوید و دیگر قدرت و تمکّن از
 خواندن او را نداشته باشید.»

در اینجا این بحث شریف را با روایتی درباره عذاب قاتلان
 حسین علیه السّلام و اولاد آنها از بنی امیه لعنهم الله جمیعاً، به پایان
 می‌بریم:

در «تفسیر فرات بن ابراهیم» از ابن عباس، از امیرالمؤمنین
 علیه السّلام روایت می‌کند که: روزی رسول خدا صلّی الله علیه وآله
 وسلّم بر حضرت فاطمه سلام الله علیها وارد شدند و ایشان را محزون
 و مهموم یافتند. و در اینجا رسول الله حدیثی را درباره احوال قیامت
 مفصلاً ذکر می‌کنند، تا می‌رسند به اینجا که:

ای فاطمه! تو می‌گویی:

يَا رَبِّ ! أَرِنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ . فَيَأْتِيَانِكَ وَ أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ
 تَشْخَبُ دَمًا وَ هُوَ يَقُولُ : يَا رَبِّ ! خُذْ لِي الْيَوْمَ حَقِّي مِمَّنْ ظَلَمَنِي .

«ای پروردگار من! حسن و حسین را به من بنمایان. و

۱- «بحار الأنوار» طبع حرفی، ج ۸، ص ۱۴۵ و ۱۴۶

در اینصورت آن دو بسوی تو می آیند در حالیکه از رگهای گردن حسین خون تازه جاری است، و او می گوید: ای پروردگار من! حقّ مرا از آنانکه به من ستم کرده اند، در امروز برای من بگیر.»

و در این حال خداوند جلیل به غضب در می آید، و از غضب او جهنّم به غضب در می آید، و فرشتگان جمیعاً به غضب در می آیند، و سپس جهنّم ناگهان شعله ای می کشد و زفیری و صدائی می زند. در این حال فوجی از ملائکه غضب از جهنّم بیرون می آیند و یکایک از قاتلان حسین، پسرانشان و پسران پسرانشان را از میان گروه ها و جمعیتها جدا می کنند، و آنها می گویند: بار پروردگارا! ما در روز عاشوراء حاضر نبوده ایم و در قتل حسین شرکت نکرده ایم!

خداوند به زبانیّه جهنّم می گوید: آنان را از نشانه ها و علائم چهره هایشان بگیرید: به چشمان اُزرقی رنگ و چهره های سیاه! و بگیرید آنها را از زلفهای پیشانی آنها و بیندازید در درک اسفل از آتش دوزخ! زیرا که آنها بر دوستان و موالیان حسین شدیدتر و سخت تر بودند از آنانکه با خود حسین محاربه کردند و او را کشتند. و در این حال صدای شَهَقه آنها در جهنّم شنیده می شود - الحدیث^۱.

۱- «تفسیر فرات» ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸،

مجلس شہاد و چہارم

حقیقت جنہم، حجاب و بعد از رحمت خداست

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ
يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ * ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ^۱ * ثُمَّ يُقَالُ هَذَا
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْدِبُونَ . (آیات ۱۴ تا ۱۷ ، از سوره مطفین : هشتاد و
سومین سوره از قرآن کریم)

«البته چنین نیست (که قرآن از اساطیر و افسانه‌های پیشینیان

۱- لَصَالُوا الْجَحِيمِ مضاف و مضافٌ إليه است . و صالوا در اصل صالون
بوده است ، اسم فاعل جمع ، از ماده صَلَى صَلِيَ يَصْلَى ، صَلَى و صَلِيَ و صَلِيًّا
النَّارِ و بِهَا : قَاسَى حَرَّهَا و احْتَرَقَ بِهَا . و صالون در اصل صالیون بوده است که در
اعلال ، یاء آن افتاده است .

و از باب صَلَى يَصْلَى صَلِيًّا اللَّحْمَ : شَوَاهُ ، فَاللَّحْمُ مَصْلِيٌّ ؛ و - فَلَاتَا النَّارَ و فِيهَا
و عَلَيْهَا : أَدْخَلَهُ إِيَّاهَا و أَثَوَاهُ فِيهَا ، نمی باشد .

بوده باشد) بلکه اعمال ناشایسته ایشان موجب شده است که بر روی دل‌های ایشان چرک و زنگار بگیرد (و ظلمانی شود و نفهمند که آیات خدا چیست). البته چنین نیست که می‌پندارند، بلکه ایشان از پروردگارشان در آنروز محجوب هستند (و در پرده و حجاب جهل و غفلت همچون پيله تنیده‌اند). و پس از آن، آنان به جحیم و آتش فراوان و سوزان دوزخ داخل می‌شوند، و سپس به آنان گفته می‌شود: اینست آن چیزی که شما در دنیا عادتتان این بود که آن را تکذیب می‌نمودید!

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي «نَهْجِ الْبَلَاغَةِ» فَرَمَايِدُ :

فَبَادِرُوا الْمَعَادَ ! وَ سَابِقُوا الْأَجَالَ ! فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطَعَ بِهِمُ الْأَمَلُ ، وَ يَرْهَقَهُمُ الْأَجَلُ ، وَ يُسَدُّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ .
فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ! وَ أَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ ! وَ قَدْ أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْإِزْتِحَالِ ، وَ أُمِرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ .

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا السَّجْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ ، فَارْحَمُوا أَنْفُسَكُمْ ؛ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا ! أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشُّوْكَةِ تُصِيبُهُ ، وَالْعَشْرَةَ تُدْمِيهِ ، وَالرَّمْضَاءَ تُحْرِقُهُ ؟ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ^۱ مِنْ نَارٍ ؛ ضَجِيعَ حَجَرٍ وَ قَرِينِ شَيْطَانٍ !

۱- طابق هم به فتح باء است، چون هاجر، و هم به کسر باء، چون صاحب.

أَعْلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا
لِعُضْبِهِ ، وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجَرَتِهِ
-الخطبة^۱.

«پس بشتابید به سوی معاد (که آن بازگشت شماست به سوی پروردگار و آفریدگار آفریدگان). و پیشی گیرید به اعمال صالحه و طاعات، پیش از آنکه اجل‌ها برسند و شما را ببرد! زیرا که نزدیک شده است که بین مردم و بین آمل و آرزوهایشان جدائی افتد، و آرزوها بریده شود، و اجل ایشان را دریابد و فراگیرد، و در توبه و رجوع از گناه بر آنان بسته شود؛ زیرا که شما صبح کرده‌اید در حال موقعیتی که آنهایی که قبلاً از شما بوده‌اند بازگشت به سوی آنرا خواستارند (یعنی شما چیزی دارید که مردگان در خواست آنرا می‌کنند) و شما در اینجا در راه سفر و راه‌گذرید؛ سفر از خانه‌ای که خانه شما نیست، و شما را بر کوچ کردن از آن خبر داده‌اند، و امر کرده‌اند که زاد و توشه بگیرید!

و بدانید که این پوست نازک بدن، قدرت و توانائی استقامت در برابر آتش را ندارد؛ بنابراین بر جان‌های خود ترحم کنید، زیرا که شما در مصائب دنیا نفوس خود را حَقّاً آزموده‌اید و امتحان کرده‌اید که چگونه یکی از شما از یک خاری که به او خَلَد، جنع و فزع می‌کند، و از یک لغزشی که او را به رو در اندازد و خون‌آلود سازد، و یا از زمین گرم و ریگ گرم که بسوزاند او را، ناراحت می‌شود و شِکوه

۱- «نهج البلاغه» خطبهٔ ۱۸۱، از طبع عبده مصر، ص ۳۴۷ و ۳۴۸

می‌کند؛ پس چگونه باشد کار در وقتیکه بین دو طبقه از آتش قرار گیرد؛ ضجیع و همخوابه سنگ سوزان، و قرین و همنشین دیو سرکش شیطان گردد!

آیا می‌دانید که چون مالک: پاسبان دوزخ به خشم آید و بر آتش غضب کند، از غایت إحراق و سوزش آتش، بعضی از آتش بعض دیگر را بشکند و خرد کند، از جهت غضبی که مالک نموده است! و چون آتش را به قهر و زجر خود مبتلا کند، از آن زجر و قهر، شراره‌های آتش از شدت جزعی که دارد از میان درهای دوزخ بر جهد!

باری، از مجموع آنچه در مباحث سابق گفته شد، به دست می‌آید که جهنم حجاب است. و حجاب عبارت است از غفلت و نسیان ذکر خدا، که آثار آن در هر یک از عوالم و نشأت به گونه‌ای خاص متجلی شده، و شخص محجوب و غافل را در آزار و عذاب قرار می‌دهد. و اینچنین کسانی از حیات حقیقیهٔ اخرویه محروم هستند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا
مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ^۱.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دوست نگیرید گروهی را که خداوند بر ایشان غضب کرده است! آنان از آخرت مأیوس هستند همچنانکه کفار از اهل قبور مأیوس می‌باشند.»

۱- آیه ۱۳، از سورهٔ ۶۰: الممتحنة

وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْكَافِرُونَ^۱.

«حضرت یعقوب به فرزندان خود گفت: از رحمت و رُوح خدا مأیوس نباشید؛ زیرا که از روح و رحمت خدا مأیوس نمی‌شوند مگر گروه کافران.»

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَمْسُوا مِنْ رَحْمَتِي
وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۲.

«و آنانکه به آیات و نشانه‌های توحید خداوند، و به لقاء و دیدار او کافر شده‌اند کسانی هستند که از رحمت من مأیوس می‌باشند، و از برای ایشان عذابی دردآور است.»

و از این آیات بدست می‌آید که: اصل کفر و ریشه شرک، عدم اعتماد و اتکاء به خدا و یأس از رحمت اوست؛ بطوریکه بنده رابطه خود را با او استوار نبیند، بلکه رابطه را ننگرد و خود را مشمول الطاف و رحمت غیر متناهی حضرت او مشاهده نکند، و به امید زیارت و لقاء و دیدار او نباشد.

و از طرفی می‌دانیم که دار آخرت و عالم دیگر، عین رحمت إلهیه و منبع هر جمال و کمالی است، و حیات و زندگی محض است. و رحمت خداوندی گرچه همه عوالم را فراگرفته است، ولیکن رحمت خاصه او، اختصاص به مؤمنان و متقیان و خوبان دارد.

۱- قسمتی از آیه ۸۷، از سوره ۱۲: یوسف

۲- آیه ۲۳، از سوره ۲۹: العنکبوت

و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ.^۱

«و رحمت من همه چیزها را فرا گرفته است؛ و من رحمت خاص خود را برای مردم پرهیزگار حتماً بزودی می نویسم و مقرر می دارم.»

این آیه می رساند که همه موجودات، و هر چیزی که بر او بتوان نام چیز گذارد، مورد رحمت عامه الهیه و مشمول فیض مقدس او هستند، حتی کفار و مشرکان و معاندان؛ گرچه غیر مؤمنان و متقیان از رحمت خاصه محرومند.

و بنابراین، کافران و جهنمیان در عین حرمان از رحمت، مشمول رحمت اند. و این حرمان همان حجابی است که بر آنان افکنده شده، و آنان را از اقرار و اعتراف به توحید و عرفان حضرت اقدس احدیت بازداشته است.

و بَيْنَهُمَا حِجَابٌ.^۲

«و بین دوزخیان و بهشتیان یک حجاب است.»

فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورَةٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * يُنَادُوا لَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى.^۳

«پس دیواری کشیده شد بین منافقان و مؤمنان، که آن دیوار دارای دری می باشد، که در داخل آن در، بهشت و رحمت است، و

۱- قسمتی از آیه ۱۵۶، از سوره ۷: الأعراف

۲- صدر آیه ۴۶، از سوره ۷: الأعراف

۳- ذیل آیه ۱۳ و صدر آیه ۱۴، از سوره ۵۷: الحديد

خارج آن در، در برابرش عذاب و دوزخ است. منافقان به مؤمنان ندای می‌کنند: آیا ما با شما نبوده‌ایم در دنیا؟ مؤمنان می‌گویند: آری! (ولیکن...)

و از این آیه به خوبی مستفاد می‌شود که: منافقان در عین آنکه مشمول رحمت‌اند، محروم از رحمت‌اند؛ چون آن رحمت خاصه در باطن حجاب و در داخل حصار و در است، و این مسکینان از ظاهر حصار نمی‌توانند تجاوز کنند و خود را به باطن و داخل حصار برسانند و از آن رحمت‌های خاصه بهرمنند گردند.

آنان در ظاهر حجاب و حصار واقعد و در عذاب می‌باشند، و همین حجاب ایشان را از نعیم باطن محروم کرده است. و ظاهر آن حجاب همان چیزی است که بدان معذب می‌شوند. و خداوند بیان فرموده است که جهنمیان به اقسام و انواع اعمال سیئه و زشت خود معذب می‌شوند؛ بنابراین اعمالشان بطور مختلف و متفاوت، عذابهای مختلف و متفاوت است.

و آن اصل و ریشه‌ای که این انواع عذاب از آن منشعب می‌گردد، اصل حجاب است که همان غفلت و نسیان یاد خدا باشد؛ قال الله تعالی:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۱.

۱- آیه ۱۷۹، از سوره ۷: الأعراف

«و هر آینه به تحقیق که ما برای جهنم بسیاری از جنّ و انس را خلق کردیم: آنانکه دارای دلها و اندیشه‌هایی هستند و لیکن با آنها تفقه و تفکر نمی‌کنند، و دارای چشمه‌هایی هستند که با آنها نمی‌بینند، و دارای گوشه‌هایی هستند که با آنها نمی‌شنوند؛ ایشان همانند چهارپایان هستند بلکه همراه‌تر، زیرا که ایشان البتّه و البتّه غافل هستند.»

آیه‌ای که در مطلع سخن ذکر شد: **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحُجُوبُونَ**، می‌رساند که: دوزخیان در حجاب اعمالشان گرفتار و متوقّف می‌باشند؛ چون قبلاً می‌فرماید: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ**.

و در اینصورت تمام اعمالی که در حجاب انجام می‌گیرد و از ظاهر تجاوز نمی‌کند، همه سراب و بدون واقعیت و حقیقت است، همه باطل است؛ چون با اصالت و متن واقع که اساس توحید است تفاوت دارد. آنها باطل است که به صورت حقّ برای عاملش ظاهر شده است ولی حقّ نیست؛ و جا و محلّ باطل جهنم و دوزخ است و طعمه آتش است که در گیرد و آنرا بسوزاند و بن و بنیاد آنرا بر باد فنا دهد.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا^۱.

«و ما آمدیم و وارد شدیم بر تمام اعمالی که ایشان انجام داده بودند، و همه را همانند گردِ پراکنده در فضا، متفرّق و مشتّت

۱- آیه ۲۳، از سوره ۲۵: الفرقان

نمودیم.»

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوا كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَخَسِبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّيَهُ حِسَابَهُ
وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۱.

«و آنانکه کافر شده‌اند، کردارشان همانند سرابی است که در
زمینی خشک واقع است، بطوریکه شخص تشنه آنرا آب می‌پندارد و
به دنبال آن می‌رود، ولی چون به آن رسید آن سراب را چیزی
نمی‌یابد، و خدا را آنجا می‌یابد که بطور کامل و تمام از او حساب
می‌کشد؛ و خداوند سریع الحساب است.»

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ
الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَتَسَّ الْقَرَارُ ۲.

«آیا ای پیغمبر! ندیدی تو کسانی را که نعمت خداوند را تبدیل
به کفر نمودند، و قوم خود را به خانهٔ هلاکت و نیستی داخل کردند؟!
آنان در جهنم وارد می‌شوند؛ و بد قرارگاهی است جهنم.»

وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَٰئِكَ
هُوَ يُبَوَّرُ ۳.

«و آنانکه زشتیها و بدیها را از روی مکر بجای می‌آورند، عذاب
سخت و شدیدی دارند؛ و مکر ایشان نیز باطل و خراب و نابود

۱- آیه ۳۹، از سوره ۲۴: النور

۲- آیه ۲۸ و ۲۹، از سوره ۱۴: ابراهیم

۳- ذیل آیه ۱۰، از سوره ۳۵: فاطر

می شود.»

و زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا.^۱

«و زینت داده شد عدم بازگشت رسول خدا به اهل و منزلش در دل‌های شما، و شما گمان بدی بردید؛ و شما قوم و گروه باطل و نیست و هلاک شده‌ای هستید.»

باری، همه این آیات و بسیاری از آیات مشابه آن، از جهت مضمون و مفاد می‌رساند که: مقام و منزلت اهل دنیا و کفار و مشرکان و معاندان و متجاوزان و بالأخره دوزخیان، از سراب اوهام تجاوز نمی‌کند، و هیچگاه به حقیقت نمی‌رسند. و از ظاهر قدمی فراتر نمی‌نهند و به باطن نمی‌رسند؛ و در بواری و هلاکت زیست می‌کنند، و از حیات بهره‌ای ندارند.

و موطن و محل تمام این سراب‌ها، و مَجازها، و اوهام و پندارهای خیالی و وهمی، همه و همه دنیاست که زندگی غرور و حیات سرابی اعتباریه و همیه را پایه‌گذاری می‌کند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.^۲

«و بنابراین، حیات دنیا غیر از تمتع و بهره‌برداری غرور آفرین، و گول و خدعه چیزی نیست.»

و از همین جهت، این زندگی دنیوی که حیات پست حیوانی

۱- قسمتی از آیه ۱۲، از سوره ۴۸: الفتح

۲- ذیل آیه ۲۰، از سوره ۵۷: الحديد

است، چون بر اساس خدعه و غرور است، با جهنم ارتباط خاصی دارد. و همین اصل و مفاد را می‌رساند این آیات شریفه:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ^۱.

«هر آینه حقاً ما انسان را در بهترین موقعیت و نیکوترین قوام آفریدیم، و سپس او را به پائین‌ترین درجه از منازل پست فرود آوردیم! مگر آن کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال شایسته انجام داده‌اند، که برای ایشان مزد و پاداش بدون منت است.»

و از آنچه بیان شد، معنی و مفاد بسیاری از آیات دیگر که دلالت دارد: آتشگیرانه جهنم، انسان و معبودهای ساختگی است روشن می‌شود؛ همچون آیه ۲۴، از سوره ۲: بقره:

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

«پس اگر نتوانستید سوره‌ای همانند سوره قرآن بیاورید - و هیچگاه هم نمی‌توانید که بیاورید - بنابراین از آتشی که آتشگیرانه آن مردم و سنگ می‌باشد پرهیز کنید!»

و همچون آیه ۶، از سوره ۶۶: تحریم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ

۱- آیات ۴ تا ۶، از سوره ۹۵: التین

يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ .

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خودتان و اهل خودتان را از آتشی حفظ کنید که آتشگیرانه آن، مردم و سنگ است؛ و بر آن آتش فرشتگان تند و خشن و غلیظ و شدید گماشته شده‌اند که ابداً دربارهٔ اوامری که از جانب خدا به آنها می‌شود مخالفت نمی‌کنند، و آنچه را که به آنها امر شود انجام می‌دهند.»

و همچون آیه ۱۰، از سوره ۳: آل عمران:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ .

«آنانکه کافر شده‌اند، نه اموال آنها و نه اولاد آنها، ایشان را بی‌نیاز از خدا به هیچ وجهی نمی‌کند؛ و ایشان البته آتشگیرانه دوزخند.»

و همچون آیه ۹۸، از سوره ۲۱: انبیاء:

إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ .

«بدرستی که حقا شما خودتان، و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، همگی خار و خاشاک و موادی هستید که برای جهنم است؛ و شما در جهنم ورود خواهید نمود.»

البته معلوم است که انسان که در آتش می‌رود و به جهنم می‌افتد برای آنستکه عصیان خدا را نموده است و از یاد او غافل شده و او را فراموش و نسیان کرده است، که این عنوان همان محجوبیت است که

عین آتش و عین دوزخ است. لیکن باید دید به چه علت سنگ‌ها نیز در جهنم می‌روند؟ (و البته باز معلوم است که مراد از حجاره و سنگ، همان اَصْنَام و بت‌هائی است که می‌تراشیدند و پرستش می‌کردند.) چون نفس چوب و گل و سنگ و سایر اشیائی که با آن بت می‌تراشند که گناهی ندارند که مستوجب آتش باشند؛ و لیکن با مختصر تأمل در این آیات به دست می‌آید که آنچه در جهنم می‌رود و مستحق آتش است **مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** است، یعنی نفس معبودی غیر از خداوند تبارک و تعالی. و معبودیتِ مِنْ دُونِ اللَّهِ پروردهٔ ذهن و فکر شخص عبادت‌کننده و بت پرست است؛ آن جهت و آن حیثیت در آتش می‌سوزد.

و بنابراین نفس انسان و آنچه متولد و زائیدهٔ نفس اوست از همان تخیل موهومی معبود غیر از خدا، در جهنم می‌رود و می‌سوزد؛ و همان، آتش افروز یعنی آتشگیرانهٔ دوزخ است. و اصنام و بت‌ها گرچه خود گنهکار نیستند، ولی صورت تخیلی آنها در ذهن عبادت‌کنندگانشان به عنوان معبودیت، خطا و گناه است؛ و آن صورت تخیلیه باید بسوزد زیرا که **معبودِ سَوَى اللَّهِ** است.

و اما اگر آن معبودها دارای نفس ناطقه و اراده و اختیار باشند، و خودشان دعوت به عبادت نموده باشند، مانند فرعون مصر، و قیصرهٔ روم، و خواقین چین، و سلاطین و شاهنشهان ایران که مردم را به عبودیت و عبادت خود می‌خوانده‌اند، و عملاً خود را **فَعَالٍ** می‌آیشاء و حاکم ما می‌تیرید می‌دانستند؛ معلوم است که نفس آنها نیز

معبود من دونِ الله است و باید در آتش برود و بسوزد .

و اما بعضی از معبودها دارای نفس ناطقه و اراده می‌باشند ولی
 ابداً مردم را به عبودیت خود دعوت نکرده‌اند ، بلکه مردم خود
 کورکورانه آنان را معبود پنداشته و برای آنان شائبه ربوبیت قائلند ؛
 گرچه خود آنان از این پندار مردم سخت در انکار و ستیز باشند .
 همچون ملائکه که بعضی آنها را می‌پرستیدند و دختران خدا
 می‌دانستند . و همچون حضرت عیسی بن مریم و حضرت عَزِیر ، که
 دامنه‌شان از لوث دعوت به عبودیت خود پاک بود و از این عبادت
 مردم بیزار و متنفر بودند ، زیرا که لازمه مقام قرب و خلوص آنهاست
 که خود را معبود ندانند ؛ ولی مردم پس از آنها خود به خودگرایش به
 عبادت کردن و مستقل در امور دانستن آنها نموده ، نصاری قائل به
 الوهیت مسیح شدند و یا او را پسر خدا و یا ثالثُ ثلاثه دانستند ، و
 یهود عَزِیر را پسر خدا پنداشتند و او را معبود قرار داده و عبادت
 کردند .

آیا طبق آیه شریفه ، باید نفس آنان نیز چون معبود من دونِ الله
 هستند در آتش بسوزد ؟ حاشا و کلاً . این معبودیت از ناحیه آنان
 نیست ؛ مردم آنها را معبود دانسته‌اند ، و ایشان در این امر نازیبای
 مردم سهیم و شریک نبوده‌اند ، به چه گناهی و به چه خطائی باید در
 آتش روند ؟

و لذا برای روشن شدن این معنی ، بعد از آیه وارده در سوره
 انبیاء ، پس از ذکر دو آیه :

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ * لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ^۱.

«اگر هر آینه ایشان خدایانی بودند، البته در جهنم وارد نمیشدند، ولی همگی در جهنم وارد شونده هستند. از برای آنان در جهنم ناله و فریادی است، و آنان در جهنم چیزی را نمی‌شنوند.»
میفرماید:

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ^۲.
«و آنانکه درباره ایشان وعده خوبی و سعادت و وعده به بهشت از جانب ما پیشی گرفته است و چنین وعده‌ای داده شده است، آنان از جهنم دور گردیده شده‌اند.»

یعنی عزیر و عیسی و فرشتگان و نظائر آنها که از عبادالله الصالحین هستند، و درباره آنها از طرف خداوند خلوص و اخلاص و قرب و صحت عمل و گفتار و عدم شائبه دعوای ربوبیت و انانیت مقرر و معین گشته است؛ از این قاعده مستثنی هستند، و آنان حصب جهنم و خار و خاشاک و مواد سوخت دوزخ نخواهند بود.

شیخ طبرسی آورده است که چون آیه: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ نازل شد،

۱- آیه ۹۹ و ۱۰۰، از سوره ۲۱: الأنبياء

۲- آیه ۱۰۱، از سوره ۲۱: الأنبياء

عبدالله بن زُبَعرى^۱ به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد

۱- در «الکنى و الألقاب» ج ۱، ص ۲۸۳ آورده است که: ابنُ الزُّبَعرى (باکسر زاء و فتحه باء و سکون عین) یکی از شعراى قریش بوده است که مسلمین را در اشعار خود هجو میکرده است، و کفّار قریش را در اشعارش علیه مسلمین تحریض می نموده است. و او همان کسی است که در غزوهٔ أحد گفت:

يا عُرابَ البَینِ أسمعَتُ فُقلَ إنّما تَندُبُ شیئاً قَد فُعلَ

- تا آخر ابیات. و این اشعار همان است که چون سر حضرت امام حسین علیه السلام و اسیران اهل بیت را نزد یزید آوردند، بدین ابیات تمثّل جست. یزید سر آنحضرت را در مقابل خود گذارد و چوب خیزران طلب کرد و با حال تأمل و تفکر شروع کرد به دندانهای ثنایای آنحضرت زدن؛ و بدین اشعار تمثّل نمود:

لیتَ أشیاخی ببدرٍ شَهدوا جَزَعَ الخَزَرَجَ من وَقِعِ الأَسَلِ
و ابن زبَعرى پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را هجو می کرد و سخنان بزرگ در هجو او می سرود. و داستان او دربارهٔ نجاست و خون در مطالب وارده در شرح ابوطالب گذشت.

ابن زبَعرى در روز فتح مکه گریخت، و پس از آن به نزد رسول خدا برگشت و اعتذار جست، و رسول خدا عذر او را پذیرفت. و ابن زبَعرى در ضمن ابیات بسیاری که از پیامبر عذرخواهی می کند، از جمله می گوید:

إِنى لَمُعْتَدِرٌ إِلِکَ مِنَ الذی أُسَدِیتُ إِذْ أنا فى الضَّلالِ أَهیمُ
فَأَغْفِرُ فِدا لَکَ وَالِدائِ کِلاهُما زَلَلِی فِإِنَّکَ راحِمٌ مَرحومُ
و لَقَدْ شَهدتُ بِأَنَّ دینَکَ صادِقُ حَقُّ و أَنَّکَ فى العبادِ جَسیمُ

و روایت شده است که چون گفتار خداوند تعالی نازل شد: **إِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصبٌ جَهَنَّمَ**، ابن زبَعرى گفت: آگاه باشید! سوگند به خدا اگر من محمّد را در مجلس بیایم با او محاکمه و منخاصمه می کنم! شما از محمّد بپرسید: تمام آن چیزهایی که غیر از خدا معبود واقع می شوند با عبادت کنندگان آنها در جهنم می روند؟ ما ملائکه را عبادت می کنیم، و یهود عزیر را عبادت

و گفت: ای محمد! آیا تو چنین نمی‌پنداشتی که عزیر مرد صالحی بوده است؟! و عیسی مرد صالحی بوده است؟! و مریم زن صالحه‌ای بوده است؟! رسول الله فرمود: آری! ابن زبَعْرَى گفت: اینان معبودهائی غیر از خدا هستند! و بنابراین در آتشند؟! خداوند این آیه را فرستاد: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ. یعنی عیسی و عزیر و مریم و ملائکه‌ای که مورد پرستش مردم واقع شدند، و ایشان این امر را ناپسند و ناخوشایند داشتند؛ از جمله: وَ مَا يَعْْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ استثناء شده‌اند.^۱

و البته لفظ استثناء در روایت نیست، و از کلام خود شیخ طبرسی است؛ و آنچه مفاد روایت است آنستکه ایشان از مصداق آیه شریفه: الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ بوده، و بنابراین از جهنم دورند.

☞ می‌کنند، و نصاری عیسی را عبادت می‌کنند!

این مطلب را به رسول خدا گزارش دادند. پیامبر فرمود: ای وای بر مادرش! آیا او ندانسته است که کلمه «ما» برای غیر ذوی العقول است، و کلمه «من» برای ذوی العقول؟ و به پیرو این قضیه این آیه فرود آمد: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ.

و در «اعلام زرکلی» ج ۴، ص ۲۱۸ گوید که: عبدالله بن زبَعْرَى (که ضبطش با کسره زاء و فتحه باء و سکون عین و فتحه راء و الف مقصوره است) شاعری در جاهلیت بوده است و علیه مسلمین شدیداً قیام می‌نموده است؛ تا زمانی که مکه فتح شد و به نجران گریخت، و حسان شاعر درباره او شعر سرود. چون آن شعر به او رسید به مکه بازگشت و اسلام آورد و اعتذار جست و پیامبر را مدح کرد، و رسول خدا یک حله به او دادند.

۱- تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۴، ص ۶۴ و ۶۵

و از اینجا می‌توان با دقت عقلی، موضوع مهمی را استنتاج نمود، و آن اینستکه اصولاً در آیه استثنائی نیست. و بیان این مطلب آنستکه: در احکام عقلیه و یا قوانین و احکام شرعیّه که مبتنی بر اصول عقلیه است استثناء معنی ندارد؛ و اگر جایی دیدیم که به صورت استثناء بود، این فقط صورت است و در حقیقت استثناء نیست.

مَعْبُودٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ، باید حسب جهنم باشد؛ این قابل استثناء نیست. هر چیزی که جز خداست باید در آتش رود و آتش افروز آن باشد، زیرا که جهنم از این آتش افروزها تشکیل شده است، و اگر اینها نبودند دوزخی نبود.

عیسی بن مریم و عزیر و مریم و فرشتگان، اصل وجود و نفوس، و اعمال و کردارشان همه پاک و طاهر است و ابداً جهنمی نیست؛ ولی صورت تخیلیّه از آنها را که مردم در اذهان و افکار خود آورده و آن را پرستیدند - و آن صورت تخیلیّه ربطی به آنها ندارد، زیرا که قائم به اذهان و نفوس عبادت کنندگان است - باید بسوزد و محو و نابود گردد. و عجیب است تعبیر قرآن کریم که می‌فرماید: «وَمَا تَعْبُدُونَ» که معبودیت آنان را به نفوس عابدین قائم می‌داند.

و این اصل مهمی است که در بسیاری از معارف الهیه که بصورت استثناء است مفید فائده و مثمر ثمر خواهد بود.

و همچون آیات ۵ تا ۹، از سوره ۱۰۴: هَمَزَة:

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى

الْأَفْدَةَ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ .

«و ای پیغمبر! چگونه تصوّر سختی آتش دوزخ که خرد می‌کند و در هم می‌شکند را می‌توانی کرد؟! آن آتشی که بر افروخته شده خشم و غضب خداست، و آن آتشی که بر دلها شعله‌ور است! آن آتش از هر جهت بر آنها احاطه کرده است، و در ستون‌های بلند و کشیده استوار و ثابت است.»

و بنا بر همین اصل و قاعده کلی، هر کس که دارای انانیت باشد، انانیت او حجاب اوست، و در جهنم است.

فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا .^۱

«و سوگند به پروردگار تو! که ما ایشان را و شیاطین را محشور خواهیم کرد، و سپس در حول جهنم به زانو در آمده حاضر خواهیم ساخت!»

و از گفتگوی دوزخیان، این امر مشهود و معین می‌گردد که حقیقت جهنم ظهور و بروز بُعد از رحمت حضرت حق است که موجب حسرت و ندامت می‌باشد، و آن از حجاب انانیت و استکبار و جهل به حضرت حق سبحانه و تعالی پدید می‌آید.

در آیات ۱۶۵ تا ۱۶۷، از سوره ۲: بقره، وارد است که:

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ

۱- آیه ۶۸، از سوره ۱۹: مریم

رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا
لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَّبَرًا مِّمَّنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ
حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِبَخْرَجِينَ مِنَ النَّارِ .

«وای کاش مردمان ستمگر می دیدند- در آن وقتی که عذاب الهی به آنها می رسید- که قوت و قدرت تماماً اختصاص به خداوند دارد ، و اینکه عذاب خداوند شدید است . در آن هنگامیکه تنفر و بیزاری می جستند پیروی شدگان از پیروی کنندگان خود که چگونه عذاب دامنگیر آنان شده ، و تمام اسباب به روی آنان مقطوع گشته است . و گروه پیروی کننده می گویند : اگر برای ما یک بار بازگشتی بود ، ما هم از ایشان تنفر و بیزاری می جستیم همچنانکه ایشان از ما بیزاری جستند . آری ! اینچنین خداوند کردار و أفعالشان را به صورت حسرت بر آنان جلوه گر می سازد ؛ و ایشان از آتش خارج نیستند.»

و در آیات ۴۶ تا ۵۰ ، از سوره ۴۰ : مؤمن ، وارد است که :

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ * وَإِذْ
يَتَحَاكُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ
تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا
كُلٌّ فِيهَا إِنْ أَلَّ اللَّهُ فَدَحَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ * وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ
جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ * قَالُوا أَوْلَمْ تَكُ
تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ
الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ .

«و در روزی که قیامت بر پا می شود (خداوند به فرشتگان

خطاب می‌کند: آل فرعون را به شدیدترین عذابی داخل دوزخ کنید! و آنگاه که (مستکبران و مستضعفان، و تابعان و متبوعان که همگی در دوزخند) با هم در میان آتش گفتگوئی دارند، ضعفاء به مستکبران می‌گویند: ما در دنیا تابع و پیرو شما بودیم! آیا شما مقداری از آتشی را که باید به ما برسد، از ما بر می‌دارید؟ و ما را از آن کفایت می‌کنید و بی‌نیاز می‌دارید؟ مستکبران در جواب می‌گویند: ما همگی داخل در آتش هستیم؛ اینچنین خداوند در میان بندگان خود حکم کرده است. و کسانی که در آتش هستند به پاسداران و نگهبانان دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید که به قدر یک روز، این عذاب را بر ما تخفیف دهد! آنان می‌گویند: آیا اینچنین نبوده است که پیامبرانتان با بی‌بینه و برهان به سوی شما آمده‌اند!؟

می‌گویند: آری! پاسداران جهنم می‌گویند: بنابراین هرچه می‌خواهید بخوانید که خواندن فائده‌ای ندارد! و خواندن و تمنّی نمودن کافران در عین نیستی و نابودی محو و نابود می‌گردد.»

و در آیات ۶۴ تا ۶۸، از سوره ۳۳: احزاب، وارد است که:

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا * خَلِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا * يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتُنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ * وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ أَلْعَنُهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا .

«بدرستی که حقاً خداوند کافران را لعنت می‌کند و از رحمت

خود دور می‌دارد، و آتش سعیر دوزخ را برای آنها مهیا و آماده می‌سازد، که در آن بطور دوام و جاویدان وارد شده و مخلد خواهند بود، و ابدأً برای خود در آنجا نه دوستی و نه یاری و کمک کاری نمی‌یابند.

در روزی که صورتهای ایشان در آتش واژگون گردد می‌گویند: ای کاش که ما از خدا اطاعت کرده بودیم، و از رسول خدا اطاعت کرده بودیم.

و می‌گویند: ای پروردگار ما! ما از بزرگان و آقایان خود پیروی و اطاعت نمودیم، و آنها راه را بر ما گم کردند؛ بار پروردگارا! عذاب ایشان را دو چندان قرار بده! و آنها را به لعنت بزرگ خود مشمول کن.»

و در آیات ۲۷ تا ۲۹، از سوره ۴۱: حم سجده، وارد است که:

فَلْيَذِقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ * ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونُوا مِنَ الْأَسْفَلِينَ .

«و البتّه البتّه ما به آنانکه کافر شده‌اند عذاب شدیدی را می‌چشانیم؛ و البتّه البتّه به بدترین وجهی از آنچه در دنیا بجای می‌آورده‌اند، پاداش می‌دهیم. اینست پاداش دشمنان خدا که آتش است. از برای کافران در آتش، محلّ و منزل جاویدان است، به

پاداش آنکه در دنیا چنین بودند که آیات ما را انکار می‌کردند .
و آنانکه کافر شده‌اند می‌گویند: پروردگارا! دو طائفه و گروهی از
انسان و جنّ که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا ما آنها را در زیر
گامهای خود قرار دهیم ، تا بدین وسیله از پائین‌ترین و پست‌ترین
خلاتق بوده باشند.»

و از واضح‌ترین و روشن‌ترین آیات که جهنّم و بهشت را از هم
جدا می‌کند ، و جهنّمیان و بهشتیان را نیز از هم متمایز می‌کند ، و ربط
بین اعمال و پاداش آن را چه از نظر نیکی و چه از نظر زشتی
می‌فهماند ؛ آیات ۳۴ تا ۴۱ ، از سوره ۷۹: نازعات است :

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ * يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ *
وَبُورَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ * فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ * وَءَاثَرَ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ * وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ
نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ .

«پس چون آن واقعه بزرگ (و حادثه روز قیامت) پدید آید ؛
روزی که انسان آنچه را بجا آورده است به یاد می‌آورد ، و جحیم و
آتش عظیم و انبوه برای بینندگان ظاهر می‌گردد . و بنابراین هر کس
طغیان و سرکشی و تمرد و تجاوز کرده باشد ، و حیات دنیا و زندگی
حیوانی و وهمی و شهوی را (بر حیات آخرت و زندگی عقلانی و
معنوی و روحی) ترجیح داده و آنرا انتخاب نموده باشد ، مأوی و
منزل او دوزخ است . و هر کس از مقام و منزلت و ربوبیت
پروردگارش ، در خوف و هراس بوده و نفس خود را از هوی و میل به

شهوات بازداشته است، مأوی و منزل او بهشت است.»
 و بر همین اصل و قاعده، هر کس توجهش به دنیا کمتر باشد، و
 از آن بیشتر اعراض بنماید، و به اعمال خیر بیشتر مشغول شود، طبعاً
 از آتش دورتر است، گرچه مشرک باشد؛ زیرا که نفس عمل خیر
 فی حدّ نفسه موجب تخفیف عذاب است.

راوندی در «نوادر» خود، با اسنادش، از حضرت موسی بن
 جعفر از پدرانش علیهم السّلام آورده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَهْلَ النَّارِ
 عَذَابًا ابْنُ جَدْعَانَ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا بَالُ ابْنِ جَدْعَانَ أَهْوَنُ
 أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا؟ قَالَ: إِنَّهُ كَانَ يُطْعِمُ الطَّعَامَ.^۱

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: از اهل آتش،
 آن که عذابش از همه آسانتر است ابن جدعان است. گفته شد: ای
 رسول خدا! ابن جدعان چه کرده است که عذابش از همه آسانتر
 است؟ حضرت فرمود: چون عادت او این بود که مردم را غذا می داد
 و إطعام می نمود.»

و کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از
 محمد بن سنان از عبدالله بن مسکان از عیدالله بن ولید و صفافی، از
 حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که: یک مرد مؤمنی در
 تحت قدرت و سلطنت حاکم جبّار و مملکت جائری بود که به حقوق
 او تعدّی می شد، و مورد إهانت قرار می گرفت؛ لذا از آنجا به

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۳۱۶

دَارُ الشِّرْكِ فرار کرد و در منزل یکی از مشرکان وارد شد. آن مرد مُشْرک، او را تحت حمایت خود قرار داد، و با او مهربانی نمود و میهمان نوازی کرد.

چون وقت مرگ آن مرد مشرک فرا رسید، خداوند عزّوجلّ به او وحی فرستاد: به عزّت و جلال خودم سوگند که اگر در بهشت من جایی برای تو بود، تو را در آنجا سکنی می‌دادم، ولیکن بهشت من بر هرکسی که در حال شرک بمیرد حرام است! ولیکن خطاب به آتش نمود که: ای آتش! او را حرکت مده، و آزار مرسان و ناراحت مکن! و صبح و شب، رزق و روزی او را برایش می‌آوردند.

راوی حدیث (عبیدالله و صّافی) گوید: من پرسیدم: آیا رزق و روزی او را از بهشت می‌آوردند؟ حضرت فرمود: از آنجائی که خداوند خواسته است.^۱

راه بهشت، صراط مستقیم نفس است بسوی مقام فعلیّت و کمال عرفانِ الهی؛ و راه جهنّم، اعوجاج و انحراف از این راه است به هر شکل و به هر گونه که باشد. و بنابراین، مردم یا باید در تشخیص این راه خود به درجه عقل و ادراک و تفقّه در دین برسند، و یا باید به متابعت از ولیّ کامل و فقیه نبیه از خود برون آمده و به حرم خدا وارد شده، این راه را بیمایند. راه سوّم دیگر نیست؛ راه سوّم دوزخ است و کجروی و انحراف و بطلان و هلاکت.

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ *

۱- همان مصدر، ص ۳۱۴ و ۳۱۵

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ۱.

«(و دوزخیان در روز بازپسین اعتراف نموده) و می‌گویند: اگر ما در دنیا یا گوش به سخنان می‌دادیم و یا خودمان دارای عقل و اندیشه مستقل بودیم، البته از اهل سعیر دوزخ نبودیم! پس ایشان به گناه خود معترف شدند (که یا باید خودشان مستقلاً راه را بیابند و به دنبال خدا بروند و رفع حجاب‌های ظلمانی و نورانی کنند، و یا باید تحت پیروی و اطاعت درآمده و از تقلید صرف دست برندارند). و بنابراین هلاکت و نابودی و محو و سقوط باد بر اهل سعیر دوزخ.»

حجاب از خدا و در نسیان و غفلت به سر بردن از یاد خدا، دارای صور و اشکالی است؛ درجه شدید دارد و درجه ضعیف، و ما بینهما متوسطات. و هر درجه خاص از این حجاب و محرومیت از لقاء خدا نیز دارای مظاهر و مجالی متفاوت است.

از روایت معراجیه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که برای آنحضرت بسیاری از مسائل و مواطن بهشت و دوزخ مکشوف افتاد، ربط بین نوع گناه و نوع پاداش معلوم می‌شود. و ما اینک قسمتی از آنرا از کتاب «عیون أخبار الرضا علیه السلام» می‌آوریم:

صدوق از وراق از اسدی از سهل از عبدالعظیم حسنی، از محمد بن علی از پدرش حضرت رضا از پدرانیش از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم أجمعین روایت می‌کند که فرمود:

من و فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد

۱- آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۶۷: الملک

شدیم، و دیدیم که به شدت گریه می‌کند. من عرض کردم: پدرم و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنی؟! رسول خدا فرمود: ای علی! در آن شبی که مرا به معراج به آسمان بردند، زن‌هائی از امت خود را در عذاب سختی مشاهده نمودم، و از وضعیت آنها ملول و ناراحت شدم؛ و اینک از شدت عذابی که بر آنها دیده‌ام به گریه در افتادم.

زنی را دیدم که به موهای سرش در دوزخ آویزان بود، و مخ و مغز سر او به جوش و غلیان درآمده بود. (۱)

و زنی را دیدم که به زبان خود آویزان بود، و حمیم و آب داغ جهنم در حلقوم او فرو می‌ریخت. (۲)

و زنی را دیدم که به پستان خود آویزان بود. (۳)

و زنی را دیدم که خودش گوشت بدن خود را می‌خورد، و آتش از زیرش افروخته می‌شد. (۴)

و زنی را دیدم که دوپایش به دو دستش بسته شده بود، و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط بودند. (۵)

و زنی را دیدم که کور و کر و لال، در صندوقی از آتش بود، و مغز سرش از دو سوراخ بینی‌اش خارج می‌شد، و بدن او از مرض پیسی و مرض خوره تگه تگه شده بود. (۶)

و زنی را دیدم که به دو پایش در تنوری از آتش آویزان بود. (۷)

و زنی را دیدم که پوست بدن خود را از جلو و از عقب با قیچی‌هایی از آتش می‌برید. (۸)

و زنی را دیدم که صورتش و دو دستش در آتش می سوخت؛ و خود، امعاء و روده‌های خود را می خورد. (۹)

و زنی را دیدم که سرش سرخوک، و بدنش بدن خراب بود؛ و در هزار هزار گونه عذاب فرو رفته بود. (۱۰)

و زنی را دیدم که بر شکل سگ بود، و آتش از دُبرش داخل می شد و از دهانش خارج می شد؛ و ملائکه عذاب سر او و بدن او را باگرزهای آتشین می زدند. (۱۱)

فاطمه سلام الله علیها گفت: ای حبیب من! و ای روشنی و تازگی بخش نور چشم من! ای رسول خدا! اعمال و کردار این زنان چه بوده است که خداوند اینگونه عذاب را برای آنها مقرر فرموده است؟ رسول الله فرمود: ای دختر من!

اما آن زنی که به مویش آویزان بود، آن زنی است که موی خود را از مردان نمی پوشاند. (۱)

و اما آن زنی که به زبانش آویزان بود، آن زنی است که شوهر خود را اذیت می کند. (۲)

و اما آن زنی که به پستانش آویزان بود، آن زنی است که از رفتن به فراش و بستر شوهر خود، خودداری می کند. (۳)

و اما آن زنی که به دو پایش آویزان بود، آن زنی است که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون می رود. (۷)

و اما آن زنی که گوشت بدن خود را می خورد، آن زنی است که بدن خود را برای مردم زینت می کند. (۴)

و اما آن زنی که دو پایش به دو دستش بسته، و مارها و عقربها بر او مسلط شده بودند، آن زنی است که آب وضوی او کثیف است، و لباسش کثیف است، و از جنابت و حیض غسل نمی‌کند، و خود را پاکیزه و نظیف نمی‌دارد، و نماز را سبک می‌شمارد. (۵)

و اما آن زنی که کور و کر و لال بود، آن زنی است که از زنا بچه می‌زاید و آن بچه را به شوهرش نسبت می‌دهد. (۶)

و اما آن زنی که گوشت بدن خود را با قیچی‌ها می‌برید، آن زنی است که خود را بر مردان عرضه می‌دارد. (۸)

و اما آن زنی که گوشت صورت و بدنش می‌سوخت و امعاء و روده‌های خود را می‌خورد، آن زنی است که واسطه عمل نامشروع بین مردی و زنی می‌گردد. (۹)

و اما آن زنی که سرش همچون سر خوک و بدنش همانند بدن خر بود، آن زنی است که سخن چینی می‌کند، و دروغ زن و دروغ پرداز است. (۱۰)

و اما آن زنی که بر شکل و صورت سگ بود و آتش از دُبرش داخل و از دهانش خارج می‌گردید، آن زن آوازه خوانی است که در مجالس آوازه خوانی و ماتم خوانی آواز می‌خواند، و نیز حسادت می‌ورزد. (۱۱)
و سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

وَيْلٌ لِّامْرَأَةٍ أَغْضَبَتْ زَوْجَهَا ، وَ طُوبَى لِّامْرَأَةٍ رَضِيَ عَنْهَا
زَوْجُهَا .^۱

۱- «عیون أخبار الرضا» طبع سنگی، ص ۲۱۳ و ۲۱۴

«وای بر زنی که زوج خود را خشمگین سازد، و خوشا به حال زنی که زوجش از وی راضی باشد.»

در «خصال»، صدوق از پدرش از حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن زیاد، از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام روایت می کند که فرموده است:

إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحَى تَطْحَنُ خَمْسًا؛ أَفَلَا تَسْأَلُونِي مَا طِخْنُهَا؟!
فَقِيلَ لَهُ: وَ مَا طِخْنُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! قَالَ: الْعُلَمَاءُ الْفَجْرَةُ،
وَالْقُرَاءُ الْفَسَقَةُ، وَالْجَبَابِرَةُ الظَّلْمَةُ، وَالْوُزَرَاءُ الْخَوْنَةُ، وَالسُّعْرَاءُ
الْكَذِبَةُ.

وَ إِنَّ فِي النَّارِ لَمَدِينَةً يُقَالُ لَهَا: الْحَصِينَةُ؛ أَفَلَا تَسْأَلُونِي مَا
فِيهَا؟! فَقِيلَ: وَ مَا فِيهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! فَقَالَ: فِيهَا أَيْدِي
النَّاكِثِينَ.^۱

«در جهنم آسیائی است که پنج گروه را آسیا می کند و خرد می نماید؛ آیا شما از من سؤال نمی کنید که ماده ای که آن را آسیا می کند و خرد می نماید چیست؟! به آن حضرت گفتند: ماده آسیا شونده آن آسیا چیست، ای امیر مؤمنان؟! حضرت فرمود: علماء و دانشمندان دین که فسق و فجور نمایند و از راه عدالت منحرف شوند، و قاریان قرآنی که به معاصی و گناهان مشغول باشند، و حاکمان جابر و جائری که ستم کنند، و وزیران و معاونانی که خیانت ورزند، و قییمان و والیان اموری که دروغگو باشند.»

۱- «خصال» صدوق، طبع سنگی، باب الخمسة، ج ۱، ص ۱۴۲

و در آتش شهری است که آنرا حَاصِنَه گویند ؛ آیا از من نمی‌پرسید در آن چیست؟! به آن حضرت گفتند: در آن چیست ای امیرمؤمنان؟! حضرت فرمود: در آن دست‌های کسانی است که بیعت را شکستند.»

و در «عیون» با اسناد متصل خود از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: **الْوَيْلُ لِظَالِمِي أَهْلِ بَيْتِي ؛ كَأَنِّي بِهِمْ غَدًّا مَعَ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**.^۱

«وای بر ستمگران به اهل بیت من ؛ گویا می‌بینم آنان را که فردای قیامت ، با منافقان در درک و طبقه پائین‌ترین آتش می‌باشند.» و نیز در «عیون» با همین سند ، روایت کرده است که رسول الله گفته‌اند :

کشنده حسین در تابوت و صندوقی از آتش است ، و عذاب او به تنهایی به قدر نصف عذاب اهل دنیا است . دست‌ها و پاها را او را به زنجیرهایی از آتش بسته‌اند ؛ پس آن صندوق را در آتش واژگون می‌کنند تا در قعر جهنم می‌افتد . و او بوی عفونی دارد که تمام جهنمیان از بدی بوی او به پروردگارشان پناه می‌برند . و او در آنجا مخلد و جاودان ، عذاب الیم را می‌چشد با جمیع کسانی که در کشتن حسین با او همدست و همدستان بوده ، و او را بر کشتن حسین ولایت داده‌اند . هرچه پوست بدن آنها بسوزد و پخته شود خداوند

۱- «عیون أخبار الرضا» باب سی‌ام ، طبع سنگی ، ص ۲۴۱

پوست دیگری می‌آفریند تا عذاب دردآور را بچشد، و یک ساعت هم آن عذاب سبک نخواهد شد، و از حمیم دوزخ می‌نوشند؛ پس وای بر آنان از عذاب خدا در آتش.^۱

و در تفسیر منسوب به حضرت عسکری علیه السلام است که: کسانی که راضی به کشتن حسین علیه السلام بوده و هستند همگی شریک در قتل او هستند. کشتندگان حسین و کمک کاران و امر کنندگان و پیروان آنها، از دین خدا بری هستند.

و خداوند فرشتگان مقرب خود را امر می‌کند که اشک‌هایی را که در قتل حسین از چشم‌ها ریخته است بردارند و به پاسداران و خزان بهشت بدهند، تا آن را با آب حیوان یعنی آب زندگی مخلوط و ممزوج کنند تا شیرینی آن آب زیاده شود. و آن فرشتگان آن اشک‌ها را در هاویئه دوزخ بریزند و با حمیم آن و صدید آن و غساق آن و غسلین آن ممزوج کنند تا شدت حرارت آنها و بزرگی عذاب آنها هزار مرتبه مضاعف شود، و بر آنان که از اعداء آل محمد به هاویه انتقال می‌یابند، عذاب شدید و سخت گردد.^۲

۱- «عیون أخبار الرضا» باب سی‌ام، طبع سنگی، ص ۲۴۱

۲- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۳۱۱ و ۳۱۲

مجلس شہاد پنجم

خلود و بہ طور جاودان رستین
در بہشت و جہنم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا
الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا
مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا
يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ . (آيات

۱۰۵ تا ۱۰۸ ، هود : یازدهمین سوره از قرآن کریم)

«روزی می رسد که هیچ صاحب نفسی نمی تواند در آن روز
سخنی گوید مگر به اذن و اجازه خداوند . و در این صورت مردم به دو
دسته : شقی و تیره بخت ، و سعید و خوشبخت ، منقسم می شوند .
اما گروه شقی و بدبخت در آتش می باشند ، و ایشان در آن آتش

فریادهای دلخراش و گریه‌های پی‌درپی و گلوگیر دارند. آنان در آتش به طور جاودان و همیشگی می‌مانند تا وقتی که آسمانها و زمین برپاست، مگر آنکه (ای پیامبر) خدای تو بخواهد؛ و البته خدای تو آنچه را که بخواهد بجای می‌آورد.

و اما گروه سعید و نیکوبخت در بهشت می‌باشند؛ و ایشان در آن بهشت به طور جاودان و همیشگی می‌مانند تا هنگامی که آسمانها و زمین باقی هستند، مگر آنکه خدای تو بخواهد! و این عطاء و موهبت خداوندی بریده شدنی نیست.»

در این آیات مبارکات می‌بینیم که توقّف و درنگ اشقیارادر آتش به طور جاودان و همیشگی مقرر می‌دارد، و همچنین توقّف و درنگ بهشتیان را در بهشت به طور جاودان و همیشگی معین می‌دارد. و در هر دو مورد تصریح می‌کند که این دوام و بقاء تا وقتی که آسمانها و زمین باقی است، باقی خواهد بود. و نیز در هر دو مورد تصریح می‌نماید که این خلود، منوط و مربوط به مشیّت و خواست خداوند است؛ و چنانچه او بخواهد که هر طائفه از محلّ خود خارج شوند، خارج خواهند شد.

معلوم است که نه عقلاً و نه شرعاً بهشتیان هیچ‌گاه از بهشت خارج نمی‌شوند، و بنابراین، استثناء *إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ* درباره سعاداء، دلالت بر تحقق و وقوع خارجی خروج آنها نمی‌کند، بلکه این استثناء فقط برای افاده قهاریّت و سلطنت مشیّت حضرت حقّ است سبحانه و تعالی. یعنی همیشه اراده و خواست خداوند متعال مقدّم و حاکم

بر هر چیزی است ، و هیچگاه قاعده و قانونی مشیت حق را احاطه نمی‌کند و آنرا محکوم حکم خود نمی‌نماید ، و مشیت و اختیار حق هیچوقت مغلوب و منکوب امری نمی‌شود .

بهشتیان پیوسته در بهشت هستند ولی به اراده و مشیت خداوند ، و بر همین قرینه نیز دوزخیان پیوسته در دوزخند مگر آنکه خدا بخواهد . یعنی باز اراده و مشیت خداوند درباره آنان از هر قاعده و قانونی بالاتر است ، و در عین خلود و جاودانی بودن آنها پیوسته و همیشه در تحت اراده و اختیار خدا هستند ، و اگر خداوند بخواهد آنانرا خارج کند می‌تواند و هیچگونه رادع و مانعی ندارد .

این گونه استثناء که در لسان اهل عرفان و تفسیر به «استثناء مشیت» معروف است ، افاده همین معنی را می‌کند . و نظیر این گونه استثناءها ، چه استثناء اصطلاحی و چه استثناء حقیقی در قرآن کریم بسیار است ؛ مانند :

سَنُقَرِّبُكَ فَإِلَّا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ .^۱

«به زودی (ای پیغمبر) ما بر تو می‌خوانیم و قرائت می‌کنیم ؛ و بنابراین هیچگاه فراموش نخواهی کرد ، مگر اینکه خدا بخواهد!»

و مانند :

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُكُمْ .^۲

۱- آیه ۶ و صدر آیه ۷ ، از سوره ۸۷ : الأعلى

۲- قسمتی از آیه ۴۸ ، از سوره ۵ : المائدة

«و اگر خدا می‌خواست ، هر آینه شما را اَمّت واحدی قرار می‌داد ؛ ولیکن برای آنکه امتحان کند شما را در آنچه به شما داده است.»

و مانند :

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۱

«و اگر خداوند می‌خواست ، هر آینه آنها را بر راه هدایت مجتمع می‌ساخت ؛ و بنابراین (ای پیامبر) از جاهلان مباش!»

باری نظیر آیه مورد گفتار ، دربارهٔ خلود بهشتیان و دوزخیان در

بهشت و جهنم ، آیات بسیاری در قرآن کریم وارد است ؛ مانند :

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ۲

«حتماً آنان که کافر شده‌اند ، چه از اهل کتاب و چه از مشرکان ،

در آتش جهنم هستند و در آن به طور خلود و همیشگی می‌مانند ؛ و

ایشان البتّه بدترین خلائق می‌باشند . و حتماً آنان که ایمان آورده و

عمل صالح انجام داده‌اند ، البتّه و البتّه بهترین خلائق هستند ؛ پاداش

۱- ذیل آیه ۳۵ ، از سورهٔ ۶ : الأنعام

۲- آیات ۶ تا ۸ ، از سورهٔ ۹۸ : البینه

آنان در نزد پروردگارشان بهشت‌های عَدْنی است که از زیر درختان انبوه و پوشیده آن نهرهایی جاری است، که به طور جاودان و خلود همیشه در آن می‌مانند. خداوند از ایشان راضی است، و ایشان نیز از پروردگارشان راضی هستند؛ و اینست پاداش کسی که از پروردگارش در خوف و خشیت و مراقبت است.»

و مانند:

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا.^۱

«و کسی که ایمان به خدا آورد و عمل نیکو انجام دهد، خداوند او را داخل می‌کند در بهشت‌هایی که از زیر درختان انبوه و انباشته آن نهرهایی جاری است، که به طور خلود و دوام در آنجا همیشه می‌مانند و خداوند رزق و روزی او را نیکو می‌گرداند.»

و مانند:

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَبِإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا.^۲

«و کسی که عصیان خدا و رسول او را بنماید پس حَقًّا برای او آتش جهنم است که إلى الأبد در آن مَخْلَد است.»
و همانطور که ذکر شد، آیات خلود در قرآن کریم بسیار است و این، چند نمونه‌ای بود که ذکر کردیم.

۱- ذیل آیه ۱۱، از سوره ۶۵: الطلاق

۲- ذیل آیه ۲۳، از سوره ۷۲: الجن

باری علاوه بر آیات ، روایات وارده از معصومین علیهم السّلام به طور تواتر معنوی دلالت بر خلود دارد ، و برای خلود مُحسِنین در بهشت و کافرین در دوزخ ادّعی اجماع نیز شده است . و ما نیز از روی دلیل عقلی به حول و قوّه خدا اثبات خلود را خواهیم نمود ، و آن نیازمند به شرح و بیان چند مقدّمه است :

مقدّمه اوّل : این عالمی که فعلاً در آن زیست می‌کنیم ، عالم حرکت و قوّه و استعداد است که نفس ناطقه انسانی را به سوی کمال فعلیّت خود ، چه از ناحیه سعادت و چه از ناحیه شقاوت می‌برد . یک لحظه نفس در سیر و حرکت خود واقف و ایستاده نیست ، و همین طور که بدن پیوسته در حرکت و تبدیل و تبدّل اجزاء آن است ، نفس انسان نیز پیوسته در حرکت بوده ، و بر اساس حرکت جوهریّه هیچ لحظه متوقّف نیست ، و دائماً مراتب قوّه و قابلیت خویشتن را به مرحله فعلیّت در می‌آورد . به خلاف عالم قیامت که آنجا عالم تجرّد است ، آنجا نشأه فعلیّت محض است ، آنجا عالم ثبوت و استقرار است ؛ و چون حقیقت نفس طلوع کند ، خود را ثابت و غیر متحرّک می‌بیند ، زیرا که روح مجرد است .

آنچه را که نفس ناطقه در این جهان کسب کرده است ، در آن جهان می‌یابد و خود را واجد آن می‌بیند . در اینجا به تدریج اکتساب نموده است ، ولی در آنجا همه را فعلاً به طور ثابت و مستقرّ می‌یابد و وجدان می‌کند ؛ و این لازمه اختلاف دو عالم و دو نشأه است که :
الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ ، وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ . «امروز عمل

است و حسابی نیست ، و فردا حساب است و عملی نیست.»
وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۱

«و هر آنکس که در این دنیا چشم بصیرتش بسته و کور باشد ، بر همین اساس در آخرت نیز چشم بصیرت او کور و بسته است ، و راهش گم‌تر است.»

پس دنیا محل کسب و تجارت و زراعت است ، و آخرت محل بهره و سود و استفاده از منافع .

مقدمه دوم : آخرت ، باطن و حقیقت دنیاست ، و دنیا لباس و ظاهر عالم آخرت است . و این دو عالم تو در تو است و در طول یکدیگر است نه در عرض هم ، و در حقیقت یک واقعیت و یک تحقق است که به دو صورت و دو شکل در دنیا و عقبی جلوه‌گر می‌شود ، و تفاوتش از نظر دید و نحوه ادراک و تعقل است .

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۲

«ما (ای انسان) پرده دیدگان تو را از برابر چشم تو برداشتیم ! و بنابراین چشمان تو امروز تیز بین است!»

این عالم ، عالم ظاهر مبتلا به غرور ، و زینت ، و فریب ، و محافظه کاری ، و حجاب ، و غفلت از خداست ؛ و آن عالم ، عالم باطن ، و حقیقت ، و واقعیت ، و برداشته شدن حجاب ، و ظهور نور

۱- آیه ۷۲ ، از سوره ۱۷ : الإسراء

۲- قسمتی از آیه ۲۲ ، از سوره ۵۰ : ق

توحید در مظاهر عالم امکان است .

و بنابراین ، آن عالم ، تجسم اعمال همین عالم به صورت های حقیقی و ملکوتی است ؛ نه چیزی اضافه می شود و نه کم . آنچه انسان کشته است درو می کند ، و آنچه بجای آورده است به صورت حقیقی وجدان می کند و می یابد ؛ و انسان مختار ، خود را با اختیار و با همه اعمالی که از روی اختیار در این دنیا انجام داده است به طور ثابت و مستقر واجد است .

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۱.

«بنابراین هر که به قدر سنگینی یک ذره عمل خیری انجام دهد آن را می بیند ؛ و هر که به قدر سنگینی یک ذره عمل شری انجام دهد آن را می بیند.»

مقدمه سوّم : همه افراد بدون استثناء به سوی خدا در حرکتند ، و در اینجا استثنائی نیست ؛ از فقیر و غنی ، عالم و جاهل ، مؤمن و کافر ، زن و مرد ، پیر و جوان ، عادل و فاسق ، و غیرها . و همه شربت مرگ را از جام تجلی جلال و قهاریت حضرتش می چشند ، هَنِئِنَّا لَهُمْ ، و به مقام فناء در ذات او در می آیند ؛ و در مقام فناء فی الله نه اسمی است و نه رسمی ، نه دنیائی و نه آخرتی ، نه ماده ای و نه تجردی ، و نه خنده ای و نه گریه ای . چون مقام فناء ، مقام نیستی محض و نابودی صرف است ، و معلوم است هر چیزی که در آن شائبه ای از تعین باشد

۱- آیه ۷ و ۸ ، از سوره ۹۹ : الزلزال

و بوئی از هستی آن به مشام رسد در آنجا راه ندارد .

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ .^۱

«امروز قدرت و سلطنت از آن کیست ؟ فقط و فقط از آن خداوند

واحد قهار است.»

كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ .^۲

«همگی به سوی ما بازگشت کننده هستند.»

هُوَ يُحْيِي ۚ وَ يُمِيتُ ۚ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .^۳

«اوست که زنده می کند و می میراند ، و به سوی او شما بازگشت

می کنید!»

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ .^۴

«عذاب می کند خداوند هر که را که بخواهد ، و رحم می کند بر

هر که بخواهد ؛ و به سوی او شما مقلوب و واژگون می شوید!»

و در این مقام هیچ تعینی و تمیزی و تشخیصی نیست ، چون جز

خداوند هیچ چیز نیست .

مقدمه چهارم : پس از عالم مرگ ، و نیستی محض ، و فناء

صرف در ذات حضرت احدیت سبحانه و تعالی ؛ عالم هستی ، و

حیات ، و بقاء بعد از فناء است ، که از آن به عالم بقاء باللّه تعبیر کنند .

۱- قسمتی از آیه ۱۶ ، از سوره ۴۰ : غافر

۲- ذیل آیه ۹۳ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

۳- آیه ۵۶ ، از سوره ۱۰ : یونس

۴- آیه ۲۱ ، از سوره ۲۹ : العنكبوت

در اینجا نفس ناطقه از عالم لاهوت تنزل نموده و به عالم جبروت نزول می‌کند، و با خداوند هر چه از عقائد، و ملکات، و نیات، و صفات، و کرداری که سابقاً داشته است، همه را در خود می‌یابد و وجدان می‌کند، و همه را شهوداً و عیاناً ملازم و ملاصق خود می‌بیند، و بلکه همه را از شوون و تجلیات خود مشاهده می‌کند.

مؤمن ایمانش را می‌یابد، و نیکوکار با نیکوکاری خود توأم است. کافر کفرش را می‌یابد، و شخص بدکار و متعدی با بدی و تعدی خود دست به گریبان است.

هر کس در اینجا مخلد است، یعنی به طور جاویدان با خود و اعمال خود است؛ چون خودش خود اوست، و تغیر و تبدل شخصیت و هویت و ماهیت، محال و غیر معقول است. و چون اعمال او، اثر او و زائیده نفس اوست، و ظهور و تجلی اوست، و معلول و آفریده شده و پرورده دست اوست، فلذا پیوسته با اوست و او با آنهاست.

این را خلود گویند. **خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ**. اینجا فناء در ذات خدا نیست، و اینجا عالم فناء نیست؛ چون ذات خداوندی، به بقاء آسمانها و زمین محدود و متعین نمی‌شود؛ اینجا عالم بقاء است، و در بقاء آسمان و زمین است، ایمان و کفر است، خنده و گریه است، تعدی و تجاوز و نیکی و خیرات است.

تمام کثرات در اینجا هست بدون یک مو و یا یک پر کاه کمی و کاستی، غایة الأمر بالله است، یعنی نفس ناطقه دیگر نمی تواند خود را در حجاب غفلت و پندار ببیند و خود را از حق محجوب بیندارد، بلکه پیوسته با شهود و لقاء حضرت کبریائیش، پیوسته با تمام هویت وجودیه و شخصیت آثار و اعمال، ثابت و بر دوام است.

اگر در اثر توبه و یا در اثر شفاعت و أمثالهما، شخصی را به مرتبه عالی تری برند، باز هم همین توبه و شفاعت در آنجا به صورت ملکوتی خود مشهود، و چون حجاب و پرده، افعال زشت گذشته را در زیر خود محجوب و پنهان می دارد، و یا آنها را نابود می کند.

و بنابراین، خلود یک حقیقت و واقعیتی است که هیچ جای انکار و رد در آن نیست.

چون این مقدمات معلوم شد، به خوبی دانسته می شود که: خلود یک امر قهری و یک تحقق عینی است. و آنچه آیات مبارکات و روایات در این باره سخن گفته است، بیان این تحقق و واقعیت بوده است. و ما برای وضوح این معنی یک مثال می آوریم:

فرض کنید: یک نفر شخص خطاط، و یک نفر شخص نقاش، و یک نفر نجار، و یک نفر آهنگر همگی زنده و دارای ملکات خطاطی و نقاشی و نجاری و آهنگری هستند؛ البته اختلافات آنان در ملکه های این صناعات جای شبهه نیست. حال فرض کنید: به واسطه اغماء و بیهوشی، یا بوسیله ضربه و شوک قلبی، و یا وسیله داروی مخدر بیهوشی همگی به حال بیهوشی و اغماء در آمده اند و بدنهایشان

روی زمین افتاده است .

در این حال نه خطاط است و نه خطی ، و نه نقاش است و نه ملکه نقاشی ، و نه نجار و نه آهنگر ، هیچ کدام دارای ملکه نیستند و در خود و در وجدان خود چنین ملکه‌ای را نمی‌یابند ، و همه در عالمی از نیستی و فناء غوطه خورده و محو شده‌اند .

حال دوباره فرض کنید همگی آنان به هوش آیند و از اغماء و بیهوشی بدر روند ، در این حال ملکات آنان بر می‌گردد ؛ نجار دارای ملکه نجاری ، و خطاط دارای ملکه خط نویسی می‌شود ، و هر کدام به جا و به موقع اولیّه خود رجعت نموده و بازگشت می‌کنند . نه نجار آهنگر می‌شود و نه بالعکس ، و نه خطاط نقاش می‌گردد و نه بالعکس ، هر کدام به جای خود محفوظ ، و بلکه در خصوص نوع و همان صنف از فنّ خود محیط و مستقرّ می‌شود ؛ مثلاً خطاطِ ثلث نویس ، نستعلیق نویس نمی‌شود ، و آهنگر جوشکار ، آهنگر پتک زن نمی‌گردد ؛ و هكذا . این حال ، حال هستی و بقاء است که بعد از فنا و نیستی فی الجمله حاصل شده است .

بر همین مثال شما می‌توانید به خوبی مثال فناء فی الله و بقاء بالله را دریابید ! و بدانید که در عالم فناء هیچ نیست ، و جز ذات احدیّت هیچکس کوس انانیّت نمی‌تواند بزند ، و اما در عالم بقاء همه موجودات به جای خود بر می‌گردند ، و همه در ملکات و صفات و کردار خود مخلّد و جاودان می‌گردند .

ما این مقدمات را به طور مشروح و مفصّل در بحث معاد

جسمانی با بعضی از مقدّمات دیگر آورده‌ایم (در مجلس ۳۹، از جلد ششم) و دانستیم که هیچ موجود معدوم نمی‌شود؛ وجود در ذات خود مغایر عدم است، و تبدّل و تغیر در اوصاف و اطوار موجود، موجب فناء و نیستی آن موجود در ظرف خود و با تعیّنات و تشخّصات خود نمی‌گردد.

و بنابراین هر چیزی که در عالم گرچه به قدر یک ذره، و به اندازه مدّت یک آن تحقّق پیدا کند، باطل شدن و نابود شدن آن در همان آن محال است؛ بلی در آن دیگر نابود می‌شود، ولی این نابودی، نابودی حقیقت آن ذره در زمان اوّل نیست. و علیهذا عملی که انسان انجام داده است، چه خوب و چه بد، پیوسته در عالم دهر و ظرف تکوین ثابت است و انعدام پذیر نیست. و لهذا هر عملی که انسان به جا می‌آورد در آن مخلّد است؛ چون عمل اوست، و با اوست، و انعدام بردار نیست، غایة الأمر در عالم حرکت و تدریج از نظر او پنهان می‌شود، ولی در ظرف دهر ثابت است. و بعد از فناء و نیستی در ذات خداوند که منتهای سیر انسان است:

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ^۱.

«و حَقّاً مُنْتَهَىٰ و غَايَةِ سَيْر و حَرَكْت، بَه سَوَى پَرورَدگَار تَو خَوَاهَد بُوَد (ای پیغمبر!)»

چون بقاء حاصل شود، و انسان از نیستی به هستی آید، آن اُعمال را به صورت ملکوتیّه و واقعیّه خود مشاهده می‌کند؛ و چون در بقاء

۱- آیه ۴۲، از سوره ۵۳: النجم

دیگر فنائی نیست بلکه پیوسته وجود، وجود است، بنابراین پیوسته اعمال به صورت ملکوتیه باقی است. به صورت ملکوتی بهشت و یا جهنم جلوه نموده و همیشه با انسان است، و تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد و عوض و بدل نمی‌شود، و ضعف و فتور و سستی و کندی پیدا نمی‌کند، و مرگ و نیستی پیدا نمی‌شود؛ همیشه حیات است و پیوسته ابدیت و بقاء می‌باشد.

و از آنچه گفته شد دانسته می‌شود که جمیع اشکالات و ایراداتی که بر خلود کرده‌اند همگی باطل است.

در مجلس هفتم از همین جلد گذشت که **نَظَامُ مُعْتَزَلِي** در مباحثاتش با **هشام بن حکم** خلود را منافی با بقاء خدا می‌دانست و می‌گفت چون بقاء و ابدیت اختصاص به ذات خدا دارد دیگر برای هیچ کس متصور نیست.

هشام پاسخ او را گفت که بقاء خداوند ذاتی است و بقاء موجودات به خداست. یعنی بقاء خداوند، واجب است و بقاء ممکنات ممکن. و همین فرق بزرگترین فرق، بلکه یگانه فرق اساسی بین ذات حضرت واجب الوجود و سایر موجودات است که: **أَهْلُ الْجَنَّةِ يَبْقَوْنَ بِمُبْقَى لَهُمْ، وَاللَّهُ يَبْقَى بِلَا مُبْقَى**.^۱ و هشام چگونه با مثالی شیرین و ملیح او را محکوم کرد و خلود را برای او مبرهن ساخت.

و از جمله اشکالات آنکه: نهایت عمر انسان در دنیا صد سال یا

۱- «رجال کشی» طبع بمبئی، ص ۱۷۷

قدری بیشتر است؛ و اگر فرض شود شخصی در تمام این مدّت به کفر و شرک و ظلم و تعدّی و فسق و فجور مشغول باشد و سپس بمیرد، به چه علّت إلى الأبد مُعذّب باشد؟ چون این مقدار از زمان که آنرا عمر نامند، نسبت به زمان دهر و عالم ابدیّت ذرّه‌ای است در مقابل خورشید، و یا قطره‌ای است در برابر اقیانوس‌ها و دریاها؛ و بنابراین کیفر بدین بزرگی و عظمت در مقابل خیانت و جنایت مادام العمر ظلم است، تا چه رسد به خیانت کمتر از مدّت عمر و جنایت کوتاهتر و کفر و شرک و زندقه و یا ظلم و ستمی که کسی در آخر عمر نموده و با آن حال شرک و ظلم از دنیا رفته است.

پاسخ آنکه: اولاً گرچه مدّت عمر انسان کوتاه است، ولی خداوند به همین مقدار از عمر، انسان را در عالم بقاء به حقیقت ملکوتیّه اعمال خود واقف می‌کند.

ابدیّت در اینجا به معنای طول زمانی نیست که در عرض این عالم و کشش امتدادی زمان باشد، بلکه در طول این عالم و در باطن این نشأه است؛ و عوالم تو در توست، نه در عرض هم و در یک رشته چون دانه‌های تسبیح.

و بنابراین آنچه انسان در مدّت عمر خود به جای آورده است، همان به انسان می‌رسد، غایه الأمر در این دنیا در چرخ‌گردش زمان نیست و نابود به نظر می‌رسد، ولی در آن عالم همین مقدار به طور ثبوت و استقرار برای انسان است. و «إلی الأبد» یعنی: در عالم مافوق زمان و زمانیّات و در عالم ثابتات.

و علیهذا خداوند عدل است و حکیم ، و به قدر ذرّه‌ای ظلم نمی‌کند و زیاده بر اعمال و صفات و اخلاق انسان به او پاداش بد نمی‌دهد ؛ و این عین عدالت است چون عین تحقّق خارجی بدون تصرّفات اعتباری است .

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنْ أَلَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ .^۱

«ای انسان مخاطب به چشیدن عذاب محترق کننده!» اینست آنچه کارکرد دست‌های شما پیش فرستاده است ! و خداوند أبداً به بندگان خود ظلم نمی‌کند.»

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ وَ أَنْ أَلَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ .^۲

«ای انسان مجادله کننده درباره خدا!» اینست آنچه کارکرد دست تو پیش فرستاده است ! و خداوند أبداً به بندگان خود ستم روانمی‌دارد.»

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ .^۳

«هر آنکه عمل نیکی انجام دهد برای خود اوست ، و هر آنکه عمل بدی به جای آورده علیه خود انجام داده است ؛ و البته (ای پیامبر) پروردگار تو به هیچ وجه ستم نمی‌کند!»
و ثانیاً عالم آخرت عالم حقیقت است ، و محاسبه بندگان بر

۱- آیه ۱۸۲ ، از سوره ۳ : ءال عمران ؛ و آیه ۵۱ ، از سوره ۸ : الأنفال

۲- آیه ۱۰ ، از سوره ۲۲ : الحجّ

۳- آیه ۴۶ ، از سوره ۴۱ : فُصِّلَتْ

اساس عقیده و نیت است، و بنابراین هر کس در نیت او بدی و شرّ رسوخ کرده، و چنانچه در دنیا اِلَى الْأَبَدِ زندگی می‌کرد دوست داشت که این مدّت را به تجاوز و تعدّی و شرک و ظلم و غفلت بگذرانند، بر اساس همین سریره و خبث باطن اِلَى الْأَبَدِ مجازات، و پاداش او طبق تمایلات باطنی و شاکله و سریره او می‌باشد.

البته باید دانست که بسیاری از اشکالاتِ خلود، فقط راجع به خلود در جهنّم است، نه خلود در بهشت. و لذا باید خلود در بهشت و جهنّم را در دو بحث جداگانه تنقیح و بیان کرد؛ لیکن پاسخهای ما از این اشکالات عمومیت دارد، و دربارهٔ خلود در دوزخ و یا خلود در بهشت، بر یک نهج مفید و مثمر ثمر است.

و از جمله اشکالات اینست که: جهنّم و آتش برای تطهیر و پاک شدن است، و بنابراین بعد از دوران پاکی و تحصیل طهارت باید از جهنّم بیرون روند؛ زیرا معلوم است که خداوند تبارک و تعالی بر اساس صفت انتقام جوئی عذاب نمی‌فرماید، بلکه عذابش بر اساس مجرد تکمیل نفوس، و رفع غلّ و غشّ درونی است که با گوشمالی‌های قیامت رفع شود.

پاسخ اینست که: بسیاری از گرفتاریهای دنیوی برای مؤمنان به جهت تطهیر و تزکیه است، چنانکه بعضی از آیات قرآن کریم دلالت دارد؛^۱ و اما عذاب‌های قیامت به چه دلیلی بگوئیم که برای تطهیر و

۱- مانند آیه ۲۱۴، از سوره ۲: البقرة:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُونَ

تزکیه است؟ بلی بعضی از سختی‌ها و مشکلات عالم برزخ، و قیام انسان عندالله در حشر، و طول کشیدن زمان حساب، برای عبور از این مراحل و وصول به بهشت است؛ و اما نفس ورود در جهنم و مخلد بودن در آن به هیچ دلیلی نمی‌توان آنرا به علت تطهیر و تزکیه دانست، بلکه همانطور که گفتیم، جهنم طلوع و بروز حقیقت اعمال انسان به صورت ملکوتی آنهاست، و هر کس پیوسته با اعمال خود ملازم و مقارن است. اثر از مؤثر انفکاک ندارد، و کردار انسان اثر انسان است.

و از جمله اشکالات آنکه:

«بهشت و جهنم معبری است به منزل و مقری. بهشت معبر

﴿الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَ زُلْزُلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ .﴾

«آیا چنین می‌پندارید که بدون آنکه مشکلات و سختی‌های امت‌های گذشته را تحمل کنید، داخل در بهشت می‌شوید؟! برای آنان گرفتاری‌ها و مشکلات و سختی‌ها روی آور شد چنانکه دل‌هایشان به تکان و لرزه افتاد، تا به حدی که پیامبر و مؤمنینی که با او بودند گفتند: پس نصرت خدا چه موقع می‌رسد؟ آگاه باشید که نصرت و یاری خداوند نزدیک است.»

و مانند آیه ۱۵۵، از سوره ۲: البقرة:

﴿وَلَتُبْلُوُنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ .﴾

«و البته البته ما شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جانهایتان و در بهره‌ها و نتایجتان آزمایش می‌کنیم؛ و (ای بیغمبر!) شکیبایان را بشارت بده.»

مطیع است در صراط مستقیم، و مخلّد در آنست در دوره تعین ملکات خیریه. و جهنّم معبر عاصی است در صراط مُعَوَج افراط و یا تفریط، و مخلّد در آنست در دوره تعین ملکات شرّیه. و خلود در هر دو محدود است به حدّ آسمان و زمین، مگر آنچه از مقتضیات آن آثار خارج شود. و مقرّ و مقصد فقط فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ^۱ است.

و اگر بنا بود جهنّم منزلگاه بود، این عالم با شکوه و عظمت آفرینش که نماینده آفریننده عظیم الشان: خداوند دانای توانای عادل حکیم است، در نهایت پستی و حقارت و هرج و مرج، و بی سر و ته و بسیار کم فائده بود. برای آنکه حسّاً می‌یابیم که بیشتر اهل آن، بی‌دانش و بینش هستند؛ و پاره‌ای از آنهائی که چیزی می‌دانند، می‌کنند آنچه نباید بکنند، و نمی‌کنند آنچه باید بکنند؛ مگر قلیلی، چنانکه خداوند می‌فرماید: وَقَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ^۲، پس بیشتر اهل عالم باید در جهنّم مخلّد و در عذاب مؤبّد باشند.

و در این نزدیکی یافتی که هر مصنوع نماینده آثار صانع خود است، پس این مصنوع فاسد و مخلّد در جهنّم الی الأبد - به معنائی که می‌گویند: تا خدا خدائی می‌کند - که به هیچ وجه قابل اصلاح

۱- آیه ۵۵، از سوره ۵۴: القمر: «در نشیمنگاه صدق و راستی در نزد سلطان مالک مقتدر.»

۲- ذیل آیه ۱۳، از سوره ۳۴: سبأ: «و کمی از بندگان من سپاسگزار هستند.»

نباشد و خلاصی و نجاتی برای او میسر نشود؛ العیاذُ بالله نماینده عجز، یا جهل، یا بیهوده کاری، یا ظلم صانع خواهد بود؛ وَقَدْ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

پس مراد از خلود چنانکه گفتیم، خلود در دوره ملکات و موافق با آثار آن تعینات است.^۱

بر این گفتار، جهاتی از اشکال و ایراد وارد است که بر مصنف مقاله خلط شده است:

أولاً: اعمال نیکوی مؤمنان صراط و معبری است برای وصول به مقام جمال و لقای حضرت احدیت، و صراط مستقیم است برای مقام فناء در ذات حضرت لایزالی. و اعمال زشت کافران صراط و معبری است برای وصول به مقام جلال کبریائی، و صراط مُعْوَج افراط و تفریط است برای مقام فناء در کبریائیت و قهاریت حضرت حق سبحانه و تعالی. و پس از حصول نیستی و فناء محض به وسیله اعمال صالحه و یا اعمال طالحه، بهشت و جهنم است، و آنها در زندگی پس از مرگ و در عالم بقاء می‌باشند؛ و بنابراین ابداً بهشت

۱- «نهج البصیرة یا نامه‌های حائری» مقاله چهارم، ص ۲۶ و ۲۷؛ که مجموعه چهار مقاله و نامه‌هایی است که دانشمند فقید: شیخ عبدالرحیم صاحب الفصول مرقوم داشته‌اند. این مقاله‌ها و نامه‌ها توسط جناب محترم آقای ابوتراب هدائی گردآوری شده و به طبع رسیده است. مؤلف محترم کتاب: مرحوم شیخ عبدالرحیم طهرانی، فرزند مرحوم شیخ عبدالحسین، فرزند مرحوم شیخ محمد حسین صاحب «فصول» است؛ و بنابراین چون نجل آن مرحوم است به «صاحب فصول» معروف شده‌اند.

معبر مطیعان و جهنّم معبر عاصیان نخواهد بود .

بهشت و دوزخ هر کدام تجسّم اعمال نیک و زشت است ، که نفس اعمال در دنیا معبر بوده است ، و لیکن چون تجسّم ملکوتی آنها بعد از فناء و وصول بوده و در عالم بقاء می باشد ، دیگر معبر بودن معنی ندارد ، زیرا معبر در راه وصول است نه پس از وصول ؛ و بنابراین حتماً باید منزلگاه و مقرّ اصلی بوده باشند .

و ثانیاً : گفتار قرآن کریم : **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** فقط درباره مقرّ و مقصد متّقیان و پرهیزگاران است ، زیرا که قبلاً فرموده است : **إِنَّ الْأَمْتَّةِينَ فِي سَجَنَاتٍ وَ نَهْرٍ** . «پرهیزگاران در بهشت هائی و نهروهائی از آب روان هستند.»

و مقرّ و مقصد همه فرق و طوائف چنین نیست ؛ بعضی همچون **نفس مطمئنّه** ، در عباد خدا و در بهشت خاصّ او هستند ، و بعضی همچون **مقرّبون** در بهشت های نعیم هستند ، و بعضی **عِنْدَ رُؤُوفٍ رَحِيمٍ** ، و بعضی **عِنْدَ سَلَامٍ مُّؤْمِنٍ** می باشند . و خلاصه هر یک از بهشتیان تحت اسم خاصّی واقعند .

و اما دوزخیان تحت اسماء **قَهَّار** ، و **جَبَّار** ، و **ذوالکبریاء** و **شدید العقاب** ، و **خیر الماکرین** ، و **منتقم** ، و **شدید البطش** و غیرها می باشند ؛ و هر یک از آنها تحت اسم خاصّی قرار دارند .

و ثالثاً : موجوداتِ حقیر و ضعیف این عالم ، و گنهکاران و بدان و شروران ، همه از روی حکمت بالغه و مصلحت تامّه حقّ آفریده شده اند ، و گرنه اصل آفرینش آنها غلط بود ؛ و می دانیم که غلط و

خلط و اشتباه در دستگاه تکوین و عالم آفرینش راه ندارد، و علیهذا آنچه به نظر ما بد می‌آید، در نظر ما بد است نه در اصل تکوین و مصلحت عامه عالم خلقت.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنّع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد^۱

تمام این عاصیان و جاهلان و کم اندیشان، مظهر جلال حضرت حقّ اند سبحانه و تعالی؛ **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى**^۲، و همه ظهور و تجلّی او هستند. و در این مقام ذره بی‌مقدار با خورشید جهانتاب فرقی ندارد، و قطره و اقیانوس بی‌کران تفاوتی ندارند. عالم و جاهل، بهشتی و دوزخی، سعید و شقیّ، همه و همه مخلوق او و تحت اراده قاهره او هستند؛ و از این جهت کجا می‌توان بدین دستگاه آفرینش نسبت عیب داد؟

هر کدام، در راه و طریق خود سلوک می‌نمایند، و سیر دارند تا تحت اسمی خاصّ از اسماء جمالیّه و یا جلالیّه حضرت حقّ سبحانه و تعالی فانی شوند، و هر یک در کینونت هویت خود به بقاء رسند، و این عالم پر شکوه و با عظمت از بهشتی و دوزخی، و از بهشت و دوزخ، همه با ابّهت عجیب و استحکام بُهت‌انگیز بر جای باشد.

بهشت و دوزخ، و بهشتی و دوزخی، هر دو، دو جلوه از ذات حقّ اند؛ جلوه جمال و جلوه جلال.

۱- «دیوان حافظ» طبع پژمان، حرف دال، ص ۷۵

۲- صدر آیه ۱۸۰، از سوره ۷: الأعراف

انوار جمال تست در دیده هر مؤمن

آثار جلال تست در سینه هر کافر^۱

نه اینکه تنها فقط جلوه جمال، اصل است، و جلوه جلال باطل. خداوند فقط دارای اسم ملیک و مقتدر نیست، اسامی دیگر دارد و آن اسماء، چه از ناحیه رحمت و رحمانیت و رحیمیت و چه از ناحیه جبروتیت و قهاریت، عالم را پر کرده و همه حسن و زیبا هستند. پس به چه علت ما جهنم را عیب عالم بدانیم؟ به چه علت جهنمیان را خرابی و نقصان کاخ آفرینش به شمار آوریم؟ به چه سبب سیر موجودات را منحصرأً تحت اسم رحمت رحیمیت قرار دهیم؟ آیا خود این حصر، نسبت عیب و نقصان نیست؟

و علاوه اگر مصنوع که نماینده صانع است فاسد باشد، تفاوتی ندارد بین خلود و عدم خلود آن. در یک لحظه هم نمی تواند موجود خراب و فاسد، اثر دست صانع حکیم باشد. و بنابراین چگونه می توان پذیرفت که مصنوع فاسد با عنوان فساد و خرابی و عیب و نقص، در دنیا می تواند بوده باشد و در آخرت هم در جهنم چند صباحی می تواند بوده باشد، ولی به عنوان خلود و دوام غیر معقول است؟ و رابعاً: عنوان اینکه می گویند: تا خدا خدائی می کند، از ابدیت گرفته شده، چون ابدیت از صفات اوست سبحانه و تعالی. و از لحاظ اینکه عنوان خلود مؤبد در قرآن کریم به لفظ *خَلْدِینَ فِیْهَا* اَبْدًا آمده است، لذا استفاده ابدیت خلود را به همین معنی می توان

۱- «دیوان مغربی» ص ۷۱

کرد، غایة الامر ابدیت خداوند بذاته است، و ابدیت خلود بهشتیان و دوزخیان به ابدیت خداست.^۱

باری! بهترین دلیل عقلی برای خلود بهشتیان و دوزخیان، همان دلیلی است که هشام بن حکم آورده است، و محصل آن اینست که: چون آخرت خانه تجرد است و محلّ فعلیت تامه است، لذا خانه خلود و دوام است. چون طبعاً هر چیز ثابت و مستقری، خالد و جاودان است؛ و تغییر و تحویل منافات با ثبوت و استقرار دارد، و عدم خلود لازمه تغییر و تحویل است که آن در آخرت منافی فرض تجرد و فعلیت تامه است.

اگر بهشتیان مخلّد نباشند، چه باشند؟ یا باید به ضعف و سستی و فتور و نقصان مبتلا شوند، و آن خلاف تجرد است، زیرا نشأه آخرت، عالم طبع و طبیعت و کون و فساد نیست، خرابی و نقصان در آن راه ندارد؛ و یا باید مرگ آنانرا دریابد و در ذات خدا فانی شوند و مراحل نیستی را طی کنند، و آن هم به فرض غلط است، زیرا آنها فانی شده‌اند و جذبات جلالیه آنها را فرا گرفته و اینک پس از فناء، بقاء یافته و به جذبات جمالیّه و سیر در آثار و تماشای نشأت

۱- واز اینجا می‌توان به اهل ظاهر که برای قدمت زمانی این عالم غوغا و سر و صدا راه می‌اندازند و آنرا منافی قدمت خداوند می‌دانند گفت که: چگونه شما در اینجا حتماً ابدیت زمان و بهشتیان و دوزخیان را می‌پذیرید، ولی در قدمت زمان فریاد راه می‌اندازید؟! مگر ازلیت و ابدیت هر دو صفت ذات حقّ متعال نیست؟ پس چگونه ابدیت برای غیر او جائز است، و ازلیت محال؟!

اشتغال یافته‌اند.

و اگر جهنمیان مخلّد نباشند، چه باشند؟ یا باید قوّت و قدرت یافته و از دوزخ خارج شوند، و آن خلاف تجرّد و فرض بقاء در تعینات آثار خودشان است؛ و یا باید بمیرند و فانی شوند و آن هم خلاف فرض است، زیرا پس از مرگ و فناء فی الله و جذبات قهاریّه و کبریائیّه حضرت حقّ، اینک بازگشته و حیات و تعین گرفته و به آثار و صفات و اخلاق و ملکات خود به صورت‌های ملکوتیّه و آتشین جهنّم مبتلا گردیده‌اند.

آری، دسته‌ای هستند که از جهنّم خارج می‌شوند. آنان دسته‌ای هستند که کفر و شرک در اعماق قلبشان رسوخ نموده و فقط ظاهر آنها را آلوده ساخته است. در این صورت پس از سوخته شدن ظاهر، چون باطن طاهر است و بهشتی است، به شفاعت و غیره به بهشت می‌روند. و البته باید دانست آن خروج هم یک نوع تجلّی ملکوتی و نوعی از اعمال و صفات و ربط و نیات آنهاست.

و بر همین منوالی که ذکر شد، علاوه بر آیاتی که در قرآن کریم با لفظ **خُلود** و **أبدیّت**، دوام دوزخیان مشرک و یا کافر کذاب و منکر جاحد و یا طاغی و یاغی و متعدّی و ستمگر گردنکش را می‌رساند؛ آیاتی دیگر وارد است که با الفاظ و عناوین دیگر خلود را می‌رساند، و ما از باب نمونه چند آیه ذکر می‌کنیم:

وَأَمْوَالُهُمْ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ^۱.

۱- ذیل آیه ۱۵۱، از سوره ۳: آل عمران

«پناهگاه آنان آتش است؛ و بد پناهی است محلّ و منزل اقامت

ستمکاران.»

ثُمَّ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ.^۱

«سپس پناهگاه ایشان جهنم است؛ و بد استراحتگاهی است

جهنم.»

أُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا.^۲

«آن گروه، پناهگاهشان جهنم است، و از آن هیچ گونه عدول و

گریزی ندارند.»

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ.^۳

«آیا در جهنم محلّ و منزل و اقامتگاه متکبران نیست؟»

در این آیات و مشابه آنها می بینیم: محلّ و منزل و اقامتگاه و

استراحتگاه دوزخیان و ستمگران را جهنم معین کرده، و بلکه

اقامتگاه همیشگی که از آن تجاوز و عدول نمی توانند بنمایند. و این

عین معنای خلود است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّبُهُمْ نَارًا كَلِمًا نَضِجَتْ
جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا
حَكِيمًا.^۴

۱- قسمتی از آیه ۱۹۷، از سوره ۳: آل عمران

۲- آیه ۱۲۱، از سوره ۴: النَّسَاء

۳- ذیل آیه ۶۰، از سوره ۳۹: الزمر

۴- آیه ۵۶، از سوره ۴: النَّسَاء

«حَقًّا أَنَا أَنَا كَمَا كَفَرُوا شَدِيدًا، مَا الْبَتَّ بِه زُودِي إِيشَان رَا
 دَاخِل دَر آتَش خَوَاهِيم نَمُود، بِه طُورِي كِه هَر چِه پُوسْت بَدَن آتْهَا
 پِخْتِه شُود، مَا پُوسْت دِيگَرِي مِي رُويَانِيم تَا بِه خُوبِي طَعْم وَ مَزَّة
 عَذَاب رَا بچَشَنَد؛ وَ خَدَاوَنَد عَزِيز وَ حَكِيم اسْت.»

دَر اَيْن آيِه بِه طُور عَمُوم مِي فَرْمَايَد كِه: هَر چِه پُوسْتَهَايشَان دَر اَثَر
 شَدَّت طَغِيَان آتَش بَسُوزَد، مَا فُورًا پُوسْتَهَاي دِيگَرِي بِه جَاي آن
 مِي آوَرِيم؛ وَ هِيچ مَقِيد بِه وَقْتِي وَ مَحْدُود بِه زَمَانِي نَمِي فَرْمَايَد،
 بَلَكِه بِه طُور عَمُوم اَيْن مَعْنِي رَا تَصْرِيح مِي كُنَد. وَ اَيْن مَعْنَاي خَلُود
 اسْت.

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ * يَسْتَجِرُّهُ، وَ
 لَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ، وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَمِيَّتٍ وَ مِنْ
 وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ.^۱

«و در دنبال هر مرد ستمگر و جبار و عنودی جهنم است، و از
 آب فلز گداخته و چرک خونین به او می آشاماند، که جرعه جرعه
 می خورد و آبدار برای او خوشایند و گوارا نیست. و مرگ از هر سو و از
 هر جهت به سوی او می آید ولی او مرده نیست، و در پی آمدش
 عذاب غلیظ و دشواری را دارد.»

اَيْن آيِه مِي رَسَانَد كِه پُيُوسْتِه وَ هَمِيشِه مَرگ او رَا احاطِه مِي كُنَد،
 وَ لِي بَدُون آنَكِه بَمِيرَد بَدِين عَذَاب مَبْتَلَاَسْت.

وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُجِى

۱- آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۱۴: ابراهیم

الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُوا الظَّالِمِينَ فِيهَا جَنَّتًا ۱

«و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است؛ و این حکم حتمی و قضاء تغییر ناپذیر پروردگار تست. و پس از ورود، ما کسانی را که تقوی پیشه ساخته باشند نجات می دهیم؛ و وامی گذاریم که ستمگران به رو، و به زانو درآمده در آنجا بمانند.»

این آیه به طور افاده اصل کلی، ورود همه را در جهنم متحتم می کند و فقط متقیان را خارج می نماید، و او می گذارد که ظالمان در آنجا بمانند. و این اصالت تحقق جهنم است و خروج از آن احتیاج به دلیل دارد، و غیر از پرهیزگاران، همه ستمگران باید در آنجا بمانند. و این عین خلود است.

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۲

«و هرچه کافران بخواهند از آن آتش گدازنده و حمیم سوزنده و گرزهای کوبنده آتشین، از شدت غم و اندوهی که دارند خارج شوند، باز به همان جا برگردانیده می شوند و به آنها گفته می شود: عذاب دردآور آتش سوزان و حریق دوزخ را بچشید!»

و این آیه نیز به طور وضوح می رساند که پیوسته آنان باید در آتش بمانند و راه خروج ندارند.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ

۱- آیه ۷۱ و ۷۲، از سوره ۱۹: مریم

۲- آیه ۲۲، از سوره ۲۲: الحج

لَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافُرٍ * وَ هُمْ
يَصْطَرُّونَ خُونًا فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ
أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ أَلْذِكْرُ فَذُوقُوا
فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ .^۱

«و برای آنان که کافر شده‌اند آتش دوزخ است . حکم به مرگ
آنان داده نمی‌شود تا آنکه بمیرند ، و از عذابشان هیچ کاسته
نمی‌گردد . اینچنین ما هر شخص ناسپاس و کفران کننده‌ای را پاداش
می‌دهیم . و ایشان در میان آتش جهنم فریاد بر می‌آورند که : ای
پروردگار ما ! ما را از اینجا بیرون بیاور ! و ما از این به بعد عمل صالح ،
غیر از آنچه در دنیا بجای می‌آورده‌ایم انجام می‌دهیم ! (و به آنان
چنین خطاب می‌شود که :) مگر ما به اندازه‌ای که شخص متذکر باید
متذکر شود ، به شما عمر ندادیم ؟ ! و پیامبران و مُنذرانِ الهی به سوی
شما آمدند و تذکر دادند ؛ پس بنابراین ، اینک بچشید عذاب جهنم را
که هیچ یار و مددکاری برای ستمگران نخواهد بود.»

این آیه می‌رساند که کفّاری که در جهنم وارد می‌شوند ، هر چه
نال و فغان برآورند و هر چه ضجّه و صیحه بزنند و بخواهند از آتش
بیرون آیند ، برای آنان راه فرار و مخلصی نیست ؛ چون در دنیا با آنان
اتمام حجّت شده‌است . و این عین حقیقت خلود است .

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا آثْمَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا آثْمَتَيْنِ فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ
إِلَىٰ خُرُوجٍ مِن سَبِيلٍ * ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ

۱- آیه ۳۶ و ۳۷ ، از سوره ۳۵ : فاطر

يُشْرِكُ بِهِ ۚ تُوْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ۱.

«کافران در روز قیامت چون کلمه عذاب و آتش بر آنان محقق و مسجّل گردد) می‌گویند: بار پروردگارا! تو دوبار ما را میرانیده‌ای! و دوبار زنده گردانیده‌ای! و ما اینک به گناهان خود اقرار و اعتراف داریم! بنابراین آیراهی برای خروج از آتش برای ما هست؟! (در پاسخ آنان چنین گفته می‌شود که: این عدم امکان خروج شما به علت آنست که چون خدا را به وحدت و وحدانیت می‌خواندند، شما کافر شدید و نپذیرفتید! و چون برای خدا شریک قرار می‌دادند ایمان به شرک می‌آوردید و می‌پذیرفتید! و بنابراین، حکم و قضاء، اختصاص به ذات خداوند بلند مرتبه و بزرگ رتبه دارد!»

وَيَجْجَبُهَا الْأَشْقَى * الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى * ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ۲.

«و بدبخت‌ترین مردم آن کسی است که از پند و موعظه اعراض کند؛ آن که در آتش بزرگ جهنم وارد شود و سپس در آنجا نه بمیرد و نه زنده بماند. (بین موت و حیات پیوسته در رنج و عذاب است.)»

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبَدَّلُونَ * وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ * وَ نَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ * لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ

۱- آیه ۱۱ و ۱۲، از سوره ۴۰: المؤمن

۲- آیات ۱۱ تا ۱۳، از سوره ۸۷: الأعلى

وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَذِرُهُونَ ۱.

«بدرستی که حَقّاً مجرمان در عذاب جهنّم پیوسته و به طور دوام هستند. هیچ گاه عذابشان سستی و کندی نمی پذیرد، و در ناامیدی و غصّه بسر می برند. و ما به ایشان ستم ننمودیم بلکه ایشان بودند که از ستمکاران بودند. و پیوسته ندا می کنند که: ای مالک دوزخ! باید پروردگارت حکم ما را بدهد و ما را بمیراند! مالک می گوید: شما پیوسته از درنگ کنندگان و اقامت کنندگان می باشید! ما به سوی شما با دلیل و برهان و حق آمدیم، ولیکن اکثریت شما از پذیرش حق در کراهت و ناپسندی بودید!»

ملاحظه می شود که چگونه حکم به اقامت آنها در دوزخ صادر می شود، بدون هیچ گونه اثری از خروج بعدی ایشان؛ بلکه به طور اطلاق و عموم، حکم به درنگ و توقّف در جهنّم بر ایشان مسلّم است.

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً * هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ * أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ * أَصَلُّوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۲.

«روز قیامت روزی است که مکذّبین را با خشونت و سختی به سوی آتش جهنّم می کشند، و به آنها خطاب کنند که اینست آن آتشی که شما آنرا تکذیب نموده و به دروغ نسبت می دادید! آیا این آتش

۱- آیات ۷۴ تا ۷۸، از سوره ۴۳: الزّخرف

۲- آیات ۱۳ تا ۱۶، از سوره ۵۲: الطّور

هم (مانند گفتار پیغمبرتان که می‌گفتید سحر است) سحر است؟ یا شما چشم بسته‌اید و نمی‌بینید؟! داخل آتش شوید! چه صبر و شکیبائی کنید و چه نکنید، تفاوتی ندارد و هر دو برای شما یکسان است! زیرا که عین آنچه در دنیا عمل می‌کرده‌اید، امروز جزای شما می‌باشد!»

این آیه مبارکه در افاده این معنی بسیار عجیب است. زیرا بعد از آنکه می‌فرماید: چه صبر بکنید و چه نکنید عذاب خدا به شما می‌رسد، می‌فرماید: این عذاب، نفس عمل شماست؛ و نمی‌گوید: بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ «این پاداش در اثر عمل شماست» بلکه می‌گوید: این پاداش عین عمل شماست، و در این صورت عمل شما با شماست و انفکاک بردار نیست؛ زیرا همانطور که خود انسان را نمی‌توان از خودش جدا کرد، نفس عمل او را که اثر اوست و زائیده اوست و معلول و آفریده دست اوست نمی‌توان از او جدا کرد.

و بنابراین، این آیه بقاء بالله و سیطره بر ملکوت عمل را می‌رساند، و به دنبالش خلود و جاودانی را می‌فهماند.

و الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ^۱.

«و آنان که کافر شده‌اند، تمتع و بهره‌برداری می‌کنند و می‌خورند همچنانکه چهارپایان می‌خورند؛ و آتش مقرّ و محلّ آنهاست.»
در این آیه، استقرار در محلّ آتشین را متفرّع بر تمتع و خوردن از

۱- قسمتی از آیه ۱۲، از سوره ۴۷: محمد

روی غفلت همچون حیوانات نموده است. و همانطور که حیوان بهیمة هیچ ادراک توحید و ربوبیت و معرفت را نمی‌کند و بنابراین بهیمة لازمۀ نفس اوست و نمی‌توان گوسفند بودن گوسفند را مثلاً از آن جدا کرد، همچنین کافران به تمتعات بوالهوسانه و خوردن‌های بهیمانه مشغولند و این صفت، ملازم نفس و جان آنها شده است و در آن مخلد شده‌اند، و بنابراین در آتش دوزخ که طلوع و جلوه همان عمل بهیمانه است مخلد می‌باشند، و مقرّ و مَثوای آنان آتش خواهد بود.

باری، بنا بر آنچه ذکر شد، آیات قرآن همگی دلالت بلکه صراحت در خلود دارند، و آنچه بعضی توهم نموده‌اند که خلود وارد در آیات به معنای همیشگی و جاودانی بودن نیست، توهمی بی‌مورد است.

و اما آیات وارده در سوره نَبَأ نیز دلالت بر عدم خلود ندارند؛ و آیات اینست:

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِّلطَّغِينِ مَأْبَأًا * لِّلسَّابِقِينَ فِيهَا
أَحْقَابًا * لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا * إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا.^۱
«البته جهنم کمینگاه است، و محلّ بازگشت طغیان‌گران، که در آن قرن‌ها و دهرهائی درنگ کنند، به طوری که در آن به هیچ وجه نه از خنکی و برودت، و نه از آشامیدنی نچشند، مگر آب گرم پر حرارت و فلز گداخته یا چرک خون آلود.»

۱- آیات ۲۱ تا ۲۵، از سوره ۷۸: النَّبَأُ

چون درنگ کردن و توقّف نمودنِ احقَاب ، به معنای توقّف دُهور و ازمئه طویله است، و دلالت بر تحدید زمان توقّف ندارد . همچنانکه ما پارسی زبانان می‌گوئیم : قرن‌ها و سال‌هایی است که از عمر روزگار می‌گذرد ، که این جمله فقط دلالت بر طول مدّت گذران عمر روزگار میکند .

عَلَامَةُ طَبَاطِبَائِي - مَدَّ ظَلَّةَ السَّامِي - فرموده‌اند :

«لَيْشِينَ فِيهَا أَحْقَابًا ؛ احقَابِ زمان‌های بسیار و طولانی را گویند ، بدون تحدید .

و آن صیغه جمع است ، و در مفرد آن اختلاف کرده‌اند ؛ بعضی گفته‌اند : مفرد آن حُقْبُ با ضمه اوّل و سکون قاف ، و یا حُقْبُ با دو ضمه است همچنانکه در آیه ۶۰ از سوره کُهِف ، در گفتار خدای تعالی آمده است : **أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا** . و بعضی گفته‌اند : مفرد آن حَقْبُ با فتحه اوّل و سکون قاف است . و مفرد حِقْبُ ، حِقْبَهُ با کسره اول و سکون قاف است . و راغب اصفهانی گفته است که : قول حقّ و گفتار راستین اینست که بگوئیم : حِقْبَهُ مدّت مبهمی از زمان است - انتهی . و بعضی برای حُقْبُ هشتاد سال و یا هشتاد و چند سال را به عنوان حدّ و اندازه گرفته‌اند . و بعضی دیگر گفته‌اند : یک سال از سالهای حُقْبُ ، سیصد و شصت روز است ، که هر روز از آن معادل هزار سال است . و از بعضی نقل شده است که : حُقْبُ چهل سال است ، و از بعضی دیگر آنکه حُقْبُ هفتاد هزار سال است . و اقوالی دیگر نیز نقل شده است ، ولیکن از کتاب خدا ، ما دلیلی بر این حدّها و

اندازه‌ها نداریم، و هیچ یک از آنها نیز از کتب لغت ثابت نشده است. و ظاهر آیه اینست که مراد از طغیانگران، همان کافران عنود می‌باشند. و تأیید این مطلب آنست که در ذیل آن می‌فرماید: **إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا * وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا**. «ایشان در دنیا چنان بوده‌اند که ابداً امید حساب و کتاب روز قیامت را نداشتند، و به آیات ما شدیداً تکذیب می‌نمودند.»

و بعضی چنین تفسیر کرده‌اند که: مراد از أحقاب، **حُقُبًا بَعْدَ حُقُبٍ** می‌باشد، یعنی همینطور قرن‌ی بعد از قرن‌ی می‌مانند. و بنابراین، معنی چنین می‌شود که طغیانگران در جهنم قرن‌اً بعد قرن بدون حد و بدون نهایت می‌مانند. و روی این معنی، این آیه منافاتی با **نَصِّ** و تصریح قرآن کریم بر خلود کفار در آتش ندارد.

و همچنین گفته شده است که: جمله **لَا يَذُوقُونَ فِيهَا - إِنْخ**، صفت برای أحقاب است. یعنی طاغیان، أحقابی که دارای این صفت است که در آن هیچ خنکی و آشامیدنی را نمی‌چشند مگر حمیم و غساق را، در دوزخ می‌مانند؛ و سپس حالتشان تغییر می‌کند و بر صفت دیگری از عذاب معذب می‌شوند تا بی‌نهایت. و این گفتار خوبی است اگر سیاق آیه مساعدت کند.^۱

و **شیخ طبرسی** برای احقاب معانی بسیاری از بسیاری از عامه نقل کرده است که غالب آنها نتیجهٔ منطبق بر خلود است، و در یک احتمال گفته است که: این آیه راجع به اهل توحید است که بالأخره از

۱- «المیزان» ج ۲۰، ص ۲۶۶ و ۲۶۷

جهنم بیرون می آیند. و این قول را از خالد بن معدان نقل کرده است، و اضافه کرده است که عیاشی با اسناد خود، از حمران روایت کرده است که او گفته است: من از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه پرسش کردم، فرمودند: این آیه راجع به کسانی است که از آتش بیرون می آیند. و نظیر این تفسیر نیز از احوّل روایت شده است.^۱

باری بنابر این تفسیر نیز آیات خلود به جای خود محکم و استوار است، زیرا که خلود برای کفار است نه برای موحدان؛ لیکن گفتار حق همانست که علامه طباطبائی فرموده اند، زیرا از ذیل آیات به دست می آید که این آیات درباره مکذبین و کافرین معاند و لجوج وارد شده است.

و علیهذا استشهاد صاحب مقاله چهارم که در ذیل گفتارش، دو آیه استثناء **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** و **لَبِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا** را ذکر کرده است^۲ ناتمام است، زیرا تفسیر **أَحْقَابًا** اینک دانسته شد، و تفسیر **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** نیز در مطلع سخن گذشت که مراد خروج خارجی آنان نیست بلکه مراد بقاء اراده و مشیت الهیه است.

مشرکان و کافران منکر، در آتش مخرّدند:

در کتاب «توحید» صدوق، از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر روایت می کند که: «از موسی بن جعفر علیهما السلام

۱- تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۵، ص ۴۴

۲- «نهج البصیرة» ص ۲۷ و ۲۸

شنیدم که می فرمود :

لَا يُخَلَّدُ اللَّهُ فِي النَّارِ إِلَّا أَهْلَ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَأَهْلَ الضَّلَالِ
وَالشُّرْكِ .

«خداوند به طور جاویدان در آتش کسی را نگه نمی دارد مگر
اهل کفر و إنکار، و شرک و ضلالت را.»

و آن مؤمنانی که از گناهان کبیره اجتناب ورزند، از گناهان صغیره
آنها بازپرسی به عمل نمی آید؛ خداوند می فرماید :

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ
نُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا .^۱

«اگر شما از گناهان بزرگی که از آن نهی شده اید اجتناب کنید، ما
از بدیهای شما صرف نظر می کنیم! و شما را در محلّ و مدخل
کریمانه و شایسته ای داخل خواهیم نمود!»

ابن ابی عمیر می گوید: من گفتم: ای پسر رسول خدا! بنابراین،
شفاعت برای چه طائفه ای از گناهکاران است؟!

حضرت فرمود: پدرم از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السّلام
برای من بیان کرد که: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم
می فرمود:

إِنَّمَا شَفَاعَتِي ، لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي ؛ فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ مِنْهُمْ
فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ .

«اینست و غیر از این نیست که شفاعت من فقط برای مرتکبین

۱- آیه ۳۱، از سوره ۴: النَّسَاء

گناهان کبیره از اَمّت من است ؛ و اَمّا نیکوکاران از ایشان ، برای آنان هیچ گونه مؤاخذه‌ای نیست.»

ابن ابی عمیر گوید : من گفتم : ای پسر رسول خدا ! چگونه شفاعت برای مرتکبین معاصی کبیره است ؟! در حالی که خدا می‌فرماید :

وَلَا يَسْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ آرْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِۦ مُشْفِقُونَ .^۱

«شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن که پسندیده باشد ؛ و ایشان از خشیت خدا در ترس باشند.»

و کسی که مرتکب گناه کبیره شود ، پسندیده نیست .

حضرت فرمود : ای ابا أحمد ! هیچ مؤمنی ، گناهی انجام نمی‌دهد مگر آنکه آن گناه او را ناخوشایند می‌آید و برای آن نادم و پشیمان می‌شود ؛ و رسول خدا گفته است : كَفَىٰ بِالنَّدَمِ تَوْبَةً «همان ندامت تنها ، توبه است.» و نیز فرموده است : مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ «کسی که کار خیرش خوشایند او باشد ، و کار بدش ناخوشایند او باشد ، او مؤمن است.» بنابراین کسی که گناهی کند و پشیمان نشود مؤمن نیست و شفاعت برای او نیست ، او ظالم است و خدا می‌فرماید :

مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ .^۲

«از برای ظالمان هیچ دوست شفیق و مهربانی ، و هیچ شفیع پذیرفته شده‌ای نیست.»

۱- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

۲- ذیل آیه ۱۸ ، از سوره ۴۰ : غافر

من گفتم: ای پسر رسول خدا! چگونه کسی که از گناهی که کرده پشیمان نشود مؤمن نیست؟! حضرت فرمود: ای ابا أحمد! هیچ کس نیست که مرتکب گناه کبیره‌ای شود و بداند که به پاداش آن عذاب می‌شود مگر آنکه بر آنچه انجام داده است پشیمان می‌شود، و چون پشیمان و نادم شد توبه کرده است و در این صورت مستحقّ شفاعت می‌باشد؛ و اگر پشیمان و نادم نشد، بر آن گناه مُصِرّاً است، و مصرّب بر گناه آمرزیده نمی‌شود، چون به عذاب و پاداش عملی که انجام داده است ایمان نیاورده است.

و اگر به عقوبت و پاداش، مؤمن باشد حتماً پشیمان می‌شود؛ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم فرموده است:

لَا كِبِيرَةَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ، وَلَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ.

«در صورت استغفار و توبه هیچ گناه کبیره‌ای باقی نمی‌ماند؛ و

در صورت اصرار هیچ گناه صغیره‌ای صغیره نیست.»

و اما گفتار خداوند: وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَى (شفاعت نمی‌کنند مگر از کسی که از او راضی باشند) مراد آنست که دینش مورد رضایت و پسندیدگی باشد؛ و دین عبارت است از اقرار به پاداش نیکی‌ها و زشتی‌ها. و کسی که خداوند دین او را بپسندد، بر گناهی که نموده است پشیمان می‌شود؛ چون به عاقبت و پاداش آن در روز قیامت معرفت پیدا کرده است.^۱

۱- «توحید» صدوق، طبع مطبعه حیدری (۱۳۸۷ هجریه) ص ۴۰۷

در کتاب «عیون» از جمله نوشتجات حضرت رضا علیه السلام برای مأمون اینست که :

إِنَّ اللَّهَ لَا يُدْخِلُ النَّارَ مُؤْمِنًا وَقَدْ وَعَدَهُ الْجَنَّةَ ؛ وَلَا يُخْرِجُ مِنَ
النَّارِ كَافِرًا وَقَدْ أَوْعَدَهُ النَّارَ وَالْخُلُودَ فِيهَا . وَ مُذْنِبُو أَهْلِ التَّوْحِيدِ
يَدْخُلُونَ النَّارَ وَ يَخْرُجُونَ مِنْهَا ، وَ الشَّفَاعَةُ جَائِزَةٌ لَهُمْ^۱ .

«خداوند ، مؤمن را داخل در آتش نمی‌کند ، زیرا که به او وعده بهشت داده است ؛ و کافر را از آتش خارج نمی‌کند ، زیرا که به او وعید آتش و خلود در آنرا داده است . و گناهکاران از اهل توحید ، داخل در آتش می‌شوند و سپس از آن بیرون می‌آیند ، و شفاعت درباره ایشان جائز است.»

در کتاب «صفات الشیعة» ، صدوق از پدرش از سعد از ابن یزید از ابن ابی عمیر از محمد بن حرمان ، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفتند :

مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ ؛ وَ إِخْلَاصُهُ
أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ^۲ .

«هر کس از روی اخلاص ، لا اله الا الله بگوید داخل بهشت می‌شود ؛ و اخلاص آن اینست که این گفتار لا اله الا الله او را از آنچه خدا حرام کرده است نگهداری کند و جلوگیری نماید.»

و نیز در همین کتاب ، از ابن متوکل از محمد حمیری از ابن عیسی از ابن محبوب از ابن رثاب از ابو عبیده حداء روایت کرده است

۱ و ۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۳۶۲ و ص ۳۵۹

که گفت :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ قَامَ عَلَى الصَّفَا فَقَالَ : يَا بَنِي هَاشِمِ ! يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ! إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ ، وَ إِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ ! لَا تَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا ! فَوَاللَّهِ مَا أَوْلِيَاءِي مِنْكُمْ وَ لَا مِنْ غَيْرِكُمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ .

أَلَا فَلَا أَعْرِفُكُمْ تَأْتُونِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَى رِقَابِكُمْ ، وَ يَأْتِي النَّاسُ يَحْمِلُونَ الْآخِرَةَ ! أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَعَذَرْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ ، وَ فِيمَا بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ بَيْنَكُمْ ؛ وَ إِن لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلِكُمْ !

«شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود : چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شهر مکه را فتح کرد، بر بالای کوه صفا ایستاد و سپس گفت : ای بنی هاشم ! و ای بنی عبدالمطلب ! من پیامبر خدا هستم به سوی شما، و حَقًّا من نسبت به شما مهربان و رؤوف می باشم ! نگوئید : محمد از ماست ! سوگند به خداوند که موالیان من از شما و از غیر شما، بجز پرهیزگاران و متقیان نیستند ! آگاه باشید ! مبادا من شمارا چنین بیابم که در روز قیامت در نزد من حاضر شوید، و شما بر گردن های خود دنیا را حمل بکنید و مردم دیگر بیابند و آخرت را حمل بکنند ! آگاه باشید که من گفتاری را بیان کردم که با آن فیما بین من و شما عذر من تمام است، و فیما بین خداوند

عزّ و جَلّ و شما نیز عذرم تمام است؛ و برای من عمل من است و برای شما عمل شماست.»

اهل توحید همگی به بهشت می‌روند :

مرحوم صدوق در «أمالی» از حمزه عُلوی از علی بن ابراهیم از نهاوندی از عبدالله بن حمّاد از حسین بن یحیی بن حسین از عمرو بن طلحة از أسباط بن نصر از عکرمه از عبدالله بن عباس آورده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفته‌اند :

سوگند به آن که مرا به حقّ ، بشارت دهنده برانگیخته است ، خداوند هیچ شخص موحدی را به طور جاودان در آتش عذاب نمی‌کند ، و اهل توحید مورد شفاعت قرار می‌گیرند و شفاعت درباره آنها پذیرفته است .

و پس از آن گفتند : چون روز قیامت شود ، خداوند امر می‌کند به مردمانی که اعمالشان در دنیا زشت بوده است به جهنم بروند . آنها می‌گویند : بار پروردگار ما ! چگونه ما را در آتش داخل می‌کنی در حالی که ما در دنیا تو را به یگانگی و وحدت می‌پرستیده‌ایم؟! و چگونه زبان‌های ما را به آتش می‌سوزانی در حالی که در دنیا به توحید تو سخن گفته است؟! و چگونه دل‌های ما را محترق می‌کنی در حالی که بر کلمه لا إله إلاّ الله گره خورده است؟! و چگونه چهره‌های ما را آتش می‌زنی در حالی که برای عظمت تو آنها را به روی خاک مالیده‌ایم؟! و چگونه دست‌های ما را می‌سوزانی در حالی که

آنها را به دعا به سوی تو بلند کرده ایم؟!
 خداوند جلّ جلاله می گوید: ای بندگان من! شما در دار دنیا
 اعمال زشتی انجام داده اید که پاداش آنها جهنّم است!
 آنها می گویند: ای پروردگار ما! آیا عفو تو بزرگتر است یا گناهان
 ما؟! خداوند می فرماید: بلکه عفو من بزرگتر است!
 آنها می گویند: آیا رحمت تو واسع تر و گشاده تر است یا گناهان
 ما؟! خداوند عزّوجلّ می فرماید: بلکه رحمت من واسع تر است!
 آنها می گویند: آیا اقرار و اعتراف ما به وحدت و یگانگی تو
 بزرگتر است یا خطاهای ما؟! خداوند عزّوجلّ می فرماید: بلکه اقرار
 و اعتراف شما به توحید من بزرگتر است!
 آنها می گویند: بار پروردگارا! بنابراین باید رحمت گشاده تو و
 عفو واسع تو که همه چیز را فرا گرفته است و بر هر چیز گسترده
 گردیده است، ما را نیز شامل شود!
 خداوند جلّ جلاله می فرماید: ای فرشتگان من! سوگند به
 عزّت و جلال خودم که من هیچگاه آفریده ای را نیافریده ام که در نزد
 من محبوب تر باشد از آن آفریده ای که به توحید و یگانگی من اقرار و
 اعتراف کند، و بر اینکه معبودی غیر از من نیست مُقرّ باشد! و من بر
 عهده و ذمّه خود نهاده ام که اهل توحید خودم را در آتش نبرم! بندگان
 مرا در بهشت داخل کنید.^۱

در «خصال»، صدوق از پدرش از أحمد بن إدريس از اشعری از

۱- «أمالی» صدوق، مجلس ۴۹، طبع سنگی، ص ۱۷۸

سهل از محمد بن حسین بن زید از محمد بن سنان از منذر بن یزید از ابوهرون مکفوف (نابینا) روایت است که او گفت :

حضرت صادق علیه السلام به من گفتند : ای اباهرون ! خداوند تبارک و تعالی بر نفس خود سوگند یاد کرده است که شخص خائن را همجوار خود قرار ندهد ! من عرض کردم : خائن چه کسی است ؟! حضرت فرمود : کسی که به اندازه یک درهم نگاه دارد و در وقت حاجت مؤمن به او ندهد ، یا چیزی از اشیاء دنیویّه و از امور دنیا را بر او ببندد ! من عرض کردم : **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ !** «من پناه می‌برم به خداوند از غضب او!»

حضرت فرمود : خداوند تبارک و تعالی بر جان خود قسم خورده است که سه طائفه را در بهشت خود داخل نکند : اوّل آن که ردّ بر خداوند عزّوجلّ بنماید . دوّم آن که ردّ بر امام راه هدایت کند . سوّم آن که حقّ مؤمنی را حبس کند و به او نپردازد !

من عرض کردم : آیا مراد شما اینست که از زیادی مایمّلك خود به او بدهد ؟! حضرت فرمود : باید از جان خود و از نفس خود به او بدهد ! و اگر با جان و روح خود درباره آن مؤمن بخل ورزد ، از او نیست بلکه شریک شیطان است .^۱

و نیز در «خصال» صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از احمد ابن ابی عبدالله برقی از پدرش از محمد بن سنان از بعضی از رجال

۱- «خصال» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۷۳ ؛ «بحار الأنوار» طبع حروفی ،

حدیثش ، از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمودند :

ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ : السَّفَاكُ لِلدَّمِ ، وَ شَارِبُ الْخَمْرِ ، وَ مَشَاءٌ بِنَمِيمَةٍ^۱ .

«سه طائفه هستند که داخل بهشت نمی‌شوند ؛ آدم خونخوار خونریز ، و آشامنده مسکرات و شرابِ خمر ، و کسی که با نمّامی و سخن چینی بین دو نفر و دو طائفه را بهم زند.»

و در «کافی» با اسناد خود از ابن اَبی یَعْفُور روایت می‌کند که او می‌گوید : شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمود :

ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ ، وَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبًا^۲ .

«سه کس هستند که خداوند به آنها در روز قیامت نظر نمی‌کند و آنانرا رشد و نمو نمی‌دهد و از برای ایشان عذاب سختی است : کسی که ادّعی امامت و ریاست خدائی کند که این مقام برای او نباشد ، و کسی که امام از جانب خدا را انکار کند ، و کسی که چنین بیندارد که از برای آن دو نفر در اسلام بهره‌ای هست.»

و نیز در «کافی» از أحمد بن إدريس از محمد بن عبدالجبار از

۱- «خصال» ج ۱ ، ص ۸۵

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۳۶۳ ؛ و در «أصول کافی» ج ۱ ، ص ۳۷۳ اینطور آمده است : ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ .

صَفْوَانِ از فَضَّيْلِ از حَارِثِ بْنِ مُغَيَّرَةَ روایت می‌کند که او میگوید :

من به حضرت صادق علیه السَّلَام عرض کردم : رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته‌اند : مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ ، مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً . «هر کس بمیرد و امام خود را نشناخته باشد ، مانند مردن مردمان جاهلیت مرده است.» ؟ حضرت فرمودند : آری !

من عرض کردم : جَاهِلِيَّةٌ جَهْلَاءٌ ، أَوْ جَاهِلِيَّةٌ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ ؟!

«آیا مراد از جاهلیت ، جاهلیتِ صِرْف و بَحْت است ، یا جاهلیتی است که فقط امامش را نمی‌شناسد؟!»

حضرت فرمودند : جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ وَ ضَلَالٌ . «مراد جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی است.»^۱

در «تفسیر عیاشی» از منصور بن حازم روایت کرده است که از امام صادق علیه السَّلَام درباره این جمله قرآن : وَ مَا هُمْ بِخَرَجِينَ مِنَ النَّارِ (هیچ گاه از آتش خارج نمی‌شوند). سؤال کردم . فرمود :

أَعْدَاءُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، هُمُ الْمُخَلَّدُونَ فِي النَّارِ أَبَدَ الْأَبَدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ .^۲

«دشمنان علی علیه السَّلَام هستند که در آتش دوزخ تا ابد و تا پایان دهر اقامت و خلود دارند.»

و همین روایت را در تفسیر «برهان» نیز آورده است .^۳

۱- «أصول کافی» ج ۱ ، ص ۳۷۷

۲- «تفسیر عیاشی» ج ۱ ، ص ۷۳

۳- تفسیر «برهان» طبع حروفی رحلی ، ج ۱ ، ص ۱۷۳

و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» گوید: جعفر بن أحمد برای من معنعناً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفته‌اند: پدرم فرمودند:

كُلُّ نَاصِبٍ وَ إِن تَعَبَدَ ، مَنَسُوبٌ إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ : وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ
خَاشِعَةٌ - الْآيَاتِ ١ .

«هر شخص سب کننده و دشنام دهنده به امام، و عَلم مخالفت برافرازنده در برابر آنها، و دشمنی کننده به آنها؛ اگر چه از اهل عبادت باشد، منسوب است به آیه: وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ... :

صورت‌هائی در روز قیامت ذلیل و خوار و ترسناک و در هر اسند، کارشان دشوار و سخت است، و در آتش برافروخته شده داخل می‌شوند...»

و در «کافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمرو بن ابی مقدام روایت است که گفت: من از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

قَالَ أَبِي : كُلُّ نَاصِبٍ وَ إِن تَعَبَدَ وَ اجْتَهَدَ ، مَنَسُوبٌ إِلَى هَذِهِ
الْآيَةِ : عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصَلِّي نَارًا حَامِيَةً .

كُلُّ نَاصِبٍ مُّجْتَهِدٍ ، فَعَمَلُهُ هَبَاءٌ - الْحَدِيثِ ٢ .

«پدرم می‌گفت: هر شخص سب کننده و دشمنی کننده با امام، اگر چه اهل تعبد و عبادت باشد و کوشش بسیار کند، به این آیه

۱- «تفسیر فرات» ص ۲۰۸

۲- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۳۵۶؛ «کافی» ج ۸ (روضه) ص ۲۱۲ و ۲۱۳

بازگشت می‌کند: (چهره‌هایی در آن روز درهم شکسته و ترسناک است، و) بسیار کار و زحمت دارد، و رنج و مشقت می‌برد، و در آتش گذاخته داخل می‌گردد.

هر شخص ناصب و دشمن آل محمد، هر عملی که انجام دهد، چون گرد و غبار پراکنده از بین می‌رود.»

و در «عیون أخبار الرضا» با اسناد خود از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام آورده است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده‌اند: چون مرا به معراج به آسمان بردند، خداوند تبارک و تعالی به من وحی می‌کرد - و مفضلاً درباره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین مطالب مهمی را بیان می‌کند - تا آنکه فرمود:

يَا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ كَالشَّنِّ
الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا لَوْلَايَتِهِمْ، مَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَلَا أَطْلُبُهُ
تَحْتَ عَرْشِي - الخبر.^۱

«ای محمد! چنانچه بنده‌ای مرا به قدری عبادت کند که بدنش فرسوده و شکسته گردد و مانند مشکِ پوسیده و کهنه شود، و سپس در محضر من حضور یابد در حالی که ولایت پنج تن آل عبا را انکار کند؛ من او را در بهشت خود مسکن نمی‌دهم و در تحت عرش خود او را نمی‌پذیرم - الخبر.»

در «کافی» از علی بن محمد از احمد بن ابی عبدالله از عثمان بن

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۳۵۷، از «عیون» ص ۳۴

عیسی از مَیْسِر روایت کرده است که او گفت: من بر حضرت صادق علیه السّلام وارد شدم، حضرت فرمود: حال دوستان و اصحاب تو از شیعیان چگونه است؟! من عرض کردم: حال ما در نزد ایشان (دستگاه حکومتی و مخالفان ما) سوگند به خدا که از حال یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدتر و سخت‌تر است. در این حال حضرت که تکیه داده بودند، جلو آمده و مستویاً نشستند و گفتند: چه گفتی؟! عرض کردم: قسم به خدا که احوال ما در نزد ایشان از احوال یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدتر است!

حضرت فرمود: قسم به خداوند که از شما دو نفر داخل آتش نمی‌شود! بلکه سوگند به خدا که یک نفر هم داخل نمی‌شود! سوگند به خدا که درباره شما وارد شده است این آیات خداوند تعالی:

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رَجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ *
 اتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ * إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ
 تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ۱

«دوزخیان در میان آتش با یکدیگر گویند که: چه شده است که ما مردمانی را که (به جرم ایمان به خدا و پیروی از رسول او) از اشرار و بدان می‌شمردیم اینک در جهنم نمی‌بینیم؟! آنان کسانی بودند که ما آنها را مسخره می‌کردیم و استهزاء می‌نمودیم؛ آیا آنها از اهل جهنم نیستند؟ و یا هستند لیکن چشمان ما بر آنها نمی‌افتد؟! و این قضیه گفتگوی جهنمیان با یکدیگر، یک مطلب حق است که آنان با هم

۱- آیات ۶۲ تا ۶۴، از سوره ۳۸: ص

منازعه و مجادله می‌کنند.»

و سپس حضرت صادق علیه السلام گفتند: **طَلَبُكُمْ وَاللَّهِ فِي النَّارِ، وَاللَّهِ فَمَا وَجَدُوا مِنْكُمْ أَحَدًا.** «سوگند به خداوند که شمارا در میان آتش می‌جویند، و سوگند به خداوند که یک نفر از شمارا در آنجا نمی‌یابند.»^۱

و در «کافی» از محمد بن یحیی از حمدان بن سلیمان از عبدالله ابن محمد یمانی از منیع بن حجاج از یونس از صباح مزنئی از أبوحمزه، از حضرت باقر و یا حضرت صادق علیهما السلام در گفتار خداوند تعالی: **بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ** آورده است که فرموده‌اند:

مراد از اکتساب زشتیها و احاطه قبائح و وقائح و خطایا، انکار امامت امیرالمؤمنین است که: **فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.**^۲

و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» از حسین بن سعید از عبدالله بن وضاح لؤلؤی از اسماعیل بن ابان از عمرو بن شمر از جابر، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که گفته‌اند:

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: أَيُّنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: فَأَقُومُ أَنَا، فَيُقَالُ لِي: أَنْتَ عَلِيُّ؟! فَأَقُولُ: أَنَا ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ وَوَصِيِّهِ وَوَارِثُهُ! فَيُقَالُ لِي:

۱- «روضه کافی» ص ۷۸

۲- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۳۵۸

صَدَقْتَ ، اَدْخُلِ الْجَنَّةَ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَ لِشِيعَتِكَ ، فَقَدْ أَمَّنَكَ اللَّهُ
وَ أَمَّهُمْ مَعَكَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ ، اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ ءَامِنِينَ لَا خَوْفٌ
عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ^۱ .

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند : چون روز قیامت شود ،
منادی‌ای از آسمان ندا می‌کند : علی بن ابی طالب کجاست؟! من
می‌ایستم ، و پس از آن گفته می‌شود : تو علی هستی؟! من می‌گویم :
من پسر عموی پیامبر مصطفی و وصی او و وارث او هستم ! به من
گفته می‌شود : آری راست گفתי ! اینک در بهشت داخل شو ، خداوند
تو و شیعیات همه را مورد غفران خود قرار داد ، و تو را از دهشت و
وحشت فزع اکبر ایمن کرد ، و شیعیان تو را نیز با تو از دهشت و
وحشت فزع اکبر در ایمنی قرار داد . اینک همه داخل بهشت گردید ؛
همه در امن و امان خداوندی هستید ! و هیچ‌گونه خوف و ترسی ، و
هیچ‌گونه غصّه و اندوهی برای شما نخواهد بود!»

باری ، درباره خلود به مقدار مقتضی و کفایت بحث کردیم ، و
اینک این بحث را با نتیجه و تزییلی از جدّ اعلاّی مادری پدر ما :
مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه خاتمه می‌دهیم .
و چون نظر ما درباره خلود و آنچه در این مجلس ذکر شد همان نظریه
علامه جدّ است ، لذا در حقیقت ، بیان این تزییل همان بیان محصل و
خلاصه نظریه ما درباره خلود است .

مجلسی فرموده است : «بدان که آنچه از جمع بین آیات و

۱- «تفسیر فرات» ص ۱۵۳

روایات بدست می‌آید آنست که: هر کافر منکری که ضروری‌ای از ضروریات دین اسلام را انکار کند، در آتش مخلّد خواهد بود و عذاب او به هیچ وجه تخفیف نمی‌پذیرد.

مگر مستضعفین که در عقل و فهم کوتاه باشند، و یا آن کسی که حجّت بر او تمام نشده باشد؛ به شرط آنکه در تفحص و تجسس از حقیقت کوتاهی و تقصیر نکرده باشد و از نظر و بینش دریغ ننموده باشد. و در این صورت محتمل است که او از زمرة **مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ** بوده باشد، همچنانکه تحقیق آن در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد. و اما غیر از طائفه شیعه امامیه، چه مخالفین ما در امر امامت و چه سائر طوائف شیعه که اثنا عشری نباشند، اگر چیزی از ضروریات دین اسلام را انکار نکنند، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: آن متعصبان و معاندان و منکرانی هستند که حجّت بر آنها تمام شده و قبول ولایت و امامت را نکرده‌اند، ایشان در آتش دوزخ می‌روند و در آنجا به طور خلود و همیشگی می‌مانند.

گروه دوم: مستضعفین از آنها هستند، و ایشان کسانی هستند که به طور کلی یا عقل‌های آنها ضعیف است و به تنهایی قدرت بر تشخیص حق ندارند، مثل زنهای غیر قادر از تفحص و عاجز از تجسس و مثل افراد بلیه و کوتاه فکر و امثال اینها؛ و یا کسانی که فحص کرده‌اند ولی حق بر آنها آشکارا نشده و حجّت الهیه تمام نشده است، و در زمان فترت و عدم دسترسی به امام از دنیا رحلت کرده‌اند؛ و یا کسانی هستند که در جایی قرار گرفته‌اند که اصلاً خبر به

آنها نمی‌رسد، و به واسطه دوری و بُعد و انقطاع از مردم دیگر، حجّت بر آنها تمام نشده است.

این دسته مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ هستند، یعنی کارشان به امر خدا واگذار شده است؛ و در این صورت خداوند (بر حسب امتحان عقلی، و اعمال فطری که در دنیا انجام داده‌اند) یا ایشان را عذاب می‌کند، و یا آنکه از آنها می‌گذرد و مورد مغفرت و رحمت خود قرار می‌دهد. و بنابراین، برای ایشان امید نجات از آتش هست.

و اما گناهکاران به گناهان کبیره از طائفه شیعه امامیه، حکمشان در بین جمیع علماء امامیه آنست که مخلد و جاودان در آتش نمی‌مانند؛ و اما آیا در آتش داخل می‌شوند و سپس بیرون می‌آیند، و یا آنکه اصلاً داخل نمی‌شوند، روایات وارده در این باب جداً مختلف است؛ و مقتضای جمع بین این دسته از روایات آنست که بگوئیم احتمال دارد که داخل شوند و سپس بیرون آیند. و این گناهکاران از زمره کسانی نیستند که روایات درباره آنها وارد شده است که شیعه و مؤمن داخل آتش نمی‌رود، زیرا که در بسیاری از روایات دیگر وارد شده است که: **إِنَّ الشَّيْعَةَ مِنْ شَائِعِ عَلِيًّا فِي أَعْمَالِهِ**. «شیعه آن کسی است که در اعمال خود از علی پیروی و مشایعت نموده است.» و نیز در بسیاری از روایات وارد شده است که: ایمان از گفتار و کردار مرکب است. ولیکن در اخبار بسیاری وارد شده است که قبل از دخول در آتش، شفاعت شامل حال آنان می‌گردد.

باری ، در این مبهم گذاردن مطلب ، حکمت‌هائی است که بر صاحبان بصیرت مخفی نیست.^۱

و این کلام مجلسی (ره) شرح و تفصیل کلام صدوق در «عقائد» است ، زیرا که او فرموده است : « اعتقاد ما درباره آتش قیامت اینست که آن ، خانه پستی و مذلت و خانه انتقام از اهل کفر و عصیان است ؛ و در آن به طور جاودان و مخلّد نمی‌مانند مگر اهل کفر و شرک ، و اما گناهکاران از اهل توحید ، از آن آتش به واسطه رحمتی که به آنها می‌رسد و شفاعتی که نائل می‌شوند ، خارج می‌گردند.»

باری ، در اینجا که می‌خواهیم کتاب را خاتمه دهیم چقدر مناسب است بعضی از قصیده شاعر اهل بیت علیهم السّلام در قرن پنجم هجری المؤیّد فی الدّین ، داعی الدّعاة هبة الله بن موسی بن داود شیرازی را بیاوریم ، و با تصریح او به آنکه یگانه راه سعادت در آخرت تولّای اهل بیت و پیروی از نصّ غدیر خمّ می‌باشد ، این دوره از علوم و معارف اسلام را پایان دهیم.^۲

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۳۶۳ و ۳۶۴

۲- این مرد علم و ادب با آنکه اصلاً ایرانی و از اهل شیراز بوده است ، از اجله علماء علوم عربیّت و از بزرگان اساتید ادب عرب به شمار می‌آید ؛ و حقّاً می‌توان او را از نوابغ شمرد . در شیراز در حدود سنه ۳۹۰ متولّد شد و در آنجا نشو و نما یافت ، و در بلاد و شهرهای بسیاری گردش کرد ، تا آخر الامر در مصر اقامت گزید و در سنه ۴۷۰ وفات یافت .

از شیعیان خالص و واله اهل بیت علیهم السّلام بوده است ؛ و در راه تبلیغ مکتب تشیّع تحمّل رنجها و مصائبی را نموده است و با سختی‌ها و مشکلات

قَالَ وَالرَّحْلُ لِلسُّرَى مَحْمُولٌ:
حُقَّ مِنْكَ النَّوَى وَ جُدَّ الرَّحِيلُ (۱)
وَ عَدَا الْهَزْلُ فِي الْقَطِيعَةِ جِدًّا
مَا كَذَا كَانَ مِنْكَ لِي السَّمَامُولُ (۲)
قُلْتُ وَ الْقَلْبُ حَسْرَةً يَتَقَلَّبُ
وَ عَلَى الْخَدِّ دَمْعٌ عَيْنِي يَسِيلُ: (۳)

⇨ روبرو شده است ، ولی هیچ گاه از همت عالی خویش تنازل نکرده و هر حادثه و هر مصیبت گرچه جانکاه و کمر شکن بود ، او را از اراده و تعهد خود منصرف نمی نموده است ، و هر مشکل را کوچک و آسان می شمرده است .

خود در سیره‌ای که در احوال خود نوشته است (در صفحه ۹۹) در مقابل خلیفه عباسی المستنصر بالله خود را چنین توصیف می کند که : وَ أَنَا شَيْخٌ هَذِهِ الدَّعْوَةِ وَ يَدَاهُ وَ لِسَانُهَا وَ مَنْ لَا يُمَانِلُنِي أَحَدٌ فِيهَا ! «من بزرگ و پیر مکتب تبلیغ و ترویج مذهب تشیع می باشم ، و دست و زبان این مکتبم ، و کسی هستم که هیچکس در این مکتب تبلیغ و ترویج همانند من نیست!»

مؤید فی الدین از مروّجین فاطمیون بود ، و در این راه از هیچ مهممی کوتاهی نمی کرد و از هیچ چیز نمی هراسید . و در علم مناظره و احتجاج دست توانائی داشت . و اطلاع وسیع و گسترده‌ای در تاریخ و معالم دین ، و ابحاث راقی‌ای از کتاب و سنت داشت ، و بر دقائق و رقائقی از رموز و محتوای آن دست یافته بود .

با علمای سنّی مذهب شیراز - چنانکه خود در سیره خودش می نویسد - در حضور سلطان ابی کاليجار مباحثه و مناظره‌ای می کند که قدرتمندی و تضلع او را در احاطه به علوم دینیّه و تاریخ و کتاب و سنت می رساند . این سیره را در احوال خود بین سنوات ۴۲۹ و ۴۵۰ نوشته است . و علاوه بر کتب متعدّدی که نوشته است ، رساله‌ها و نامه‌هایی دارد که در آنها با ابوالعلاء معرّی در موضوع خوردن گوشت مناظره نموده است . («الغدیر» ج ۴ ، ص ۳۱۱ ملخصاً)

- بِأَبَى أَنْتَ مَا اقْتَضَى الْبَيْنَ إِلَّا
 قَدَرْتُ ثُمَّ عَهْدَكَ الْمُسْتَحِيلُ (٤)
 كَمْ وَ كَمْ قُلْتُ : خَلْنِي يَا خَلِيلِي
 مِنْ جَفَاءٍ مِنْهُ الْجِبَالُ تَزُولُ (٥)
 إِنَّمَا أَمْرُهُ لَدَيْكَ خَفِيفٌ
 وَ هُوَ ثِقَلٌ عَلَيَّ فُؤَادِي ثَقِيلُ (٦)
 إِنَّكَ السَّلَامُ الصَّحِيحُ وَإِنِّي
 مِنْ غَرَامٍ بِكَ الْوَقِيدُ الْعَلِيلُ (٧)
 قَالَ : قَدْ مَرَّ ذَا فَهَلْ مِنْ مَقَامٍ
 عِنْدَنَا ؟ قُلْتُ : مَا إِلَيْهِ سَبِيلُ (٨)
 قَالَ : إِنِّي لَدَى مُرَادِكَ بَاقٍ
 قُلْتُ : مَا إِنْ تَفَى بِمَا قَدْ تَقُولُ (٩)
 قَالَ : أَضْرَمْتُ فِي الْحَشَى نَارَ شَوْقٍ
 حَرُّ أَنْفَاسِهَا عَلَيَّهَا دَلِيلُ (١٠)
 قُلْتُ : حَسْبِي الَّذِي لَقِيتُ هَوَانًا
 فَلِقَاءُ الْهَوَانِ عِنْدِي يَهْوُلُ (١١)
 فَتَقْبِيحُ بِي التَّصَابِي وَ هَذَا
 عَسْكَرُ الشَّيْبِ فَوْقَ رَأْسِي نُزُولُ (١٢)

* * *

- إِنَّ أَمْرَ الْمَعَادِ أَكْبَرُ هَمِّي
 فَأَهْتِمَامِي بِمَا عَدَاهُ فُضُولُ (١٣)

- كَثُرَ الْخَائِضُونَ بِحَرَ ظَلَامٍ
 فِيهِ وَالْمُؤْنِسُو الضَّيَاءِ قَلِيلُ (۱۴)
 قَالَ قَوْمٌ: قُضِرَى الْجَمِيعِ التَّلَاشِي
 فِئَةٌ مُنْتَهَاهُمْ التَّعْطِيلُ (۱۵)
 وَادَعَى الْأَخْرُونَ نَسَخًا وَفَسَخًا
 وَ لَهُمْ غَيْرُ ذَاكَ حَشْوٌ طَوِيلُ (۱۶)
 وَ أَبَوَا بَعْدَ هَذِهِ الدَّارِ دَارًا
 نَحْوَهَا كُلُّ مَنْ يَأْوُلُ يَأْوُلُ (۱۷)
 لَمْ يَرَوْا بَعْدَهَا مَقَامَ ثَوَابٍ
 وَ عِقَابٍ لَهُمْ إِلَيْهِ وَ صَوْلُ (۱۸)
 فَالْمُثَابُونَ عِنْدَهُمْ مُتَرَفَوْهُمْ
 وَ لِيذَى الْفَاقَةِ الْعَذَابُ الْوَيْلُ (۱۹)
 قَالَ قَوْمٌ وَ هُمْ ذُوو الْعَدَدِ الْجَا
 مٌ: لَنَا الزَّنَجَبِيلُ وَالسَّدَسَبِيلُ (۲۰)
 وَ لَنَا بَعْدَ هَذِهِ الدَّارِ دَارٌ
 طَابَ فِيهَا الْمَشْرُوبُ وَ الْمَأْكُولُ (۲۱)
 وَ لِكُلِّ مِنَ الْمَقَالَاتِ سَوْقٌ
 وَ إِمَامٌ وَ رَايَةٌ وَ رَعِيلُ (۲۲)
 مَا لَهُمْ فِي قَبِيلِ عَقْلِ كَلَامٌ
 لَا وَ لَا فِي حِمَى الرَّشَادِ قَبُولُ (۲۳)

أُمَّةٌ ضَعِيعَ الْأَمَانَةِ فِيهَا
 شَيْخُهَا الْأَخَامِلُ الظَّلُومُ الْجَهْلُولُ (۲۴)
 بِئْسَ ذَاكَ الْإِنْسَانُ فِي زُمَرِ الْإِنْدِ
 سِ وَشَيْطَانُهُ الْخَدُوعُ الْخَدُولُ (۲۵)
 فَهُمْ التَّائِبُونَ فِي الْأَرْضِ هَلَكَى
 عَقْدُ دِينِ الْهُدَى بِهِمْ مَحْلُولُ (۲۶)
 نَكَسُوا وَيَلْهَمُ بِبَابِلَ جَهْرًا
 جُمَلٌ ذَا وَرَاءَهَا تَفْصِيلُ (۲۷)
 مُنِعُوا صَفْوَ شَرْبَةٍ مِنْ زُلَالٍ
 لَيْسَ إِلَّا بِذَلِكَ يَشْفَى الْغَلِيلُ (۲۸)
 مَلَكُوا الدِّينَ كُلَّ أَنْشَى وَخُنْشَى
 وَضَعِيفٍ بِغَيْرِ بَأْسٍ يَصُولُ (۲۹)

تا آنکه گوید :

لَوْ أَرَادُوا حَقِيقَةَ الدِّينِ كَانُوا
 تَبَعًا لِذَلِكَ أَقَامَ الرَّسُولُ (۳۰)
 وَآتَتْ فِيهِ آيَةُ النَّصْرِ بَلَدٌ
 يَوْمَ خُمٍّ لَمَّا أَتَى جِبْرِيلُ (۳۱)
 ذَاكُمُ الْمُرْتَضَى عَلَيَّ بِحَقِّ
 فَبِعُدْيَاهُ يَنْطِقُ التَّنْزِيلُ (۳۲)
 ذَاكَ بُرْهَانُ رَبِّهِ فِي الْبَرَايَا
 ذَاكَ فِي الْأَرْضِ سَيِّفُهُ الْمَسْلُوبُ (۳۳)

فَأَطِيعُوا جُحْدًا أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ
 فَلَهُمْ فِي الْخَلَائِقِ التَّفْضِيلُ (۳۴)
 أَهْلٌ بَيَّتْ عَلَيْهِمْ نَزَلَ الذُّكْرُ
 رُ وَ فِيهِ التَّحْرِيمُ وَ التَّحْلِيلُ (۳۵)
 هُمْ أَمَانٌ مِنَ الْعَمَى وَ صِرَاطٌ
 مُسْتَقِيمٌ لَنَا وَ ظِلٌّ ظَلِيلٌ (۳۶)^۱

۱ و ۲ - محبوب و معشوق، در حالی که برای سیر و مسافرت شبانه من، جهاز را بر روی مرکب نهاده بودند و آماده حرکت بود، به من گفت: هجران و دوری از جانب تو محقق و ثابت شد، و سفر و ارتحال حتم و متعین گردید! و مزاح و شوخی درباره جدائی، صورت جد و حقیقت به خود گرفت؛ و اینچنین از جانب تو نسبت به من انتظار نمی‌رفت!

۳ - من در پاسخ گفتم - در حالی که دلم از روی حسرت به خود می‌پیچید، و اشکهای دیدگانم بر روی گونه‌ام روان بود :-
 ۴ - پدرم فدای تو باد! این جدائی و افتراق به مقتضای مقدرات و پیش آمدها بود؛ و از آن گذشته در اثر بی‌عهدی و پیمان شکنی تو بود که پیوسته متغیر و دگرگون می‌شد، و از حالی به حالی مبدل می‌گشت!

۵ - چقدر و تا چه اندازه من به تو گفتم: ای دوست و یار من! دست از چنین جفائی بردار؛ آن جفائی که کوهها از آن می‌لرزند! و مرا

۱- «الغدیر» ج ۴، ص ۳۰۴ و ۳۰۵

از آن آسوده گردان!

۶- این جفا و بی‌مهری در نزد تو سبک و آسان است، ولی فشار آن بر روی قلب من بسیار سنگین است.

۷- زیرا که تو دارای صحت و سلامت هستی! ولیکن من از عشق و محبت به تو مریض و در آستانه مرگ درآمده‌ام!

۸- گفت: آن مسأله گذشت! اینک آیا می‌توانی در نزد ما درنگ کنی؟! گفتم: هیچ راهی برای درنگ ندارم!

۹- گفت: من بر مراد و خواهش تو باقی خواهم بود، و به وصال تو خواهم رسید! گفتم: تو چنین نیستی که به گفتار خود وفا کنی!

۱۰- گفت: تو در اندرون من و بر احشاء من، آتش اشتیاق را برافروختی! بطوریکه این آه آتشین من بر آن گواهی می‌دهد!

۱۱- گفتم: آنچه را که من از بی‌اهمیتی و بی‌مقداری خودم در نظر تو دیدم، دیگر کافی است! و پیش من برخورد با بی‌اهمیتی و پستی، نگرشی بسیار دردناک و رنج‌آور است!

۱۲- و اینک که لشکر موهای سپید پیری بر بالای سر من فرودآمده است، دیگر عشق بازی از من زشت و ناهنجار است!

* * *

۱۳- بزرگترین اندیشه و فکر من، تفکر در امر معاد و بازگشت به سوی خداست. و بنابراین، اندیشه و اهتمام من به سائر امور، زیادی و تبعی و در کنار واقع است!

۱۴- کسانی که در امر معاد فکر کرده و در اندیشه‌های عمیق

فرورفته ، و بالأخره در دریای بیکران ظلمات و تاریکی‌ها و شبهات غوطه خورده‌اند بسیار فراوانند ؛ ولیکن کسانی که بانور و روشنی انس گرفته‌اند بسیار کم هستند .

۱۵- گروهی گفتند : نهایت تمام افراد بشر ، اضمحلال و متلاشی شدن و نابودی صرف است ؛ گروهی که غایت اندیشه آنها «تعطیل» و بی‌اثر و بدون صفت پنداشتن حضرت باری ، و انکار «بازپسین» از جهت ثواب و عقاب است .

۱۶- و گروهی دیگر ادعا کردند که تناسخ است و نفوس بعد از مرگ به ابدان دیگر بر می‌گردند ، و دیگر اینکه تفاسخ است و نفوس بعد از مرگ به ابدان نباتات بر می‌گردند ؛ و اینان غیر از این مسأله ، مطالب من درآوردی و زوائد بسیاری دارند .

۱۷- و انکار کردند که پس از این جهان ، آخرتی است که بازگشت همه بازگشت کنندگان بدانجا باشد .

۱۸- ایشان نپنداشتند که بعد از این دنیا ، عالم ثواب و عذاب است که همه افراد بشر بدان مقام و محلّ واصل می‌شوند .

۱۹- و بنابراین در نزد ایشان کامیابان کسانی می‌باشند که در این دنیا اسراف و تبذیر و تجاوز کرده‌اند ؛ و عذاب و سختی و شدت ، از آن کسانی است که با فقر و فاقه و تهیدستی دست به گریبان بوده‌اند .

۲۰- و گروهی که دارای تعداد بسیار و صاحب جماعت کثیری بوده‌اند چنین گفتند که : نعمت‌های بهشتی از زنجبیل و آب سلسبیل ،

برای ماست .

- ۲۱- و برای ما پس از این جهان ، خانه آخرتی است که آشامیدنی‌ها و خوردنی‌ها در آنجا گوارا می‌باشد .
- ۲۲- و هر یک از این اندیشه‌ها و مکتب‌ها طرفدارانی دارد ، بازارهای گرم و رواجی دارد ، و امام و پیشوا و پرچم و رهبر و مقتدائی دارد .
- ۲۳- هیچ یک از آنان در برابر کفالتِ عقل و میزان سنجش فکر ، کلام و گفتار متینی ندارند ؛ و هیچ کدام گفتارشان در قرقگاهِ رشد و کمال مورد قبول نیست ، و در آستان معنی و درایت پذیرفته نمی‌آید .
- ۲۴- اینان امت و جماعتی هستند که شیخ و رهبر کردن و کوتاه اندیشه و بسیار ستمگر و بسیار نادانِ آنان ، امانت خداوند را در میان آنها ضایع کرد و در آن کوتاهی نمود .
- ۲۵- بد است آن انسان در زمره انسان‌ها ؛ و شیطان او مکار و حيله گر ، و قرین با خذلان است .
- ۲۶- و بنابراین ایشانند آنان که در زمین هلاک شدند ؛ و گره و پیوند هدایت و دین به واسطه آنها سست و پاره گشت ، و عهد گسیخت و باز شد .
- ۲۷- ای وای بر آنها که در بابل ، در وقت آشکارا و ازگون کردند ؛ و این مطالب که اشاره کردیم اجمالی بود که در پشت آن تفصیل بسیاری است .
- ۲۸- ایشان از نوشیدن جرعه‌های پاک و مصفاي زلال محروم

شدند؛ آن جرعه‌هایی که جز به واسطه نوشیدن آنها شفای عطش انسان تشنه کام میسر نیست.

۲۹- امور دین مردم را سپردند و تملیک کردند به هر زن و خستی، و به هر ضعیف و ناتوانی که صولت و قدرت نمائی او فقط در امور آسان و سهل بوده است. تا آنکه گوید:

۳۰- و اگر هر آینه آنان حقیقت دین را می‌خواستند، می‌بایست پیرو و تابع کسی باشند که رسول خدا او را برای مردم إقامة کرد و برافراشت و معرفی فرمود.

۳۱- و آیه نَصَّ و صریح **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ** در روز غدیر خم درباره او فرود آمد، در وقتی که جبرائیل از جانب خدا آمد. ۳۲- اینست ای مردم، علی مرتضی که به حق متحقق است؛ و به مقامات و علو درجات و رفعت منزلت او، قرآن مجید که تنزیل از جانب خداوند است گویا شده است.

۳۳- اینست برهان و حجت پروردگارش در میان خلایق، و اینست شمشیر از نیام بیرون آمده خداوند تعالی در روی زمین.

۳۴- پس اطاعت کنید الزاماً صاحبان ولایت و اولوا الأمر خود را که از برای ایشان در میان مخلوقات فضیلت و شرف و برتری است. ۳۵- ایشانند اهل بیتی که قرآن بر آنها نازل شده است؛ آن قرآنی که حلال و حرام در آن است.

۳۶- ایشانند امان از گمراهی و ضلالت و کوری، و صراط

مستقیم ما هستند به سوی پروردگاران ، و سایه گسترده رحمت خداوندی بر ماسوی .



لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الشُّكْرُ که این مجالس «معاد شناسی» در ظهر روز چهارم شهر جمادی الثانیه ، سنه یکهزار و چهار صد و سه هجریه قمریه در مشهد مقدس رضوی - علی شاهدا آلف التَّحِيَّةِ و الإِکرام - پایان یافت .

البته همانطور که در مقدمه عرض شد ، اصل این مباحث در دو ماه رمضان غیر پی در پی ، در سنوات ۱۳۹۶ و ۱۳۹۹ هجریه قمریه در طهران با إخوان دینی و برادران روحانی گفتگو و مذاکره شده بود ، ولیکن توفیق تدوین و تحریر بدینصورت نبود ؛ و با نهایت سعی و کوششی که داشتم ، تا قبل از سه سال پیش ، بیش از یک جلد و نیم از آن را نتوانسته بودم تحریر نمایم . و لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّةُ در این سه سالی که برای آستان بوسی عتبه مقدسه و مبارکه حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیهما السلام به ارض اقدس رضوی هجرت ، و بار گناهان و خطایای خود را در آستان ملک پاسبان این بضعه رسول خدا فرود آورده ام و در این بلده مقدسه توطن و اقامت گزیده ام ، نه تنها این ده مجلد از مجلّدات «معادشناسی» از دوره علوم و معارف اسلام به پایان رسید ، بلکه رسائل و کتب دیگری

نیز تحریر یافت. و ما که قبلاً چنین می‌پنداشتیم مجموع این مجالس شصت و اندی خواهد شد، به هفتاد و پنج مجلس بالغ گشت. و این فقط و فقط از برکات قبر أظهر آن حضرت است، تا چه رسد به فیوضات فائضه از نفس قدسیّه عرشیّه ناطقه آن حضرت که بر عالم ما سوی محیط، و هر ذره را با تابش نور حضرت احدیّت سبحانه و تعالی تربیت و اداره می‌نماید.

من اگر خارم و گر گل چمن‌آرائی هست

که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

الرّاجی سیّد محمد حسین الحسینی الطّهرانیّ

معرفی و فهرست اجمالی دوره «معاذشناسی»

و

فهرست تألیفات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

معرفی و فهرست اجمالی دوره

معادشناسی

این مجموعه شامل ۷۵ مجلس درباره کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و عالم غرور و اعتبار، و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و واقعیات، و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات می‌باشد؛ و در آن از آیات قرآن کریم و اخبار معصومین علیهم السلام و أدلّه عقلیه و فلسفیه و مطالب ذوقیه و عرفانیّه بنحو اوفی و اوفر، استفاده شده و مواعظ و مطالب اخلاقی نیز ذکر گردیده است.

این دوره حاوی ده مجلد، و اهمّ عناوین و مباحث آن عبارت است از:
جلد اول: دنیا و اعتباریات؛ عمر انسان و زندگی موقت دنیا؛ سبب ترس از مرگ؛ حقیقت مرگ و کیفیت قبض روح.

جلد دوم: بی‌فائده بودن ایمان در حال سكرات و رفع حجاب غیبی؛ لزوم تعبد در احکام دینی؛ عدم ترس و اندوه و سكرات مرگ برای اولیاء خدا؛ إلحاق مؤمنان به اولیاء خدا و منکران به اولیاء شیطان؛ فرق بین عالم طبع و برزخ و قیامت؛ خصوصیات عالم برزخ.

جلد سوم: معنای مستضعفین و احکام آنان؛ عالم قبر؛ کیفیت ارتباط ارواح با اهل دنیا؛ ملازم بودن انسان با ملکوت اعمال خود در برزخ.

جلد چهارم: علائم پیدایش قیامت؛ معنای نَفخِ صور و افراد مورد استثناء از مردن در نَفخِ اِماته؛ معنای اَسْماءِ اللّهِ الحَسَنی و وجه اللّهِ.

جلد پنجم: ظهور جنبه ارتباط موجودات با خدا در قیامت؛ شهود وجه اللّهِ در قیامت؛ احاطه قیامت بر عالم؛ بروز حقائق در قیامت و محجوبیت کفار در عین آن؛ مبتنی نبودن انکار معاد بر اصول علمی؛ تحقیقی درباره اصحاب کهف.

جلد ششم: حتمی بودن معاد؛ بارش باران حیات برای زنده شدن مردگان؛ بحث تفصیلی درباره معاد جسمانی و دفع شبهات منکرین آن؛ عالم عرض و حشر تمام موجودات؛ تطایر کتب و نامه اعمال.

جلد هفتم: نامه عمل؛ معنای «امام مبین» و «کتاب تکوین»؛ شهادت و گواهی بر اعمال و شرائط آن؛ شهادت ملائکه، اعضاء و جوارح، زمان و مکان، قرآن و اعمال در قیامت.

جلد هشتم: معنی و حقیقت و خصوصیات صراط، میزان، و حساب.
جلد نهم: عمومیت معاد؛ شفاعت و حقیقت آن؛ اصناف شفاعت کنندگان؛ اصناف شفاعت شوندهگان؛ منبر وسیله و لواء حمد؛ حوض کوثر و ساقی آن.
جلد دهم: أعراف؛ معنای آن، اهل آن؛ بهشت؛ محل آن، اهل آن، مراتب و نعمتهای آن؛ جهنم؛ حقیقت آن، اهل آن، درکات، خصوصیات و آثار آن؛ خلود و بطور جاودان زیستن در بهشت و جهنم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام
آزمائیات
علاءالدین حاج سید محمدحسین نجفی بهرانی

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظّم له از اینقرار است:

دوره معارف

(۱) - الله شناسی «سه جلد»

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و اسمائی و افعالی حضرت حقّ، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدّس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

(۲) - امام شناسی «هجده جلد»

بجتهای تفسیری، فلسفی، روائی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای استدلالی علمی متّخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصّه و عامّه، و ابحاث حلّی و نقدی پیرامون ولایت.

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

سلسله مباحثی درباره حقیقت مرگ و کیفیت قبض روح ، عالم برزخ و قیامت ، حشر و نشر ، عرض و سؤال و شهادت ، حساب و کتاب و جزاء ، میزان و صراط و شفاعت ، أعراف و بهشت و دوزخ ؛ که اهم مطالب هر یک از مجلّدات آن در معرّفی و فهرست اجمالی این دوره در ص ۴۴۶ و ۴۴۷ گذشت .

دوره علوم

(۴) - أخلاق و حکمت و عرفان :

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سره در شرح حال علامه بحر العلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان .

۲ - رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس أخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سره پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سره .

۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب توحیدی حکمی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید احمد کربلائی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) بر مذاق عرفان و حکمت به ضمیمه تزییلات و محاکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و تزییلات حضرت مؤلف أعلى الله مقامهم .

۴ - مهر تابان

یادنامه عارف بالله و بأمرالله، علامه آیه الله سیّد محمد حسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربته، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ایشان شامل ابّحاث قرآنی، تفسیری، فلسفی، عرفانی، اخلاقی، علمی و تاریخی.

۵ - روح مجرّد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد از اقدم و افضل تلامذه اخلاقی کبیر عارف بالله و بأمرالله آیه الله العظمی حاج سیّد علی قاضی طباطبائی قدس سرهما.

(۵) - ابّحاث تفسیری:

۱ - رسالۀ بدیعه (به زبان عربی)

تفسیر آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و درسهای استدلالی حلی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن، فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان.

این مجموعه شامل مطالب تفسیری، روایی، فقهی، علمی، و اجتماعی بوده و در آن، بمناسبت از ولایت فقیه نیز بحث شده است.

۲ - ترجمۀ رسالۀ بدیعه

نظر به روشنگری و اهمّیت مباحث «رسالۀ بدیعه»، این کتاب برای استفاده عموم به فارسی نیز ترجمه شده است.

۳ - رسالۀ نوین

بحث تفسیری، روایی، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی، و تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ».

(۶) - **أبحاث علمی و فقهی :**

۱ - **رسالة حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَيْلَالِ** «به زبان عربی»

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیّه درباره لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

۲ - **وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام**

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیّه مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب .

۳ - **ولایت فقیه در حکومت اسلام** «چهار جلد»

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس درباره حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوه حکومت در اسلام و وظیفه مردم در قبال آن ؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث علمی و فقهی ، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشی بدیع و ابتکاری .

۴ - **نور ملکوت قرآن** «چهار جلد»

بحثائنی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبیل سلام ، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن ، عملی بودن یکایک احکام قرآن در هر عصر، ترغیب اسلام به نکاح و تکثیر اولاد ، نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید ، توحیدی بودن منطبق قرآن ، بیان برخی از احکام قرآن ، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی ، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم .

۵ - **نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش**

بیان ده اشکال مهم از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجّیت و ابدیت قرآن و تمام مقدمات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است .

- ۶- رساله نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین
تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده‌برداری از
سیاست‌های مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین.
- ۷- نامه نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی
بررسی و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام،
و طرح اصل ولایت فقیه.

(۷) - أبحاث تاریخی

۱- لمعات الحسین

برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء علیه السلام با
ترجمه و ذکر مدارک.

۲- هدیة غدیریة: دو نامه سیاه و سپید

نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء
خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام در دو قرن
پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدس سره.

مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه
ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است.

همچنین اکثر کتابها تحت اشراف این مؤسسه به عربی نیز ترجمه و توسط
دار المحجة البيضاء - بیروت طبع شده است.

برای اطلاع از فهرست تفصیلی تألیفات به جلد اول همین دوره مراجعه
شود.

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

آثار علامہ طباطبائی